**مجموعه مکاتيب حضرت عبدالبهاء - شماره ٨٨**

شماره ٨٨

اين مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ايران

شيدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثير

شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نميباشد

شهر المسائل ١٣٣ بديع

اين مجموعه مکاتيب مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سواه

سرکار خانم قدسيه انصاری عليها بهاءالله در تاريخ

٣ شهر المسائل ١٣٣ مطابق ٢٢/٩/٣٥ امانتا مرحمت

و پس از تسويد اعاده شد

ص ١

هوالله

ستايش و نيايش پاک يزدانی را سزا که بنيان آفرينش را بر ظهور کمالات

مقدسه انسانی نهاد که هويت غيب بشئون و آثار و احکام

وافعال و اعيان و اسرار در عرصه شهود مشهود گردد و از انوار حقيقت

کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف از مطلع صبح عيان

نمايان شود و محامد و نعوت کليه حقيقت شاخصه بزرگواريرا لايق

که شمس حقيقت جهان آلهی و نير اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات

رحمانيت و مطلع آثار باهره حضرت احديت است و بظهورش سر

فخلقت الخلق لاعرف در حيز شهود تحقق يافت و تری

الارض هامدة و اذ انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل

زوج بهيج در اين ايام و اوقات چون بعضی وقايع مخالف

کل شرايع که مخرب بنياد انسانی و هادم بنيان رحمانی است از

بعضی نادانان و بيخردان و شورشيان و فتنه جويان سر زده دين

مبين آلهی را بهانه نموده ولوله آشوبی بر انگيخته اهل ايران را در پيش امم

ص ٢

امم دنيا از بيگانه و آشنا رسوا نمودند سبحان الله دعوی شبانی

نمايند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند

صورت انساني دارند و سيرت حيوان پسندند و اذا قيل لهم لا تفسدوا

فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هو المفسدون و لکن لا يشعرون

لهذا لازم شد که مجملی در اس اساس آئين يزدان بيانی رود و بجهت

هوشياری و بيداری ياران ذکری شود اين مشهود و واضح

است که در طينت و فطرت جميع موجودات قوت و استعداد ظهور

دو نوع کمالات موجود يکی کمالات فطريه که من دون واسطه صرف

ايجاد آلهيست و ديگری کمالات اکتسابيه است که در ظل تربيت

مربی حقيقی است در اعيان خارجه ملاحظه نمائيد که در اشجار و ازهار

و اثماريکه طراوت و لطافت فطريه که صرف موهبت آلهيه است موجود

و ديگری نضارت و حلاوت زايدالوصف است که به تربيت باغبان

عنايت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام

گردد گل و شکوفه نگشايد و ثمری نبخشايد و شايسته سوختن گردد

ص ٣

و لکن چون در ظل تربيت و عنايت مربی در آيد بستان و گلستان

شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و رياحين

روی زمين بيارايد بهم چنين جمعيت بشريه و هيئت جامعه

انسانيه نيز اگر بحال خويش ترک شود چون حشرات محشور شود و در

زمره بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تيز چنگی و خونخوارگی

بياموزد و در آتش حرمان و طغيان بسوزد نوع

انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه

سقيم و ناتوان هياکل مقدسه انبياء و اولياء اديب انجمن رحمانند

و طبيب شفا خانه حضرت يزدان بشير عنايتند و آفتاب فلک اثير

هدايت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقيقت زجاجی

انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده آلهی بر افروزد و امراض

مزمنه بعنايت فيض رحمانی و روح مسيحائی زائل گردد

پس باين دليل جليل ؟بوضوح پيوست که‌انجمن انسانی را تربيت

و عنايت مربی حقيقی لازم و نفوس بشريرا ضابط و رابط و مانع و را

ص ٤

رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرينش جز

به تربيت باغبان عنايت و فيوضات حضرت احديت و سياست

عادله حکومت آرايش و لطافت و فيض و برکت نيابد

واين رادع ومانع واين ضابط ورابط واين قائد وسائق بدوقسم

منقسم حافظ و رادع اول قوه سياسيه‌است که متعلق بعالم جسمانی

و مورث سعادت خارجه عالم انسانی است و سبب محافظت

جان ومال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هيئت

جامعه اين نوع جليل است و مرکز رتق و فتق اين قواء؟ سياسيه

و محور دائره اين موهبت ربانيه خسروان عالم و امنای کامل و وزرای

عاقل و سران لشگر باسل هستند

و مربی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسيه روحانيه و کتب منزله

سمائيه و انبيای آلهی و نفوس رحمانی و علماء ربانی چه که اين مهابط

وحی و مطالع الهام مربی قلوب و ارواحند و معدل اخلاق ومحسن

اطوار و مشوق ابرار يعنی اين نفوس مقدسه چون قوای روحانيه

ص ٥

نفوس انسانيه را از شامت اخلاق رذيله و ظلمت صفات خبيثه

و کثافت عوالم کونيه نجات داده حقائق بشريه را بانوارمنقبت

عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منورنمايد

تا حقيقت نورانيه فتبارک الله احسن الخالقين و منقبت

لقد خلقناالانسان فی احسن تقويم درهويت مقدسه‌انسانی تحقق يابد

اينست بفيوضات جليله اين مطالع آيات آلهيه حقائق حقيقت

صافيه لطيفه انسانيه مركز سنوحات مقدسه رحمانيت گردد

و بنيان اين وظائف مقدسه برامور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی

است تعلقی بشئون جسمانی و امور سياسی و شئون دنيوی نداشته

بلکه قوای قدسيه اين نفوس طيبه طاهره در حقيقت جان و وجدان

و هويت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رايات آيات اين

اين حقايق مجرده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان

ترابی مدخلی درامور حکومت و رعيت وسائس و مسوس نداشته

و ندارند بنفحات قدسيه آلهيه مخصوصند و بفيوضات معنويه صمدانيه

ص ٦

صمدانيه مانوس مداخله درامورسائره نخواهند و سمند همت را در

ميدان نهمت و رياست نرانند چه که امور سياست و حکومت

و مملکت و رعيت را مرجع محرميت و مصدر معين و هدايت

و ديانت و معرفت و تربيت و ترويج خصائل و فضائل انسانيت را

مرکز مقدس و منبع مشخصی اين نفوس تعلقی بامور سياسی ندارند

و مداخله نخواهنداينست دراين کوراعظم ورشد وبلوغ عالم‌اين مسئله

چون بنيان مرصوص در کتاب آلهی منصوص است و باين نص قاطع

و برهان لامع کل بايد اوامر حکومتی را خاضع و خاشع و پايه سرير

سلطنت را منقاد و طايع باشند يعنی در اطاعت شهرياران

رعيت صادق و بندهء موافق باشند چنانچه در کتاب عهد و ايمان

وپيمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع

و صبحش صادق و لامعست بنص صريح ميفرمايد امر منصوص اينست

يااولياءالله وامنائه ملوک مظاهرقدرت ومطالع

عزت و ثروت حقند در باره ايشان دعا کنيد حکومت ارض بان

ص ٧

نفوس عنايت شده وقلوب را از برای خود مقررداشت نزاع

و جدال را نهی فرمود نهياًعظيماًفی الکتاب هذاامرالله فيهذاالظهور

الاعظم و عصمه من حکم‌المحو وزينه بطرازالاثبات انه هوالعليم الحکيم

مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزينند برکل اعانت

آن نفوس لازم

و هم چنين در رساله صريحه که مخاطباًببعضی ازعلماء ميفرمايند يکفقره

از آن رساله مبارکه اينست حال بايد حضرت سلطان

حفظه الله تعالی بعنايت و شفقت با اين حزب رفتار فرمايند و اين

مظلوم امام کعبه آلهی عهد مينمايد از اين حزب جز صداقت و امانت

امری ظاهر نشود که مغاير رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد

هر ملتی بايد مقام سلطانش را ملاحظه نمايد و در آن خاضع باشد

و بامرش عامل و بحکمش متمسک سلاطين مظلاهر قدرت و رفعت و

عظمت آلهی بوده و هستند اين مظلوم با احدی مداهنه ننموده

کل در اين فقره شاهد و گواهند و لکن ملاحظه شئون سلاطين من عند

ص ٨

عند الله بوده واز کلمات انبيا واوليا واضح ؟ومعلوم خدمت

حضرت روح عليه السلام عرض نمودند يا روح الله يجوزان

تعطی الجزيه لقيصرام لاقال بلی ما لقيصرلقيصروما للمه للمه

منع نفرمودند واين دو کلمه يکی است نزد متبصرين چه که مالقيصر

اگر من عندالله نبوده نهی ميفرموند

و هم چنين درآيه مبارکه اطيعواالله واطيعواالرسول واولی‌الامرمنکم

مقصود ازاين اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله

عليهم بوده و هستند ايشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن

علم و مطالع حکم آلهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطين

بوده اند يعنی ملوکی که بنور عدل شان آفاق منور و روشن است

اميد آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نمايد که جميع احزاب

امم رااحاطه کند کل بايداز حق ازبرايش بطلبند آنچه را که‌اليوم سزاواراست

آلهی آلهی و سيدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلک بالاسرار

التی کانت مکنونته فی علمک و بالايات التی منها تضوع عرف

ص ٩

عنايتک و بامواج بحر عطائک و سماء فضلک و بالدماء التی

سفکت فی سبيلک و بالاکباد التی ذابت فی حبک ان تويد

حضرة‌السلطان بقدرتک و سلطانک ليظهر منه ما يکون باقياً

فی کتبک و صحفک و الواحک ايرب خذ يده بيد اقتدارک

و نوره بنورمعرفتک و زينه بطرازاخلاقک انک انت المقتدر

علی ماتشاء وفی قبضتک زمام‌الاشياء لااله‌الاانت الغفورالکريم

حضرت پولس قديس در رسالهء‌باهل روميه نوشته

تخضع کل نفس للسلاطين العاليه فانه لاسلطان الامن‌الله والسلاطين

الکائنه انما رتبهاالله فمن يقاوم السلطان فانه يعاند ترتيب الله

الی ان قال لانه خادم الله المنتقم الذی ينفذ الغضب علی من يفعل

الشر ميفرمايد ظهورسلاطين و شوکت واقتدارشان من عندالله

بوده در احاديث قبل هم ذکرشده آنچه که علما ديده و شنيده اند

نسئل الله تبارک وتعالی ان يويدک ياشيخ علی التمسک بما نزل

من سماء عطاءالله رب العالمين پس ای احبای آلهی بجان

ص ١٠

بجان ودل بکوشيد و به نيت خالصه و اراده صادقه در خير

خواهی حکومت واطاعت دولت يد بيضا بنمائيداين امراهم‌از

فرائض دين مبين و نصوص قاطعه کتاب عليين است اين

معلومست که حکومت بالطبع راحت وآسايش رعيت خواهد

ونعمت وسعادت اهالی جويد و در حفظ حقوق عادله تبعه وزير

دستان راغب و مائل و در رفع شرور متعديان ساعی و صائل

است زيرا عزت و ثروت رعيت شوکت و عظمت و قوت

سلطنت باهره و دولت قاهره‌است ونجاح و فلاح اهالی منظور

نظر اعليحضرت شهريارانست واين قضيه امر فطری است و اگر

چنانچه فتوری درراحت اهالی و قصوری درنعمت وسعادت اعالی

وادانی حاصل گردداين از عدم کفايت پيشکاران و شدت و سورت

و جهالت بد خواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر

ومحرک فتنه در اول و آخرند الفتنة کانت نائمة لعن الله من

ايقظهااين جمع بيخردان يعنی پيشوايان پنجاه سال است در معابر

ص ١١

و منابر و مجالس و محافل در حضور اولياء امور نسبت باين

حزب مظلوم تهمت فساد ميدادند و نسبت عناد روا داشتند

که اين حزب مخرب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفاقند

و مضرت علی الاطلاق علم عصيانند و رايت طغيان دشمن دين

و دولتند و عدو جان رعيت مقتضای عدل آلهی ظهور و

وضوح حقيقت هر حزب و گروه بود تا درانجمن عالم معلوم و مشهود

گردد که مصلح کيست و مفسد که فتنه جويان چه قومند و مفسدان

کدام گروه والله يعلم المفسد من المصلح خوش بود گر محک

تجربه آيد به ميان تا سيه روی شود آنکه در او غش باشد

حال ای احبای آلهی بشکرانه اين الطاف ربانی پردازيد

که عادل حقيقی پرده‌از روی کارهر فرقه برانداخت و اسرارمکنونهء

نفوس چون کوکب باهر مشهود و ظاهر گرديد حمد اله ثم شکراً

له و حال آنکه وظيفه علما و فريضه فقها مواظبت امور روحانيه

و ترويج شئون رحمانيه است و هر وقت علمای دين مبين

ص ١٢

مبين و ارکان شرع متين در عالم سياسی ؟ مدخلی جستند

و رائی زدند و تدبيری نمودند تشتيت شمل موحدين و تفريق

جمع مومنين گشت نائره فساد برافروخت و نيران عناد جهانی را

بسوخت مملکت تاراج وتالان شد و رعيت اسير و دستگير

عوانان دراواخر ملوک صفويه عليهم الرحمة من رب البريه علما

درامور سياسی ايران نفوذی خواستند و علمی افروختند و تدبيری

ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شاءمت آنحرکت

مورث مضرت و منتج هلاکت گرديد ممالک محروسه جولانگاه

قبائل ترکمان گشت و ميدان غارت و استيلای افغان خاک

مبارک ايران مسخر امم مجاوره گرديد و اقليم جليل در دست

بيگانه افتاد سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود

گشت ظالمان دست تطاول گشودند و بد خواهان قصد مال

و ناموس و جان نمودند نفوس مقتول گشت و اموال منهوب

بزرگان مغضوب شدند و املاک مغصوب معمورهء‌ايران ويران شد

ص ١٣

و ديهيم جهانبانی مقر سرير ديوان زمام حکومت در دست

درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زير زنجير و شمشير

خون خواران پرده نشينان اسير شدند و کودکان دستگير

اين ثمره مداخله علمای دين و فضلای شرع متين درامورسياسی شد

و نوبت ديگر علمای امت در بدايت

حکومت اعليحضرت آقا محمد خان در امور سياسی طرحی تازه

ريختند وبرفرق ايرانيان خاک مذلت بيختند در تعيين سلطنت

رائی زدند و در تشويش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عربده

و ضوضائی انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغيان

بر خواست و سيل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شديد

رخ نمود و موج عصيان اوج آسمان گرفت سران قبائل سر

سروری افراشتند و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند

و بجان يکديگر افتادند امن وامان مسلوب شد و عهد وپيمان

مفسوخ گشت سر و سامانی نماند و امن وامانی نبود تا آنکه واقعه

ص ١٤

واقعه فاصله کرمان بوقوع پيوست و غبار فتنه و فساد

بنشست قطع دابر قدم فاسقين شد و قلع ريشه مفسدين گشت

واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود

که پيشوايان باززلزله وولوله انداختند وعلم منحوس برافراختند

و ساز جهاد با روس ساختند و باطبل و دهل قطع سبل نمودند تا

بحدود و ثغور رسيدند چون آغاز هجوم نمودند برجومی گريختند

و در ميدان جنگ بيک شليک تفنگ از نام و ننگ گذشتند

و عار فرار اختيار کردند و چون جراد منتشر واعجاز نخل منقعر

در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سر گردان و پريشان شدند

و نصف ممالک آذربايجان واژدر خان و دريای مازندران بباد دادند

و مدار عبرت عظيم واقعه محزبه حضرت

عبدالعزيز خان خلد آشيان مظلوم است که دراواخرايامش پيشوايان

امت عثمانيان بنای طغيان گذاشتند و رايت عدوان بر افراشتند

از روی جنون حرکتی نمودند ودر مهام امور مدخل و شرکتی خواستند

ص ١٥

خواستند فتنها برانگيختند وبا رجال دولت بر آويختند دين

مبين و شرع متين را بهانه ساختند و صلاح امت بر زبان

راندند و عزل وزر خواستند و بنيان انصاف و مروت برانداختند

خير خواهان را دور نمودند و بد خواهان را مسرور صادقان را

مغضوب ملت نمودند و خائنانرا محبوب امت و چون بمقصد

خويش موفق شدند رسم دگر پيش گرفتند تعرض بسرير

سلطنت نمودند و دست تطاول بحکمران و حکومت گشودند

فتوی بخلع دادند و قلع و قمع بر خواستند آبروی مروت

ريختند و غبارظلم برانگيختند شمی روا داشتند که دين مبين را

بد نام کردند و شريعت سيدالمرسلين را رسوا نائره‌افسوس

و حسرت ازاين حرکت در دلهای عالميان بر افروخت و قلوب

جهان و جهانيان بر مظلوميت آن جهانبان بسوخت عاقبت

اصرار؟بر جنگ نمودند و پنجه و چنگ بيازمودند سلاح بستند

و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی

ص ١٦

دولتی است مايوس و سپاه و لشگرش پيکريست بيروح سرانش

جبانند و مردانش ناتوان دولتش بی صولت است و حکومتش

بی قوت و شوکت ما امت قاهره هستيم و ملت باهره جهاد

کنيم و بنياد عناد براندازيم شهره‌آفاق شويم و سرورامم ودول

علی الاطلاق و چون نتايج اين حرکات آشکار شد وثمرات

اين افکار پديدار قهر مجسم بود و زهر مکرر نقمت مشخص بود

و نکبت دولت و رعيت زمين بخون بيگناهان رنگين شد

و ميدان حرب از تنهای گشته منظر مهيب عموم رعيت جام

بلا کشيدند و سيصد هزار جوانان امت و نورسيدگان مملکت

زهر هلاکت چشيدند چه بنيانهای عظيم که با خاک يکسان شد

و چه خاندانهای قديم که منقرض و فقير شد هزاران قراء معموره

مطموره شد و ولايات آباد خراب آباد گشت خزائن بباد رفت

و ثروت دولت و رعيت محو وتاراج دو کرور رعيت از وطن

مالوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفيری از سران مملکت وبزرگا

ص ١٧

وبزرگان ولايت بعدازفقدان ما ملک لانه واشيانه ترک نموده

طفلان خورد سال و پيران سال خورده بيسر وسامان سرگردان

دشت و بيابان گشتند علمای پر عربده که نعره الحرب الحرب

و حی علی الجهاد ميزدند در صدمه‌اولی فرياداين الملاذ واين

المناص برآوردند و بحرب قليل ازاجر جزيل و ثواب جليل گذشتند

و روبفريادآوردند واين مصيبت کبری را فراهم کردند سبحان الله

کسانيکه تدبير لانه و آشيانه و تربيت خانه وکاشانه خويش نتوانند

واز بيگانه وخويش بيخبرند درمهام‌امورمملکت و رعيت مداخله نمايند

و در معضلات امور سياسی معانده و چون مراجعت بتاريخ نمائی

ازاين قبيل وقايع بيحد و بی پايان يابی که اساس جميع مداخله

روسای دين در امور سياسيه بوده اين نفوس مصدر تشريع

احکام آلهی هستند نه تنفيذ يعنی چون حکومت درامور کليه و جزئيه

مقتضای شريعت آلهيه و حقيقت احکام ربانيه را استفسار

نمايد آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شريعت الله است بيان نما

ص ١٨

نمايند ديگر درامورسياسی و رعيت پروری و ضبط و ربط مهام

امور وصلاح و فلاح ملکی و تمشيت قواعد وقانون مملکتی چه

وامور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند

وهم چنين در جميع اعصار و قرون اولی مصدر تعرض باحباءالله

و تغرض بموقنين بايات الله اشخاصی بوده‌اند که بظاهر بحليه

علم آراسته و تقوی و خشية‌الله از قلوبشان کاسته بصورت

دانا و بحقيقت نادان و بزبان زاهد و بجان حاجد و بجسم عابد

وبدل راقد بودند مثلاً در زمانيکه نفس روح بخش مسيحائی جسم

عالم را جان بخشيد و نفحات قدس عيسوی عالم امکانرا روان

مبذول داشت علمای بنی اسرائيل مثل حنا وقيافا بر آن جوهر

وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز

نمودند و تکفير کردند و تدمير خواستند اذيت نمودند و مضرت

روا داشتند حواريون را عقوبت نمودند و اشد نقمت وارد آوردند

فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه وعقاب نمودند و باشد

ص ١٩

وباشد عذاب شهيد و دم اطهرشانرا سبيل کردند اين تعرض

و تشدد و نقمت و عقوبت کل از جهت علمای امت بود

هم چنين در زمان سروجود جمال موعود مويد

به مقام محمود حضرت رسول عليه السلام ملاحظه نمائيد معترضين

ومحترزين معاندين و مکابرين علمای يهود و رهبان عنود و کهنه

جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب ابن اشرف

و نضر ابن حارث و عاص ابن وائل وحی ابن اخطب و اميه ابن

هلال اين پيشوايان امت قيام بر لعن و سب وقتل و ضرب آن

آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغيان در اذيت شمع

انجمن عالم انسان داشتند که مااوذی نبی بمثل ما اوذيت فرمودند

و لسان بشکوه گشودند پس ملاحظه نمائيد که در هر عهد و عصر ظلم وزجر

و حصر و جفای شديد و جور جديد از بعضی علمای بيدين بود واگر

چنانچه حکومت تعرصی کرد يا تغرضی نمود جميع بغمز ولمز واشاره

و همز اين نفوس پر طغيان بود وهم چنين در اين اوقات

ص ٢٠

اوقات اگر بنظر دقيق ملاحظه نمائيد آنچه شايع و واقع ازاعتساف

علمای بی انصافی بوده که ازتقوای آلهی محروم واز شريعة‌الله مهجور

و از نار حقد ونيران حسد در جوش و خروشند

واما دانايان پاک دل پاک جانند هر يک رحمت يزدانند و موهبت

رحمن شمع هدايند و سراج عنايت بارقه حقيقتند و حافظ

شريعت ميزان عدالتند و سلطان امانت صبح صادقند

و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ينبوع عرفانند و معين ماء

عذب حيوان مربی نفوسند و مبشر قلوب هادی اممند و

منادی حق بين بنی آدم آيت کبری هستند و رايت عليا

جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزيهند و مشرق آفتاب

تقديس از هستی خاکدان فانی بيزارند واز هوا وهوس عالم

انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت رب

ودودند ودر محفل تجلی و شهود در رکوع و سجود بنيان آلهی را

رکن رکينند و دين مبين را حصن حصين تشنه گانرا عذب

ص ٢١

فراتند و گم گشتگان را سبيل نجات در حدائق توحيد طيور

شکورند و درانجمن تفريد شمع پرنور علمای ربانيند ووارثان

نبوی واقفان اسرارند و سر خيل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را

صومعه ملكوت كنند و عزلت از غير را وصول ببارگاه لاهوت

شمرند و مادون ايشان جسم بيجانند و نقش حيطان و اضله الله

مع علم منصوص قرآن هيئت اجتماعيه بشريه بالطبع

محتاج روابط و ضوابط ضروريه است چه که بدون اين

روابط صيانت و سلامت نيابد و امنيت و سعادت نيايد

عزت مقدسه انسان رخ ننمايد و معشوق آمال چهره نگشايد

کشور واقليم آباد نگردد و مدائن و قری ترتيب نيابد عالم منتظم

نشود و آدم نشوونما نتواند راحت جان و آسايش وجدان

ميسر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمان

نيفروزد حقيقت انسان ؟ کاشف حقايق امکان نگردد و

واقف حکمت کليه يزدان نشود فنون جليله شيوع نيابد واکت

ص ٢٢

اکتشافات عظيمه حصول نپذيرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود

و صنايع و بدايع حيرت بخش عقول و افکار نگردد شرق

و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه بخار اقطار آفاق را

مواصلت ندهد و اين ضوابط و روابط که اساس بنيان سعادت

و بدرقه عنايت است شريعت و نظاميست که کافل سعادت

و ضابط عصمت و صيانت هيئت بشريه است و چون بحث

دقيق نمائی و ببصر حديد نگری مشهود گردد که شريعت و نظام

روابط ضروريه است که منبعث از حقايق اشياست والا

نظام هيئت اجتماعيه نگردد و علت آسايش و سعادت جمعيت

بشريه نشود چه که هيئت عموميه بمثابه شخص انسانست چون

از جواهر فرديه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته

است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون

از علل خلل طاری گردد طبيب حاذق و حکيم فائق تشخيص مرض

دهد و بتشريح عرض پردازد و در حقايق و دقايق علت و

ص ٢٣

مقتضای طبيعت انديشد ومبادی و نتايج و وسائط و

حوائج تحری نمايد و جزئيات و کليات را خرق و تميز دهد

پس تفکر نمايد که تقاضای اين مرض چيست و مقتضای اين

عرض چه وبمعالجه ومدوا پردازد ازاين معلوم شد که علاج

شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقيقت طبيعت و مزاج

ومرض است بهم چنين هيئت اجتماعيه و هيکل عالم معرض

عوارض ذاتيه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شريعت و نظام

و احکام بمثابه درياق فاروق و شفاء مخلوق است پس شخص

دانائی تصورتوان نمود که بخودی خود بعلل مزمنه افاق پی برد

و بانواع امراض واعراض امکان واقف گردد و تشخيص اسقام

عالميان تواند و تشريح آلام هيئت جامعه انسان داند و سر مکنون

اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط ضروريه منبعث از حقايق

اشياء پی برد و نظام و قوانين وضع نمايد که علاج عاجل باشد

ودوای کامل شبههء نيست که ممتنع و مستحيل است پس معلوم و

ص ٢٤

ومحقق شد که واضع احکام ونظام و شريعت ؟ وقوانين بين

انام حضرت عزيز علام است چه که بحقايق وجود و دقايق

کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای

بيچون نفسی مطلع وآگاه نه اينست که زاکوان ممالک اوروپ

فی الحقيقه نتايج افکار چند هزارسال علمای نظام و قانون است

با وجوداين هنوز ناتمام وناقص است ودر حيز تغيير و تبديل و

جرح و تعديل چه که دانايان سابق پی بمضرت بعضی قوانين

نبرده‌اند و دانشمندان لاحق واقف گشتند وبعضی از قواعد را

تعديل و بعضی را تصديق وبرخی را تبديل نموده و مينمايند باری

برسر مطلب رويم شريعت بمثابه روح حياتست و حکومت

بمنزله قوه نجات شريعت مهر تابانست و حمومت ابر نيسان

واين دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان

پرتو افکند يکی جهانرا روشن کند و ديگری عرصه کيهانرا گلشن

يکی محيط وجدانرا درفشان نمايد وديگری بسيط خاکدانرا جنت

ص ٢٥

رضوان اين توده خاک رشک افلاک گردد و اين ظلمتکده تاريک

غبطه عالم انوارابر رحمت بر خيزد ورشحهء‌موهبت ريزد ونفخه

عنايت مشک و عنبر ريزد نسيم سحر در وزد وشميم جان پروررسد

روی زمين آيين بهشت برين گيرد و موسم بهار دلنشين آيد

ربيع آلهی باغ کيهان را طراوت بديع بخشد و آفتاب عزت

قديمه آفاق امکانرا روشنی جديد مبذول دارد تراب اغبر

عبير و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد

مقصود اينست که اين دو آيت کبری چون شهد و شير و دوپيکر

اثير معين و ظهير يکديگرند پس اهانت با يکی خيانت با ديگری

است و تهاون در اطاعت اين طغيان در معصيت با آنست

شريعت آلهيه را که حيات وجود ونورشهود

و مطابق مقصود است قوه نافذه بايد و وسائط قاطعه شايد

و حامی مبين لازم؟ ومروج متين واجب و شبههء نيست که مصدر

اين قوه عظيمه بنيهء حکومت وبارقه سلطنت است و چون اين قو

ص ٢٦

قوی وقاهر گردد آن ظاهر وباهر شود وهرچند اين فائق؟ و

ساطع گردد آن شايع و لامع شود پس حکومت عادله حکومت

مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله ديهيم جهانبانی

مخوف بتائيد يزدانی است و افسر شهرياری مزين بگوهر موهبت

رحمانی در کتاب مبين بنص صريح ميفرمايد قل اللهم مالک

الملک توتی الملک من تشاءو تنزع الملک ممن تشاء پس معلوم

و مشهود شد که اين عطيه موهبت آلهيه و نتيجه ربانيه است

و هم چنين در حديث صحيح بصريح ميفرمايد السلطان ظل الله

فی الارض با وجود اين نصوص که چون بنيان مرصوص است

ديگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلان است و چه تصور

بيدليل و برهان ملاحظه فرمائيد که درآيه مبارکه و حديث صريح

بيان مطلق است نه مقيد وذکر عموم است نه خصوص محتوم

اما شأن ائمه هدی ومقام مقربين درگاه کبريا

عزت و حشمت روحانيه است و حقوق شان ولايت حضرت رحمانيه

ص ٢٧

اکليل جليل شان غبار سبيل رحمانست وتاج وهاج شان

انوار موهبت حضرت يزدان سرير معدلت مصيرشان تختگاه

قلوب است و ديهيم رفيع و عظيم شان مقعد صدق عالم ملکوت

جهانبان جهان جان و دلند نه آب وگل ومالک الملک فضای

لامکانند نه تنگنای عرصه امکان و اينمقام جليل و عزت قديم را

غاصبی وسالبی نيست اما در عالم ناسوت سريرشان حصيراست

وصدر جلال شان صف نعال اوج عزت شان حضيض عبوديت

است وايوان سلطنت شان گوشه عزلت قصور معمور را قبور

مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقت لا تطاق ثروت

و گنج را زحمت و رنج دانند وحشمت بی پايان را مشقت جان

ووجدان چون طيور شکوردراين دار غرور بدانهء چند قناعت نمايند

ودر حديقه توحيد بر شاخسار تجريد بنطق بليغ وفصيح به محامد و نعوت

حی قديم پردازند باری مقصود اين بود که بصريح آيت وصحيح

روايت سلطنت موهبت رب عزت است و حکومت رحمت

ص ٢٨

رحمت حضرت ربوبيت نهايت مراتب اينست که شهرياران

کامل وپادشاهان عادل بشکرانه اين الطاف آلهيه و عواطف

جليله رحمانيه بايد عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل مجرد باشند

و لطف مصور آفتاب عنايت باشند و سحاب رحمت رايت

يزدان باشند وآيت رحمن حکومت رعيت پرور واجب الاطاعت

است و طاعتش موجب قربت عدل آلهی مقتضی رعايت

حقوق متبادله است و آيين ربانی آمر بصيانت شئون متعادله

رعيت از راعی حق صيانت و رعايت دارد و مسوس از سائس

چشم حمايت و عنايت مملوک در صون حمايت ملوک است واهالی

در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک کل راع مسئول عن

رعيته حکومت رعيت را حصن حصين باشد و کهف امين سلطنت

ملاذ منيع باشد وملجاء رفيع حقوق رعايا و برايارا بجميع قوی

محفوظ و مصون فرمايد و عزت و سعادت تبعه و زيردستان را

ملحوظ و منظور دارد چه که رعيت وديعه آلهيه است و فقرا امانت

ص ٢٩

حضرت احديت بهم چنين بر رعيت اطاعت و صداقت

مفروض و قيام برلوازم عبوديت و خلوص خدمت محتوم

و حسن نيت و شکرانيت ملزوم تا بکمال ممنونيت تقديم ماليات

نمايند و بنهايت رضايت حمل تکاليف ساليان و در تزئيد علو

شان پادشاهان کوشند و در تائيد قوت حکومت و تزئيد

عزت سرير سلطنت بذل مال و جان نمايند چه که فائده‌اين معامله

و ثمره اين مطاوعه عائد بر عموم رعيت گردد و در حصول حظ عظيم

و وصول بمقام کريم کل شريک و سهيم شوند حقوق متبادل است

وشئون متعادل و کل در صون حمايت پروردگار عادل

دولت و حکومت در مثل مانند راس ودماغ است

و اهالی و رعيت بمثابه اعضاو جوارح و ارکان واجزای راس و

دماغ که مرکز حواس و قوی است و مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت

غالبه يابد و نفوذ کامله علم حمايت افرازد و بوسايط صيانت

پردازد تدبير حوائج ضروريه کند و تمهيد نواتج ونتايج مستحسنه

ص ٣٠

مستحسنه و جميع توابع و جوارح در مهد آسايش و نهايت آرامش

بکمال آرايش بياسايند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود

و قوتش قصوری ملک بدن ويران گردد و کشور تن بی امن

و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسايش

جميع اجزا مختل گردد بهم چنين چون قوای حکومت نافذ

باشد و فرمانش غالب مملکت آرايش يابد و رعيت آسايش

و اگر قوتش مختل گردد بنيان سعادت و راحت رعيت متزلزل

ومنهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و

مانع لازم حکومتست و چون حکومت شبان رعيت بود و رعيت

بوظائف تابعيت قيام نمايد و روابط التيام محکم گردد و وسائط

ارتباط مستحکم قوت يک مملکت و قدرت تمام رعيت در يک

نقطه شخص شاخص تقرر و تجمع نمايد وشبههء نيست که در نهايت

نفوذ تحقق يابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور

افتد حرارت بتماها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و

ص ٣١

چنان نافذ و موثر و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل باين

نقطه بگدازد ولو تحمل در آتش تواند ملاحظه نمائيد هر حکومت باهره

وسلطنت قاهره رعيتش در کمال عزت و سعادتست وتبعه وزير

دستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهايت رعايت ودر

جميع مراتب بسرعت تمام در ترقيند و در معرفت و ثروت و تجارت

و صنعت در علو پياپی و اين مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و داناست

بی شبهه و ريب ای احبای آلهی گوش هوش باز کنيد

و از فتنه جوئی احتراز واگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائيد

ولو بظاهر شخص خطيری باشد و عالم بی نظيری بدانيد دجال رجال است

و مخالف آيين ذوالجلال دشمن يزدان است وهادم بنيان

ناقض عهد و پيمانست و مردود درگاه حضرت رحمن شخص

خبير بصير چون سراج منير است وسبب فلاح و صلاح عالم کبير و

صغير بموجب ايمان ؟مان در خير عالميان كوشد ودر راحت جهانيان

ای احبای آلهی آيين رحمانی رادور جوانيست و

ص ٣٢

و امر بديع را موسم ربيع عصر جديد آغاز نشاءه اولی است

و اين قرن قرن بر گزيده خداوند يکتا آفاق امکان از شئون

نير اوج عرفان روشن و منور است و شرق و غرب عالم از

نفحات قدس معنبر و معطر چهره خلق جديد در نهايت صباحت

و ملاحت است و هيکل امر بديع در غايت قوت و طروات

گوش هوش را بر نصائح و وصايای آلهی گشائيد و در صدق

نيت با خلوص فطرت و طيب طينت و خير خواهی دولت

يد بيضائی بنمائيد تادرانجمن عالم ومجمع امم مبثوت و محقق

گردد که شمع روشن عالم انسانی و کل گلشن جهان آلهی

هستيد گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نيارد رفتار

و کردار لازم بالقوه جميع اشيا مستعد جميع اشياء نهايت

بعضی سهل الحصولند و بعضی صعب الوصول لکن چه فايده

انسان بالفعل بايد آيت رحمن باشد و رايت موهبت حضرت يزدان

والسلام علی من اتبع الهدی

ص ١

هوالابهی

يا من وقف حياته لاعلاء کلمة‌الله آنچه مرقوم فرموده بوديد ملحوظ گرديد و بدقت

تمام حسب الوظيفه قرائت گرديد کلما کررته زادت حلاوته تاآنکه معانيش چون

قند مکرر مذاق را پراز شهد وشکر نمود چه که منبعث از خيرخواهی بود مرقوم

فرموده بوديد که کل موقن بکتاب اقدس و کتاب عهد هستند هيچ منکری ندارد

پس اين اختلاف چيست واز کجاست نزد آنجناب واضح است که يقولون

بالسنتهم ماليس فی قلوبهم و از اين گذشته استقامت شرط است بمجرد قول

تمام نگردد ان الذين قالوا ربناالله ثم استقاموا ننزل عليهم الملائکة با وجود

اقرار و اعتراف بکتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جميع شئون مطابق

نيايد مثلاًاز احبای ارض اقدس بلسان در نهايت فصاحت و بلاغت

اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد وپيمان مينمايند ولی با وجود تنبيهات شديدهء

اين عبد نظر بحکمت آلهيه که بدون اطلاع نفسی بجهات چيزی مرقوم ننمايند خفياً

متصلاً مکاتيب باطراف فرستاده که بانواع وسائل شبهات در قلوب

افکنده؟اين اقرار با اين ؟ در القاء شبهات بسی مباين اين نبذهء از مباينتهاست

و قس عليها البواقی اينعبد نظر باينکه مباداز اين جهات نفسی چيزی بنگارد که

ص ٢

که نفحات ديگر داشته باشد چنين زحمتی را تحمل نمود که جميع مکاتيب را

با وجود مشاغل بی پايان قرائت کند و آنچه اشارةً‌يا کنايةً مناسب نه

محو نمايد چهار سال بجان عزيزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکب

ميخورم و باين اميد که بقدر امکان محافظه خواهد شد بعد يکدفعه ملاحظه گرديد

که از اطراف مکاتيب سريه را دسته دسته اعاده مينمايند و چون بمضامين نظر شد

جميع مکاتيب مملو از القاء شبهات ديگر ملاحظه نمائيد حالت تاثرات

اينعبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جميع اعداءاز جميع نقاط مهاجم

و مشکلات بی پايان و زحمات و مشقات بيکران با وجود اين شب و روز در

اعلاء کلمة الله مشغول و فريداً وحيداً در بين احزاب عالم مقهور با وجود اين

دوستان نيز جميع اوقات و امورشان را حصر در خرابی اين عبد نمايند شب و

روز در نهايت رفاهيت و نعمت و آسوده گی گذرانده جميع اوقات را صرف

تخريب بنيان عهد وپيمان نمايند آيا ثمره کتاب اقدس اين شد آيا نتيجه

کتاب عهد اينست آيا مضمون وصيت الله اين بود آيا نصوص آلهی اين مقتضی داشت

فانصفوا يااولی الانصاف واين معلوم است چون زمام امور از دست اين عبد

برود البته در جميع امور فتور حاصل گردد و هرکس بحسب فکر خويش حرکت نمايد

حضرت روح خطاب باصحاب ميفرمايد انتم ملح الارض اذافسد الملح بماذايملح

ص ٣

واما سبب اين اختلاف چيست و کيست مرقوم فرموده بوديد آنجناب بحق

اليقين و عين اليقين اساس وجهة وسبب را بتمامه مطلع هستيد اتقوا

من فراسته المومن فانه ينظر بنورالله ولی اين عبد قسم بحضرت مقصود که با نفسی

جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئيس المشرکين بکنايه و اشاره نفهمانم و شيعه

شنيعه نگويم و طيور ليل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناًتفسيق وتکفير ننمايم کل را

احبای آلهی گويم و دوستان جمال مبارک خوانم نهايتش اينست که گويم در

ميثاق آلهی متزلزل نشويد و در امرالله اختلاف نيفکنيد عزت پايدار را محض افکار

بی پائی از دست مدهيد تيشه بر اين بنيان نزنيد و ريشه کل را مکنيد الطاف

و عنايات جمال مبارک را روحی لاحبائه الفداء بخاطر آريد و بر زحمات و بلايا

و مشقات وزنجير و اسيری او رحم کنيد خون مطهر حضرت اعلی را روحی لتربته الغابته

الفدا هدر ندهيد صد هزار نفوس مقدسه با کمال وجد وطرب در امر آلهی جانبازی

نمود و با وجد و طرب بقربانگاه ربانی شتافت خانمان بر باد داد ومال و

منال بتاراج اطفال خورد سال باسيری داد و اهل و عيال بی معين و دستگير

گذاشت حال شما که در نهايت عزتيد ودر منتهای راحت نه غمی نه غصهٴ‌نه بلائی

نه زحمتی از جميع اهل عالم مستريح تر حتی از زحمات و مشقات و تحمل تکليفات

دولت بيخبر زحمات آن فدائيانرا اقلا از ميان نبريد و ذلت کبری از برای امرالله

ص ٤

امرالله و خود روا مداريد لکن لاحيات لمن تنادی با وجود اين الحمد لله تا

بحال نه قلملاًونه لساناًونه کنايةًو نه‌اشارةًو نه ضمناًنفسی را تفسيق ننمودم تا

چه رسد به تکفير وانشاءالله بکل شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابداً

نظر بقصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبوديت باستان مقدس جان فشانی

خواهم نمود ملاحظه فرمائيد چند روز پيش از ايران خبر رسيد که امت يحيی

جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد الله بعضی ازاهل ارض اقدس در حق فلان

رد نوشته اند و اعلان کرده اند وبر دوفرقه شده اند و فلانرا رئيس المشرکين

دانسته اند و حزب شيعه شنيعه شمرده اينعبد بقسمی متاثر شد که آن شب را

تا بصبح بناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت

که صبح در وجه‌اثر غريبی ازاحتراق نمودارشد که معلوم گرديد که درکبد چنان تاثير

نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده با وجود اين ابداًذکری ننمود و شکايتی نکرد ولی

بعضی ازاحباازاين خبرابداً متاثر نشدند بلکه تبسمانه استماع نمودند يا حسرة

علينا نتيجه عهد و ميثاق نير آفاق اين شد که دوستان حق چون آنجناب

خون بگريند و دشمنان رقص و طرب نمايند واگر سستی و فتوردوستان

آلهی در پيمانی چنين استمرار يابد بعتبه مقدسه روحی لترابه الفدا قسم

که بد ترازاين گردد و بکلی اساس آلهی متزلزل شود و جميع دربئر ظلماء خذلان ابدی

ص ٥

گرفتار آئيم اينعبد در شب و روز اميد و رجائی که از درگاه احديت دارم

اينست که انشاءالله بزودی از اين دام گرفتاری نجات يافته بعالم ديگر شتابم

تا در آن عالم نه از ستايش احباء و نه از سنگ طعنه مکفرين باشاره و ايما خبر

گيرم واما چارهء‌اين کار استفسار فرموده بوديد تا دوستانرا اميد باقی

که توان بتدبير و اراجيف اين عين حيات ميثاق را از مجرای اصلی تحويل نمود و

اين کوکب منير را از فلک اثير ببرج ديگر نقل کرد ابداًاين فساد ها تمام نشود

واين غمام ظلمانی ازافق امرالله زايل نگردد اما اگر ياران چنانچه بايد و شايد

بر عهد و پيمان قيام نمايند و ثبوت و رسوخ بنمايند ديگران از تغيير و تحويل

مرکز ميثاق نوميد شوند و ترک تحريک و تدبير نمايند کم کم افق نورانی امرالله

از اين ابر غليظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقيقی و ياران صميمی چون آن

يار مهربان روح و ريحان يابند و دشمنان حضرت يزدان محزون و مايوس

و سر گردان باديه خذلان گردند و جميع اجزاءدر ظل سدره منتهی از هر آفتی

محفوظ و مصون مانند بعد از صعود بقوت توکل و نيروی تائيد جمال قدم روحی

لاحبائه الفدادر جميع آفاق علم کلمة الله چنان مرتفع گرديد که اعداء خون گريستند

و دوستان اميدوار گشته بی نهايت مسرور و محفوظ گشتند حال از نشر

اين نفحات غير مرضيه قضيه بر عکس گرديده و عنقريب سوء نتيجه و خذلان

ص ٦

و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهرالفساد فی البر والبحر و اينعبد

همدمی جز چشم گريان و دل سوزان ندارد عالمی در عيش و نوش و ما و چشم

اشکبار انما اشکوا ثبی و حزنی الی الله ديگر آنکه از ضديت قديمه بين

احباب واين وسيله فتور در ميثاق گشته مرقوم فرموده بوديد اولاً آنکه

اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پيش از صعود و تلاوت کتاب عهد

ميان جهتين اصلاًاسباب نقار در ميان نبود بلکه اکثر باهم الفت داشتند

و در ميان بعضی که جزئی کلفتی بود بالفت تبديل شد و ميان نفوس ديگر

که الفت بود بسبب ثبوت يکی وتزلزل ديگری بالعکس کلفت حاصل گشت

و در ميان متزلزلين دوستان بقسمی عداوت بود که نسبت بيکديگر هراسنادی

مينوشتند و تفسيق و تجهيل و تحقير مينمودند که فلان سبب تضييع امرالله

گشته و بسبب شدت جبانت اين طايفه را رسوای خاص و عام نموده

و استشهاد تمام کرده که شيعه خالص مخلص مرتضی عليست و از هر مذهبی جز

اثنی عشری بيزاراست ديکری نسبت بديگری مرقوم مينمود که اين شخص نه چنان

به فسق و فجور مشغول شده که شرح آن توانداد سبب ملامت و شماتت

اعدا شده و ازاين قبيل بسيار و اينعبد اين اوراق را در زاويه نسيان

ميانداخت و از اوراق بيهوده ميشمرد و باحترام وايتلاف و رعايت

ص ٧

خدمت امر ميکرد حال بجهت فتور ميثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده‌اند

پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ايتلاف بين نفوس احبا بثبوت

و تزلزلست ثابتون متفق و اهل فتور نيزمتحد پس بايد بعون و عنايت جمال

مبارک توکل نمايند ودر حق اين عبد دعا نمائيد که بلکه‌انشاءالله بعبوديت جمال

قدم کما هو حقه قيام نمايم و هم چنين در حق اهل فتور دعا فرمائيد که خدا

يک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند يخربون بيوتهم بايديهم اگر آنها

محتاج بدعا نيستند ادعا مينمايند اين عبد در نهايت احتياج است و بجز

دعای خالص منبعث از حقيقت قلب دوستان و تضرع وابتهالشان در

اين نشئه انسان سبب تائيد و علت حصول توفيقی نداند و ديگر انکه اهل

فتور پاپی اين عبد پر قصورند و اينعبد حال مدت چهار سال است که تحمل جفا

و انکار وافتراء واراجيف و تزييف و تحقير وبلکه تکفير نموده ومينمايد چنانچه

اگر در بعضی اوراق دقت فرمائيد ملاحظه می کنيد که جميع اياک اعنی يا جاراست

و خود در ضمن حکايت گوش دار گاهی ثابتين مشرکين شمرده شده است

مقصد اينست که بتصريح مشرکين ؟ تلويح رئيس مشرکين نمايند و قس علی ذلک

ولی اينعبد بفضل و عنايت جمال مبارک کل ؟بسته و از اين نسبتها آزرده نگشته

باوجوداين با کمال محبت با کل رفتار کرده و خير کل را خواسته و شب و روز منته

ص ٨

منتهای زحمت را بجهت راحت کل ميکشم وسم عذاب را ميچشم و تير

جفارا هدف ميشوم و آه بر نيارم و ناله نکنم و فرياد وفغان ننمايم لکن ؟؟

اهل فتورهر ساعتی هزار شکوه و شکايت صادر حکايتی را خلق نمايند و خود تشهير

دهند و بعد اظهار شدت و تاثر و تاثير نمايند تا سبب رقت قلوب گردد

و علت تحسر نفوس و تا باين سبب بغضی از اين عبد در نفوس حاصل شود

ملاحظه نما هيچ افترائی ماند که بجمال مبارک روحی لاحبائه الفدا زده نشد

هر کس در مهد راحت آرميده و بنهايت آسايش در بستر آرايش غنوده

و جمال مبين هدف سهام کل مبغضين بود و حصن حصين کل مومنين

باوجود اين شکايت ضمنی ازظلم جمال مبارک مينمودند وفرياد وآه وناله ميکردند

سبحان الله اينعبد شکايت از ظلم بر ميثاق و تعدی بر عهد و تعرض باين عبد

و حصول جميع اين بلايا ورزايا ندارد اهل فتور باين قناعت ننموده فرياد

شکايت را بعيوق ؟ رسانده اند چه خوش گفته عجيب حادثه و غريب واقعه

انا اصطبرت قتيلاًوقاتلی شاکی احبای پر فتور از جهتی سهم جفا بجگر

گاه اين عبد روادارند و از جهتی ناله وفغان آغازکنند تا باين وسيله نيز

در قلوب شبهه اندازند فباطل ما هم يعلمون ومکروامکرهم و عندالله مکرهم

سبحان الله نور حقيقت را بسحاب شبهات پنهان توان نمود و يا آفتاب

ص ٩

راستی را بسحاب مفتريات نهان توان کرد لا والله مگر آنکه اغراض

بصيرت را بکلی کور وبصر را بتمامه محروم ومهجور نمايد دراينصورت احتياج

بسحاب و سبحات نيز نماند چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد

ظالم از مظلوم زار چون غرض آمد هنر بوشيده شد صد حجاب از مل بسوی

ديده شد باری مقصود اينست که حزب فتور پاپی طيور شکورند و آنی فراغت

از حرکات و سکنات پر وحشت ننمايند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند

متعرض بما واين عبد دائماًمساءًو صباحاًاحبارا وعظ و نصيحت مينمايم که حضرات

کل دوستان جمال مبارک هستيم و در ظل خيمه حيات حال اگر چنانچه روش

و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائيد و پاپی نشويد هر کس هر قسم ميخواهد

حرکت نمايد ليس لک من الامر شئی و لست عليهم بمسيطر کاری بکسی

نداشته باشيد لسان حيف است که بذکر ما دون مشغول شود بذکر حق مانوس

شويد در محافل و مجامع بتلاوت آيات و مناجات وبيان و دلائل

و حجج و برهان بپردازيد و وصايای جمال مبارک را تکرار کنيد واز روی و خوی

او حکايت واز روش و سلوک او روايت نمائيد و از فضل وجودش

بشارت دهيد تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرارافق انوار شود

و هر يک از احباءبجائی مکتوبی مرقوم نمايد باوجود مشاغل عظيمه ان مکتوب بقدر

ص ١٠

بقدر امکان قرائت ميشود که اگر نسبت بنفسی مخصوص کلمهء باشد محو ميشود

ديگر چکنم الان مدت دوسال است که از مدينه رائحه فتور پرزور استشمام

مينمايم بقسميکه بقوت تمام بر محو ميثاق قيام نموده اند با وجود اين

تا بحال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به

ترويج بر خواستم ديگر چکنم لکن اين نفوس نه بسکوت ساکن گردند و نه

بپاپی شدن ساکن بدو چيز سکون بر ايشان حاصل گردد يکی بتحويل

مرکز ميثاق و اجرای سلسبيل عهد در مجری ديگری و يا خود مايوسی از تاثير تدبير

مختصر اينست تا تمام قوت را در تشويش اذکار و تخديش اذهان و تشتيت

شمل امر رحمن و تفريق جمع دوستان مبذول نمايند آرام نگيرند و آنجناب

نيز اندکی بان کيفيت پی برده ايد چه که از بعضی وقايع جزئيه اطلاع يافته ايد

و بر شما اين قضيه مجهول نيست ولی غافل و ذاهلند که اين غبار و گرد آفتاب

عهد را پنهان ننمايد و اين تدبير جلوه تقدير را نهان نکند و اين سدها امواج

اين بحر را صد ننمايد و اين گرد بادها شجره‌انيسا رااز بيخ وريشه نکند عنقريب

نفوسی بفيوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سيف شاهد ميثاق را

بر هيکل آفاق بياويزند و نور عهد قديم را از افق جبين طالع فرمايند و علم

پيمان را در قطب امکان بر افرازند يومئذ يستبشر المومنون

ص ١١

اما اين عبد مقام نفسی را اعتراض ننمايم و از حقوق نفسی اغماض ننمايم در هر صورت

رعايت کل نمايم و خدمت بجميع کنم چه که کل در ظل سدره مبارکه بودند

معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نبايد بر کسی اعتراض کند ويا خود بهانه

نمايد واما قضيه ادعای الوهيت و ربوبيت اينعبد الحمدلله از بدو نشئت طينتم

بماء عبوديت مخمر گشته و کينونتم به نسيم جانبخش رقيت نشوو نما نموده چنانچه

سه سنه قبل از اين باحبای عراق مرقوم شده است اعلموا ان العبودية

لعتبة السامية هی اکليلی الجليل وتاجی الوهاج و بها افتخر بين ملکوت السموات

والارضين و چندی پيش سئوال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد

که سوادش در اين مکتوب مرقوم گردد هوالابهی ايها الخليل

الجليل قد تلوت آيات شکرک لله رب السموات والارضين بما کشف الغطاء

وجزل العطاء وارسل السماء مدرارا وانزل من معصرات الحياة ماء ثجاجاً

واحيی بلدة طيبة انبتت باذن ربها و اهتزت و ربت و اخضرت و

تزينت بکل زوج بهيج و لمثلک ينبغی ان يستبشر ببشارات فيهذه الايام

التی فاضت بفيوضات ربک القديم تالله الحق ان الاشعة الساطعة قد سطعت

وان نسائم رياض الاحدية قد ثبت ؟ وان بحور الحيوان قد ماجت وينابيع

الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع

ص ١٢

و مطالع الايات قد اضائت و مشارق البينات ؟قد اشرقت بالنور

المبين و ابواب الملکوت مفتوحة علی وجوه اهل السموات والارضين و انک

انت يا ايها المتمسک بذيل الکبرياء والمتشبث بالعروة الوثقی دع

المتزلزلين الضعفاء والمستغرقين فی بحورالشبهات الغافلين عن المرجع الوحيد

المنصوص بميثاق من ربک الکريم لانهم فی معزل من مواهب ربک وفی عمه عظيم

تالله الحق سوف تری راية الميثاق تخفق فی اعلی قلل الافاق وان نير عهد ربک

يشرق اشراقاً تشخص منه الابصار عند ذلک تری المتزلزلين فی خسران مبين

والغافلين فی حسرة و ياس شديد ايخليل مکتوب آنجناب واصل و از

نفحات رياض معانيش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که اين عبد چه

مقاميرا طالب و مدعی قسم بجمال قدم که اين عبد از رائحهء که بوی ادعا نمايد

متنفر و در جميع مراتب ذرهء‌از عبوديت را ببحورالوهيت و ربوبيت تبديل ننمايم

چه که اظهار الوهيت و ربوبيت بسياری نمودند حضرت قدوس روحی له الفداء

يک کتاب تفسير صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهايتش انی اناالله است

و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداءبلند نمود

و همچنين بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصيده ورقائيه ميفرمايد

کل الالوه من رشح امری تالهت وکل الربوب من طفح حکمی تربت ولی

ص ١٣

يک نفس را نفرمودند که بعبوديت کما هی حقها قيام نمود واگر چنانچه مقامی را

بخواهم خدا نکرده از برای خويش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قديم است

تالله الحق ذل رقاب کل مقام وخضع اعناق کل مقام و رتبه لهذا المقام العظيم

ع ع

هوالله قزوين جناب عبدالحسين عليه بهاءالله الابهی

الله ابهی

ای عبدالحسين روحی لاسمک الفداء من وتو همناميم تو خوشکام و من گمنام تو

بعبوديت اوقائم و من هنوز در وادی عصيان و در باديه نسيان هائم تو چون

موفق بر عبوديت اوشدی دعائی نيز در حق من نما شايد بعجز ونياز و نفس پاک

ياران اين عبد نيز در ميدان عبوديت حرکتی نمايد ع ع باری اين عبد

حصير عبوديت را بسرير ربوبيت تبديل ننمايد و بندگی آستان جمال مبارک را

بخداوندی عالميان مبادله نکند بهانه جويان بهتر آنکه بهانه ديگر کنند

و بجهة تشويش اذهان و تخديش افکار ياران متزلزلان اراجيف ديگر بجويند

چه که اين تير سهم نافذ نه و زخم‌اين خنجربر جگر وارد نه جمال مبارک درسوره

هيکل ميفرمايد قد خلقت للالوهية مظاهر وللربوبية مطالع ودر رساله

ابن ذئب ميفرمايد سبحان الله ذکر الوهيت و ربوبيت که از اوليا و اصفيا

ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده الع

ص ١٤

العبودية جوهرة کنهها الربوبية و حضرت امير در جواب اعرابی که از نفسی

سئوال نموده فرموده وثالثها اللاهوتية الملکوتية وهی قوة لاهوتية

و جوهرة بسيطة حية بالذات الی قال عليه السلام فهی ذات الله

العليا و شجرة طوبی و سدرة المتهی و الجنتة الماوی و هم چنين در آن

رساله از لسان حق صادر که حضرت امير فرموده اناالذی لا يقع عليه اسم

و لا صفته و هم چنين فرموده ظاهری امامه و باطنی غيب لايدرک و هم

چنين ازلسان ابی عبدالله عليه‌السلام روايت فرموده‌اند که گفته اند نحن کعبة الله

و نحن قبلة الله و نحن وجه الله و هم چنين ميفرمايد روی جابر عن ابی جعفر

عليه السلام قال يا جابر عليک بالبيان والمعانی فقال عليه السلام

اما البيان هوان تعرف الله سبحانه ليس کمثله شئی فتعبده ولا تشرک به شيئاً

واماالمعانی فنحن معانيه و نحن جنبه و يده و لسانه و امره و حکمه وعلمه و حقه

اذا شئنا شاءالله ويريد مانريده انتهی حال ملاحظه فرمائيد که از لسان

اوليا چه نغماتی صادر وچه آهنگی بلند واسم اعظم روحی لاحبائه الفداباآن افامه

حجت و برهان بر منکر ميفرمايند و اين عبد جز فنای محض و انعدام صرف

تحريراً وتقريراًذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است واويلا

اگر معاذ الله بکلمهء‌از اين کلمات تفوه نمايد آنوقت چه آتشی افروخته گردد

ص ١٥

و چه شورشی از حزب فتور بر خيزد ای ياران آلهی و منصفان حقيقی در رساله

خال قدری ملاحظه فرمائيد که در حق خاک پاک حضرت سيد الشهداء روحی

له الفداء چه ميفرمايد قوله الحق مثلاًملاحظه فرمائيد غلبه ترشحات دم اطهر

آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه

غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای

استشفاء بذره‌ازآن مرزوق شد شفا يافت و هر وجود که برای

حفظ مال قدری از آن تراب مقدس را بيقين کامل و معرفت ثابته راسخه

در بيت نگاهداشت جميع مالش محفوظ ماند واين مراتب تاثيرات آنست

در ظاهر واگر تاثيرات باطنيه را ذکر نمايم البته خواهند گفت تراب را

رب الارباب دانسته واز دين خدا بالمره خارج گشته انتهی حال

ملاحظه فرمائيد که در وصف خاک عطرناک يک حرف از حروف فرقان چنين

اوصاف و نعوت بيان فرمود اگر شرک اينست که حزب فتور فهميده اند

در اين صورت نفس مقدس محل اعتراض واقع گردد و زيارت حضرت

سيدالشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لتربته الفدا بنعت وستايش خطاب

فرموده‌اند که ازاول ابداع تا يومنا هذا چنين اوصاف الوهيت و نعوت

ربوبيت در حق مظهری از مطالع مقدسه نشده است مثلاً ميفرمايد آه آه من

ص ١٦

من ظلم به اشتعلت حقايق الوجود و ورد علی مالک الغيب والشهود من الذين

نقضوا ميثاق الله و عهده و انکروا حجته و جحدوا نعمته و جادلوا باياته فاه آه

ارواح الملاء الاعلی لمصيبتک الفدا يابن السدرة‌المنهی والسر لمستتر

فی الکلمة العليا و هم چنين ميفرمايد لولاک ماظهر حکم الکاف والنون و

مافتح ختم الرحيق المختوم ولولاک ما غردت حمامة البرهان علی غصن البيان

و ما نطق لسان العظمة بين ملاء الاديان بحزنک ظهرالفصل والفراق بين الهاء

الواو و هم چنين ميفرمايد بک ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حکمه

لولاک ماظهرالکنزالمخزون وامره‌المحکم المحتوم و لولاک ماارتفع النداء من

الافق الاعلی و ماظهرت لئالی الحکمة والبيان من خزائن قلم الابهی وهم چنين

ميفرمايد انت الذی باقبالک اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت السدرة

الملک لله مالک الغيب والشهود و هم چنين ميفرمايد کل الوجود لوجودک

الفدا يا مشرق وحی الله ومطلع الاية الکبری وکل النفوس لمصيبتک الفدايا مظهر

الغيب فی ناسوت الانشاء و هم چنين ميفرمايد بک اشرقت شمس الظهور و

نطق مکلم الطور وظهر حکم العفو والعطاء بين ملاء الانشاء اشهد انک کنت

صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدراوامره‌المحكمة واحكامه

النافذه و هم چنين ميفرمايد اشهد انک کنت کنزلئالی علم الله وخزينة

ص ١٧

جواهر بيانه و حکمة بمصيبتک ترکت النقطة مقر ها الاعلی و اتخذت لنفسها

مقاماً تحت الباءانت اللوح الاعظم الذی فيه رقم اسرار ما کان و مايکون

و علوم الاولين والاخرين و انت القلم الاعلی الذی بحرکته تحرکت الارض

والسماء بعد ميفرمايد سبحانک اللهم يا اله الظهور و المجلی علی غصن

الطور اسئلک بهذا النور الذی سطع من افق سماء الانقطاع و به ثبت

حکم التوکل والتفويض فی الابداع انتهی وامثال اين بيانات بسيار

در کتب والواح آلهی بيشمار وانی ادرجت فی هذه الورقة نبذة منها

لتکون بصيرة‌الاولی النهی و لئلا يزل الاقدام من صراط الله اذا سمعت الاذان

محامداًو نعوتاً لتراب انتسب بعتبة السامبته فی عالم الکيان بعد البيان

و ظهور العيان اين ستايشی بود که اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء در حق ذات

مقدس از ادلاء فرقان فرموده اند فاعتبربوا يا اولی الابصار و معاذالله

از ذکراين کلمات آلهيه همچو گمان نرود که‌اين عبد مدعی يک کلمه ازاين مقامات

است استغفرالله عن ذلک انی عبد آمنت بالله و آياته وليس لی شان

الا الذل والانکسار والضعف والانعدام فی جميع الشئون والاطوار

و ليس لی امل الاالعبودية المحضه لله الحق العزيز الجبارباری امواج شبهاتست

مرتفع از بحر مفترياتست و ترويج متشابهاتست که در شرق و غرب

ص ١٨

و غرب کافة جهاتست اميد اين عبد چنين بود که جميع احبای آلهی بمنزله

جناح اين طير مظلوم باشند تا در فضای خدمات امرآلهی بال و پری بگشايد

و مقاومت جنود مهاجمه اعدا تواند حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و

بسنگ طعن بکلی بال اين مرغ بی آشيانرا شکسته وباين قناعت ننموده فرياد

از ظلم وستم نموده و گريه و زاری آغاز کرده با وجود آنکه تعليمات خفيه

متتابع است و مکاتيب سريه مترادف و جميع هادم بنيان ميثاق ثابت

لائح ولی اين طير مظلوم را عقاب حی قيوم مجير و ظهير و اين مرغ بال و

پر شکسته را عنقاء مشرق احديت معين و نصير سهام طعن را سينه

سپر نمايم و سنان طغيان را جان ودل هدف کنم هر بلائی را در سبيل او

قبول نمودم و هر مصيبتی را بجان ودل آماده گشتم از رفتار کل شکرانه

نمايم و از کردار جميع چشم پوشم و شب وروز بخدمت امرالله وحده پردازم

هيچ اسمی و رسمی نخواهم و هيچ نام ونشان نجويم از هر وصفی بيزارم و از هر

نعتی در کنار جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا در يوم ولادت اول اسمی که

عنايت فرمودند عباس است و بعداز چندی در ايام طفوليت اين عبد را احضار

و بعد اظهار عنايت کبری و موهبت عظمی مهر جد بزرگوار روحی له الفداراالتفات

فرمودند وآن دو مهر منوراست که سجع يکی از اين مهر حساس عبده عباس است

ص ١٩

اينست اسم ولقب ونعت و ستايش اين عبد والاارضی لی صفته ولانعتاً

ولااسماًولا سمة‌الاهذاالاسم القديم ديکر آنچه از قلم‌اعلی در کتاب اقدس

و کتاب عهد و ساير الواح نازل محض جود و فضل است ای احبای آلهی تقيد

باسماء و تشبث باوصاف سرگردانيست و چون باد باديه پيمائی کمر خدمت بربنديد

ودر نشر نفحات الله بکوشيد و دراعلاء کلمة الله جان فشانی نمائيد قدری

در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائی که آنروح مجسم و نور مصور

در سن دوازده سالگی بچه آزادگی بمشهد فدا بچه شوق و اشتياق شتافت

و چگونه جان فشانی نمود کار از دوشق خارج نه يا بخدمت امر مقدس مويد

ميگرديم يانه اگر باين موهبت کبری موفق شويم جميع اسماء حسنی طائف حول

و اگر مايوس و محروم شويم از اسماء والقاب و اوصاف واحساب چه ثمر پديدار

فاستغنوا عن کل اسم و صفته فی ظل ربکم الرحمن الرحيم تالله‌الحق اذاحفظتم

وصاياءالله و ثبتهم علی ميثاق الله يخدمکم کل الاسماءالحسنی و يتباهی بکم

کل الصفات العليا دعوا هذه الاوهام ثم ابذلوا جهدکم فيما يتنور به وجوهکم فی

ملکوت الله المهيمن القيوم تتلقيکم به ملائکة‌القدس و تدرککم به بشائر الفوز

والفلاح من جبروت ربکم القديم باری ملاحظه فرمائيد که اين عبد در چه بلائی وچه

اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی واز جهتی جنود سايراعدا و از طرفی وسائس امت

ص ٢٠

امت يحيی واز سمتی وساوس بد خواهان سياسی در مرکز عليا واز شطری

اداره معضله عکا واز هر جهت مکاتبه و مراسله بسائر جهات و جواب مسائل

معضلات و وقتی سرگردانی در تمشيت مهمات و ساعتی حيرانی در تاديه

ديون در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت وتاسف از هجوم جنود شبهات

و نشر متشابهات باوجوداين دوستان اکتفا ببلايای اينعبد ننمايند آنان نيز

بکمال تدبيردرسر سرتعليمات خفيه باطراف ارسال نمايند و نشر اراجيف کنند

و بنيان پيمان رافتور خواهند ودروهن قصور نکنند باوجودآنکه هيچ زحمتی ندارند

وهيچ تعبی ندانند و هيچ فکری نينديشند واز هيچ چيز نه جزئی و نه کلی مسئول

نباشند و مکلف نگردند لاله ساغر گير ونرکس مست بر من نام فسق داوری

دارم خدايا من کرا داورکنم آلهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول

جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی وتزلزل اعضائی

وتزعزع وجودی و تضيق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحی

وشدت بلائی فی سبيلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای رب استأصلت

الزوابع دوحتی الناشئهء واقلعت الزلازل ارومتی الثابته و اخذتنی اعاصير

البلوی و اهلکتنی شدائد الباساءوالضراء ای رب ضاقوابی ذرعاً واستأثروا

بی هواناًورشقواعلی سهاماً و رضيوالی حرماناً وانی بعزتک فريداً وحيداً

ص ٢١

فی ملکک وليس ملجاءمنيع و لا ملاذ رفيع الا ملکوتک الابهی و ليس لی مناص

ولامجيرالا جواررحمتک الکبری ايرب فارفعنی حتی تخمد هذه‌النارالموجحة فی قطب

الاضلاع والاحشاء ويسکن هذاالطوفان المتواصل والغبار المثار الی کبد السماء

حينئذ يستريح روحی و منتعش قلبی و يفرح ذاتی و ينشرح بفصلک و موهبتک صدری

لان احبتک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج ؟من وجودی و انی احاطنی

القصور و ما تمکنت مما کنت ارجوه فی يوم النشور يا ربی الغفورادرکنی ادرکنی

نجنی نجنی من هذا الوهاد و خلصنی من هذا السنين شداد انک انت مخلص کل

عبد اواب اما قضيه زجر احباب از بعضی اوضاع اين معلوم آنجنابست

که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهايت شين و شورند و بهيچ وسيله ساکن

نگردند واگر اينعبد بااحبا نيز با گرز وچماق درافتم ديگر کسی در ميدان باقی

نماند بکلی بايد انالله وانااليه راجعون خواند واز هر چيز چشم پوشيد اينعبد

به مجرداينکه بنفسی نصيحتی نمايم فوراًحزب فتوراطراف اورا گيرند وازعهد و ميثاق

منحرف نمايند چنانچه بکرات دراين ارض تجربه شد حال بکلی پا و دست اينعبد

بسته وبگوشهء نشسته سير و تماشا مينمايد تا خدا چه راهی بنمايد و قضا چه

امضا کند شخصی از ياران ذکر نموده بود که بعضی رئيس موهومند گفتم لاولله

مرئوس مظلوم بقول شما اين رياست موهومه است و چنين مغبوط وای اگر رياست

ص ٢٢

رياست معلومه بود چه ميشد با وجود آنکه عبارت از بلا و محن است چنين رشک

و غبطهء هرانجمن است وای اگر کام دل و راحت جان بود حال نقلی نشده

است اينعبد بروضه مطهره قسم گوشهء گيرد و توشهء نپذيرد نفسی اين ثقل

اعظم را چندی حمل نمايد چه ضرر دارد والله سبب روشنی چشم اين عبد شود

و علت راحت جان و آسايش وجدان گردد و اگر کسی در اين قضيه شبهه نمايد

تجربه کنند چه ضرر دارد والله الذی لااله الاهوآن يوم يوم عيد اينعبد است

و اگر بصدق وراستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من بجان و دل

تائيد نمايم وتعليمات سريه بجائی نفرستم و تخديش افکار نکنم و تشويش

اذهان ننمايم و تفريق کلمة‌الله نجويم ومظهرباطن و مظهرظاهر تشکيل ننمايم

بصدق محض و راستی صرف اقدام نمايم و جميع اين مشکلات را حل کنم

ادعای مظلوميت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خويش را بلبل ننمايم

وابداًبوهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپ مذهب سری تاسيس ننمايم

و خفياًبا نفسی مخابره نکنم حضرت روح ميفرمايد آيا کسی سراج را زير فانوس

حديد می نهد لا ولله سراج بدست گرفته و واضح بهر ديده مينمايد هرامر سری

ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزيز علام باری مختصر اينست که در اين

مدت بجان عزيزت نهايت رعايت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائيد

ص ٢٣

که اين عبد روش و حرکت را تغيير ميدهد اين روش سجيه ؟ اينعبد است اگر

آشنايان انکار کنند الحمدالله بيگانگان شهادت ميدهند که اينعبد

به هرنفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مينمايد وابداً

تعرض نميکند اگراستشهاد لازم شود جميع اهل برية‌الشام مهر نمايند وبسوکند؟

تاکيد کنند سبحان الله روش و سلوک و جميع شئون اينعبد نزد بيگانگان

مسلم ولی آشنايان انکار کنند والفضل ما شهدت به الاعداء ای

دوستان آلهی گمان ننمائيد که در ضمن اين بيان اشخاصی مخصوصند بلکه مقصود

حزب فتور است و شمارا بجمال قدم قسم ميدهم کسی را توهين ننمائيد و خواری

بجهت نفسی نخواهيد آنچه نسبت شرک و کفر والحاد و ضر و ضلال و وبال

بما تصريحاًاوتلويحاًاو ضمناًبدهند ابداًتعرض ننمائيد وکسی را تفسيق نکنيد و

شخص معلوميرا ولو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائيد بکمال ملاطفت

و محبت و دوستی و خير خواهی و دلسوزی رفتار نمائيد روش روحانيان گيريد

و مسلک کروبيان جوئيد در حق کل دعا کنيد و خير کل را از خدا بخواهيد هر

نفسی را بکمال ادب ذکر نمائيد و شخصی را مبغوض مداريد و با هر کس مهربان

باشيد و اگر بسمع خويش کنايةً‌يااشارةً‌ياتلويحاًيا تصريحاًتوهين اين عبد را

شنويد بر آشفته نشويد کمال حلم وسکون را چون اينعبد ملحوظ داريد وبنفحات

ص ٢٤

و بنفحات قدس مانوس گرديد ولی گول نفسی را نخوريد و گوش بتملق بعضی

ندهيد زود پی بشبهات اهل متشابهات بريد اهل فراست باشيد

متخدع نگرديد مفتون مداهنه اهل فتور نشويد بنورالله ناظر باشيد و مظهر

اتقوا من فراسته‌المومن فانه ينظر بنورالله گرديد ورنه اين جغدان دغل افروختند

بانگ بازان سپيد آموختند بانگ هدهد گربياموزد قطا راز هد هد گو

و پيغام سبا ای ياران قسم بحضرت يزدان که اينعبد در حق نفسی وهنی

راضی نشده و قصوری ننموده بلکه اين قصور از آفتاب ميثاق است که بر آفاق

اشراق نموده ليس هذامن عبدی بل من عنده الله اعلم حيث يجعل رسالة

اهم يقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بينهم معيشتهم جرم اواينست کو

باز است وبس غير خوبی جرم يوسف چيست پس ای ياران روحانی جمال نورانی

مربی رحمانی آفتاب انور جهان آلهی روحی لمرقده الفدا و نفسی لارقائه الفداء

تحمل تير و زنجير و تهديد شمشير نموده در سلاسل و اغلال ايام را بسر بردند

مدتی در زندان بودند و بکرات در تحت عذاب اليم عوانان روزی سرگون

بعراق شدند و دمی متهم بشقاق در السن اهل آفاق يومی در بزم مصائب

جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کاوس جفا مدهوش و مست شد

سالی در بدشت بازار يوسفان شکست داد و از فرط دلبری اسير هر ستمگری شد

ص ٢٥

وزمانی خانمان بتلان و تاراج داد بی سر وسامان هر اقليم و کشوری گرديد

وقتی چون شمع در زجاجه غربت بگداخت و زمانی فريد و وحيد در جبال

شاهق و مغار کردستان بی انيس و رفيق ماند مدتی در زوراء سينه هدف

سهام اعدا کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص

مقاومت مخصوص فرمود گاه آوارهء شرق شد و گاه رانده غرب گهی

ببلغارافتاد و گهی بصقلاب تا آنکه درسجن اعظم درزندان عميق درافتاد تا

آخرايام بسرآمد و يوم الله منتهی شد وآفتاب لقاافول نمود و ليله ليلا هجوم

کرد و ياران با وفا در آتش حرمان سوختند وآتش حسرت بر افروختند باری

آن آفتاب توحيد در مصائب شديد تحمل هر بلای عظيم فرمود تا جمعی بينوايان را

بانوا فرمايد و نفوس پريشانرا مجتمع نمايد افسردگانرا برافروزد وپژمردگانرا

طراوت و لطافت بخشد مرده گانرا جان مبذول دارد و آواره گانرا سر

و سامان دهد مستمندان را بگنج روان دلالت فرمايد و نادانانرا دانائی

بخشد اين مدت مديده با رافت کبری و ملاطفت عظمی اين نفوس را در آغوش

عنايت تربيت کرد وبانواع فيض پرورش داد تا در يوم فراق بروفای حقيقی

و وفاق قيام نمائيم و کمر خدمت بر بنديم و بجان ودل کوشيم و چشم از جميع شئون

بپوشيم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری ورداًواحداً و حالی فی خدمتک سرمداً

ص ٢٦

سرمداًگرديم حال هنوز قميص تقديس تر وطری وبالين نازنين در نهايت

تازگی و رنگين ما جميع آن وصايا را فراموش نمائيم و خواموش نشينيم

و همه آن الطاف را نسيان کنيم و راه عصيان به پيمائيم و چون عزم و حرکتی

نمائيم طوفان اختلاف بر انگيزيم وبا هر کس در ستيزيم بر بالين پرند و پرنيان

بخسبيم و فرياد و فغان بر آريم در ايوان راحت جان بياسائيم و شکايت از

تطاول مظلومان نمائيم هر چه خواهيم بکنيم و بگوئيم و بافاق انتشار دهيم

و از جهتی الغوث الغوث بعنان آسمان رسانيم خدمت که نکرديم سهل است

اهانت بهيکل امرش چرا بنمائيم نصرت که ننموديم بس است تيشه بريشه شجره

مبارکه اش چرا زنيم ای پروردگار از خواب غفلت بيدار فرما و ازبيهوشی

هوشيار کن ديده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنايت کن قدری انصاف

عطا فرما و بجزئی وفا مويد نما بلکه تيشه خفيف تر گردد و طوفان قدری سکونت يابد

توئی مقتدر و توانا وتوئی واقف و دانا باری مقصود اينست که حزب فتور را مقصد

چنانست که در هر نفسی قصوری از اين عباد در انظار جلوه دهد وباين سبب سيئات

تزلزل خويش را بپوشد و جميع را از صراط مستقيم منحرف نموده در اطراف خويش

جمع نمايند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند مثلاً ملاحظه فرمائيد

که از هندوستان چه اراجيف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت بحاجی محمد حسين

ص ٢٧

دادند و به مصر نوشتند تا آنجناب را نيزازاو بی نهايت مکدر کردند و بحسب روايت

شکايت در مکاتيب اوليه نموده بوديد چون محض لطف آلهی حاجی مذکور معذور

به مصر رسيد ملاحظه فرموديد که اراجيف بود چنانچه در مکتوب اخير مرقوم فرموده

بوديد که جناب حاجی محمد حسين اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند بدقت

مطالب ايشان استماع شد ابداً کلمهء مغايری از ايشان مسموع نگشت چرا بعضی

احباب اغراق نويسی را شعار خود ساخته اند اين بندهء خدا غرضی جز اتفاق احباء

بر کلمهء واحده و ثبوت و رسوخ کل بر عهد آلهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم

نميخواهد خداوند تبارک وتعالی ميداند چيزها نوشته بودند که عقل از استماع آن

متحير و قلب مضطرب ميشد انتهی حال ملاحظه فرمائيد که مقصدشان از اين مفتريات

چه بود و مفتريات هند مقتبس از مفتريات عکاست و شما ميدانيد که مقصود

طعن بحاجی نبود و مقصود اينعبد است شما همين را ميزان قرار دهيد حقيقت حال

مشهود گردد ايکاش به همين کفايت می نمودند تالله الحق ان صدری مشبک

من سهام المفتريات و قلبی متقطع من طعان سنان الروايات و صرت اذا

اتتنی من سهام تکسرت النصال علی النصال ملاحظه فرمائيد اين عبد خودرا فدای

هريک از بندگان جمال مبارک مينمايد وفديتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کينونتی

ميگويند ومی نگارند وبا وجوداين درافواه شهرت ميدهند که اينعبد ادعای اعظم مراتب

ص ٢٨

و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نميشود با وجود آنکه اکثری از متزلزلين

اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل وافتقار اينعبد را بهانهء وسيله

تزلزل خويش نموده که فلان روحی لاحبائه الفدا ولتراب اقدام احبائه مرقوم

مينمايد پس چگونه برتری بر احدی دارد يا آنکه مرکز ميثاق است که دائره کتاب

اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبوت دائراست پس جميع امثال

واقران بلکه برتری براو دارند با وجود اين اين عبد اينمقام را نيزاعظم از مقام

خويش ميشمرد باری ايدوستان آلهی در دين الله تکفير و تسفيق نبوده ونيست

وتزئيف و تحقير جائز نه با کسی مجادله ننمائيد و منازعه مکنيد و ذلت از برای

احدی مطلبيد و نام نفسی را بوهن مبريد و ضر نفسی را مخواهيد و لسان را

بطعن کسی نيالائيد غيبت نفسی ننمائيد وپرده‌از کارکسی برنداريد تا نفسی اظهار

ثبوت مينمايد تعرض مکنيد واورا رسوا ننمائيد وهمين کلمات را نفسی وسيله نزاع و

اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنيان تزلزل را از بنياد بر اندازيد و بتمسک و تشبث

اساس دين الله را محکم نمائيد حزب فتور را بحال خويش گذاريد و حواله بصاحب

عهد و ميثاق نمائيد آن حی قديم قوی و قدير است و هادم بنيان هر مکر و تدبير

نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ آلهی منسوخ نگردد و مرکز ميثاق آلهی نلغزد علم مبين

سرنگون نشود کوکب صبح منير آفل نگردد بحر محيط از فيض منقطع نشود شمس شهير

ص ٢٩

در پس سحاب شديد نماند نسيم عنايت منقطع نگردد و باب رحمت

مسدود نشود و مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و

شراب مقطوع نشود عنقريب کوکب ميثاق اشراق بر آفاق نمايد و آفتاب

عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشيمان گردند و حزب عجول

متشتت و پريشان و هذا وعد غير مکذوب ع ع

هذه صورة ماانشاه غصن الله الاعظم من قلم العلم والحکم

ببديع الاحان لاولياء خراسان

ايا نفحات الله هبی معطرة ويانسمة‌الله مری مطيبته و اقصدی وادی الرحمن

نادی العرفان بادية خراسان واعبقی امام احباءالله و امنائه وطيبنی مشام

اولياءالله و اصفيائه الذين اضائت وجوههم واکفهرت نجومهم و رسخت

اقدامهم و نشرت اعلامهم و ثبتت قلوبهم و نبتت اصولهم و فروعهم

و انتعشت نفوسهم و انشرحت صدورهم فی يوم اللقاء و وفوا بعهدالله و ميثاقه

فی ذرالبقاء ثم بلغی نزلاء تلک المعاهد والربی تحيته ربک الاعلی و بشريهم

بايام الله لعمر ربی هذه موهبته اتبغاها مطالع النور و مواقع النجوم و مهابط وحی

ربک العزيز القيوم فی القرون الاولی و فاضت جفونهم و ذرفت عيونهم وعا

ص ٣٠

و علت زفراتهم وسالت عبراتهم شوقاً وتوقاًاليها فهنبيئاً ومرئياً

لکم من هذه المائدة النزلة من سماء فضل ربکم الرحمن الرحيم ؟ويا ريح الصبا؟

وشميم عرارالوفا امتثلی بساحته احبته اهتزت رياض قلوبهم بفيض سحائب

محبته الله و اشرقت وجوههم بنور معرفة الله و بلغی شوقی اليهم و تشوقی

لهم و ولعی بهم و صرحی وبنستئی ؟بولهی و شعفی و هيامی بذکرهم وقولی عليکم

بهاء الله و سلامه و تحيته وثنائه و فی وجوهکم نوره و ضيائه وفی قلوبکم روحه و

وفائه و فی صدورکم حبه و شفائه يا اولياءالرحمن رطبوا السنتکم بشکره وثنائه

بماايدکم بامر يهتف بذکره الملاءالاعلی ونادی به مبشرالفلاح فی الزبر والالواح

طوبی لکم من هذه الموهبته العظمی بشری لکم من هذه المنحته الکبری التی هی

فيض الله الطافح و نورالله اللائح جعلکم الله مشاعل ذکره و مواقع اسراره و مشارق

انواره ومطالع آثاره عميت اعين لم تشاهد انوار بهائه و ماقرت بمشاهدة

اية الکبری يوم ظهوره و سنائه و صمت اذان لم تسمع ندائه ولم تتمنع بلذيذ خطابه

و خرست السن لم تنطلق بذکره و ثنائه و خسرت افئدة لم يکن له نصيب من حبه

و ولائه و خابت نفس لم تسلک فی سبيل رضائه ولم ترومن سلسبيل عرفانه

ويا حمامة الوفا خاطبی الضعفاء انه اذ اوجدتم الضراء اشتدت والباساء

امتدت والارض ارتجفت والجبال ارتعدت و زوابع الشدائد احاطت و بحور

ص ٣١

البلايا ماجت و ارياح الرزايا هاجت و طوفان الامتحان احاط الامکان

عليکم بالصبر الجميل فی سبيل ربکم الجليل و اياکم يا عبادالرحمن ان يعلوا

منکم الضجيج اذا اشتد احيج نيران الافتتان ؟ وارتفع زفيرها و اياکم

الصريح والعويل فی سبيل ربکم الجليل عند ما يتلاطم بحر البلاء ويتفاقم امره

من ظلم اهل الطغيان ولا تحسبوهم بمفازة من العذاب ولا تحشوباً سهم

و جمعهم و قد مضت قبلهم المثلات و قصی عليهم الکتاب جند ما هنالک

مهزوم من الاحزاب ولقد کانوا القرون الاولی اشد قوة من هولاء

و اعظم اثاثاًو اقوی جنداًولوانکم يااغنام الله بين براثن الضواری من السباع

ومخالب جوارح البقاع لا تياسوا سينکشف القناع بذن الله عن وجه

الامر ويسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد وتعلوا معالم التوحيد و تخفق اعلام

آيات ربکم المجيد علی الصرح المشيد ويتزلزل بنيان الشبهات و يمشق؟

حجاب الظلمات و ينفلق صبح البينات و يشرق بانوار الايات

ملکوت الارض والسموات وترون اعلام الاحزاب منکوسته و راياتهم

معکوسته والوجوه ممسوحة ممسوخة والاعين شاحضة غائرة والقلوب

خافقة خاسرة والبيوت خالية خاوية والجسوم واهيته باليته والاورواح ؟

هاوية فی الهاوية لعمرالله ان فی قوم نوح و هود و قوم لوط و ثمود و اصحا

ص ٣٢

واصحاب الحجر واليهود وتبابعة سبا و جبابرة‌البطحاء و قياصرة الفيحاء

و اکاسرة الزوراء والموتفکات فی القرون الاولی لعبرة لاولی النهی

و ذوی البصيرة الکاشفته لخواتم الامور و بفواتح الاثار قد انتشرت کواکبهم

و انعدمت مواکبهم و اغبرت وجوههم و انطمست نجومهم واستاصل ارومهم

واقتلع جرثومهم و انثلت عروشهم و انهزمت جيوشهم و تزلزلت ارکانهم

و انهدمت بنيانهم و اقفرت قصورهم و انکسرت ظهورهم و خسفت

قبورهم وشاهت وجوههم و اقشعرت جلودهم و اندرست دثارهم

و انمحت آثارهم فانظر الی مدائنهم و قراهم بالبادية لما اتی باس ربک

جعلها خامدة هامدة موتفکة بائدة لا تسمع لها صوتاًو لا همساًو اما

الذين اتخذوا جوار رحمة ربک الابهی ملجاء وملاذاًو ماوی ومعاذاًهم طيور

اتخذواافنان سدرة‌المنتهی مطاراًواوکاراًفمنکنهم‌الله فی‌الارض و جعلهم ائمة

اخياراً و اشهرلهم اثاراً واضاءلهم مناراً واتی بهم من افق التوحيد يلوح

وجوههم انواراً

هوالله

ای بنده درگاه آلهی يوم امتحانست و زمان افتتان قدم راسخ نمائيد و قلب راثابت

ص ٣٣

که مبادا ارياح شديده که در هيجانست شمارا در عهد و پيمان آلهی سست نمايد

و بلغزاند هذا هوالامر المحتوم طوبی لمن تمسک بعهد الله المهيمن القيوم

جميع احبا را بيدار نما ع ع

هوالناظر من افقه الاعلی

قوله تبارک وتعالی هل يستوی الذين يعلمون والذين لايعلمون خداوند عالميان

در کتاب مجيد که فرقان بين حق وباطل و نور و ظلمت و علم و جهل است بصريح

بيان مابين دانايان و جاهلان را فرق و تميز گذارده يعنی انسان را در زمره

يعلمون و بشر را در سلک لا يعملون محسوب فرموده انسان را بمقام علمه

البيان مفتخر و بشررا در رتبه الصم البکم الذين هم لا يعقلون درآورده‌انسانرا

از سعه علم خود غنی فرموده و بشر را ضنک معيشت قسمت داده انسان را

شراب طهور نصيب فرموده و بشررا از قوم جهيم مقرر داشته انسانرا

علی سرر متقابلين يطوفون عليهم ولدان مخلدون باکواب العلوم والمعارف وقوارير

الحکم والحقايق جالس نموده و بشر را علی حفرة الجهيم ودرکات الجهيل يشربون

ماءالحقد والحسد و ياکلون لحم البغض والعند مستقر نموده انسان را

رحيق مختوم سلسبيل مکتوم عطا فرموده و بشر را شرور و خمور و خمول مقرر

داشته جام می و خون دل هر يک بيکی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنين

ص ٣٤

چنين باشد هل يستوی الذين يعلمون ولا يعلمون انسان را نور

عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان انسان را باشراقات

آفتاب ايمان منور نموده وبشر رابغيوم تيره انکار مکدر داشته انسان را

بخلعت عرفان جمالش مخلع نموده و بشر را در پس پرده غيب منتظر داشته

انسان را بايه قد قضت العلامات کلها واقف نموده و بشر را به حجاب

هل القيامة قامت محتجب انسان را بعرفان کلمهء مستغاث و غياث

عارف نموده و بشررا در پس شماره اعداد و علامات معوق ومعطل داشته

انسان را بتمسک بعهد و ميثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را بن نقض و وهن

واهمال و تاويل و تخديش مهيا نمود هل يستوی الذين يعلمون والذين لا يعلمون

انسانرا بخلعت خلافت انا جعناک خليفة سرافراز فرمود وو تاج کرامت

خلق الله الادم علی صورته متباهی انسان را مسجود ملک و بشررا مردود

فلک فرمود انسان را وارث ميراث نبوت و حکمت فرمود و بشر را

مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود انسانرا منبع علوم و حکمت

و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غيرت و مظهر آداب و تربيت

فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلل غمام مستور گردد انسان زاده گان چون اقمار

منيره و انجم درخشنده در سماءامر متلئلاء و نوار گردند و بقوه نورانيت چنان

ص ٣٥

يکديگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلل خللی براشراق

شمس احديت وارد آيد تا اشعه آفتاب عهد چنان غيب و شهود وجود را

روشن و منور نمايد که از عدم و نقض و نفی جز اسمی و حرفی نماند استغفرالله

عن ذلک اگراشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز مصطلح

از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض ونفی نميشد

هرکز بقميص هستی عارض موجود نبود فتعالی عن ذلک علواًکبيراًامروز

جميع اشياء بافتاب عهد آلهی روشن يعنی جميع معهودات از فيض عهد

ابهی معهود گرديده اينست اصطلاح اهل بهاء دراين عهد جديد که مطابق

است با بيان حکمای آلهی که فرموده اند جميع موجودات از فيض وجود حق

موجود گرديده قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون و لکن

معانی و حقائق وشراب و رحيق و سلسبيل ومی وباده واحد هر لحظه

بشکل دگری آن بت عيار بر آمد روکرد و نهانشد سخن را روی با صاحبدلان

است ای الذين يعلمون آيا مقصود از عهد قديم در جميع الواح وصحف

آلهيه چه بود؟ واز آيه ؟ ؟ يابنی اسرائيل اذکروا نعمتی التی انعمت عليکم

واوفوا بعهدی چه وازايای فارهبون چه استنباط شده و مقصود از

سوره مبارکهء والمرسلات عرفاً قالعاًصفات عصفاًو الناشرات نشراً

ص ٣٦

نشراًفالفارقات فرقاًفالملقيات ذکراً کيانند حاشا لا ريب فيه هدی

للمتقين و ذکری و هدی الاولی الالباب فی المبدء والماب الذين يعقلون

والذين يعلمون ای الذين اوفوا بعهدالله و ميثاقه فی يوم الموعود يوم

الذی فيه طمست النجوم و فرجت السماء ونسفت الجبال يوم يقوم الناس

ای ايادی امر ملک الناس لنصرة رب الناس فی سنة الشداد يوم عسر

بعد الفرج الاعظم ای يوم طلوع شمس الذکر عن افق العهد التربته الناس

بعد يوم الالهی و صعود جمال الحق الی سماء قدسه الرفيع المنيع پس امروز

جای آن دارد که سياره يعنی ايادی امر که بدلو طلب و مجاهده يوسف مصر

احديه را در چاه غربت و وحدت بلا ناصر و معين يافته بيک لحن و يک

صوت ويك نغمه اين نغمه سرايند بشري كه در بزم وجود رخ يار عيان شد

چشم همه روشن از فجر بقا طلعت دلدار عيان شد چشم همه روشن

امروز که فجر يوم عهد آلهی است خفته گان بالين محورا ببشارت طلوع نير

عهد صحو وبيداری سزاست چه هر روزی را روزيی مقرر و هر صبحی را صبوحی

مقدر گرديده

هوالله

ای احبای آلهی کور عظيم است و اشراق شديد و عصر خداوند مجيد امکان در

ص ٣٧

حرکت است و اکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و شورند

و ذرات موجودات در طرب و سرور ارواح در فوز وفلاحند و احباب در علو

و نجاح انوار در سطوعست و آثار روشنی بخش اقاليم صيت بزرگواری جمال

قدم جهانگير گشته و نير عظمت حضرت احديتش در جميع محافل عالم بذکر

اسم اعظم مزين و کل مجامع امم بخبر ظهور نير اکرم مستخبرشرق ازانوارش

منور است و غرب از نفحاتش معطر بسيط غبراء از فيض سحابش گلشن است

و فسيح و رفيع خضراء از انوار آفتابش روشن حقيقت کلشئی در حشر

و نشور است و کينونت کلشئی در شوق و شور اشجار طيبه در نشو

و نماست و اثمار لطيفه پر حلاوت و صفا علم ميثاقست که منشور برآفاقست

دريای عهد و پيمانست که موجش بی پايانست و طوفانش در نهايت شدت

و طغيان ومزلزل ارکان جمال قدم روحی لاحبائه الفداء در اين کور اعظم

بر جميع احباء حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح

و دليل را لائح فرمودند در کتاب اقدس که ناسخ جميع الواح وزبر است و مهيمن

بر کل بنص صريح واضح مبين صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نمودند

و بيست وپنج سنه جميع را از اين ثدی مقدس شير داده پرورش فرمودند ودر

جميع الواح و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و ميثاق نمودند وثابتين ومتمسکين را

ص ٣٨

ومتمسکين را تحسين و تمجيد فرمودند و متزلزلين را توهين و تزئيف بلکه

انذار بعقوبت آلهيه و تخويف بنقمت ابديه نمودند و لوح سنه شداد

که سنه صعود است نازل گشت و در جميع اطراف منتشر شد و بيان شدت

امتحان و کثرت افتتانرا واضح و مشهود فرمودند وبعد باثر قلم اعلی

کتاب عهد مرقوم شد و لوح محفوظ ميثاق مکتوب و کل را بتوجه و انقياد

و اطاعت و اتباع بامر واضح و صريح امر فرمودند تا چون دريای امتحان

و افتتان سنه شداد بموج آيد نفسی سر گردان نگردد و مضطرب و حيران نشود

صراط مستقيم و منهج قويم و نور مبين موضح و معين و محقق و منصوص و معلوم

باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانيت کلمه آلهيه محفوظ ماند

و اختلافی حاصل نشود حال نو هوسانی چند پيدا شده اند در سر سر زمزمهء بنا

گذاشته اند و چون مطمئن گردند از نفسی واضح نيز ذکر نمايند يکی گويد جمال

مبارک کل را غنی فرموده احتياجی باقی نگذاشت مقصد سرش اينست

که بمقام منصوص احتياجی نيست ديگری گويد که عصمت محصور در جمال مبارک بود

ديگر کسی معصوم نيست مراد باطنش اينست که من ارادة الله جائز الخطاست

ديگری هرنفسی که درايام مبارک مقبول بود ياموقن بود يا لوحی بجهة اونازل نميشود

که مردود گردد و مقصدش اينست که اگر مخالفت رضا کند و بخصومت اجتسار

ص ٣٩

ضری ندارد و ازاين قبيل اقوال در سر واجهار ترويج نمايند و مقصدازاين

اقوال کل نقض عهد و ميثاقست و اين آن نعاقيست که در جميع الواح محبوب

آفاق خبر داده است ای احبای آلهی بيدار باشيد بيدار هوشيار گرديد

هوشيار چه که امتحان و افتتان بسيار شديد است و متزلزلين در نهايت

تدبير و تدمير بظاهر گويند که ما اول متمسک به ميثاق هستيم و در باطن

تيشه بريشه شجره عهد و ميثاق زنند ع ع

هوالله

ايهاالشهيدابن‌الشهيد الثابت علی عهد الله و ميثاقه الذی اخذه فی ذرالبقاء

عمن فی ملکوت الانشاءلعمرالحق انه مذکورفيکل کتاب حکيم طوبی لک علی هذاالثبات

بشری لک علی هذاالرسوخ الذی يصلين به عليک الملاء العالين ثبت الناس علی

هذاالعهد الوثيق والصراط المستقيم والمنهج القويم وانه لميثاق لو يعلمون عظيم

لان به يستحکم ارکان الامر و يشيد بنيان الحق و يرتفع اعلام الذکر

و يصان دين الله عن شر المارقين و تحريف الغافلين وتهديد المولين خدمات

آنجناب در ملکوت ابهی مثبوت بود و اکنون در نزد اينعبد از وصف فزون

ولک ان تشکر ربک فيکل آن و حين من هذا الفضل العظيم تفصيل آقاخان

و شيخ احمد وجمال الدين افغانی بکرات و مرات بانجناب مرقوم گرديد که اينها

ص ٤٠

اينها با چند نفس ديگر بی دين وايمان بيفکر وادراک اتفاق نموده اند ودر مدينه

کبيره مخابره با کسان اهل فساد دارند و شبههء نيست که اين فساد از آن

نفوس جاهله بروز خواهد کرد شما با اوليای امور اين کيفيت را درست توضيح

فرمائيد که مبادا وقتی که فساد آنها بروز کند کسان ديگر نيز بد نام شوند و متهم

گردند چه که خواهند گفت که شيخ احمد از آن طايفه است ديگر نمی دانند که اين

شخص مردود داماد ميرزا يحيی و مطرود اين طايفه است و کمال عداوت را

با اين عباد از جميع جهات دارد و چند سال است که اول بالذات با آقاخان

و بعد با جمال الدين در جميع محافل و مجالس در صدد تحريک انواع فساد

در حق اين عباد بوده باری خصومت يحيی يعنی صبح ظلمانی با اين طايفه بهائيان

مثل شمس در وسط سماء واضح و مشهود و مشهور وحتی در جميع نشريات اروپا

مذکور با وجود اين شايد بد خواهان و مدعيان در نزد اوليای امور باز امر را

مشتبه نمايند بايد آنجناب بجميع وسائل اين کيفيت را دوباره واضح نمائيد

که حکايت سخره شتر و فرار روباه نگردد الحمدلله اين نفوس خائنه بسزای

خويش رسيدند زيرا که در مدينه کبيره ايشانرا گرفته اند و اوراق فساد در منزل

شان بيرون آمد کويا استغفرالله نسبت باولياء آن سامان مذمت شديده

بوده است و بفساد عظيم دلالت مينمودند و با مفسدين اطراف مخابره داشتند

ص ٤١

ان الله لايصلح عمل المفسدين الحمد لله اعليحضرت شهريار ايران اين ايام

سرادق انصاف و مروت بلند نموده اند و در صدد راحت و آسايش

عموم رعيت هستند و هم چنين شاهزادگان عظام و وزرای کرام باری

جميع احبای آلهی بايد که بدرگاه احديت صد هزار شکر نمايند که شراين نفوس

مفسده از سر دولت و رعيت رفع شد چه که اين نفوس قلبهای بيچاره را

اغفال مينمودند فقطع دابر قوم فاسقين الحمدلله رب العالمين ع ع

هوالله

الحمدلله الذی اشرق علی الفواد بنور الرشاد ونورالقلوب بسطوع آيات القدس

بکل روح و سداد وهدی المخلصين الی معين العرفان ببينات ظهرت

فی حقيقة الايات والکلمات واخرج الطالبين الی عالم النورمن بحبوحة‌الظلمات

والصلوة والتحية والثناء علی النور الساطع فی زجاجة القلب المقدس الطافح

بالبشارات ونزل الروح الامين علی فواده بالايات المحکمات واله

الطيبين الطاهرين اولی البراهين والحجج البالغه بين الممکنات و وسائط

فيض الحق بين الموجودات فاعلم ايها الواقف فی صراطه الله المتوجه

الی الله والمقتبس من انوار معرفة‌الله بان الاية‌المبارکة‌التی نزلت فی الفرقان

ص ٤٢

فی الفرقان بصحيح القران قوله تعالی ما کذب الفواد ما رای الها سر

مکنون و رمز مصون و حقيقة لامعة و شئون جامعة و بينات واضحة

و حجة بالغة علی من فی الوجود من الرکع السجود و نحتاج فی بيان حقيقتها لبث

تفاصيل من موازين الادراک عند القوم و شرحها و حتی يظهر

و يتحقق بالبيان ان الميزان الالهی هوالفواد و منبع الرشاد فاعلم بان

عند القوم من جميع الطوائف اربعة موازين يزنون بها الحقائق والمعانی

والمسائل الالهيه و کلها نقصة لاتروی الغليل ولا تشفی العليل ولننذکر کل واحد

منها ونبين نقصه و عدم صدقه فاول الموازين ميزان الحس وهذا

ميزان جمهور فلاسفة الا فرنج فيهذا العصر و يقولون بانه ميزان تام کامل فاذا

حکم بشئی فليس فيه شبهة و ارتياب والحال ان دلائل نقص هذا الميزان

واضحة کالشمس فی رابعة‌النهار فانک اذانظرت الی السراب تراه ماء

عذب و شراب واذا نظرت الی المرايا تری فيها صوراًمتيقن انه محققة

الوجود والحال انها معدومة الحقيقة بل هی انعکاسات فی الزجاجات

و اذا نظرت الی النقطة الجوالة فی الظلمات ظننتها دائرة و خطاًممتداً

والحال انها ليس له وجود بل يترائی للابصار و اذا نظرت الی السماء

و نجومها الزاهرة رايت انها اجرام صغيرة والحال کل واحدة منها

ص ٤٣

تتوازی امثال واضعاف کرة الارض بالاف وتری الظل ساکناًو الحال

انه متحرک والشعاع مستمراًوالحال انه منقطع والارض بسيطة مستوية

والحال انها کروية فاذا ثبت بان الحس الذی هو القوة‌الباصرة حالکونها

اقوی القواءالحسية ناقصة الميزان مختلة‌البرهان فکيف يعتمد عليها فی عرفان

الحائق الالهيه والاثار الرحمانيه والشئون الکونيه واماالميزان الثانی

الذی اعتمد عليه اهل الاشراق والحکماء المشائون هوالميزان العقلی و هکذا

سائر طورئف الفلاسفه الاولی فی القرون الاولية؟ والوسطی و اعتمدوا عليه

و قالوا ما حکم به العقل فهوالثابت الواضح المبرهن الذی ليس فيه ريب ولا

شک و شبهة اصلاًو قطعاً فهولاءالطوائف کلهم اجمعون حالکونهم اعتمدوا

علی الميزان العقلی فاختلفوا فی جميع المسائل و تشتت آرائهم فی کل الحائق

فلو کان الميزان العقلی هو الميزان العادل الصادق المتين لما اختلفوا فی

الحقائق والمسائل و ما تشتت اراء الاوايل والاواخر فبسبب اختلافهم

وتبانيهم ثبت ان الميزان العقلی ليس بکامل فاننا اذا تصورنا ميزاناًتاماً لو

وزنت بهاماة‌الف نسمة ثقلاًلا تفقوا فی الکمية فعدم اتفاقهم برهان کاف

واف علی اختلال ميزان العقلی وثالثه الميزان النقلی و هذا ايضاًمختل

فلا يقدر الانسان ان يعتمد عليه لان العقل هو المدرک للنقل وموزون ميزانه

ص ٤٤

ميزانه فاذا کان الاصل ميزان العقل مختلاًفکيف يمکن ان موزونه النقلی

يوافق الحقيقه ويفيد اليقين وان هذاالامر واضح مبين واماالميزان الرابع

فهو ميزان الالهام فالالهام هو عبارة عن خطورات قلبية والوساوس

الشيطانية ايضاً عبارة عن خطورات تتتابع علی القلب من واردات

نفسيه فاذا خطر بقلب احد معنی من المعانی او مسئلة من مسائل فمن

اين يعلم انها الهامات رحمانية فلعلها وساوس شيطانية فاذا ثبت

بان الموازين الموجودة بين القوم کلها مختلة لا يعتمد عليها فی الادراک بل

اضغاث احلام و ظنون و اوهام لا يروی الظماءن و لا يغنی الطالب للعرفان

واماالميزان الحقيقی آلالهی الذی لا يختل ابداًولا ينفک يدرک الحائق الکلية

والمعانی العظيمة فهو ميزان الفواد الذی ذکره الله فی آلايه المبارکة لانه من

تجليات سطوع انوارالفيض آلالهی والسرالرحمانی والظهور الوجدانی والرمزالربانی

وانه لفيض قديم و نور مبين و جود عظيم فاذا انعم الله به علی احد من اصفيائه

وافاض علی الموقنين من احبائه عند ذلک يصل الی المقام الذی قال علی

عليه السلام لو کشف الغطاء ما ازددت يقيناً لان النظر والاستدلال

فی غاية الدرجة من الضعف والادراک فان النتيجة منوطة بمقتضيات

الصغری والکبری فمهما جعلت الصغری والکبری ينتج منها نتيجة لا يمکن للاعتماد

ص ٤٥

عليها حيث اختلفت آراءالحکماء فاذاًيا ايهاالمتوجه الی الله طهرالفواد

عن کل شئون مانعة عن السداد فی حقيقة الرشاد و زن کل المسائل

آلالهيه بهذا الميزان العادل الصادق العظيم الذی بينه الله فی‌القران الحکيم

والنباء العظيم لتشرب من عين اليقين و تتمتع بحق اليقين وتهتدی

الی الصراط المستقيم و تسلک فی منهج القويم والحمدلله رب العالمين ع ع

هوالله

ای ناظر بحق قد تلجلج طمطام الکبرياء و تبللج فجرالهدی وتاجج النارالموقدة

فی سدرة‌المنتهی و تری الناس سکاری فائضين فی غمرات الهوی نابضين الماء

فی الدرکات السفلی ناکصين علی الاعقاب فيا حسرة للمتوهمين ويا عذاباً

للمحرومين و يا نقمة للذين لم يومنوا بذلک الجمال الذی اشرق و تواری

بالحجاب ع ع

هوالقيوم

حمداًلمن خلق حقيقة نورانية و هوية رحمانية و کينونة روحانية و جوهرة ربانية

و درة نوراء؟ وفريدة غراء و جعلها واسطه الفيض العظمی و رابطة العهد الکبری

و وسيلة الموهبة العليا ففاضت بمواهب ربها و افاضت برغائب اهلها

و تشعشعت و تلئلاءت و اضائت و اشرقت ولاحت واباحت بالاسرار و

ص ٤٦

و هتکت الاستار و شقت الحجاب وازاحت النقاب عن وجه توارت

به الشمس فی السحاب کل من عليها فان ويبفی وجه ربک ذوالجلال والاکرام

واقدم التحية والثناء والتسليم والبهاء علی تلک الدرة‌البيضاء والياقوتة الحمراء

والخريدة النوراء الجوهرة الربانية والکينونة الصمدانية والذاتية الروحانية

والانية‌الوجدانية واسئل الله ان يجعلنی مغترفاًمن نهرها و مستغرقاًفی

بحرها و مستفيضاً من فيضها و مستنيراً من اشراقها و مقتبسا من انوارها

و مصطلياًمن نارها و مستضئياًمن مشکاتها فسبحان من خلقها و انشئها

وابداعها و اختارها و اصطفاها علی العالمين ع ع

قال الله تبارک وتعالی حتی اذابلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب فی عين حمئة

الاية يا ايها الناظر الی الملکوت آلابهی فاعلم بان هذه الاية‌المبارکة والرنة؟

الملکوتية والنغمة اللاهويته والحقيقة الروحية لايات للمتبصرين و آثار

للشاهدين فانظر بان ذلک العالم البصير والعارف الواقف العليم

المطلع باسرارالرب القدير المشتاق الی مشاهدة انوار الجمال المنير

قدساح فی اقاليم الوجود و سافر فی مشرق الابداع و مغرب الاختراع

و اشتاق الی المشاهدة واللقاء فما رأی کائناًمن الکائنات و موجوداً

ص ٤٧

من الموجودات الا طلب فيه شهود نورالوجود و ملاحظة الحقيقة الفائضة علی

کل موجود مرکزالسنوحات الرحمانيه و مطلع الانوار الربانيه و السر

المستتر والرمز المکنون فی الکينونته الفردانية فتوغل فی عوالم الغيب و الشهود

و خاض فی بحار الکبرياء و مفاوز عوالم المخفية عن اعين اهل الانشاء حتی اهتدی

الی شاطی البقاء الساحل الذی خفی عن الانظار و ستر عن الابصار وغاب

عن عقول الافکار الفجر القدم والاسم الاعظم والمطلع الاکرم والمغرب

المنورالطالع علی آفاق الامم فوجد شمس الحقيقة الربانية والنيرالاعظم الرحمانية

والهوية القدسية السبحانية والذاتية النورانية الصمدانية غاربة ای مخفية

مستورة مکنونة فی کينونة جامعة لماء الوجود و حرارة النار الوقود حيث

ان المظهر الرحمانی والمطلع الربانی والمغرب الصمدانی له مقامان فی عالم الظهور

و مرتبتان فی حيز الشهود و فی المقام الاول هو فائض بماء الحيات و سلسبيل

النجات والروح الساری فی حقائق الموجودات وهذا الفيض العظيم والجود

المبين يعبر باالماء المعين ومن الماء کل شئی حی و فی المقام الثانی

هوالنار موقدة فی السدرة؟المبارکة والشعلة الساطعة فی السيناءالمقدسة

واللمعة النورانية فی طورالبقعة الرحمانيه کماقال الکليم عليه‌السلام امکثواانی

آنست ناراًالعلی اتيکم منها بقبس ولعلکم منها تصطلون فالماء الفائز

ص ٤٨

الفائز من حقيقة الجود علی عالم الوجود فی حيزالشهود و الحرارة الشديدة

التی ظهرت من النار الوقود اذاًاجتمعا يعبران بالعين الحميه ای حامية بحرارة

محبة العزيز الودود يا ايها الناظر الی ملکوت الوجود فلبنين لک معناً ثانياً فی

الاية المبارکة فان ذلک الاعلم السالک فی عوالم الايجاد بقدم الفواد السائح

فی آفاق الکائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه العزام والصبابة والاشواق الی مشاهدة

الاشراق من نور الافاق تاه فی هيماء مظاهر الکائنات وهام

فی سباسب وصياصی مطالع الموجودات حتی وصل الی قطب الرحی مرکز دائرة

الوجود فی الفلک الاعلی و محور الکرة العليا الدائرة حول نفسها فی الفضاء الذی

لا يتناهی فاهتدی الی نورالهدی و الکلمة العليا والسدرة المنتهی والمسجد الحرام

والمسجد الاقصی الذی بورک حوله فوجد ان شمس الحقيقه غاربه فی مغرب

عين الحيات الحمئه ای معين ماءالوجود المختلط بحماة ای طين من العناصر الموجودة

فی حيز الخارج المشهود فذلک النور الساطع اللامع و حقيقة الحقائق والنير

الاعظم موجود فی هيکل بشری و قالب ترابی و جسم عنصری ای متجلی بجميع

الاسماء والصفات والانوار فی هذه المشکات الله نور السموات والارض

مثل نوره کمشکوة فيها المصباح والعين له سبعون معن فی اللغة منها عين

جاريه و عين باکيه و بمغبی الشمس والشعاع والسحاب والرئيس والحقيقة والذات

ص ٤٩

و امثال ذلک وقال المفسرون کانها تغرب فی عين حمئه

ع ع

هوالله

آلهی آلهی تری فقری و فافتی و حرقتی و شدة لوعتی و سورة غلتی و کثرة ظمئی

و عطشی لمعين فيوضاتک و سلسبيل عنايتک فواولهی فی جمالک و واجذبی

لمشاهدة انوارطلعتک و واشوقی للقائک والتجرع من کاس طافحة بصهباء

عطائک ايرب انی اسير اطلقنی بقدرتک و انی مستجير فاجرنی من وهدة

حرمانی بقوتک و انی دخيل فاونی فی کهف حفظک و حمايتک و مشتاق

ارفعنی الی ملکوتک و ملهوف ادخلنی فی ظل صونک وکلائتک و ماسوف عليه

اشملنی بلحظات اعين رحمانيتک ای محبوبی الی متی هذا الفراق والی متی هذا

الاحتراق فی نيران حرمان الاشتياق فبعزتک ضاق صدری و ارتخا ازری

و انکسر ظهری و اصفر وجهی و ابيض شعری و ذاب لحمی وبلی عظمی و سالت عبراتی

و صعدت زفراتی و اشتدت سکراتی و زادت حسراتی فی کل يوم اما

ترحمنی ياآلهی اما تتعطف علی يا مولای هل لی مجير الا انت ام له نصير الاانت

ام لی حنون الاانت ام لی ودود الاانت لا و حضرة عزک انت ملاذی وملجئی

و مهربی فيکل حالی اجرنی حفظی اعرج بی الی ملکوت جوار رحمتک انک انت المقتدر

ص ٥٠

انت المقتدر الروف الرحيم ع ع

هوالابهی

ياايهاالمتوجه الی ملکوت الوجود والمتشبث بذيل رداءالعظمة فی حيزالشهودالمنقلب

بين اهل السجود فامعن النظری فی طبقات اهل البشر تربهم منهکمين فی الشهوات

التی هی المهلکة والسيئات الهاتکة و الحجبات الساتره والظلمات الحالکة

من شرور النفس والهوی والهبوط فی مهادی الذل و الشقی و معذبين بشئون

الغفلة والعمی و هائمين فی هيماءالجهل والجفاء فکل الملل متنظراشراق شمس الحقيقة

فی افق الامل وکل فرقة تترصد سطوع انوار ساطعة فی مشرق انور و کل

قوم موعودون بظهور سيد الوجود الموعود عند اليهود والمنتظر عند اهل الانجيل

بفضل الرب الودود و المبشر بظهوره فی حيز الشهود فی لسان الحبيب المحمود

حتی باشراقه عن افق العالم تنکشف الظلمات الصيلم و تزول الغيوم المتکاثفة

فی آفاق الامم و يتشتت شمل جنود الجهل و ينتصر ملاک العلم والفضل ويتمکن

اولوالعرفان و يتبدد غوته الخذلان و يلوح صبح الهدی و يشرق

سراج النهی ويعتدل کل اعوجاج و يستقيم کل انحراف وتزول کل الشبهات

وتنکشف السبحات عن وجه الحقيقه فلما جائهم بالبرهان القاطع والنور الساطع

الدليل اللامع انقلبوا علی اعقابهم صاغرين و عن الحق من المحتجبين ع ع

ص ٥١

هوالله

سبحان من انشاءالوجود و ابدع کل موجود وبعث المخلصين مقاماًمحمود

واظهرالغيب فی حيزالشهود ولکن الکل فی سکرتهم يعمهون واسس بنيان القصر

المشيد والکورالمجيد و خلق الخلق الجديد فی حشرمبين والقوم فی سکراتهم غافلون

و نفخ فی الصور ونقر فی الناقور و ارتفع صوت السافور و صعق من فی صقع الوجود

والاموات فی قبور الاجساد لراقدون ثم نفخ النفحة الاخری و اتت الرادفة

بعد الراجفة و ظهرت الفاجعه و ذهلت کل مرضعة عن راضعه والناس فی

ذهولهم لا يشعرون و قامت القيامه و اتت الساعة و امتد الصراط و نصب

الميزان و حشر من فی الاکان والقوم فی عمه متبلون و اشرق النور

و اضاء الطور و تنسم نسيم رياض الرب الغفور وفاحت نفحات الروح

و قام من فی القبور والغافلون لفی الاجداث لراقدون و سعرت النيران

وازلفت الجنان و ازدهت الرياض و تدفقت الحياض وتانق الفردوس

و الجاهلون فی اوهامهم لخائضون و کشف النقاب و زال الحجاب و انشق

السحاب و تجلی رب الارباب والمحرومون لخاسرون وهوالذی انشاء

لکم النشاة الاخری و اقام الطامة الکبری و حشر النفوس المقدسة فی الملکوت

الاعلی ان فی ذلک لايات لقوم يبصرون و من آياته ظهور الدلائل والاشارات

ص ٥٢

والاشارات و بروز العلائم والبشارات و انتشار آثار الاخبار وانتظار

الابرارالخيار و اولئک هم الفائزون ومن آياته انواره المشرقة من افق

التوحيد و اشعة الساطعة من المطلع المجيد و ظهور البشارة الکبری من مبشره

الفريد ان فی ذلک لدليل لائح لقوم يعقلون و من آياته ظهوره و شهوده

و ثبوته و وجوده بين ملاء الاشهاد فيکل البلاد بين اظهر الاحزاب المهاجمة

کالذاب و هم من کل جهة يهجمون و من آياته مقاومة الملل الفاخمة

والدول القاهرة و فريق من الاعداء السافکة للدماء الساعية فی هدم

البيان فی کل زمان و مکان ان فی ذلک لتبصرة للذين فی آيات الله

يتفکرون و من آياته بديع بيانه وبليغ تبيانه و سرعة نزول کلماته و حکمه

و آياته و خطبه و مناجاته و تفسير المحکمات و تاويل المتشابهات لعمرک

ان الامر واضح مشهود للذين ببصر الانصاف ينظرون و من آياته اشراق

شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت کمالات شئونه و ذلک ما اقر به

علماء الملل الراسخون و من آياته صون جماله و حفظ هيکل انسانه مع شروق

انواره و هجوم اعدائه بالسنان والسيوف والسهام الراشقة من الالوف

وان فی ذلک لعبرة لقوم ينصفون و من آياته صبره و بلائه و مصائبه والامه

تحت السلاسل والاغلال وهو ينادی الی الی يا ملاء الابرار الی الی يا حزب الاخيار

ص ٥٣

الی الی يا مطالع الانوار قد فتح باب الاسرار والاشرار فی خوضهم يلعبون

ومن آياته صدور کتابه و فصل خطابه عتاباًبالملوک و انذاراًلمن هوااحاط الارض

بقوة نافذة و قدرة ضابطة و انثل عرشه العظيم بايام عديد و ان هذا

لامر مشهود مشهور عند العموم ومن آياته علو کبريائه و سمومقامه و عظمة

جلاله و سطوع جماله فی افق السجن فذلت له الاعناق و خشعت له الاصوات

و عنت له الوجود وهذا برهان لم يسمع به القرون الاولون ومن آياته

ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفيض سحابه و اقرار

الغافلون بنفوذ شهابه لعمره ان هذا الامر ثابت واضح عند العموم من کل

الطوائف الذين حضروا بين يدی الحی القيوم ومن آياته سطوع شمس

عصره و شروق بدر قرنه فی سماء الاعصار والاوج الاعلی من القرون بشئون

و علوم و فنون بهرت فی الافاق و ذهلت بها العقول و شاعت و ذاعت

وان هذالامر محتوم ع ع

هوالله

شمع روشن است و انجمن ؟..نيان گلزار و گلشن نفحات قدس منتشراست

و نسائم حدائق ملکوت ابهی روح بخش هر مستبشر ندای آلهی از جبروت غيب

بلند است و صلای رحمن از جهان پنهان کوش زد هر مستمند و ارجمند بحر الطاف

ص ٥٤

الطاف پرموج است و موج احسان رو باوج گلزار رحمت است که باغبان

عنايت بدست خويش تزئين نموده و مرغان چمن رحمانت است که رسالت

طيور بهشت برين گشته رحيق مختوم است که نشئه بخش دماغ مواقع نجوم

است و کاس طهوراست که طافح بمزاجها کافوراست ای دوستان تا چند در

زاويه خموليم ومخموردراين نار وقوديم وغافل ازمقام محمود چه که جمال موعود

مقامی بجهة دوستانش مقدر فرموده که غبطه اصفياست و منتهای آرزوی

سرور اولياء و آن مقبوليت و محموديت در ساحت کبرياست آنمقام

منصور است و منظور است مويد است موفقست سپاهش جنود لم تروهاست

و پناهش ملکوت ابهی رايتش يا بهی الاابهی رايتش ؟ علمه شديد القوی

طوبی لمن فاز به بفضل ربه الاعلی ع ع

هوالله

حقائق کونيه عموماً مظاهر آيات حقائق الهيه ايسه ده انجق شرف کرامت و منقبت

موهبت کليه ايله سر فراز و ممتاز اولان انسان دور ايت کبری در و نسخهء

عظمی در مظهر کامل در نور باهر در طور شاهقدور مظهر اسما در

مطلع صفات عليا در برزخ جامع در مشرق لامع در ملتقا بحرين در

مجمع نهرين در مرکز سطوع انوار حقيقتيله برابر معدن ظلمت شرتدر؟ قوای

ص ٥٥

روحانيه مقتضای جسمانيه يه غالب کلورايسه ملکوتی اولور جبروتی

اولور لاهوتی اولور رحمانی اولور معدن محبت اولور مظهر عنايت اولور

مطلع موهبت اولور مصدر فضائل انسانيه اولور منبع خصائل رحمانيه اولور

جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت و شهامت

و عبوديت اولور جهت شهوانية وخصائص حيوانيه سی غالب کلورايسه

معدن ظلمت اولور منبع خيانت اولور مظهر جهالت و شناعت و شرت

اولور ای اللهک سوکلی قوللری چالشملی جماک مبارکک لطيفله مظهر رحمان

اولملی والسلام ع ع

هوالله

شمع شبستان حق نور بافاق بخش مقتبس از شمس شوشعله و اشراق بخش

شرق منور نما غرب معطر نما روح بصقلاب ده نور بافلاق بخش

جسم عليل جهان خسته شده ناتوان مرهم هر زخم شو داروی درياق بخش

فتنه عالم مجو در ره آدم مپو خالی ازاين گفتگونور باخلاق بخش

گاه چو برق سحاب گاه چوابربهار خنده بلبها بده گريه بافاق بخش

يوسف کنعان من مصرملاحت خوش است جلوه ببازار کن بهره باحداق بخش

فيض بهائی سراج عون بهائی زجاج خاکدرش برتوتاج مژده بميثاق بخش

ص ٥٦

جان بچنين دلبری آفت انس وپری کر بدهی بر پری فرصت عشاق بخش

بلبل گويا بيا نغمه بگلشن سرا صيحه بزن يابهارجفه باطباق بخش

ع ع

هوالابهی

کيم که بودر کاهده دربان اولور کشورجان ودله سلطان اولور

مور ضعيف اولسه بيله لسبتون جمله اقاليمه سليمان اولور

ذره صفت پرتو خورشيد ده نور حقيقتله نمايان اولور

قطره نابود وجود اولسه بيل در گهر دن دو لوعمان اولور

بنده ناچيز ضعيف اولسه کر تاج سر جمله شاهان اولور

لشگر جهل ايتسه هجوم باشنه مير سپه صفدر ميدان اولور

شمع حقيقت اولور آغلر ينار نور هدی شعله سوزان اولور

دلبر جاناننه جانی فدا کيم که‌ايدرشاه شهيدان اولور

آفت هر فتنه دن اوقور تولور ثابت عهد راسخ پيمان اولور

ع ع

هوالابهی

ای بنده درگاه آلهی آنچه از خامه محبت الله جاری قرائت گرديد و از مضامينش

ص ٥٧

معانی دل نشين ادراک گرديد اميد از موهبت رب مجيد چنان است که در کل احيان

بنفحات رحمن زنده و تر وتازه باشيد در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بوديد

اين اعتقاد تناسخ از عقائد قديمه اکثر امم وملل است حتی فلاسفه يونان و حکمای

رومان و مصريان قديم و آثوريان عظيم ولکن در نزد حق جميع اين اقوال و اوهام

مزخرف و برهان عظيم تناسخيان اين بود که مقتضای عدل آلهی اين است که اعطای

کل ذی حق حقه شود حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئيم که گناهی نموده است و

لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد کرده است و کوروکروشل

و ناقص الخلقه است آيا چه گناهی نموده است که به چنين جزائی گرفتار شده است پس

اين طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده ولکن پيش ازين در قالب اقل جرمی

کرده که مستوجب چنين جزائی شده ولی اين نفوس ازين نکته غافل گشته اند که اگر

خلقت بريکمنوال بود قدرت محيطه چگونه نمودار ميشد و حق چگونه يفعل ما يشاء

و يحکم مايريد ميگشت باری ذکر رجعت در کتب آلهی مذکور و اين مقصد رجوع شئون

و آثار و کمالات و حقايق و انواری است که در هر کور عود مينمايد نه مقصد اشخاص

و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته ميشود که اين سراج ديشب امشب عود نموده است و يا

آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است در اينمقام مقصد حقيقت شخصيه

و عين ثابته و کينونت مخصوصه آن نيست بلکه مراد شئون و مراتبی است که درا

ص ٥٨

درآن سراج و درآن کل موجود بود حال دراين سراج و گل مشهود يعنی آن

کمالات و فضائل و مواهب ربيع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاًاين

ثمر همان ثمر سال گذشته است دراين مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت

و حلاوت آن ثمره‌است والا البته آن حقيقت متعينه و اعين مخصوصه رجوع

ننموده آيااز يک مرتبه وجود دراين عرصه شهود اوليای آلهی چه نعمتی و راحتی ديدند

که متصلاًعود و رجوع و تکرر خواهند آيا يکمرتبه اين مصائب و بلايا و رزايا و

صدمات و مشكلات كفايت نميكنند كه تكرراين وجود را دراين عالم خواهند اين كاس

چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع وتکرر شود پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری

جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجويند و جز باديه تمنای وصول برفرف اعلی

نپويند نعمت باقيه خواهند و موهبت سرمديه که مقدس از ادرکات امکانيه است

چه که چون ببصر حديد نظر فرمائی جميع در اين عالم ترابی معذبند مستريحی نه

تا ثواب اعمال حيات مکرر سابق بيند و خوشحالی نيست که ثمره مشقات ماضيه چيند

واگر حيات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنيوی بود ايجاد چه ثمره داشت

بلکه الوهيت چه آثار و نتيجه می بخشيد بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکونات

کل مهمل بود استغفرالله عن هذا التصور والخطاء العظيم همچنانکه ثمرات و نتايج و

حيات رحمی در آن عالم تنگ و تاريک مفقود وچون انتقال باين عالم وسيع نمايد فوائد

ص ٥٩

نشو ونما آن عالم واضح و مشهود ميگردد بهم چنين ثواب و عقاب و نعيم و جهيم

و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در اين نشئه حاضره در نشئه اخری

عالم بعد ازاين عالم مشهود و معلوم ميگردد و همچنانکه اگر نشئه و حيات رحمی

محصور در همان عالم رحم بود حيات و وجود رحمی مهمل و نامربوط ميگشت بهمچنين

اگر حيات اين عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم ديگر نشود بکلی مهمل و غير

معقول است پس بدان که حق را عوالم غيبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجزاست

و عقول بشری از تصورش قاصر چون مشام روحانی رااز هر رطوبت امکانی پاک و مطهر

فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانيه آنعوالم بمشام رسد والبها عليک

و علی کل ناظر و متوجه الی الملکوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلين و

ابصارالمنکرين عبدالبهاء عباس

هوالله

ای ثابت بر عهد آلهی آنچه مرقوم نموديد ملاحظه گرديد و مشاهده شد و معانی

معلوم گرديد حمد کن حضرت يزدانرا که از جام کوثر آلهی سرمستی وبر عهد الست

ثابت و راسخ معدن حب جمال مبارکی و مخزن لطف قديم وحدک لا شريک لک

از خدا بخواه که براينمقام ثابت و مستقيم مانی و باين حبل متين متمسک وازهر

آفتی امين ملاحظه ازانقطاع جناب ورقا و حضرت روح الله فرما روحی له الفداآن

ص ٦٠

آن طفل خورد بکمالاتی متصف بود که پيران سال خورده عاجز و بانقطاع

وانجذابی ظاهر شد که نفوس مقدسه مات و متحير ماندند سراج جان فشانی؟را

در زجاج قربانی در سبيل رحمانی چنان برافروخت که شعله اش قلوب اهل ملاءاعلی را

بسوخت و روشنائيش عالمرا منور و رائحه طيبه آن نوکل بوستان انقطاع

عالم را معطر نمودای ياران آلهی‌اين نفوس سزاواربنده گی جمال مبارکند که بمبارکی

اسم شان جهان و جهانيان عنقريب در بشارت روحی لهما الفدا کينونتی لهم الفدا

تا بحال کودکی باين فرزانگی و با کمال قوت و بی باکی جام شهادت را در بزم محبت

حضرت احديت ننوشيد و زهر قتل را چون شهد لطف نچشيد در زير

اغلال و زنجير چون شير بيشه انقطاع در کمال سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت

احديت مشغول بود کار اين کار است ای هشيار مست پس ای دوستان

يزدان بايد بجان ودل عجز ونياز آريم که ازاين جام لبريز سرمست شويم و ازاين

نفحات انقطاع و تقديس مشام معطر نمائيم تا به بندگی جمال قدم روحی لشهداءسبيله

الفدا موفق شويم ع ع

هوالله

ای موقن بايات الله از غرابت آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری

سر فدا بود؟ يعنی جمعی از کاس ماء طهور مزاجها کافور سرمست ومدهوش شده رقص کنان

ص ٦١

به قربانگاه فدا می شتافتند وبه آتش انجذاب ميگداختند وهلهله گويان و پا

کوبان خندان وشادمان نعرهء‌طوبی لی بشری لی بعنان ملاءاعلی ميرساندند ولی تا

بحال چنين وجد و سرور و جذب و حبور که در ميدان جان فشانی از حضرت روح الله

بظهور رسيد از نفسی مسموع نشد چه که آن طفل صغير هنوز بوی شير از فم اطهرش

ميامد با کمال صباحت و ملاحت چون پدر منير ازافق اغلال و زنجير رويش تابان

و لبش خندان و لسانش ناطق بذکر رحمن و بصرش متوجه بملکوت يزدان بود

در تحت سلاسل و اغلال چنان نعره يا يهاءالابهی بر آورد و زبان به تبليغ گشود

که شور و ولوله در ملکوت وجود انداخت و عوانانرا مات ومتحير ساخت و خندان

و رقصان و پا کوبان در ميدان فدا جانفشانی نمود يا ليت کنت معه فافوز

فوزاًعظيماً باری اينست قدرت و قوت انجذاب در دور جمال مبارک روحی

لشهداء سبيله الفدا تا بحال چنين واقع نگشته که کودکی خورد سال گوی سبقت

و پيشی را از مردان ميدان ببرد و از افق فدا باکمال انقطاع با رخی تابان

طلوع نمايد اينست شان نفوس مقدسه و اين کور عظيم و اشراق مبين ملاحظه

فرمائيد طفل صغيری چنان بر ميثاق آلهی ثابت و مستقيم بود بچه سلطان مبينی

مبعوث شد که هر منکری مبهوت گشت اينست شان متمسکين بعهد و پيمان آلهی

بعضی از گماشتگان که در طريق نگهبان بودند روايت نمودند که آن نوگل بو؟

ص ٦٢

بوستان آلهی دربين راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان بود

والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای پروردگار در اين کور عظيم بسلطان مبين تجلی فرمودی و در حشر اکبر بجمال

انور اشراق نمودی اين قرن سلطان قرون و اين عصر نوبهار اعصار در جميع

شئون و چون بجميع جهات و مراتب اين کور را ممتاز از ساير ايام ظهور

مظاهر احديت فرمودی محض سد باب خلاف و شقاق و قطع ريشه

انشقاق و دفع شبهات و منع ارتياب در کتاب اقدست که ناسخ کل

کتب و صحف است بنص جليل قاطع حق را از باطل واضح فرمودی که جميع

مدعيان محبت را از ثدی غد رای کتاب اقدست سی سال بلبن عهد و ميثاق

پرورش دادی و در جميع الواح و صحائف متمسک بعهدت را نوازش و

ستايش نمودی و متزلزل و ناقص را نفرين و نکوهش فرمودی پس باثر

قلم اعلايت کتاب عهد مرقوم نمودی و لوح ميثاق نگاشتی تا مجال شبهه

وارتياب نماندو امر و مقر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و هيچ نفسی

نتواند رخنه نمايد و در امر مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم

است رائحه خلاف و نفاقی افکند واين بنيان عظيم را خراب کند و اين جنت ابهی را

ص ٦٣

خارستان جفا نمايد حال نوهوسانی چند در فکر نقض ميثاق افتادند و بيخردانی

چند در صدد قلع و قمع اين بنيان در سر بلکه اليوم جهاراًتيشه بريشه ايمان و

پيمان و امرت زنند و سيف بر هيکل ميثاقت روا دارند و در هر دقيقه بظلمی

بر خيزند و جفائی وارد آورند و فرياد مظلومی بلند کنند الواحت را که بنص

صريحت مبين واضح و مشهود باوهام خويش معني كنند و در جيب و بغل

نهند و استدلال بر اوهامات و ترهات خود کنند وبر بندگان مظلومانت

استهزاء نمايند تيری نماند که روا نداشتند طعنی نماند که نزدند و زخمی نماند که

وارد نياورند ای پروردگار تو آگاهی ای آمورزگار تو ملجاء و پناهی ای کردگار تو

گواهی دوستان ثابتت گرفتارند تو نجات بخش و ياران راسخت مبتلايند

تو رهائی ده علم مبينت را بلند کن و ثعبان مبين را اجازت بخش تا از استين

کليمت بدر آيد فاذاهی تلقف ما يا فکون و البهاء علی کل ثابت علی عهدالله

المحکم المتين ع ع

هوالله

ای ياران آلهی و دوستان حقيقی پروردگار عالميان جميع کائنات را بفيض رحمانيت

از کتم عدم بحيز وجود آورد و از کنز غيب بعرصه شهود هر حقيقتی از کائنات را

بفضائل و کمالاتی که بمقتضی رتبه و صقع آن شئی است تخصيص داد که آنخصائل و

ص ٦٤

و فضائل و کمالات سعادت ابديه و جنت حقيقيه آن شئی گردد و چون

ازآن خصائل و فضائل محروم شود دراسفل جحيم و سعير مطمور گردد پس معلوم

و واضح شد که صحن منزل و طرف کهسار چون گل و رياحين بروياند گلشن

بهشت برين گردد و چون از اين فيض محروم شود و از اين نعيم مقيم ممنوع

گلخن جحيم وسعير گردد وقس علی ذلک سائر الکائنات والموجودات از جمله ممکنات

حضرت مقدس انسانست که اين حضرت ملکوتی را حضرت لاهوت بفضائل

و خصائص و خصالی مشرف و ممتاز فرموده است که عين اعيان موجوداتست

و روح حقائق ممکنات از جمله خصائص ملکوتی اين حقيقت مقدسه عقل و هوش

است و عدل و انصاف از فيض سروش واين قوای آلهيه باو عنايت شده

که در حيز فعل مجری دارد نه مهمل و معطل انگارد مثلاًعقل عنايت شده‌است

که در مبادی و عواقب امور بفکر ثاقب تعمق نمايد و تامل کند تا اعمال و افعال

صحيح و سقيم را امتياز دهد و مضر و نافع را ادراك كند و بعدل و انصاف حركت نمايد

و مظهر لطف رحمن شود و مطلع انوار رحمت حضرت يزدان واين دو قوه

قدسيه عقل و عدل دوآيت کبرای رب منان است در اين روزها خبر مکدر

و حوادث ظلم عظيم است که بر اعليحضرت شهريار کامل و خسرو عادل واقع

از جميع اطراف بواسطه روزنامه ها ميرسد فی الحقيقه بايد جميع ايران بلکه جميع

ص ٦٥

جهانيان بر اين پادشاه بکمال افسوس بگريند و ناله و زاری و بيقراری نمايند

اولاً آنکه مدت مديدی بود که اين پادشاه غيور زمام امور را در کف کفايت

خويش گرفته و بفرياد هر مظلومی از بيگانه و خويش رسيده دربدايت سلطنت

زمام امور جمهور در دست صدور بود آنچه ميخواستند برای خويش مجری ميداشتند

ولی مدت مديدی بود که پادشاه با نفس نفيس خويش بداد رسی ميپرداخت

و کمال عدل و انصاف را مجری ميفرمود در جميع نواحی ايران بفرياد مظلومان

ميرسيد و در کل نقاط ممالک محروسه سرشک ستمديدگان را پاک مينمود

ملجاء بيچارگان بود و ملاذ آوارگان ثانياًآنکه در دست چنين قوم غداری

مبتلا شد که باين ظلم شديد بجهان جاويد پريد بر مظلوميت هر نفسی بايد

گريست علی الخصوص چنين سرور غمخوار عموم ثالثاً آنکه ملت ايران در

بين جميع ملل رسوا و بدنام شد و اين بدنامی تا جهان باقی در صفحات تاريخ

عالم نقطه سياهی و رابعاًآنکه اين ظلم و ستم را چه قدر نتايج مضره درپی

واين درنده گی و بی باکی را چه قدر فساد و فتن در پس نفوس جهول پی بوخامت

عواقب اين امور نبرند ولی شخص هوشيار با چشم اشکبار در آتش حرقت

و افسوس ميسوزد حال آن قاتل مردود و هاتک عنود اگر فی الجله عقل و هوش

وياانصاف داشت چگونه باين ظلم عظيم اجتسار می نمود الا لعنته الله علی القا

ص ٦٦

علی القاتل الهاتک اللئيم الا غضب الله علی کل من رضی بهذا الظلم العظيم

ملاحظه فرمائيد که اعليحضرت خاقان مغفور عبدالعزيز خان مرحوم در دست خائنانی

گرفتار شد و عاقبت بخلع اکتفا ننمودند بلکه اجتسار بر قتل آن پادشاه مظلوم

نمودند و همچه گمان می نمودند که اين قضيه بجهت خائنين مورث منافع عظيم خواهد شد

به نتايج و ثمراتش ملاحظه نمائيد که چگونه هرج و مرج شد و کار در دست گروه هزله

رزله خذله افتاد زمام امور از دشت پادشاه خير خواه جمهور بدر رفت

و حرب روس نتيجه يافت دو کرور نفوس و صد کرور اموال بهدر رفت

صد هزاران خانواده و خاندان بر باد رفت و هجرت نمود قطعات جسميه

از ممالک اسلام بدست دول خارجه افتاد و عاقبت خود آن نفوس بدبخت

خائباً خاسراً در طبقات جحيم مقر يافت جميع اين مضرات از مظلوميت

آن شهريار بعالم اسلام وارد گشت و اگر چنانچه کاردانی و مهارت سياسی

و دور انديشی حضرت پادشاه کامل عبدالحميد خان نبود تا بحال از وخامت

و سوء نتيجه آن ظلم و طغيان دولت و ملت عثمانيان بکلی محود و نابود شده بود

ولی اين بود که از فضل خدا بعد از استيلاء آن مرض مزمن شديد بر جسم دولت

و ملت اين طبيب حاذق ماهر پيدا شد که هنوز بمعالجه آن مرض مهلک مشغولند

و اميد از فضل خداوند مجيد آنست که موفق بر علاج تام کلی گردند و اين شخص

ص ٦٧

در هيکل دولت قوی الشوکت جسمش از جميع آلام و محن و امراض پاک و مبرا

گردد ای احبای آلهی اگر چه آن خسرو مهربان بدرود اين جهان فرمود

حمد خدارا که سرير تاجداری ايران بجلوس ميمنت مانوس شهريار عادل مزين گشت

و بر تخت جوانبخت شهرياری اين کشور خاوری استقرار يافت اين سرور داد

پرود فی الحقيقه آيت رحمت يزدانست و حقيقت مصوره عدل بی پايان قلبش

رحيم و رقت دلش چون نکهت نسيم است در اين مدت حکومت آذربايجان

خاطری را نيازرد و دلی را نشکست خير خواهان را نوازش فرمود و بدخواهان

طاغيان باغيان را مدارا کرد چشم از قصور ميپوشيد و بعفو وصفح معامله

ميفرمود پس دست بعجز و نياز بلند کنيد و بدرگاه بی نياز نماز آريد

که ای خداوند اين شهريار جوانبخت را در کهف حفظ و حمايت خويش محفوظ دار

و اين تاجدار داد پرور را بعين عنايت ملحوظ دار بجنود ملکوتت نصرت کن

و بسپاه آسمانيت ياوری فرما شوکتش را افزوده کن و سلطنتش را ثابت

و مستقر فرما از شر خائنين دولت اين سرير تاجدار را محفوظ دار و از فساد

ياغيان ؟ غيان مصون کن روز بروز برشوکتش بيفزا و ديده خير خواهانرا

روشن کن ای احبای آلهی در جميع الواح رحمانی ملاحظه نمائيد مامور باطاعت

و انقياديد و مجبور بخدمت و صداقت و عبوديت سرير سلطنت خدداد پس

ص ٦٨

پس بکمال صدق طويت و حسن نيت و اطاعت حکومت قيام بر خدمت کنيد

و دراجراء وظائف رعيتی جانفشانی نمائيد و همچه بدانيد که عزت اين تاجدار

عزت عموم اهل ايرانست و راحت اين شهريار سعادت کافه و اعيان کاری

کنيد که خدماتتان بسرير شوکت مصير سر رشته عموم جهانيان گردد والسلام

ع ع

بسم الابهی

ای اديب دبستان آلهی مکاتيب متعدده آنحضرت ملاحظه گرديد و مضامين

سبب حيرت شد که احبای آلهی را چه شده است که باين قسم اختلاف درامر

جزئی نموده‌اند وازنشر نفحات الله واعلاء کلمة الله بازمانده‌اند وباين مباحث

لايسمن و لايغنی پرداخته اند آيا حال وقت اين صحبتهاست و يا زمان ايگونه

حکايتها لاوالله لا والله بلکه بايد از جميع اين شئون و مباحث و قصص

غافل و بيزار گشت و فرار نمود بقسمی که در مجلسی که اين گونه سخنان بميان آيد

نبايد نشست چه که اختلاف تزايد نمايد و ضوضاء و غوغاء اشتداد يابد

واصل مقصود از ميان رود و روح و ريحان بکلی تمام گردد واعداء در خارج

مسرور شوند و خصماء داخل ممنون و خوشنود قسم بجمال قدم که اين مخاصمات

ارض طاء بکلی اينعبد را مايوس نموده که احبا بجهت تختئه اينقدر ضوضاء و غوغاء

ص ٦٩

بلند نمايند که اين عبد مورد شماتت و موقع ملامت گردد صدمات ناقضين

و هجوم ناکثين و اذيت مهاجمين کفايت نمينمود احزان شديد وآلام کثير

و بلاياء متتابعه و رزاياء متعدده و سيوف مسلوله و سهام مسمومه و سنان

مشروعه بس نبود که اين امواج اختلاف نيز اوج گرفت يا سبحان الله

يا سبحان الله بگوای ياران بر خود رحم کنيد ايدوستان بر من ترحم نمائيد ای

احباء برامرالله نوحه نمائيد اين چه اختلافی بود اين چه ضوضائی تحيت امری

نبود که شما اختلاف نمائيد مبين منصوص حاضر سئوال مينموديد استفسار ميکرديد

نزاع لازم نداشت حال حکمش مرقوم شد حضرت ايادی بايد متفق الکلمه باشند

و متحد الاراء و باهر يک در کمال محبت و يگانگی و در نشر عبوديت و اعلاء بندگی

اينعبد بدرگاه احديت قيام نمايند و آنچه اينعبد مرقوم مينمايد ترويج کنند

و در جميع احوال فکراين باشند که ترجمان لسان اينعبد گردند ملاحظه نکنند که در

الواح آلهی در حق اين عبد توصيف عنايتی و نعت الطافی مذکور بلکه بيان اين عبد را

ترويج کنند و آن اينست که جميع آيات آلهيه که در الواح و زبر رحمانيه در حق

اينعبد نازل کل ؟يعنی عبدالبهاء ؟ جزاين معنی ندانم و غير از اين شرح وتفسير

نخواهم و کل بايد اطاعت نمايند وهر ذکر ونعوت و محامد و ستايش و قصائد و توصيف

و تعريف ناس که خارج بيان و تفسير اينعبد است مقبول نه ای اديب عشق

ص ٧٠

عشق آن نام دوست درد مرا درمان است و زخمه را مرهم دل و جان شهد

شيرين است و مائده شکرين چون غم واندوه‌ازهر طرف هجوم آرد به نص ؟

آنکه آن نام مبارک را برزبان رانم ظلمت غم نور صبحدم گردد و تلخی احزان

تبديل بشيرينی مذاق دل و جان شود جسم مرده جان يابد و جان افسرده

رائحه جانان استشمام کند الله ابهی الله ابهی ولی احبا نبايد پاپی کسی شوند

وزبان بتوهين يکديگر گشايند واين امور را واسطه اختلاف کنند وعربده برپا کنند

که قائل مخطاًاست و يا ناقل مفسد چه که تحيات اربعه از نصوص است ولی ايام

مبارک بين احباء تحيت تخصيص يافت بالله ابهی و اين خصوصيت باقی و بر قرار

لا يتغير ولايتبدل چه که اينعبد نحويت شرب ماء ايام مبارک را راضی بتغيير نه

تا چه رسد به تحييت انا کل عباد له و انا کل بامره عاملون و بخصائص سنن

ايامه متمسکون باری قائل و ناقل هر ايندو تحيت در ظل جمال مبارک

و مومن و موقن و ثابت و راسخ البته هيچيک حق تعرض ندارد و نزاع

و جدال را بايد از ميان بر دارند و الا هردو طرف باعث اختلاف و نزاع

و جدال و سبب احزان اينعبد گردند بگو ای احبای آلهی شب و روز بکوشيد

و جان ايثار نمائيد و روح نثار کنيد تا نزاع و جدال رااز بين عالميان برداريد

و جهان را فردوس جنان کنيد و جهانيان را در جنت ابهی آزاد نه اينکه خود

ص ٧١

اينگونه امور را واسطه محاججه و اسباب مجادله و علت مخاصمه نمائيد اعوذ

بالله من ذلک نستعيذ بالله من غضب الله بحق حق که تلخی اين اختلاف ارض طا

هر تلخی را در کام من شيرين کرد يا سبحان الله ع ع

هوالابهی

يا من ادبه الله لنشر نفحاته و اثبات القلوب الضعفاءعلی عهده و ميثاقه

وللقيام علی خدمت امره قد تلوت آيات شوقک الی الله ورتلت کتاب

انجذابک الی ملکوته الابهی و لمثلک ينبغی هذا الشان العظيم لعمرالله ان جنود

التائيد مجنده فی الملاءالاعلی وان کتائب النصر و فياليق الغلبة لفی اهبته

النزال والکفاح فی ملکوت الابهی حتی تهاجم علی مدائن القلوب و حصون النفوس

و تشرد فی القتال و تبدد شمل جنود الشهبات و لکن قائد تلک الجنود يترغب

النقط المهمة المنتجة حتی يسوق الجيش و يزول الطيش و يجری تعبته ؟الجيش

و هذه النقاط المهمة فی ميدان القتال و القلاع الحصينة فی مواقع النزال

عبارة عن النفوس الکاملة والاسود الصائلة والصقور الصافرة و العقاب

الکاسره الهاجمة علی وحوش؟الشبهات و ثعالب الارتياب تالله يا حبيبی

ان سکان الرفرف الاعلی کل واحد يتمنی العود الی هذه الدار دار البلاء والشقی

لعلة يتوفق الی خدمت الميثاق و نشر النفحات و ينسلک فی سلک افراد جيش الحياة

ص ٧٢

الحياة و يحارب الوحوش الضاريات من جنود ؟الشبهات در خصوص اختلاف

در بين احبا از جهت تحيت مرقوم فرموده بوديد در اين امور جزئيه نبايد احبا

پرپاپی يکديگر شوند تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب بر

ميثاق باز مانند بلکه سبب ميشود که متزلزلين بر عهد رخنه مينمايند و ضعفا را

متزلزل ميکنند حال وقت تاسيس است نه زمان ترتيب ثبت العرش ثم

انقش مثل مشهور است آنحضرت احبارا آگاه نمائيد که حال اينگونه اختلافات

مثل سم نقيع و زهر سريع است ناقضين بکمال قوت در هدم بنيان پيمان

ساعی و شما که الحمد الله ثابت و راسخيد شب و روز بايد در اتحاد و اتفاق

و قطع ريشه شقاق بکوشيد و اگر چنانچه مباينت جزئی در مسائل فرعيه

حاصل گردد پاپی يکديگر نشويد و اصرار در رای ننمائيد بکمال محبت و يگانگی

بدون افسردگی نفس اختلاف زائل و ائتلاف حاصل ميگردد در مسئله

تحيت اين چهار تحيت از حضرت اعلی روحی له الفداست و مقصد از هر چهار

جمال قدم روحی لاحبائه الفداست نه دون حضرتش و اجراء هر چهار جائز

و نص مانع از تلفظ يکی از اينها موجود نه پس اگر نفسی هر يک را تلفظ نمايد از

دين الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض وتحقير جايز نه

و اعتراض نبايد نمود چه که هر چهار تحيت در کتاب آلهی وارد ولی اليوم بانگ

ص ٧٣

ملاء اعلی الله ابهی است و روح اينعبد از اين ندا مهتز هر چند مقصود از الله

اعظم نيز جمال قدم روحی لاحبائه الفداست چه که اوست اسم اعظم و نير اعظم و ظهور

اعظم اما اين تحيت الله ابهی کوس ربوبيت جمال غيب احديت است که در

قلب امکان تاثير مينمايد ولی اين اختلاف را بنوع بسيار خوشی بدون سرزنش

احدی از ميان بر داريد که مبادا اسباب احزان قلوب گردد و نفسی ديگری را

ملامت نمايد اليوم بايد احبا آلهی در نهايت خضوع و خشوع و محويت و فنا

و فقر حقيقی و سکون و وقار باشند هيچيک بر ديگری اعتراض نکند و خجلتش

نه پسندد تا کل در ظل کلمه ميثاق اخوان علی سرر متقابلين زيست نمايند در

خصوص استعفاء از دارالفنون مرقوم نموده بوديد استعفاء جايز نه انشاءالله

در دارالفنون رجال ذو فنون تربيت ميگردند ع ع

اله ابهی

ای ثابت بر ميثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ ممهور رسيد و بعين رافت

ملحوظ افتاد از مضامين لوائح استقامت کبری ساطع و لوامع ثبوت بر پيمان

جمال ابهی ؟ باهر حمد خدارا ؟ که چنين بندگانی در آغوش عنايت پرورده که

حصن حصين ميثاق را علم مبينند و برج عظيم پيمان را بدر منير ناقضين عهد را

شهاب ثاقبند و راتعين در مهد را مقاوم عظيم در ثنای محبوب آفاق لسان

ص ٧٤

لسان ناطقند و در حديقه وفا نخلی باسق پس آنجناب بايد بشکرانه اين

موفقيت بذل جهد نمائيد که بهيچ وجه در ميان اصحاب صحبتی واقع نگردد

که سبب اختلاف و نزاع و جدال شود اگر چنانچه در مسئلهء تباين فکر حاصل

گردد طرفين بکلی سکوت نمايند و سئوال کنند و آنچه جواب ارسال ميشود مجری

نمايند باری من از شمااين را ميخواهم که بعون و عنايت جمال ابهی اين اختلاف

از ميان احباب در طهران بر خيزد چه که سبب شماتت گشته و اين عباد را

ملامت مينمايند از معويه سئوال نمودند که با وجود آنکه حضرت رسول در حق تو

لااشبع الله بطنه فرمود ولعن الله الناقة و راکبها وقائد ها گفت و پدر تو

دندان پيغمبر بشکست و مادر تو جگر حمزه عم پيغمبر بمکيد و خود تو مبغوض

بودی چگونه شد که شهريار سرير اسلام شدی و برتخت خلافت استقرار يافتی

گفت از بس که اصحاب اميرالمومنين اختلاف کردند وهر چه آنها اختلاف

کردند من قوت گرفتم باری حال نيز از اختلاف احباء ناقضين در نهايت

سرور و فرح و اينعبد در منتهای حزن والم البته شما بحزن من و سرور

اهل فتور راضی نميشويد ای ثابت بر ميثاق وقت آنست که کمر همت بر بندی

و اين مباينت را از ميان احباء بنياد بر اندازی اين تعدد تحيت اهميتی

نداشته که در بين احباب باين درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش بارض

ص ٧٥

اقدس رسد و احزان وارده يک بر صد گردد اين چهار تحيت را حضرت اعلی

روحی له الفداء قرار فرمودند و ازاين تحيات اربعه مقصود جمال قدم واسم اعظم

روحی له الفداست چه که اوست اسم اعظم و نير اعظم و ظهور اعظم و هيچيک

در شريعة الله منسوخ نه و آنچه درايام مبارک جاری تا يوم بعث جديد باقی تغيير

و تبديلی نه چو الله ابهی سمت موحدين بود لهذا بايد تحيت الله ابهی باشد

و از اين گذشته منتهای آرزوی اينعبد اينست که جميع اذکار و اوراد اسم مبارک

باشد و چون ندای الله ابهی شنوم روحم مهتز گردد و جانم مستبشر شود فوراً

ندا برآرم اين مطرب از کجاست که گفت نام دوست ولی اگر نفسی الله اجمل

بر زبان راند نبايد تکفير کرد و تحقير نمود زيرا در نص شريعة الله ناسخی ندارد

بايد با کمال ملايمت و مهربانی گفت که در زمان ظهور تحيت الله ابهی بود

ودر ايام بطون نيز سنت ثابتين و صفت راسخين حتی تحيت من اراده الله

الله ابهی پس ما بايد متابعت کنيم و اطاعت نمائيم اگر پذيرفت فبها والا

کيفيت محرمانه بارض اقدس مرقوم نمائيد از آنجا حکم قاطع خواهد آمد اگر قرار

براين باشد که در اين امور جزئيه بين احباءالله اختلاف حاصل شود پس بعد چه

خواهد شد باری رفع اين اختلاف را از ميان احبا بايد شما بنمائيد و ابداًهيچ

ص ٧٦

هيچ يک مخطی نيستند تشبث به منتهای محبت و الفت و يگانگی و

دوستی نمائيد تا متزلزلين مسرور و مشعوف نگردند ع ع

هوالابهی

ای منادی ميثاق نامه های محرر چون جامهای مکرر نشئه صهبا داشت

و نفحهء رعنا چه که آثار انجذاب بود و دليل التهاب بنار محبت الله

جميع ملاحظه گرديد مضمون معلوم و مراد مفهوم گرديد جواب بعضی ارسال شد

و اينک جواب مطالب ديگر تحرير ميشود در خصوص عقائد مختلفه در حق اينعبد

مرقوم نموده بوديد اليوم تکليف جميع ياران آلهی در بساط رحمانی اينست که آنچه

شنيده و ديده و فهميده از عقيده بنهند و فراموش کنند و نسياً منسياً

شمرند و آنچه صريح و وضوح بيان اينعبد است قبول کنند و ابواب تاويل

و تلويح و تشريح را بکلی مسدود نمايند تا حصن حصين امرالله از تعرض مارقين

و تصرف مبتدعين محفوظ و مصون ماند واهل ارتياب رخنه نتوانند و بهانه نجويند

و عقائد مختلف نگردد و آراء متعدد نشود واگر اليوم اين اساس عظيم محکم ومتين

نگردد من بعد صد هزار رخنه در بنيان آلهی پديدار شود و اساس شريعة‌الله از بنياد

بر افتد آفتاب حقيقت متواری گردد و مه تابان مخفی شود علم مبين سر نگون گردد

و قلوب موحدين غرق خون شود سدرهء منتهی از ريشه بر افتد و تيشه در بيشه

ص ٧٧

جنت ابهی افتد صد هزار شجر در دمی مقطوع گردد و صد خروار ثمر در نفسی متساقط

و منثور شود انوار هدی غائب گردد و ظلمت دهما غالب شود آيت رحمت

منسوخ گردد و امت نقمت ممسوخ شود لهذا بايد اليوم سد ابواب نزاع کرد

و منع اسباب جدال و اين ممکن نيست جز آنکه کل متابعت مبين کنند و اطاعت

مرکز ميثاق معين يعنی تمسک بصريح بيان او جويند و تشبث بوضوح تبيان

او خواهند بقسمی که لسانشان ترجمان لسان او گردد و خامه شان روی

بيان او حرفی زياده و نقصان نگويند کلمهء از تاويل و تلويح و تشريح نيفزايند

تا کل در ظل کلمهء وحدانيت محشور گردند و در تحت لواء فردانيت مجموع

اين امر اهم امور واين اساس اعظم اساس و اگر چنانچه دونفر اختلاف کنند

هر دو بيجا زيرا نقض و خلافی اعظم از اختلاف نه و مشاعر متفاوت اگر ادراکات

نفوس مرجع امور شود بيت معمور در لحظهء خراب و مطمور گردد و آيت نور منسوخ شود

دليل ديجور مستولی گردد پس ای ياران آلهی و حبيبان معنوی بجان و دل

گوش کنيد و بصريح عبارت اينعبد اکتفا نمائيد و بقدر حرفی تجاوز منمائيد

اينست عقيده ثابته راسخه و حقيقت معتقدات واضحه صريحه اين عبد و

اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقيقت ساطع از برج حقيقت و حضرت

اعلی شمس حقيقت لامع از برج حقيقت يعنی آن نور حقيقت و مصباح احديت درا

ص ٧٨

در اين زجاجه رحمانيت و اين مشکاة وحدانيت ساطع و لامع الله نورالسموات

والارض مثل نوره کمشکوة فيها مصباح فی زجاجة الزجاجة کانها

کوکب دری يوقد من شجرة مبارکة زيتونة لا شرقية و لا غربية يکاد زينها يضئی

و لو لم تمسسه نار نور علی نور و آن نور حقيقت در وقت واحد و زمان واحد

هم در اين زجاجه فردانيت ساطع و هم در اين مشکاة وحدانيت ظاهر و واضح

و لامع ولی مشکاة مقتبس از زجاج چه که نور حقيقت در زجاجه رحمانيت

ساطع و از زجاج وهاج فائض بر مشکاة چون سراج و مقام مبشری باين

برهان محقق ميگردد اين مشکاة شمس آفاق است و اين زجاج نير اعظم اشراق

اين مشکاة مصباح عالم بالا و اين زجاج کوکب ملاء اعلی اينست که با وجود وجودشان

در زمان واحد و عصر واحد و تعدد بحسب ظاهر باز حقيقت واحده بودند

و کينونت واحده جوهر توحيد بودند و ساذج تفريد چون در نور نگری نور

واحد بود چه که در زجاج و مشکاة هر دو ساطع و چون بهويت نگری تعدد مشاهده

شود و زجاج و مشکاة بينی و هم چنين اين زجاجه رحمانيه و حقيقت شاخصه

بدرجه لطيف و نورانی و شفاف و رحمانی که بانوار حقيقت بقسمی تعاکس يافته که

حقيقت واحد تحقق نموده و صرف توحيد رخ گشوده يکاد زيتها يضئی ولو

لم تمسسه نار رق الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه و کانما

ص ٧٩

خمر ولاقدح و کانما قدح ولاخمر نورانيت سراج و لطافت زجاج دست

بهم داده نورعلی نور کشته اينست که ميفرمايد اياکم‌ان تذکروافی

آيتين ای آية‌اللاهوت وآية الناسوت و مادون اين دو شمس حقيقت کل

عبادله و کل بامره يعلمون حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کينونتی

بودند که بتمامه ازآن شمس حقيقت حکايت فرمودند نور بازغ بودند

و کوکب شارق جوهر تقديس بودند وساذج تنزيه والبته صد هزارانی اناالله

ازفم اطهرش صادرباوجوداين کينونة لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهراًبديعاً

و عبداًوفياًواما مقام اينعبد عبوديت محضه صرفه حقيقيه ثابته راسخه

واضحه من دون تاويل و تفسير و تلويح و تشريح يعنی غلام حلقه بگوش

و بنده غاشيه بر دوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعريف و

توصيف محض عنايت در جميع الواح و زبرآلهی در حق اين عبد موجود معنی کل

اين کلمه است عبدالبهاء و هر تاويل و تفسير که حرفی زايد ازاين کلمه است انی

بريئی منه و اشهد الله و انبيائه و رسله و امنائه و اوليائه و اصفيائه و احبائه

علی ذلک من مبين آياتم اينست بيان من و ما بعد الحق الاالوهم المبين ع ع

هوالابهی

ای بنده حق صد هزار فرسنگ را قوت فرهنگ دردمی طی نمايد و باورنگ سلط

ص ٨٠

سلطنت آلهيه پی برد و صد هزار لولو لاءلاء از صدف عقل ونهی در دمی

خارج گردد و دربازار جوهريان ملکوت ابهی جلوه نمايد ولی خزفيان بجوی نخرند

چه که تميز بين خزف و صدف ندهند وتفاوت بين گوهر و حجر و مدر ندانند

فنعم اجرالعارفين ع ع

هوالابهی

ای سرگشته کوی دوست مکتوب مرسول مخاطباًلاقا مهدی ملاحظه و مطالعه گرديد

حمد خدارا که مدل بر ثبوت و رسوخ برامرالله واهتزازقلوب بنفحات الله بود و

لمثلک ينبغی ذلک کن اسوة حسنة بين احباءالله و قدوة کاملة بين امناءالله

وناطقاًبنثاء؟الله وناشراًالنفحاته ومعلياًلکلماته ومعلمناًلاياته درزمان مسافرت

قرار براين گذاشتيد که با شخصی آخوند که ازتوابع يحيی و درقريهء‌ازقرای اطراف

کاشان است و بعضی نيز در حول او هستند ملاقات فرمائيد من بعد چيزی در آنخصوص

مرقوم نفرموديد وما مقصدمان اينست که از هر جهت حجت بر کل بالغ

گردد اگر چه حجت آلهيه در يوم اول ظهور بالغ گشت ولی بلوغ بر دو قسم است

بلوغ عدلی و بلوغ فضلی او بايد که در پی فحص افتد و باينجا آيد لکن حال ما نظر

بفضل آلهی در فکر اوهستيم و از خدا ميطلبيم که برحمت سابقه و عنايت لاحقه

اورا بر شريعت آلهيه وارد نمايد چه که بر حقيقت حال اواطلاع است که امر بر او

ص ٨١

مشتبه شده است نه اينکه غرض خصومی دارد چنانچه نفوسی در صحرای کربلا

بودند و نميدانستند که معارضه با چه نفس مبارکی مينمايند و همچه گمان می نمودند

که حامی حق هستند باری جميع احبای آلهی را از قبل اين عبدالبهاء تکبير ابدع

ابلاغ نمائيد واسماء مشتعلين بنار محبت الله که دراشد درجه انجذابند ازقمصر و

کاشان مرقوم نمائيد که مکاتيب ارسال شود عبدالبهاء ع و هذه العبودية ابهی

جوهرة متلئلاًفی قطب الاکوان و بها افتخرفی ملکوت الوجود باری العبد عبد

والرب رب اگربه اينعبد خطائی مينمابی از جان فرياد برآريا عبدالبهاتا جانم را

گلشن و رخم را روشن نمائی والبهاء عليک و علی کل من يخاطبنی بعبدالبهاء

هوالله

ای سر گشته دشت و صحراء محبة‌الله اگر چه تبريز تب خيز بود و اردبيل از باده بلا

و محن جامی لبريز آذربايجان زنجير و زندان بود و قزوين اسيری از دست عوانان

سيه جان الحمد لله چون بطهران رسيديد از ظلم و عدوان رهيديد و در

دارالامان منزل وماوی گزيديد در پناه شخص خطيری مسکن نموديد و در مهمان خانه

اميری وطن کرديد که ملجاء فقراست و پناه ضعفاء حصن حصين خائفان و کهف

متين مضطريان فرياد رس مظلومان است و حامی مطلق ستمديدگان از نسائم

گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آيات باهرات جليل اکبر بصری منور در

ص ٨٢

در ساحت نير اعظم حقيقت ذکرش مذکور بوده و بعدالت و انصاف و مروت

موصوف آمديم ايشاه ما اينجا قنق ای تو مهمان دار سکان افق ازخلق

و خوی و احوال دل جوی و کشايش روی اين حضرت تلافی چوب و چماق

و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد زبان بشکرانه گشا و در گلستان محامد

و نعوت آلهيه چون طيور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما در جميع اعصار و قرون

علماء سوء موجود و منشاء فساد و طغيان اهل عناد بودند اينست که در قرآن ميفرمايد

و اضله الله علی علم و در آيه ثانيه ميفرمايد فرحوا بما عندهم من العلم و در

حديث ميفرمايد فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم ظهرت الفتنته

واليهم تعود شيخ بهائی می گويد علم نبود غير علم عاشقی مابقی تبليس

ابليس شقی ملای رومی گفته ورنه اين زاغان دغل افروختند بانگ

بازان سپيد آموختند بانک هدهد گر بياموزد قطا راز هدهد کو و پيغام

سبا باری آنچه در اردبيل ضرب چوب و چماق بود در اينجا پرند و پرنيان

کوشک و اوطاق در آنجا هر دمی زخم شديد ودر اينجا هر نفسی مرهمی جديد

در آنجا مشقت و زحمت بی پايان و در اينجا مروت و رحمت بيکران در آنجا

زحمت اغلال و زنجير و در اينجا حلاوت شهد و شکر و شير در آنجاست دوشنام

و در اينجا نقل و لوز ينج و بادام فردوسی ميگويد اگر بگذری سوی انگشت گر از

ص ٨٣

او جز سياهی نه بينی اثر به عنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه

عنبری خوب سياحت و سيريست گاهی مهمان در مدارسی و داد رسی نيافتی

و گاهی گوشه نشين صومعه و خانقاهی و پناهی نجستی گاهی چون صهباء

در خمخانه مستوری پرده نشينی و گهی چون کل رسوائی کوی بازار وبا يار و

اغيار هم نشينی گهی در ظلمتکده زندان قرين مجرمينی و گهی اسير سلاسل و زنجيری

و زمانی امير کشور آسايش و راحتی و نعمت بی نظير ديگر تماشا و سيری در اين عالم

فانی اعظم از اين نه اين سير اجسامست ازخدا ميطلبيم که سير روحانی ميسر گردد

و بتفرجگاه آلهی پی بری در اينوقت زندان حکم ايوان يابد و زحمت و زنجير

و حدت شمشير حلاوت شهد روضه رضوان بخشد اسيری اميری گردد و مرده گی

زنده گی بود پژمردگی تر و تازه گی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم

گردد ذلت عزت سرمديه شود و زحمت رحمت ابديه گردد ؟؟ و سالک گهی چون خليل در آتش

چهره برافروزد و گهی چون يحيی خون خويش سبيل سازد گهی چون يوسف چاه و زندان جويد

و گهی چون آفتاب حقيقت فلک ؟ شهادت حسين مظلوم روح الوجود له الفداء سينه را

هدف سهام و سنان سازد زنده دل بايد در اين ره صد هزار تا کند

در هر نفس صد جان نثار باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظل اين

ص ٨٤

اين شخص خطير افتادی وابن ابهر در سايه امير کبير آن حبس و زندان ديد

تو قصر و ايوان يافتی آن زجر شديد ديد تو اجر مزيد آن تلخی قهر يافت

تو حلاوت لطف و مهر او بتاريکی چاه راه يافت تو باوج ماه خون دل و

جام می هر يک بکسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنين باشد خلاصه

از الطاف خفيه پروردگار اميدواريم که هميشه بر مسند عزت مستقر و بر صدر

جلال مقر يابند و در صون حمايت آلهيه محفوظ و مصون مانند و به منتهای

آمال مقرون گردند والسلام علی من اتبع الهدی

هوالابهی

ايدوستان آلهی و مشتعلان بنار محبت رحمانی در اين خاکدان ترابی آشيانه نمودن

صفت خراطين ارض است و سمت طيور خاك پست مرغان چمنستان

آلهی جز در گلبن آلهی لانه نخواهند وپرندگان بوستان تقديس جز در حدائق باقی

توحيد بر سدره تجريد مسکن نجويند بازان اوج عظمت بغير از هوای سماء عزت

محل طيران و ميدان جولان نخواهند اين خاکدان فانی چون سراب باديهء

حيرانی ظلی است زائل و اين عالم ترابی در نظر اوليای آلهی از ذره متلاشی پست

و حقير تر است چون از شئون اين عالم و محو وفنايش و کدورت و صفايش

و کثافت و خفايش و سراب بقيعش و ثمر نقيعش کما هو حقه واقف و مطلع گشتند

ص ٨٥

از جهان و جهانيان بيزار شدند و از هر چه جز حقست در کنار گشتند دل

به جهان باقی بستند و از اين شئون کون و ظلمات امکانی رستند پری

از صفات تقديس گشودند و در اين فضای وسيع پرواز نمودند تا باوج اعلی

و ملکوت ابهی و مقعد صدق عند مليک مقتدر عروج نمودند و شرف لقای جمال اعلی

و نعمت لا تحصی و موهبت عظمی مشرف گشتند پس ای مخموران صهبای آلهی

و سرمستان جام جذب و موهبت رحمانی از جميع شئون و فنون وظهور و کمون

و مقتضيات جنون چشم پوشيد و از راحت و نعمت و عزت و ثروت

وبزرگواری اين جهان فانی بگذريد و همت را باقتباس انوار رحمانی و استفاضه

مواهب ملکوت صمدانی بگماريد واگر بلايای عظيمه و رزايای شديده رخ دهد

و جميع من فی الوجود براذيت و جفای بر شما قيام نمايند محزون نشويد مغموم

نگرديد و جزع وفزع منمائيد بشارت عظيمه از فم مطهر درالواح آلهيه وارد و مژده

جانبخش در کتب صمدانيه نازل و مضمون آن کلام مبارک اينست که بلائيکه

بر احبای آلهی وارد شد و صدمات و اذيات و مصيباتيکه بر عاشقان جمال

رحمانی نازل ميشود حکمتش اينست که چون اين نفوس مقدسه بمنزله فروع و

اوراق سدره مبارکه هستند لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهيه

وارد بر فروع واوراق آن نيز نازل ميشود حال چون اعظم بلايا و محن و الام و

ص ٨٦

و متاعب سجن و سلاسل و اغلال را حق بنفسه در سبيل جمالش حمل فرموده و

بکمال سرور و حبور و تمام روح و ريحان ايام مبارک را درسجن وزندان بگذراند

شما نيز ای احبای آلهی هريک بقدر لياقت و استعداد خويش از اين موهبت

عظمی بهره بايد ببريد وازاين رحمت کبری نصيبی بايد بگريد چون بحقيقت ملاحظه

فرمائيد چه فضلی اعظم از اين فضل و چه احسانی اکبرازاين احسان که دراين سبيل

رحمن در بلايا شريک جمال قدم باشيد و سهيم نير اعظم گرديد بشری للمخلصين

واگر از عوالم آلهيه و جهان معنوی آلهی که بعد از عروج اين ارواح بملکوت آلهی

و جبروت اعلی مقدر شده بوئی بمشام جهانيان رسد البته هر يک در

قربانگاه در سبيل محبت الله بکمال شوق و اشتياق بشتابند و اگر نفحات

معطره آن جهان آلهی مشام روحانيان را معنبر نمی نمود و قلوب مبارک شانرا

انوار ساطعه از افق آلهی معطر نميکرد هرگز اين بلايای شديده و مصائب

کليه را تحمل نميفرمودند پس بدانيد که نسائم جانبخش جهان آلهيست که مشام

اوليای آلهی را معطر نموده و ارواح مقدشانرا مبشر کرده که باين حلاوت

شدائد اذيت و نقمت اهل عالم را تحمل مينمايند و اگر مواهب آن عوالم آلهيه

و اسرار آن ملکوت باقيه در اين عالم فانی و جهان ترابی مشهود و واضح نيست

جای عجب نه و وسيله شک و شبهه نيست زيرا اين واضح و مشهود بلکه

ص ٨٧

بديهی است که هر استعداد و لياقتی و قوا و کمالی که هر شئی در رتبهء‌ازمراتب

تحصيل و اکتساب مينمايد در رتبه مافوق آن رتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد

مواهب مکتسبه در رتبه اول که ما دون اين رتبه است در اين رتبه مافوق ظاهر

و آشکار شود و بعبارة اخری کمالات مکتسبه در عالم ما دون ظهورش در عالم

ما فوقست زيرا آن عالم مادون استعداد وسعت ظهور آن مواهب را ندارد

مثلاً استعداد و مواهبی را که جماد در عالم جماد تحصيل مينمايد در عالم جماد

مشهود نگردد بلکه چون از عالم جماد بعالم نبات انتقال نمايد آن موهبت

موهوبه رخ بگشايد و چون نبات استعداد جسم حساس را در عالم نبات تحصيل

نمايد حين انتقال بعالم حيوان اين کمال ظاهر شود و چون انسان در عالم رحم قوه

باصره و قوه سامعه و قوه شامه و قوای سائره و احساسات بشريه

و کمالات انسانيه را اکتساب نمايد در عالم رحم سعت و گنجايش ظهور اين مواهب

موجود نه بلکه غير ممکن و محال است که بصر عيان شود و سمع نمايان گردد لکن

چون از تنگنای رحم مادر باين عالم وسيع منور انتقال نمايد آن چشمش روشن

و بينا گردد و گوشش شنوا شود و لسانش گويا گردد و کمالاتش واضح و عيان

گردد و يقين داند بلکه مشهود بيند که اين موهبت را جميعاً در عالم ظلمانی رحم

اکتساب و تحصيل نموده بود و لکن آن عالم وسعت و گنجايش ظهور اين اسرار را ندا

ص ٨٨

نداشت بلکه خود مولود نيز بتمامه‌ازاين مواهب بيخبر بود واگر چنانچه جبرئيل

بر او نازل ميشد و خبر ميداد که چنين فضل و عنايتی بتودراين محل تنگ وتاريک

احسان شده قبول نمی نمود بلکه تکذيب ميکرد حال بهم چنين فضل و مواهبی

و الطاف و رغائبی که بنفوس مقدسه در اين عالم عنايت شده و کمالاتيکه

تحصيل نموده اند اين عالم سعت ظهور آنرا ندارد بلکه چون بعالم سائره آلهيه

انتقال نمايد اين موهبت کبری رخ بگشايد و اين رحمت عظمی جمال بنمايد و هم

چنين حينی که از اين مواهب محروم بود محروميتش بعد از انتقال ظاهر و عيان

گردد مثل اينکه محروميت و نقائص نفوس محتجبه بعد از فوت از اين عالم معلوم

ومشهود گردد عبده عباس

هوالابهی

ايشمع محبت الله دراين قرن عظيم که چشم و چراغ قرون اولی و شمس مشرق

مشرق لامع بر قرون اخری است بکوش تا مظهر آيات رحمن گردی و مطلع انوار

حضرت يزدان اين ايام را غنيمت شمر و اين اوقات را اکسير اعظم دان تا

رمقی باقی قدمی بردار و تا نفسی موجود آرزو و هوس جهان آلهی کن تا در

اين کهنه رباط تنگ اسير آب و رنگ نمانی و چون گوهر تابناک دراکليل وجود

مقر يابی والبهاء عليک و علی کل ثابت مستقيم ع ع

ص ٨٩

هوالابهی

رب و جائی هذا عبدک الذی خضع علی سلطان احديتک و خشع لحضرة

وحدانيتک وآمن بجمال فردانيتک و ابتهل الی ملکوت صمدانيتک ايرب

؟اجب دعائه و يسرآماله واسمح له رجائه واعط منائه واشرح صدره وفرح قلبه

واجعله مستبشراً ببشاراتک و مخضراً؟ بنفحاتک وحياً بنسائم حقايق اسرارک

انک انت الکريم المنان عبدالبهاء ع

هوالابهی

ای امين درگاه آلهی شکر کن حضرت مقصود و جمال معبود و سلطان غيب

وشهود را که باين چنين عنايتی مخصص گشتی و بچنين موهبتی موفق و بچنين

لقبی ملقب جواهر وجود آرزوی ذکری در ساحت اقدس مينمودند و بلکه تمنای

ذکری در ميان خلق می نمودند يعنی خلقيکه مومن بالله وموقن بايات الله بودند

چنانچه در قرآن ميفرمايد واجعل لی لسان صدق عليا يعنی ذکر

خير مرا درميان بندگانت منتشر فرما حال توموسوم بامين ساحت اقدس گشتی

وباين ذکر در ملاءاعلی و ملکوت ابهی مذکور و مشهور و مالوف و معروف پس اگر

در هر آنی صد هزار لسان بگشائی و بهر لسان صد هزار شکر نمائی از عهده شکر

اين موهبت بر نيائی ذکر احبای آلهی را که در مکاتيب خويش نمودی کل ملاحظه شد

ص ٩٠

شد و در روضه مطهره روحی لعتبته الطاهرة فدا بدعای ايشان مشغول شديم

که خدايا بحق اين تربت مبارکه و نفحات منتشره و انوار ساطعه و اشعه لامعه

و روايح طيبه بندگان درگاهت رااز هر ضری مصون و محفوظ فرما واز هر بلائی

مامون عاکفان کويت و والهان رويت را در ظل عنايتت ملجاء و پناهی

بخش و سر گشتگان کوه و صحرايت را در کهف رحمتت منزل و ماوی

عنايت فرما بيچاره گانرا چاره بخش و بينوايان را سر و سامانی مرحمت کن

بشکستگانرا سرور و حبوری ده و افسرده کانرا حرارت بی فتوری و حالت

مشکوری ببخش افتادکانرا دستگير شو و آشفتگان را معين و ظهير ای

پروردگار اين موران را قوت سليمانی بده و اين وامانده گانرا همت يزدانی

اين فقيران را بکنز غنای حقيقی دلالت فرما و اين مسکينانرا بثروت آسمانی

تا در پناه تو مصون و محفوض مانند و بلحظات عين رحمانيت منظور و ملحوظ

توئی توانا و توئی مقتدر دانا و توئی بينا و شنوا جميع احبای آلهی را تکبير

ابدع ابهی ابلاغ فرما والبهاءعليک ع ع

هوالابهی

ايخادم درگاه حضرت پروردگار اگر صد هزار زبان بشکرانه بگشائی و بستايش

اين بخشايش بر شاخسار حدائق حمد و ثنا ببدايع الحان بسرائی که مورد چنين الطاف

ص ٩١

شدی و مظهر چنين عنايتی گشتی که بفضل الله در سبيل دوست معنوی يکتا

روحی لاحبائه الفداء در تحت سلاسل واغلال افتادی و درزاويه سجن مجرمين

خزيدی و از سم بلا چشيدی وشبها الی الصباح از ثقلت حديد شديد نخفتی

و نيارميدی چه بلند طالع و فرخ بخت بودی که در ايام صعود جمال قدم

فديت بروحی و ذاتی و کينونتی احبائه دراين سجن در زير غل و زنجير و در تحت

تهديد تيغ و شمشير بودی باری اين يک آثار الطاف آلهيه و آثار باهره

ديگر آنکه چون از آن بند و بلايای چند نجات و رهائی يافتی بشرف نفی و تبعيد

و سرگونی و تعذيب فائز شدی و دربلاد آلهی سير و مرور نمودی و بملاقات

احباء جمال رحمانی چشم را گشودی و قلب را منور و روح را مبشر فرمودی و بنار

موقدهء محبت الله در قلوب احباءالرحمن چنان بر افروختی که پرده صبر وسکون

بسوختی و لسان بستايش آن جواهر وجود بگشودی که الحمد لله قلوبشان بنسائم

خلوص مهتز و روح شان بنفحات قدس ملتذ و صدورشان بايات توحيد منشرح

و افئده شان بر عهد و پيمان حضرت رب مجيد مستقيم و ثابت از افق

محبت الله بانواری ساطع و لامعند و از مطلع آمال و مشرق و معرفت الله بصفتی

و شانی جامع مشرق و لائحند اين خبر واثر چون مشک جان مشام مشتاقانرا

معطر نمود که الحمد لله بفضل جمال قدم و اسم اعظم تائيدات ملکوت ابهی متتابع

ص ٩٢

متتابع و متوالی است و عنايات جمال کبريا متواصل و متعاليست و چون

آن وجود نورانيه و مظاهر الطاف رحمانيه را ملاقات فرمائيد بگوئيد ای

احبای آلهی و ای مطالع انوار فضل غير متناهی حمد خدارا که از ملکوت ابهی

موفق بتائيدات روح القدس و الهامات روح الانس هستيد در بحر الطاف

مستغرقيد و در رياض احسان مخلد بر شاطی بحر احديتيد و بر سر چشمه

زلال عنايت مشمول لحظات عين رحمانيتيد و منظور انظار وحدانيت

در ظل تربيت رب عزتيد ودر کهف جود و موهبت سلطان سرير ربوبيت

ملجاء شما ملکوت آلهی است پناه شما افق رحمانی جميع جنود ملاء اعلی ناصر شماست

و ملائکه مقربين مويد شما نظر بمنظر ابهی کنيد و توجه بمقصد اقصی رخ را

بنضرة رحمن مزين نمائيد و جبين را بنور مبين منور لسانرا بثنای جمال قديم

ناطق کنيد و جنان را بذکر رب کريم لامع چشم را بمنظر اکبر بگشائيد و قلب را

بشيم و صفات جمال انور بيارائيد سمع را متوجه ندای آلهی و هاتف غيبی

نمائيد و دل را مطلع انوار آيات لاريبی مرکز انوار توحيد شويد و مطلع آيات

و آثار تجريد روح امکان شويد و مظهر اسرار عنايت حضرت رحمن بر اعلاء

کلمة الله قائم باشيد و بر خدمت امرالله ساعی و جاهد در انجمن عالم شمع روشن

گرديد و در بين ملل آية عظمی حضرت ذوالمنن مربی بندگان پروردگار گرديد

ص ٩٣

و مروج آثار تقديس و تنزيه کردگار درقميص پاکی و آزاده گی محشور گرديد و در

خلعت خصائل و فضائل مقدسه عالم انسانی مشهور خير خواه عموم باشيد

و مظهر رحمت يزدان پاک بجهة کل نفوس در اطاعت حکومت صادق باشيد

و در دعای خير ملک و سلطنت لسانی ناطق ملوک عمار مملکت خواهند و راحت

و آسايش جويند اگر چنانچه وهنی بر شما واقع شد اين از شدت الحاح و تعرض

نفوسی بود که بظاهر ادعای شبانی مينمايند و در باطن ذئب اغنام آلهی هستند

و بلباس علم ظاهرند و در سبيل نادانی و فتنه و آشوب و فساد سالک بنص

کتاب رب الارباب کمال صداقت و اطاعت و امانت و خدمت بسرير سلطنت

واجب و فرض است چه که مظاهر قدرت و آيت سلطنت رب عزتند و حامی

رعيت و محافظ مملکتند ای احبای آلهی جهد بليغ و سعی عظيم نمائيد که سبب

تقوی و صلاح باشيد و چون صبح رستگاری و فلاح از افق عالم بدرخشيد

آيت جود باشيد نه عبد عنود رايت فضل و موهبت باشيد نه مروج آشوب

و مشقت بزرگواری انسانی در مظهريت صفت رحمانيت است و عزت

سرمديه ؟ يقت بشريه ؟ شرقيت آفتاب موهبت حضرت ربوبيت اين

نصائح را شب و روز بخاطر آريد و موفقيت عمل را در از درگاه احديت بطلبيد

آنچه مشاهده مينمائيد کل فانی کاری کنيد که با رخی روشن و جانی چون گلشن در وقت

ص ٩٤

در وقت رفتن از اين عالم فانی بجهان رحمانی بشتابيد والبهاء عليکم

يا احباءالله ع ع

هوالابهی

ياابن النبيل الذی عرج الی ملکوت ربه الجليل ايدک الله فی جميع الشئون

و جعلک آية باهرة و نجماًبازغاًفی افق الامکان از خدا بخواه که يادگارآن

پدربزرگوارباشی ودر جميع احوال منقطع ازماسوی الله و متخلق باخلاق آن متصاعد

الی الله شوی تا سر الود سر ابيه مشهود و معروف گردد و در انجمن عالم

باروی تابان و بشارتی بی پايان جان رايگان در ره جانان قربانی نمائی

هميشه در خيال تو بوده و هستيم آنی فراموش ننموده ونخواهيم نمود مطمئن باش

والبهاء عليک و علی جميع احباءالله فبشرهم بعناية الله فی کوره العظيم ع ع

هوالله

ای امين درگاه آلهی چند روز پيش مکتوبی مرقوم وارسال گرديد وامروز نيزاين مسطور

باچند تحارير که از پيش خواسته بوديد ارسال ميگردد اگر فرصت داشتم شب و روز

مخاطباً بشما بتحرير مشغول ميشدم ولی حال بجان پر روح و ريحانت قسم که فرصت

تقرير ندارم تا چه رسد بتحرير ولی با وجود اين می نگارم مقصود اينست که اليوم

اعظم خدمات بامرآلهی نفوس مقبله رابرعهد وپيمان که ازصبح ابداع تا شام اختراع

ص ٩٥

مثل و مانندی نداشته ثابت و راسخ نمودن است که مبادا از هبوب ارياح

افتتان شديد که در جميع صحائف آلهيه مذکور و مصرحست متزلزل گردند اين

قضيه بسيار مهم است چه که ادنی سستی و فتور در تمسک بميثاق اصل بنيان

آلهی رااز اساس براندازد و تشبث و تمسک بلفظ نميشود چنانچه دأب بعضی

متزلزلين شده است که در لفظ اظهارايمان وايقان مينمايند ودر باطن درفکر

آنند که اين بنيان آلهی ازبن و بنگاه ويران گردد ولکن ضعف الطالب والمطلوب

اين بنيان از زبر حديد معادن کريمه ملکوتست اعظم قوای امکان عاجزاز رخنه بود

ولی آنقدر هست که بعضی ضعفا از دست ميروند و در جميع آيات و خطب

و مناجات فارسی و عربی از آثار آلهيه ذکر نقض و سيئات ناقضين موجود

باری شما ذکری از متزلزلين ميفرمائيد بلکه تشويق بر تمسک و تشبث نمائيد

و ضر تزلزل را بيان کنيد و قوت و سلطان اين عهد و پيمان را ذکر کنيد

و ثبوت و رسوخ لازمه عند ظهور افتتانرا شرح وبسط دهيد باری از فضل

و مواهب جمال مبارک که بانجناب داشتند اميد است که در انجمن روحانيان

چون شمع بارخی افروخته و جانی سوخته مبعوث گرديد و کل بنار موقده در سدره

رحمانيه گرم نمائيد و در هر ارض که وارد ميشويد تخم پاک استقامت و ثبات درآن

بيفشانيد تا بفيوضات ملکوت ابهی سبز و خرم گردد و در هر بلد نفوسی را

ص ٩٦

نفوسی را دلالت کنيد که سائرين را دائماًمتذکر بقوت و برهان و عظمت وسلطان

عهد و پيمان نمايند و مکاتيب شما بايد متصل برسد نفس طهران را چون تعهد

نموديد که داخل نشويد اگر چنانچه ملاحظه فرمائيد که دخولش سبب حرف ميشود

داخل نشويد بلکه از قزوين بسمت ديگر توجه نمائيد و دراين خصوص ازايادی امر

استشاره و استفسار نمائيد که از حقيقت حال خبر دهند ع ع

هوالابهی

ای عزيز آلهی حمد کن خدارا که در مصر محبت آلهی عزيزی و در شهرستان عرفان

و ايقان پر صيت و شهير در اوج تبليغ بازافکنی و در بيشه دعوت الی الله نخجير

و شير گير دست از آستين عرفان برآر و بر عالم بيفشان پطرس اکبر که شمعون صفا

موصوف صباغی بود بظاهر حتی نوح نجی بحسب ظاهر نجاری چون تائيد آلهی يافتند

آن جمعی را نجات از طوفان اعظم فرمود واين بانوار هدايت جهانی را برافروخت

باری اليوم وقت ثبوت و رسوخ است و هنگام تمسک بعروة‌الوثقی و آن

کتاب عهد و پيمان آلهی است ونص کتاب اقدس من تمسک به نجی و تخلف

هلک فاعلم بان الامر بکله قد رجع الی هذاالمکمن المعلوم والمرجع المنصوص فليس

لاحد مدخل فی امرالله‌الابعد الاذن من هذاالمقام‌الموجود حتی بهذا يحفظ حصن امر

الله عن حلول کل فتورو حصول کل شقوق و هذاامر من اذق الامور وتبنی عليه استقرار

ص ٩٧

دين الله و استحکام شريعة الله تمسکوا به بکل قوة و قدرة و ثبوت ورسوخ والبهاء

علی الثابتين الراسخين فی امرالله ع ع

هوالابهی

ايطائف حول ضريح مطهر حمد کن خدارا که بچنين موهبت آلهيه فائز شدی و بچنين

نعمت غير متناهيه واصل در مقامی وارد شدی که مطاف ملاءاعلی است و کعبه

اهل ملکوت ابهی انوار رحمن از افقش طالع و کواکب اسرار از مطلعش لائح

ترابش عبير و عنبر است و غبارش در مشام روحانيان مسک اذفر خطه اش

در جميع کتب و صحف آلهيه بالارض المقدسه مشهور و مرزبومش بالبقعة

المبارکه مذکور اقليمش وادی طويست وقطرش البقعة البيضاء جبلش

طور سينا است و تلالش مواقع تجلی رب السموات العلی حضرت کليم الله را

وادی ايمن است و حضرت خليل الله را ملجاء امن و ملاذ ومامن حضرت

لوط را رکن شديداست و حضرت يعقوب را موطن مجيد حضرت داود را

محراب عبادتست و حضرت سليمان را سرير رب هب لی ملکا لا ينبغی لاحدٍ

من بعدی حضرت زکريا را مسجد تبتل و عبوديت است و حضرت يحيی را

وادی ملکوت و صحرای بشارت حضرت روح الله را محل تجليات است

و حضرت حبيب الله را سبحان الذی اسری معاهد انبيااست و مشرق انوار

ص ٩٨

انوار آيات ربه الکبری مطلع تقديس است و مشکوة انوار رب مجيد معهد

لقاست و محل معراج سيد اوادنی هر اشراق و ظهوری يا مبدئش ازاين

ارض مبارک است ويا محل هجرت آن نير مکرم و يا منتهايش راجع باين

ارض مقدسه اين دلائل واضحه و براهين قاطعه اگر چه چون آفتاب روشن واضح

و مبرهن است و کسی را مجال توقف و گمان و ظن نه چه که صريح الواح وزبر

آلهی است و نصوص صحف و کتب ربانی و شايع و شهير در نزد جميع طوائف

و قبائل کره ارض لکن چون حق تا امريرا ظاهر نفرمايد هرچند مشهورترازآفتاب

است و معروف تر از ماه عالمتاب باز در تحت استاراست و در خلف

پرده مخفی ؟ نه آشکار و چون پرده را حق بر دارد واضح گردد و الروح والبهاء

عليک ع ع

هوالابهی

ای متوجهين بمنظر اعلی در ليل و نهار و صباح و مساء و عشی وضحی در عوالم

قلب و روان بذکر احباءالرحمن مشغول بوده و هستيم و از حق تائيد و توفيق ميطلبيم

که احبای آنخاک پاک ارض مقدسه را در جميع مراتب اخلاق واطوار و گفتار و رفتار

و شئون و آثار ممتاز فرمايد و بجذب و وله و شوق و عرفان و ايقان و ثبوت

و رسوخ و اتحاد و اتفاق در انجمن عالم بارخی روشن و جمالی چون گلشن محشور نمايد

ص ٩٩

ای احبای آلهی اليوم يوم اتحاد است و روز روز يگانگی در عالم ايجاد

ان الله يحب الذين يجاهدون فی سبيله صفاً کانهم بنيان مرصوص

ملاحظه فرمائيد که صفاًميفرمايد يعنی جميع مرتبط ومتصل بهم وظهير يکديگر مجاهده

دراين آيه مبارکه دراين کور اعظم بسيف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوايای

صادقه و مقاصد صالحه ونصايح نافعه واخلاق رحمانيه وافعال مرضيه

و صفات ربانيه و تربيت عموميه و هدايت نفوس انسانيه و نشر نفحات روحانيه

و بيان براهين آلهيه و اقامه حجج قاطعه صمدانيه واعمال خيريه بوده و هست

و چون نفوس مقدسه بقوت ملکوتيه بر اين شميم رحمانيه قيام نمايند و صف اتحاد

بيارايند هريک ازاين نفوس حکم هزار يابد وامواج اين بحر حکم افواج جنود ملاء

اعلی يابد اين چه موهبتی است که کل چون سيول ؟ و انهار و جداول و شواقی و قطرات

در يک صقع جمع گردد بحر عظيمی تشکيل گردد و چنان وحدت اصليه غالب و فائق شود

که آثار و احکام و تعينات و تشخصات وجود وهمی اين نفوس چون قطرات

بکلی محو وفانی شود و بحر وحدت روحانيه موج زند قسم بجمال قدم که در اين

وقت و حال فيوضات محيط اکبر چنان احاطه نمايد و قلزم کبريا چنان فيضان

کند که سعت خلجان چون دريای بی پايان گردد و هر قطره حکم قلزم بيکران يابد

ای احبای آلهی بکوشيد تا باينمقام بلند اعلی فائز شويد و چنين نورانيتی در

ص ١٠٠

در اين اکوان ظاهر و عيان کنيد که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبذول

گردد اينست اس اساس امر آلهی اينست جوهر شريعت ربانی اينست بنيان

رزين رصين مظاهر رحمانی اينست سبب انزال کتب آسمانی اينست علت ظهور

شمس جهان آلهی اينست سبب استواء رحمن بر عرش جسمانی ای احبای آلهی

ملاحظه کنيد حضرت اعلی روح العالمين له الفداء بجهة‌اين مقصد جليل صدرمبارک را

سپر سهام بلايا فرمود و چون اصل مقصود جمال قدم روح ملاءاعلی له الفداء

اين مقصد اعظم بود حضرت رب اعلی دراين سبيل سينه مبارک را هدف هزاران

رصاص اهل ضغينه و بغضا نمودند و به مظلوميت کبری شهيد شدند و هزاران

دماء مطهره نفوس مقدسه رحمانيه دراين راه بر خاک ريخته و بسا اجساد مبارکه

احبای خلص حضرت ربانيه بدار آويخته نفس مبارک جمال ابهی روح ملکوت

الوجود لاحبائه‌الفدا حمل جميع بلايا فرمودند واشد رزايا قبول کردند اذيتی نماند

که برآن جسد مطهر وارد نيامد و مصيبتی نماند که بر آن روح مجرد نازل نگشت

بسا شبها که در تحت سلاسل از ثقل اغلال نياراميدند و چه بسيار روزها

که از صدمات کند و زنجير دقيقهء‌آرام نيافتند از نياوران تا طهران آنروح مصور را

که دربالين پرند وپرنيان پرورش يافته بود سر وپا برهنه با سلاسل و زنجير دواندند

و در زندان تنگ و تاريک در زير زمين با قاتلين و سارقين و عاصين و باغين محشور

ص ١٠١

نمودند و در هر دقيقه اذيت جديدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت

يقين کل بود بعد از مدتی از وطن بديار غربت فرستادند سنين معدودات

در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سيفی بر جسد مطهر نازل

ابداًدقيقهء‌امنيت و سلامت مامول نبود واعدا باکمال بغضا از جميع جهات مهاجم

بنفس مبارک فرداًوحيداًمقاومت کل ميفرمودند بعد از جميع بلايا و صدمات

از عراق که قاره آسياست بقاره اروپا انداختند و در آن غربت شديده

و مصيبت عظيمه اذيات شديده و مهاجمات عظيمه وسائس و مفتريات

و عداوت و ضغينه و بغضای اهل بيان نيز ضميمه صدمات وارده از اهل فرقان

شد ديگر قلم عاجز از تفصيل است البته شنيده و مطلع شده ايد و حال

مدت بيست و چهار سال بود در اين سجن اعظم باعظم محن و بلايا اوقات مبارک

گذشت مختصر اينست که مدت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلوميته الفدا

دراين جهان فانی يااسير زنجير بودند ويا در زير شمشير ويا در شدت آلام ومحن

بودند ويا درسجن اعظم هيکل مطهر از شدت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم

از کثرت مصائب بمثابه تاری گشته بود و مقصود مبارک از حمل اين ثقل اعظم

و جميع اين بلايا که چون دريا موجش باوج آسمان ميرسيد و حمل سلاسل و اغلال

و تجسم مظلوميت کبری اتفاق واتحاد ويگانگی من فی العالم بود و ظهور آية توحيد

ص ١٠٢

توحيد آلهی بالفعل بين امم تا وحدت مبدء در حقايق موجوده نتيجه خاتمه گردد

و نورانيت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت بر آفاق اشراق کند

حال ای احبای آلهی وقت جوش و کوشش است همت يگماريد و سعی کنيد

و چون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبائه الفدا شب و روز در مشهد فدا بودند

ما نيز سعی کنيم و جانی نثار نمائيم و وصايا و نصائح آلهی را بگوش هوش بشنويم و

از هستی محدود خويش بگذريم و از خيالات باطله کثرات عالم خلق چشم پوشيم

و اين مقصد جليل و مقصود عظيم را خدمت کنيم اين شجر را که دست موهبت آلهيه

نشانده باوهامات خود قطع ننمائيم و اين انوار ساطعه از ملکوت ابهی را بغمام تيره

اغراض و اوهام مستور نکنيم وامواج بحر کبريا را سد حائل نشويم و نفحات قدس

رياض جمال ابهی را حاجز از انتشار نگرديم فيضان نيسان فضل را در اين يوم

فصل قطع ننمائيم و شعاع آفتاب حقيقت را زوال نجوئيم هذا ما وصانا الله به

فی کتبه و زبره والواحه المقدسه الناطقه بوصاياه علی العباد المخلصين والبهاء

عليکم و رحمة الله و برکاته

هوالابهی

ای مشتاق تراب استان مبارک دانايان ارض در فضائل عناصر و ترحيح يکی از

ديگری اختلاف کردند قومی بر آنند که عنصر نار فائق است و مرکزش بلند و شاهق

ص ١٠٣

نفوذش شديد است و قوتش غريب جسم غير موزون است و سبب حيات

جماد و نبات و حيوان و انسان در جميع شئون وگروهی برآنند که تراب افضل است

و فوائدش اشهر ملجاء جميع ذی روح است و منبت رزق هر موجود امين است

نه خائن غنی است نه فاقد مظهر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها است چه که تخمی

دهی اضعاف پس دهد دانه کاری شجر پر ثمری عطا کند سينه اش را بخراشی فيض و

برکت بخشد سليم است و حليم امين است و کريم بخلاف نار آنچه دهی تمام کند

و آنچه بخورانی هل من مزيد گويد اقليميرا در نفسی متلاشی کند و خرمنی را در دمی

محو و لا شئی نمايد شديداست و تند خوی حديد است و جنگجوی پس ای موقن بايات الله

چون اسمت ازاين عنصر کريم است بکوش که دارنده اين صفات جليله گردی و متصف

به اين اخلاق حميده شوی ع ع

هوالله

يامن اسمع الذکرالحکيم قد فاز نارالسينا فی فاران السنا وتسعر سعيرالحب فی ساعير

البقا و تجلی الجبار فی لهب من النار المضطرمة فی السحره المبارکه و نادی الرحمن

من غيب الاکوان علی ذروة الملکوت يا اهل الناسوت ابشروا بفيوضات مترادفة

و غيوث هاطله و مياه منهمره من سحاب الرحمة و غمام الرافة يا سماء امطری

ويا سحابة افيضی ويا غموم ابرقی وارعدی ويا ثغورالافاق تتسمی ويا نسمة‌الله هبتی

ص ١٠٤

هبتی و يا روح الله تهتيجی طوبی للمنصفين وسرور اللمتوسلين ويا فرحاًللثابتين

و يا شوقاًللمنجذبين و انک انت يا ايها المشتعل بنارالولاء والمقتبس من نيران

المحبته والوفاء دع الخراصين الموفکين و استمع القول الحق و الصريح الصدق

المنصوص فی کتاب الله مرکز الميثاق مبين الکتاب العالم بتاويله الراسخ والعلم

بنص صريح لا تقبل التفسير والتاويل و دع اهل الظنون فی خوضهم يلعبون

قد تتبين الرشد من العنی والقوم فی سکرتهم يعمهون والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای دوستان آن يار مهربان آن آقتاب حقيقت نيراعظم فلک رحمانيت پرتوش جهانگيراست

و بخشش اش بر شرق و غرب مبذول وبی نظير نيسان عنايتش در زيزش است

و ابر رحمتش در پرورش ابواب فيوضاتش مفتوح است و قواء تائيدش نفحات روح

نسيم موهبتش حيات بخش است و شميم مرحمتش جان مشتاقان روی دلکش

پس اميد وار باشيد که صبح اميد دميده است و خورشيد فيضش درخشيده

کل از بحر عطايش مستفيضيم وازدريای وفايش مستفيد اگر روی پنهان نمود خوی

آشکار کرد اگر تن ستر نمود جان بياران همدم زار؟فرمود چون اختران‌انواربدرخشيد

و چون نوبهار بطراز گلزار جلوه نمائيد چون ابر بگرئيد و چون برق بخنديد چون

نسيم به هر اقليم بوزيد و مشام طالبان معطر نمائيد کل ياران او هستيد و همدم

ص ١٠٥

اسراراو دمساز رازيد و مرغان خوش آواز پس بسرائيد و بنوازيد که در گلشن

عرفانش عندليبان خوش الحان گرديد و طوطيان هند يزدان تا گوشها باز گردد

ودلها واقف راز اوست مويد اوست موفق اوست مجلی اوست متجلی خوشا

بحال ما که چنين دلبری داريم و چنين مهربان سروری والبهاء عليک ع ع

الله ابهی

ای ياران اليوم يوم اتحاد و اتفاق است و خلوص درامر نير آفاق وقت

جان فشانی است و انقطاع از هر نام و نشانی روز استفاضه از فيوضات

جمال قدم روحی لاحبائه الفداست و وقت استضائه ازملکوت اسم اقدس ابهی

روحی لعتبة المقدسة الفدا مارااميد چنان بود که دوستان و ياران آلهی شب

و روز از شدت غليان حب معانقه و مصافحه و ملاطفه و مجاذبه نمايند نه منازعه

و مجادله و مباهله اين چه حالتست که جالب صد هزار مضرتست اين چه فطرتست

که علت اين همه حزن و کدورت است اگر اختلاف در مقام اينعبد است قسم به

آستان مقدس وانه قسم لو تعلمونه عظيم که مقامی جز عبوديت محضه صرفه

خالصه از هر تصوری نداشته وندارم هذه سجيتی من يوم رضاعتی من ثدی رحمة‌الله

و هذه طينتی منذنعومة اظفاری و تربيتی فی مهد الطاف الله از فضل وجود

آن سر؟ وجود اميدوارم که برائحه مقدسه عبوديت آن مرقد مطهر آفاقرا معطر نمايم

ص ١٠٦

نمايم و آنچه ازاين قلم صادر باقی و بر قرار خواهد شد جميع نعوت و ستايش

از عالم اسما و صفاتست ولی عبوديت حقيقت شاخصه مقدسه از عالم محو

و اثبات ام الکتابست نه يمحواالله ما يشاء يثبت و اگر اختلاف بجهة حمايت

اهل فتوراست از حق ميطلبم که چنان ثبوتی و رسوخی ازاحبايش ظاهر فرمايد که رافع

هر فتور و قصور است و اين عبد نه بقصور احدی متعرضم نه بفتور شخصی متاثر

بذيل مبارکش متشبسم و در خدمت امرش مجاهد و بتائيد ملکوت ابهايش

مطمئن و در مرکز عبوديت با قدمی ثابت و راسخ قائم اين موهبت کبری را بسلطنت

سرير افق اسماء و صفات ندهم و اين گوهر درخشنده افسر بنده گی را بتاج

خسروی دو جهان تبديل ننمايم عنقريب ملاحظه خواهيد فرمود ان هذه العبودية

ابهی جوهرة‌تتلالاًعلی اکليل القبول و ابهر ياقوته يتشعشع علی تاج سلطنة الغيب

والشهود البهاء عليکم ع ع

رب اخلص وجهی لوجهک و خلصنی من عقبات هوائی و مخاطرات رضائی لرضائک

واسقنی کاس الفنا واسکرنی من صهباءالانعدام والاضمحلال ويحيينی جواذب

المحو المحق و ينعشنی نسيم العدم البحت و يميتنی البقاء و يفقرنی الغناء

و يزينی الوجود ويمننعنی عن السجود ايرب نجنی من هذه‌المهالک و خلصنی من هذا

الظلام

ص ١٠٧

الحالک واسلک بی فی اقوم المسالک و هو نسيانی امکانی وذهولی

عن وجودی و غفلتی عن فطرتی و رجعتی عن رغبتی فبعزتک ان البقاءلی سم

نقيع والفناء درياق بديع وان الوجود بلائی والحيات دائی والتعين ابتلائی

و قابليتی ناری و استعدادی نيرانی ايرب ارحمنی بفضلک و جودک و الطف بی

برحمتک و فضلک ايرب الی م هذاالحرمان والی متی هذا الهجران انلنی کاس

الغفران و اسقنی من معين الحيوان انک انت الرحمن ع ع

هوالله

ای امين آلهی حضرت احديت شمارا بجهت اليوم تربيت فرمود تا امروز

چون شمع ظلمت سوز برافروزی و جميع نفوس را برعهد و ميثاق آلهی ثابت و مستقيم

سازی و اگر چون ذهب خالص در آتش مصائب بگدازی بسوزی و بسازی

حال وقت ميدانست و آزمايش مردان چه که بنيان عظيم امر آلهی بستون

عهد و ميثاق قائم است و آسمان دين الله بکوکب پيمان روشن وتابان

معاذالله اگراين عمود را شخص کنودی تغرض نمايد سرادق آلهی و سرا پرده رحمانی را

ميخی بر قرار نماند وانجمن رحمانی را شمعی روشن برقرار نگردد بيت معموراز بنياد

و اساس مطمور گردد کور مهمل شود و احکام معطل گردد بحر عنايت از موج

باز ماند نهر موهبت منقطع شود نسيم حيات از هبوب بيفتد و سفينه نجات

ص ١٠٨

نجات را شراع منطوی گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال بسحاب

غموم مغموم و مستور گردد جميع اين زحمات بهدررود و اين خونهای ريخته

پاک بی ثمرشود دم اطهر شهداء هواء منبثاًشود وهدفی سينه مبارک حضرت اعلی

بصد هزار تير بغضا ذکرش ازميان رود و تاثيرش مفقود شود وبلايای

پنجاه ساله جمال مبارک از تالان و تاراج و سجن و ضرب و توهين و زجر و در بدری

و سرگونی و تهديد تيغ و شمشير و کرانی غل و زنجير کل بهدر رود و فراموش

گردد و سبب تسخر و استهزاء اعدا و ممنونيت و خوشنودی اهل بغضا شود

پس در هر کوی و دشت که مرورنمائی فرياد برآراين عهد عهد الست است واين ميثاق

ميثاق قديم نير آفاق جنود ملکوت ناصر اين پيمانست و افواج ملاء اعلی حافظ

اين بنيان شعاع ثابت مستمر شمس حقيقت است و سراج باهر انجمن حضرت

احديت حبل متين است و نور مبين عروة وثقی است و ثمره شجره طوبی

لوح محفوظ است و کتاب مسطور و رق منشور عهد است عهد ميثاقست ميثاق

در جميع الواح و زبر مذکور است و در جميع صحايف اولين و الواح آخرين مسطور

حاکم سنه شداد است و ميزان يوم حساب سفينه نجات و ملجاء يوم

الاياب نفحات قدس حضرت پروردگار است ونسمات حيات رياض کردگار

حصن حصين است و ملاذ متين رکن شديد است و خلاصه کتب و صحف عهد قديم

ص ١٠٩

و جديد هنيئاًلمن تمسک به و تشبث به و ثبت عليه و رسخ قلبه باياته

و حشر تحت راياته والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای شيدائيان روی دلبر آلهی آن يار دل نشين چون شاهد نازنين در انجمن

روحانيين جلوه فرمود و بانوار آن حسن يوسفی جميع آفاقرا مشکاة اقليم مصر نمود

بی پرده ببازار آمد و دکان شکران باز کرد و بازار يوسفان در هم شکست جمعی

خريدار پديدار شد يکی بلولو ابدار و گوهر شاهوار طبل طالبی بکوفت و بعضی

بکلافه ريسمان در جرک خريداران داخل گشت و برخی چشم پوشيدند و در

اخماد آن سراج کوشيدند ولی هيهات هيهات آن يوسف رحمانی در سرير عزت

جاودانی در اقليم ملکوت سبحانی عزيز حقيقی و سلطان ملکوت آلهی گرديد حال ملاحظه

کنيد که سلطنتش در عالم غيب لکن پرتوش باينجهان بلا ريب متتابع ع ع

الله ابهی

ای قوام الحکما طبيب حقيقی و حکيم معنوی جمال قدم روحی لدرياقه الاعظم‌الفدا بود

هيکل امرالله و جسم دين الله را بجهت سلامت مستمره و صحت دائمه و اعتدال

مزاج و محافظه از آفات درياق فاروقی ترتيب فرمود و آن معجون برءالساعهء

ميثاقست که انوار تقديسش مشرق بر آفاق مرجع مخصوص منصوص شد مبين

ص ١١٠

مبين آيات معلوم گشت رافع خلاف مذکور شد دارو و درمان تفويض طبيب

خاذق منصوص گرديد حال بيخردان طبيب مسلم منصوص را ترک نموده اند و در پی

بيطارهای مخصوص ميدوند فسوف تريهم فی خسران مبين والبهاء علی کل

ثابت مستقيم ع ع

هوالابهی

يا علی اعلم حق اليقين ان اسمی عبدالبهاء و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء

و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقيقتی عبدالبها و کينونتی عبدالبها

و ذاتيتی عبدالبها و سری عبدالبها و علاينتی عبدالبها و ظاهری عبدالبها

وباطنی عبدالبها واولی عبدالبها وآخری عبدالبها وقلبی عبدالبها وروحی عبدالبها

و فوادی عبدالبها و جسدی عبدالبها و بصری عبدالبها و سمعی عبدالبها

و نطقی عبدالبها و فکری عبدالبها و ذکری عبدالبها و حفظی عبدالبها و ادراکی

عبدالبها ومخيلتی عبدالبها و ملکوتی عبدالبها و جبروتی عبدالبها وناسوتی

عبدالبها و لاهوتی عبدالبها و ماهوتی عبدالبها و کعبتی عبدالبها وحلی عبدالبها

و حرمی عبدالبها و قبلتی عبدالبها ومنائی عبدالبها و عرفانی عبدالبها و مشعری

عبدالبها و مسجدی الحرام عبدالبها و مسجدی الاقصی عبدالبها و غايتی القصوی

عبدالبهاء وسدرتی المنتهی عبدالبها و ملاذی عبدالبها و ملجئی عبدابها و کهفی

عبدالبها

ص ١١١

و حصنی عبدالبها و منيتی تسميتی عبد عبدالبها و بغيتی شهرتی رق رق البهاء

هذا مذهبی و دينی و مشربی و مخبری واقراری واعترافی کما قال القائل اصم اذا

نوديت باسمی واننی اذا قيل لی يا عبده لسميع عبدالبها عباس

اله ابهی

ای منجذبان جمال ابهی در هويت قلب بحور محبت ياران پر موج و هيجان

واز صهبای مودت دوستان پر نشئه و سکران آنی نميگذرد مگر آنکه بخاطر آييد

و دمی نميرود مگر آنکه ياد شويد در آستان مقدس بکمال تضرع و ابتهال نياز می شود

که ای قوی قدير کل در قبضهء قدرت اسيريم تومجير تو دستگير عنايتی کن موهبتی فرما

ابواب فضل بگشا و نظر الطاف افکن نسيم جانبخش بفرست دلهای

مشتاقانرا زنده کن ديده هارا روشن کن و ساحت دلها را رشک گلزار

و چمن نما بشارت بارواح ده و مسرت بجانها بخش قوت قديمه ظاهر نما

و قدرت عظيمه باهر طيور نفوس را در هوای ديگر پرواز ده و محرمان ناسوت را

باسرار ملکوت دمساز کن قدم ثابت بخش و قلب راسخ عطا فرما ما گنه کاريم تو

آمرزگارما بنده گانيم تو پروردگار بی سر و سامانيم تو ملجاء و پناه برنشر نفحاتت

؟ ييد کن بر اعلاء کلماتت توفيق بخش بی سرانرا سروران کن بی نوايانرا گنج روا

ص ١١٢

روان بخش ناتوانانرا توانائی بخش ضعيفانرا قوت آسمانی ده توئی

پروردگار توئی آمرزگار توئی داور کردگار ای ياران اين مناجات را بکمال

تضرع و انتهال بدرگاه مليک ملکوت جلال بخوانيد و طلب تائيد کنيد اميد

از فضل قديم و روح جديد رب مجيد آنست که اين مسئول مستجاب گردد

ع ع

هوالله

ای احبای آلهی جناب کبريا و حضرن رب بيهمتا جلت عظمته و عظمت قدرته وکبربرهائه

و غلب سلطانه انسانی مطلع آيت رحمن و مشرق موهبت يزدان يرا دوب

انوار اسماو صفاتيله اول حقيقت نورانية نی و کينونت رحمانية نی حيرت بخش عقول

وافکارايدرک آئينه جهان نمای اسرار ايلدی پرتو حقيقت آفتاب موهبت

حضرت احديتدن جلوه ساز و شعله نثار اولنجه نور پاک و عنصر افلاکدن يرادلمش

اولان يورکلر مشکاة انوارتک استفاضه ايدرک کافه جهاته شعشعه پاش دلمعه نثار

اولديلر بناءعليه ای يارانمز و دوستانمز کوکللرک صفوتنه و يورکلرک لطافت

و نورانيتنه چاليشيلوت تاکيم يوزلرده صباحت رحمانيه وکوزلرده ملاحت ربانيه

ظاهر و آشکار اوله جمال قدمک لطف و عنايتی و فضل و موهبتی چوخدور جودی

عظيمه ور وکرمی عميمدورانکين دنکيزدور موج انگيز دور در و کهری چوخدور ولولو

ص ١١٣

و مرجانی امثالی يوقدور ياليکر توجه کرکدور توکل کرکدور تمشيت ؟؟

عهد و ميثاقده و پيمان و ايمان آلهيده ثبوت و رسوخ کرکدور؟ونفحات ؟

آلهيه چالشملی اعلاء کلمة اللهه چالشملی عموم اهل عالم و جميع ؟ بنی ؟؟

محبتله قونومثلی و دانشملی و امر جمال مبارکه اطاعت ؟؟؟

انقياد و متابعت ايتملی خدمت و صداقت ايتملی حضرت ؟؟؟

عدالتدن بشقه بر حرکت بيورمدلر بناءعليه دعا خوان؟ و ثنا ؟ ؟؟؟

وبوعد الله قارشو مويد اوله جقلرينه شبهه يوخدور آذربايجان ؟؟؟

دوستان کندولرينه خير خواه اولملی ع ع خويده و حولی ؟؟؟؟

احبالری جناب امين لسان ستايشيله ياد ايدرک فوق ؟؟؟؟

يازييور ربم موفق ايليه مويد ايليه ع ع

هوالابهی

آی سينيور مکرم سينای حق پر نور شد وادی مقدس ؟؟؟

مشهورشد مطمورها معمور شد عالم همه در خواب بين ؟؟؟

رمز کتاب الله بين سربيان الله بين شرح کلام الله بين عشاقرا؟؟؟

بال وپری بگشا کنون پروازکن ای رهنمون در عالم پيچند وچون ؟؟؟

بس شمع عالمتاب بين آنجلوه رب جنود رخ درکه صهيون نمود کرمل ؟؟؟

ص ١١٤

می نمود باچنگ ونای وتار و عود نور رخ احباب بين بانک آلهی گوش کن

آن کاس ابهی نوش کن چون بحر هردم جوش کن عالم همه مدهوش کن جام

شراب ناب بين آن می زخمخانه خداست ياقی خوش رويش بهاست صهبای

کاس پر صفاست سکرش همه مهر و وفاست پيران ازاين می شاب بين

ع ع

هوالابهی

ای بنده جمال ابهی مکاتيب شما واصل و بر مضمون اطلاع يافتم از الطاف جمال قدم

اميدواريم که درجميع احوال واوقات بنفحات تقديس مهتز گرديد وبقسمی دربين نفوس

محشورشوی که کل آيت تقی ومظاهر تقديس جمال‌ابهی کردند ودر جميع محافل و کل بلاد

نفوس را بعبادت واشتغال بذکرالله دلالت نمائيد بلکه باين ماء طهور نفوس روزبروز

بر طهارت قلوب و تقديس ارواح بيفزايند و مظاهر تقوی گردند و بانچه بايد و شايد

و سزاوار يوم ميثاقست از طهارت باطن و تقديس روح وقلب قيام نمايند آنچه

مکاتيب خواسته بوديد مرقوم گرديد يکدسته در اين پوسته و دسته ديگر در پوسته ء

آينده ارسال ميگردد جمال افندی کاغذی بشما مرقوم نموده جواب ترقيم نمائيد

واظهار محبت کنيد ديکر آنکه چون اعليحضرت شهريار عادل و وزراء کامل نهايت عدالت

و انصاف و عنايت را در حق عموم رعايا وبرايا مبذول فرموده وميفرمايند بنص قاطع

ص ١١٥

آلهی جميع دوستان بايد بحقوق مقدسه پادشاهی قيام نمايند يعنی در کمال صداقت

و دولتخواهی بخدمت و رعيتی قيام نمايند و دعای خير کنند چه که عزت اين سرور

عزت کل است و راحت او راحت کل در جميع محافل ذکر بدعای او مشغول شوند ع ع

الله‌ابهی

ای بنده‌آلهی تو عبدالله و من عبدالبهاء بيا هردو همتی بنمائيم و باستان مقدس

خدمتی اگر رضای من جوئی نعره يا عبدالبهاءبرآر و باثبات عبوديت محضه

من در استان جمال ابهی قيام نما اگر بدانی که مذاقم چگونه شيرين ميگردد البته

ببانگ بربط و چنگ و نی اين آهنگ بنوازی ايعبد بها ای بنده آستان بها

ای خاک درگاه بها ای غبار راه بها ای آشفته روی بها ای سرمست روی بها

ای معتکف کوی بها زودی بيا زودی بيا والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای مهمان نواز احبای آلهی خوشا بحال تو که بخدمت دوستان آلهی قيام نمودی

خوشا بحال تو که در مشرق الاذکار گشودی و خوشا بحال تو که قلب ياران خوش نمودی

خوشا بحال تو که سبب روح و ريحان ياران گرديدی خوشا بحال تو که علت فسحت

قلوب آشنايان شدی خوشا بحال تو که غلام حلقه بگوش ياران گرديدی خوشا

بحال تو که بمنصب من قيام نمودی که تاج مرا برسر نهادی اين اکليل وتاج خدمت و

عبود

ص ١١٦

و عبوديت احباءبهاست ع ع جناب آقا جمال واقا عباسقلی را از قبل اينعبد

تکبير ابدع ابهی ابلاغ نمائيد و بگوئيد هنيئاًلکما هذه‌الکاس الطافحة بصهباء

محبة‌الله و طوبی لکما بما خدمتما احباءالله المهيمن القيوم ع ع

هوالابهی

يامن انجذب الی الملکوت و شرب الکاس التی مزاجها کافور دراين ايام که فيوضات

ملکوت ابهی جبروت غيب و شهود را احاطه نموده است و تجليات مجلی طور

از سماء غيب چون غيث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان

بساحل امکان پيوسته و انوار بخشايش جمال ابهی از جميع جهات تابيده

و صبح اميد بانوار توحيد دميده بايد همتی نمود و در آستان آلهی خدمتی بنمود

در اين فضای رحمانی پروازی کرد ودر اين بزم يزدانی آغاز ساز و نوازی نمود

خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی آرد

و صبر و قرار نسيان واغبرارايراث کند پس شب و روز آنی آرامی مجو بلکه در جنت

ابهی کاميابی خواه و دقيقهءر‌احت جان و عافيت روان و مسرت وجدان مطلب

بلکه سرور آلهی را در مشقات واحزان عوالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در زحمت

اين عالم فانی بين شهد وشکر را در تلخی زهر مکرر بدان ونيش بلايارا مرادف

نوش عطايا بين و حضيض ذلت را در وفائی بجمال قدم اوج عزت شمار

ص ١١٧

وهبوط را عين صعود بدان و ممات را جزهر حيات يقين کن و آنچه در الواح

آلهی ذکر حکمت است مقصود اينست که در امور اتقان شود و در هر امری

بوسايط کامله و مناسب زمان و مکان تشبث شود تا مريض معالجه بقاعده

گردد و عليل مداوا بنوع موافق شود نه اينکه بکلی از معالجه و مداوا دست کشيده

شود هيکل امکان مريض است و جسم کيهان عليل اگر طبيب و پرستار

بکلی ترک علاج و دوا نمايد بکلی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا شود حکايت

شمعون صفارا ملاحظه بايد نمود دونفراز حواريون حضرت روح الله بجهة تبليغ امرالله

به شهر انطاکيه رفتند بمجرد ورود بنای وعظ و بيان نمودند اهالی چون بکلی

از مسائل آلهی بيخبر بودند جزع و فزع نمودند اين جزع وفزع منتج حبس و زجرشد

و بهيچ وجه نفوس از تفاصيل خبر نيافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت

و چون اين خبر بشمعون صفا رسيد عزم آن ديار نمود و چون وارد شد اول

بمعاشرت و الفت پرداخت تا باسران و سروران نرد محبت باخت

بزهد و ورع و تقوی و بيان و تبيان و فضائل و خصائل عالم انسانی در مدت

قليله شهرت يافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک

مذکور نهايت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر

حواريين شد پادشاه ذکر نمود که دونفر از جاهلان بيخردان چندی پيش وارد اين

ص ١١٨

اين شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا آنهارا گرفته اسير غل و زنجير

نموديم حضرت شمعون اظهار ميل بملاقات ايشان نمود احضار کردند به مقتضای

حکمت تجاهل فرمود و سئوال کردند که شما کيستيد و از کجا آمده ايد در جواب

گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستيم و از اورشليم ميائيم سئوال

از حضرت روح نمود که او کيست گفتند موعود تورته و مقصود جميع عباد بعد

بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل سئوال نمود و مجادله کرد و از نفس سئوال

ميفهمانيد که چه جواب بدهيد مختصر اينست که شبهات قوم را فرداًفرداًذکر نمود

جواب دادند کاهی بعضی را قبول مينمود و بعضی را مشکلات بيان ميکرد که ملتفت

نشوند که او هم از آنهاست خلاصه چند شب بدين منوال بسئوال و جواب

گذراند گاهی مجادله و گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره ميفرمود تا جميع

حاضرين از اس مطالب آلهيه با خبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد

در ليله اخيره گفت حقيقتش اينست که آنچه گفتند صحيح است و جميع تصديق نمودند

آنوقت فهميدند که اين ثالث نيز رفيق آن اثنين است اينست که در آيه مبارکه

ميفرمايد فعززناهما بثالث باری مقصود از حکمت اينست که انسان بايد بنوع موافقی

که درقلوب تاثير نمايد ونفوس ادراک کند تبليغ امرالله نموده ونمايد نه اينکه

سکون وسکوت يافت عندليب هزار آواز اگر ساز نغمه ننمايد صعوه لال است

ص ١١٩

و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد عصفور ابکم بی پر وبال است حمامه گلشن اسرار

اگر تغردی نفرمايد چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه نفرمايد

چون زاغ خرابه زار فناست اگراز طيور حدائق قدسی بال وپری زن و اگر از

عندليبان رياض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و اگر از عاشقان جمال کبريائی

آه و فغانی بکن واگراز آشفته کان روی دلبری ناله و فريادی بر آر تا زلزله در

ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی آدم زنی و جميع عاشقان و مشتاقان را

مست و مدهوش نموده در اين جنت ابهی علم عزت قديمه افرازی و آنچه منتهی

آمال مقربين و نهايت آرزوی مخلصين است فائز شوی و البهاء عليک عبدالبهاء

هوالابهی

ای طالب تقوی آلهی در قرآن العاقبة للمتقين ميفرمايند متقی پرهيزکاراست

مقصد اينست که هر چند مريض پرهيز نمايد و بدلالت طبيب از مائده شيرين منع شود

بلکه از داروهای سخت کام کام تلخ کند وغير پرهيز کار يعنی مريض بی تميز تلخی

نخوهد و شيرينی بجويد از هر نعمتی قسمتی برد شهد و شکر بمزد و بادام وطبرز ديبا

ميزد الی ؟بپايان مريض پرهيز کار خوشنود ؟ گردد وغير پزهيز کار دل خون شود آن

تلخی شيرين گردد و حنظل انگبين شود وآن شهد وشکر سم ستمگر و زهر گردد اينست که

ميفرمايد العاقبة للمتقين ع ع هوالابهی

ص ١٢٠

هوالابهی

ای احبای رحمانی و ياران معنوی ايام قيام بر خدمت و هنگام اشتعال بنار

محبت است ظهور اسرار قدم و فيض اسم اعظم يک حکمت عظيمه و ثمره

طيبه اش محبت و الفت و اتحاد و انجذاب بين احباست تا باين موهبت

و عنايت بين سائر احزاب محشور و ممتاز گردند علی الخصوص در اين کور جديد

و دور مجيد که بوصايای موکده محبوب قديم بايد قيام نمود و آن تشديد روابط

الفت صميمه با جميع خليقه است ديگر معلوم است بايد دوستان حقيقی و ياران

معنوی چگونه باشد قسم بجمال قدم که اليوم نفسی بر عهد وپيمان آلهی ثابت و راسخ

که جان خويش را بجهت احبای رحمن فدا نمايد و تا باين درجه انسان نرسد

بعهد و ميثاق وفا ننموده و قطرهء‌از بحر صفا نچشيده و از گلستان جنت

ابهی رائحهء استشمام نکرده پس ای احبای حقيقی بدل و جان با يکديگر مهربان

باشيد و در محبت يکديگر جانفشان گرديد تا در درگاه احديت مقبول شويد

مولوی در غزليات خويش گفته بوی جان ميايد از پشم شتر اين شتر

ازخيل سلطان ويس در ملاحظه فرمائيد که چون ويس قرن شتربان بود از پشم

شتر بوی جان استشمام مينمود پس اگر مشام روح باز شد از هياکل احبای آلهی

که قميص يوسف محبت الله هستند چه نفحهء استشمام نمايند قسم بجمال قدم

ص ١٢١

که نفحهء استشمام نمايند که جان فدا کنند عبدالبها عباس

هوالابهی

ای آيت جود سلطان وجود الطافی که باستحقاق باشد که اعطاء کل ذيحق حقه است

از مقتضيات عدل است ولکن هدايت کبری موهبت عظمی است و از متعلق

فضل است و جود پس تو چون گل شکفته شو و چون سنبل آشفته و چون بلبل

گلزار در ستايش پروردگار نغمه و آواز آغاز کن که باين فضل و جود که ملکوت

وجود بان روشن است فائز و واصل و نائل شدی والبهاء علی اهل البهاء

يا احباءالرحمن ع ع

هوالابهی

آلهی تری توحدی و تحزنی و تحسری وتلتفی ؟وتنهدی فی هذه البيداء من حرمانی

عن المشاهدة اللقاء و هجرانی عتبتک العليا و بقعتک النوراء و حديقتک

الغناء و غليل شوقی و عظيم توقی الی الصعود الی جوار رحمتک الکبری و تضمن

الغبراء جسدی تحت اطباقها متذللا لعظمتک الغظمی و تسمع نياحی وصياحی و صريحی

فی هذا اغضاء مبتهلاًاليک و متضرعاً بباب رحمتک التی سبقت الاشياء

ايرب تری مدامعی تجری کفيض السحائب و تتلهب نيران حرمانی کلظنی نار موصدة

فی منابة شجرة الغضا والقلب يشکونجوی ويحن الی ملکوتک الابهی ايرب ارزقنی

ص ١٢٢

ازرقنی کاس الردی بعد ما اذقتسنی سم النوی بعزتک انها اشهی و احلی

وليس لی من مناص من البلاء والاسی الا الوفود بباب رحمتک يا رب الاخرة

والاولی ايرب ان قدرت علی العباد عن تلک الروضة المقدسة مطاف

الملاء الاعلی لا تحرمنی عن نفحاتهاالمعطرة للافاق و فوحاتهاالمنتشرة فی سبع

طباق ايرب ارحم اسقامی و تستهدی و احزانی و توقدی بنار حرمانی و توحدی

فی هجرانی اننی فی وحشتی وارحنی من دهشتی و اجرانی من عذابی

و انقذنی من عقابی فو عزتک ليس لی شفاء لعلتی ولارداء لغلتی الا الهلاک

فی مفاوز الفراق ملتهباً بنار الاشتياق يا محبوب الافاق ادرکنی بفضلک

و جودک و نجنی برحمتک و هون علی المشکلات و خلصنی من المعضلات

و اشوقی للوفات و واظمئی للتجرع کاس الممات فان العظم يا آلهی قدوهن

والجسم انضنی من عظم المحن والبلايا تتابعت فی السر والعلن انک انت

المقتدر الکريم ع ع

هوالابهی

حضرت خادم عليه بهاءالله الابهی را بجان و دل مشتاقم و شب وروز بيادشان

هستم ازدرگاه احديت ملتمسم که هميشه در نهايت روح و ريحان و اشتعال

و انجذاب باشند خواهش من اينست که از قبل اينعبد در روضه مبارکه اين مناجات را

ص ١٢٣

در حالت بکاء وعجز و ابتهال بصوت تضرع و ابتهال و آه و زاری و فغان

تلاوت نمايند و مستمعين استدعای اجابت کنند ع ع

هوالله

ای متفکر در ملکوت وجود بيخردانی در ملک وجود حيز ناسوت نظر نمودند و حدت بصر

آرزو کردند و جستجو نمودند و کفتگو کردند و کشف اسرار کون خواستند واطلاع

بر اسرار خليقه اراده کردند واز ماوراء الطبيعه آگاهی تمنا نمودند هيهات

هيهات اين چه جنون است و اين چه تصور وهم و ظنون و عجب تر آنکه اين ظنون را

فنون شمرده و اين جنون را هوش عالم بيچون در مواد قوت جستجو نمودند

و در اجسام روح تحری کردند و چون بصر و نظر حصر در ماديات بود از جهان

جان بيخبر ماندند و از ملکوت جانان بی اثر گشتند در عالم جماد بودند و کشف

قوه نما و نبات خواستند در حيز نبات زيستند و تمنای شئون جسم حساس

نمودند در صقع حيوان رحل اقامت انداختند و اکتشاف حقيقت انسان

آرزو کردند خود را جنس وفصل ستوران دانستند از عالم وجدان اطلاع

خواستند محبوس عالم طبيعت ماندند و از حقايق ماوراء الطبيعه خبر تحری

نمودند در قفس زيستند وآرزوی پرواز نمودند در قطب مرکز خاک ماوی کردند

و از امواج بحر اعظم بهره و نصيب التماس نمودند مزکوم بودند و از طيب مشموم تلذذ

ص ١٢٤

تلذذ جستند در زير زمين چون خراطين و کرم مهين تکاپو نمودند واز جهان

عليين اطلاع خواستند فباطل عمل الخراصون و انهم فی درکات جهلهم نازلون

و عن اسرار ماوراءالطبيعة لمتحجبون و عن مشاهدة الايات الکبری لغامضون

يا حسرة لهم و يااسفالهم وهم عن الفضل والدرک والشهود والوجود والحيات

و عمابه تزين حقيقة الانسان لمبعدون ع ع

هوالله

ای مشتاق کوی دوست از شدت شوق چون آتشی و از تشنگی چو نيران

سر کش حرارتت سرايت بجهان نموده و اشتياقت تاب و توان برده ولی

شوق و اشتياق اين عبد بمشاهده روی دل جويت بسی افزون و ميل ملاقات

در شدت انبعاث و هيجان اما چون آنجناب اوقات را وقف خدمات فرموده ايد

و خدمت ياران حق اعظم موهبات و اشرف مثوبات و در ساحت قدس

جمال قدم روحی لمن يشتاق تربته الفداء مقبول ترين اعمال و محبوب ترين

افعال بناءًعلی ذلک قرار براين شد که اين عبد سر بر آستان مقدس گذاشته

بالوکاله عجز و ابتهال نمايم و نماز و نياز کنم و تلاوت زيارت نمايم حال شما

اگر اين نيابت و وکالت اينعبد را قبول ميفرمائيد بشکرانه بيشتر از پيشتر کمر

خدمت ياران آلهی را بر بنديد و چنان بکوشيد که از افق خدمت امرالله چون

ص ١٢٥

کوکب منير بدرخشيد وتائيدات رب آياترا من کفالت مينمايم ودر زيارت

نيز وکالت ميکنم شمانعم الموکلين و من وکيل مقيم جميع احبای آلهی را تکبير

برسانيد ع ع

هوالله

ای ناطق بذکرآلهی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود خفاشان

پريشان شدند که ای وای وای مارا مجال و ميدان نماند و دکه وبازار

ور شکست پس چاره بايد کرد چه که محراب و منبربرهم خورد يکی گفت اين

صبح كاذب است ديگري گفت كوكب آفل برخي گفتند فجر شمالي است

نادرالوقوع وکوکبی لامع ازپس ندارد وبعضی گفتند که شعاع کوره ولکانی است

که وقت طغيان آتش فشان است و چون آفتاب انوار دميد بزوايای ظنون و

دخمه های اوهام گوناگون خزيدند که اين شب است نه روز ظلمت است نه شعاع

دل فروز کوآن خسرو کشور اثير کوآن پرتو جهانگير کو آن کوی آتشين

کو آن روی نازنين و چون آن نير تابان در وسط آسمان در نقطه معدل النهار

خيمه برافراخت نوبت ؟ ؟ بنواخت که ای نابينايان و ای خفاشان

پرتواشراق است و تجلی نير آفاق لمعه طور است و شعله پرنور چشم مشتاقان

منوراست و مشام عاشقان معنبر نفحات جان پروراست و نسمات رياض حشر اکبر

ص ١٢٦

اکبر نفخه صوراست و نفحه گلشن سرور فيض عنايت است و يوم بشارت

دهشت قيامت است و وحشت خسران دنيا و آخرت خوف تضع

کل ذات حمل حملهااست و بيم ترهل کل مرضعة عما از ضعت وهراس

وتری الناس سکاری و ماهم بسکاری ولکن عذاب الله شديد است و ظهور

و نفخ فی الصور وذلک رجع غير بعيد است سرورو حبوراست و حشر ونشوراصحاب

يمين در فلک امين است واصحاب شمال در شروبال ان الابرار لفی نعيم است

و ان الفجارلفی جحيم شمع آلهی روشن است و انجم رحمانی گلشن خلاصه

اين وقوعات عظيمه بيهوشانرا بيدار ننمود و مدهوشانرا هوشيار نکرد

منتظر آن يومند و مستحق زجر ولوم ذرهم فی خوضهم يلعبون پس ای احبای

آلهی شما که صدر نشين اين بزميد وتيغ آتشين اين رزم طيور حدائق توحيديد

و ظهور حقائق تجريد و در ظل کلمهء وحدانيت جمع شويد و تحت لواء حضرت

احديت مجتمع الشمل قيام براظهارآثار باهره حشراکبر نمائيد و درصدد تشهيرانوار

زاهره اين نشر اعظم افتيد در الفت و محبت بکوشيد و باهم بجوشيد

باخلاق آلهی ممتاز از ناس شويد و بروش و سلوک مالک الملوک سالک بين

ناس در جميع شمل بکوشيد و در ترقی در جميع مراتب بين جمع بيکديگر مهربان

باشيد و باآشنا وبيگانه خير جويان نظربقصور ننمائيد وازفيض ظهورمحروم نگرديد

ص ١٢٧

در نظم امور بکوشيد و در ترقی جميع شئون بذل مجهود داريد ولی شاهد

اين مواهبت درانجمن ياران پرده برانداز و چون عهد و پيمان محفوظ گردد

ولا حی علی الوبال حی علی الضلال حی علی خيبة الامال حی علی الياس

والاضمحلال حی علی عذاب شديد المحال و البهاء عليکم ع ع

هوالمقصود

آلهی ورجائی و غاية آمالی هولاء عباد خضعوا لسلطانک و خشعوا لقوة

برهانک و عنت وجوههم لعزتک يا حی و يا قيوم و ذلت رقابهم

لسلطنتک يا ربی القديم قبل الدهور و خضعت اعناقهم لهيبتک

يا مولی الحنون و قد وقعوا تحت مخالب سباع ضاريات من البليات

و سقطوا فی وهدة الخذلان من المصيبات و استولی علی تلک الديار

والاقليم القحط والمحال والسقم والسيل والويل فقلع بنيانهم و زلزل

ارکانهم و امرض اجسامهم وازعج ارواحهم ايرب لا تاخذهم بذنوب غيرهم

و اشرق عليهم بانوار عفوک و غفرانک و فضلک و رحمتک و امتنائک

وادفع عنهم کل بلاء و مشقة وسقام انک انت الرحمن ع ع

هوالله

ای رب افتح ابواب معرفتک علی وجه عبدک علی الذی توجه اليک و تشبث

ص ١٢٨

و تشبث بالحبل المتين و تمسک بذيل رداء نورک المبين و احب

السلوک علی صراطک المستقيم والمشی فی منهجک القويم انک انت الکريم

الغفور الرحيم ايرب ثبت اقدامه و يسرآماله و اشرح صدره بنور عرفانک

ياارحم الرحمين ع ع

هو

سوکلی يارانم ونورانی دوستانم حضرت احديت عالم بشری پرتو

تحلی ايله و فيض مجلی ايله رشک عالم ملکيت ايلدی انوار فيوضات

قيوميتی نور سحر کبی آفاقده منتشر واسرار موهبتی جهان ملک و ملکوت ده

مشتهر اولان جناب اسم اعظم و هويت قدم حضرتلرينه شکر اولسون

که بزم کبی مور ضعيفی سرير سلطنت سليمانی اولان تخت نيکبخت محبت الله

و معرفت الله تا صدر عزتنده اوتورتدی و الطاف بی پايانی نی سزاوار

و ارزان بيوردی ربم سکاشکر اولسون حمد اولسون جانم اوغرونده

قربان اولسون ع ع

هوالابهی

ای احبای آلهی اين جهان ترابی و خاکدان فانی آشيان مرغ خاکيست

و لانه خفاش ظلمانی نه طيرآلهی ملاحظه فرمائيد که طيور حدائق قدس ؟ونسور

ص ١٢٩

حظائر انس در هيچ عصری دراين گلخن فانی آراميدند و يا از شاخسار آمال گلی

چيدند و يا دمی راحت و آسايش ديدند و يا آنکه مسرت جان يافتند

و فسحت وجدان جستند هرصبحی را شام تاريک ديدند و هر شامی را وقت

وقت سرگردانی و بی سر و سامانی يافتند گاهی غل و زنجير يوسفی اختيار

نمودند و گاهی تلخی شمشير چون سيد حصور بکمال سرور چشيدند دمی

آتش جانسوز نمرود را گلستان يافتند و گهی صليب و دار يهود را اوج

آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند وقتی نيش ستمکارانرا نوش يافتند

و زمانی تير و تيغ يزيدانرا مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان بی بقاويا

جهانيان بيوفا را قدر و بهائی بود اول اين نفوس مقدسه تمنای آسايش و زندگانی

مينمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس بيقين بدانيد و چون نور مبين

مشاهده کنيد و آگاه و پر انتباه گرديد که اهل هوش و دانش بلايای

سبيل آلهی را راحت جان و مسرت وجدان شمرند و مشقات را

صرف عنايات دانند زحمت را راحت بينند و نقمت را نعمت دانند

ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند و تنگی زندانرا فسحت ايوان يابند

حرارت محبت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله

؟با متانت ؟ و سکون مجتمع نگردد و آتش وثلج دست درآغوش نشوند و کره نار

ص ١٣٠

و کره نار در تحت برف و تل خس و خار پنهان نگردد ای احبای خدا صدا

و ندائی و ای بندگان درگاه فغان وآهی و ای عاشقان سوز و گدازی

وای ای عارفان راز ونيازی درالواح آلهی ذکر حکمت گشته و بيان مراعات

مقتضيات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری

نبوده بلکه مراد آلهی اين بوده که شمع در جمع بر افروزد نه در صحرای بی نفع

ماء فيض آلهی بر ارض طيبه نازل گردد نه ارض جرزه والا خواموش

شمع را حکمت نتوان گفت و پريشانی جمع را علامت وحدت

نتوان شمرد افسردگی حيات و زندگی تعبير نشود وناتوانی ودر ماندگی

هوشمندی و زيرکی نگردد ايدکم الله يا احباءالله علی اشتعال بنار

محبت الله ع ع

هوالله

ايدوستان حضرت رحمن صد هزار بشارت از ملکوت ابهی در هر دقيقه آيد

و هزاران نجوم فيوضات از افق عنايت در هر دمی بدرخشد ولی نفوس

غافله را چون صخور قاسيه از فيوضات آلهيه نصيبی نه و حقائق

سفليه را از افاضات علويه بهره نيست غراب و ذباب عقاب نگردد

و زاغ و زغن طوطی شکر شکن نشود پس شما که از اين فيض بهره ونصيب

ص ١٣١

برديد واز اين فضل عظيم سهم وفير يافتيد بايد چون ساقيان

باده پرست مدهوش و سرمست شده و اين جام آلهی را بدست گرفته

طالبان عهد الست را صهبای آلهی بنوشانيد و مشتاقان جمال رحمن را

از ملاحت و صباحت وجه قديم خبر دهيد تا هريک بديده بصيرت نظر نمايند

که جمال يوسفی آلهی در مصر يزدانی چنان جلوه نموده که رونق بازار صد

هزار يوسف کنعانی در شکسته و چنان رخی بر افروخته که ولوله در شهر

انداخته و علم فتنه در قطب آفاق برافراخته ايدوستان آلهی

افسردگان در جزعند و پژمردگان در فزع مقصدشان اينست

که بخمودت و جمودت خويش ايامی بسر برند و اوقاتی بگذرانند و اين کور

عظيم و دور کريم را بی نور مبين بدانند تعساًلهم تباًلهم ع ع

هوالابهی

هذا لوح الله قد نزل من جبروت العزة والاقتدار قوله جل سلطانه

من ينتظر ظهوراًبعدی انه من الخاسرين والذی يظهر بعد الالف انه

ناطق با؟ وفی المس ؟ث ياتی من يشهد لی بانی انالله رب السموات

والارضين ما عرف احد هذاالظهورالاعلی قدرانه بکل شئی عليم انتهی

جناب محمد علی المشهور برجال الغيب عليه بهاءالله الابهی ملاحظه نمايند هو

ص ١٣٢

هوالابهی

ای طالب صادق و حبيب موافق آنچه مرقوم نموده بوديد ملاحظه گشت

وبه منتهای دقت تلاوت گرديد اليوم تکليف اينست که آنچه از قلم اعلی

نازل آنرا اتباع نمايند و آنچه بيان صريح واضح اينعبد است اعتقاد کنند

ابداًتاويل و تفسير ننمايند و تلويح ندانند قسم بمربی غيب و شهود هر

نفسی از خود تصوری نمايد و يا تخطری کند سبب احتجاب او گردد و علت

ارتياب شود اينست اعتقاد صميمی صريحی بديهی اهل ملکوت ابهی

و سکان جبروت اعلی که ظهورات کليه نقاط اوليه و شموس حقيقيه و مبادی

فيوضات رحمانيه هستند منتهی بظهور اعظم و جمال قدم روحی

لاقدام احبائه الفدا شد و تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله يعنی الف سنه

جميع نفوس مقدسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقائه بل تراب آستان

جمال مبارکند کل در نزد آن آفتاب حقيقی بمنزله سرج مستضيئه و نجوم

مستنيره هستند که به شعاعی از اشعه آنشمس حقيقت مستفيض گشتند

کل عباد له و کل بامره يعلمون سبحان الله چه نسبت است بين تراب

و رب الاباب و چه مشابهت است بين ذره و آفتاب جهانتاب

و اما اينعبد مقامش عبد عبدالبها و ذره خاک آستان جمال ابهی

ص ١٣٣

در ساحت احبايش محو ونابودم و در آستان بندگانش تراب بيوجود

استغفرالله من دون ذلک يااحباءالله ولی اينمطلب را بکمال محبت

و رافت تفهم کل نمائيد نه بعنف و زجر که سبب اختلاف شود ع ع

هو الابهی الابهی

يامن انجذب بنفحات القدس التی تهب من مهب موهبته الله ربک الرحمن

الرحيم و لمثلک ينبغی هذا الانجذاب و لمثلک يليق هذا الاشتعال

و لشبهک جدير هديرالورقاء فی حديقة التوحيد والاتقاد بنارالاتحاد

تالله الحق ان جنود ربک ظهيرک وان مولاک مجيرک و محبوبک سميرک

لا تتئيس من قصورالافهام ولامن فتوراللام ولا من قلة شعورالانام

فاطلق اللسان و ارخ العنان فی حلبه البيان لتخور قصبات

السواق فی الافاق و تويدک قوة الميثاق علی تشتيت شمل اهل

الشقاق و تبديد صفوف النقض والنفاق لعمرک ان قبيل ملائکة

ملکوت الابهی لفی هجوم و ان رب الجنود لفی حزب من الاحزاب فسوف

تری رايت الايات مر؟ واشرعة البينات منتشرة و نجوم

الهدی ساطعة و رجوم السما ثاقبته و انوارالتقی لامعة وغمام السهی

فائضته و نسائم اروح هابة وشمائم الفتوح عابقة لعمرک يبعث الله

ص ١٣٤

يبعث الله نفوساًاعينهم کاللهيب والسنهم کالصارم الشديد

وارجلهم من حديد يحمون حمی الميثاق و يدافعون عن حصن عهدالله

و يمنعون هجوم المارقين و تحريف المبتدعين و تمليق الناقضين

وانک کن قائد هذاالجيش العرمرم وقدوة هذا العصبته القائمة يقوة

الاسم الاعظم والبهاء علی کل ثابت علی العهد المبرم ع ع

هوالابهی

ای ناطق بثنای حق و متمسک بعهد و پيمان آلهی چنديست که از گلزار

اسرارت نسيمی مشکبار نوزيده و از گلشن احوالت شميمی عنبر نثار

نرسيده چرا ساکت و صامتی و واله و هامد وقت نطق و بيان است

و هنگام غريدن چون شير ژيان اگر آهنگ اوج اعلی داری پری بگشا

و اگر توجه بمنظر ابهی داری پروازی بکن و اگر سلسبيل معين حيوان

طلبی در ظلمات بلايا بشتاب و اگر شهادت کربلا جوئی در بحرکرب و بلا

خوض کن از چيزی فتور ميار و قصور مساز آنچه در سبيل آلهی از احوال

و حوادث و طوارد و مصائب و موارد حاصل کل تاکيد در تائيدات

و بشارات رب مجيد مقصود اينست که منتظر چه روزی و مراقب

چه ايام وقت ميگذرد عنايت جمال قدم در حق آنجناب در منتهی درجه بود

ص ١٣٥

و الطاف ملکوت ابهی اميدواريم که مستمر باشد والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای خياط جامهء که براندام هيکل عالم موافق و موزون و برازنده است

خلعت ميثاق است و تشريف عهد محبوب آفاق چه که خياط آلهی

اين جامه را بريده و سلطان حقيقی بخشيده حال کهنه دوزانی چند

کمر همت بر بسته که از قماشهای عتيق مندرس که تار و پودش اوهام صرفست

جامه آلوده بجهة هيکل عالم دوزند و ازاين خلعت تقديس رحمانی عاری

و بری نمايند فبئس ماهم يفعلون اين قميص از حرير ملکوت است و دستگاهش

در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت والبها عليک ع ع

هوالابهی

ترانی يا آلهی مبتهلاًالی ملکوت رحمانيتک متضرعاً الی جبروت وحدانيتک

مهنزاًمن نسيم رياض احديتک و مشتعلاًبالنار الموقدة فی سدرة فردانيتک

باذلاً روحی و ذاتی و کينونيتی و جسمی و دمی فی سبيلک فريداً فی ارضک

وحيداً فی بلادک مضطهداً من جميع عبادک هدفاً لسهام اعدائک

غرضاًلسنان اشراء خلقک مصوب عليه النصال و مفوق عليه النبال

من کل الافاق وسل عليه السيوف من صفوف مجندة بالالوف من جميع

ص ١٣٦

من جميع الانحاء و هو مع عجز الظاهر و ضعفه الواضح و وهن العظم

ذوب اللحم و نحول الجسم و انحناء الظهر و شبوب نيران الشيب

فی الراس يقابل بکل قبول و سرور تلک النبال المفوقة و يستهدف

تلک السهام المصوبه و يشرب تلک السموم الناقعة و يتجزع تلک

الکاوس الطافحة بمرارة قاطعة فان الامم المحتجبة عن نور جمالک

والملل المتميزة من الغل والغيظ علی طلعتک لما سمعوا غيبوبة شمس

احديتک و افول نير فردانيتک و سکون امواج بحر بيانک و وقوع

المصيبة الکبری و حصول الزرية العظمی هاجوا فرحاًوسروراًوماجوا طغياناً

و شروراًو اطلقوااعنته الظلم و اشرعوا اسنة الاعتساف و غضوا اعين

الانصاف و هجموا هجوم الذاب الکاسرة و صالوا صولة الکلاب الضارية

علی هذا المسجون الوحيد و هم يتمنون نزول راياتک و سقوط آياتک

وخمود نيرانک و کمون برهانک و دنو کلمتک و طی شراع موهبتک و

افول انوارک و غروب آثارک و دروس معالمک و دحور ماثرک و خسوف

کواکبک و نفود شعارک ايرب فاخلق بقدرتک الکاملة وشيتک النافذة

و رحمتک الواسعة عباد الذين وعدتنی بهم بفضلک و جودک من حقائق مقدسة

من شئون خلقک ثم اسئلک ان تويد عبادک المصطفين و ارقائک

ص ١٣٧

المتحجبين علی التمسک بذيل رداء کبريائک والتعلق باهداب ازار غنائک

والسعی فی اعلاء کلمتک والجهد فی نشر نفحاتک والرافع للواء آياتک والحث

علی ظهور بيناتک ايرب انا الضعيف قونی علی امرک وانا الفقير اغننی من

کنوز ملکوتک و انا الحقير فانصرنی بسلطان جبروتک رب اشدد ازری

بقوتک القاهرة و قو ظهری بسلطنتک القادرة و انجذنی بملائکة الصائلة

و ايدنی بجنودک الغالبة ايرب اجعلنی و عبادک المخلصين جنوداً مجندة

من ملکوتک الابهی و عصبة مشردة للاحزاب المقاومة للملاء الاعلی

حتی يتشتت شمل فيلق الممات ويلم شعث جنود الحيات و تشق قوة

الاشعة الساطعة من عالم النور حجبات الظلمات و تنتشر انوار صبحک

المنير و فجرک المبين علی سائر الجهات ايرب طهر القلوب و اکشف الکروب

و اغفر الذنوب و اجعلنی مخلصاً لوجهک الکريم ومغرماًلجمالک المبين

و متشبثاًبحبلک المتين و متمسکاًبعهدک القديم و ثابتاًراسخاًعلی ميثاقک

العظيم و سالکاًعلی الصراط المستقيم و خالصاًلوجهک الکريم و مخلصاً

فی الدين لا تاخذنی فی اتباع امرک لومة لائم و لا تصدنی عن رضائک

صولة قائم و لا تحجبني دولة غافل فو عزتك يا آلهي تزلزل اركاني عند

تذکری شدائد الامتحان و تفکری فی اعاصير الافتتان التی تستاصل

ص ١٣٨

تستاصل جبلی نعمان ايرب احفظنی بعين عنايتک و احرسنی يحفظک

و کلائتک و ثبتت قدمی علی صراطک و وفقنی علی خدمتک و اشرح صدری

بمشاهدة‌افق فيضک المبين واجعلنی آية من آيات رحمتک للعالمين وراية

من رايات موهبتک بين الموحدين و اجعلنی سبباًلجمع شمل المومنين

واسقنی من عين اليقين واشغلنی بجتک عمن سواک ياربی الرحمن‌الرحيم و جنبنی

عن دونک والحقنی بعبادک الصالحين انک انت الکريم انک انت الرحيم

انک انت الرحمن ذو الفضل العظيم ع ع

الله ابهی

ای احبای آلهی ازجواهر کلمات رب الايات البينات معين معانی جاری و از هويت

کلام حضرت احديت سلسبيل هدايت جاری ولی کشف اين بيناترا

راسخون در علم نمايند و ينابيع اين معانی را مقنی حقيقی منفجر فرمايد لهذا

کتابرا بنص صريح قاطع بوضوح عبارت در کتاب اقدس و در کتاب عهد

مبين مبين تعين ومنصوص گرديد حال نو هوسانی چند خيال اجتهاد نموده اند

نفس منصوص را مخذول نموده اند و بنيان مرصوص را مهمول گذاشته اند

و چون خليفه ثانی فرياد حسبنا کتاب الله بر آورند تا حقيقت دين الله را

از بنيان براندازند و هريک علم اجتهادی بلند نمايند ملاحظه کنيد که اين

بينوايان

ص ١٣٩

از خود چه قدر بيمايه و بی پايه اند که چون خواستند که بنيان عهد براندازند و

بنياد ميثاق ويران نمايند و مرکز پيمان را تغيير و تحويل دهندازخود نتوانستند

احداث بهانه نمايند بلکه بذيل خليفه ثانی تشبث جستند و کلمه معروفهء

اورا بر زبان راندند و ندای حسبنا کتاب الله بلند کردند و همچنين قول

ابو حنيفه و رای خوارج و معتزله را ميان گذاشتند و نفسی معصومی پيدا

نگردد و لکن هر نادانی نفس منحوس خويش را معصوم شمرد چنانچه در همين مسئله

اگر بيکی گفته شود که شاهد تو خطا کرده چه که معصوم نيستی بی نهايت استيحاش

نمايد و فرياد واويلا بلند کند ولی چون بمقام منصوص چون بنيان مرصوص رسد

جائز الخطاء والذنوب والکفر والشرک والالحاد والزندقه والفسق والفجور

والظلم و الجور شمرند تباًلهم وتعساًبما غفلوا عن ذکرالله وفرطوافی جنب الله

و يحسبون انهم يحسنون صنعاًفسوف يرون انفسهم فی خسران مبين

ای احبای آلهی تالله الحق اهل فتور را مقصد از نشر اوراق مفتريه و انتشار

اراجيف مبتذله اينست که مرکز ميثاق را نسياًمنسياًنمايند و خود را درانظار

جهال جلوه دهند والا بميع مقربه وحدانيت الهيه و معترف بعصمت ذاتيه

جمال مبارک اختلافی در ميان نيست جز عدم ثبوت برعهد و اگر نفسی را

از عصمت نصيبی باشد اين از فيض و عنايت جمال قدم است وللارض

ص ١٤٠

والارض من کاس الکرم نصيب يعنی جمال مبارک حفظ و صيانت

ميفرمايد انه خير حافظاً و هو ارحم الراحمين والبهاء عليکم ع ع

الله ابهی

يا من توجه الی ديارالله فی صون حماية‌الله فديت بروحی کل من قام بالعبودية

للعتبة الساميته العليا چنين معلوم ميگردد که در ديار آلهی احبای رحمانی

هر يک در مقامات عرفان نسبت باينعبد بيانی مينمايند و نعوت و محامدی

عنوان ميکند جمال قدم روحی لمن قام لعبودية الفداء در مقام نعت و ستايش

حضرت سيد الشهداء عليه السلام تربت طاهرش را ستايش رب الارباب

فرمايد و اين نظر به نسبتش بان نفس مقدس است ولی از آنجائيکه مدارک عرفان

مختلف لهذا بايد کل احبای آلهی رجوع بکلمه واحده نمايند تا کل در ظل

کلمه توحيد استقرار يابند و آن کلمه بيان اينعبد است آنچه اينعبد ميگويد ويا

مينويسد بايد بان تمسک نمائيد اينعبد از جميع اسماء و صفات و القاب

عاری و فراری و اسم ولقب و کنه ذات و صفت و رسمم عبدالبهاء است

يعنی عبوديت محضه صرفه حقيقيه التی لا تقبل لاتاويلاًولاتفسيراًولا تحويلاً

و لسان احبای آلهی بايد ترجمان لسان اينعبد باشد و قلمشان ترجمان قلم اينعبد

فلايخاطبنی ولا يذکرنی احد الا بهذا النعت العظيم هذا هوالنعت الذی ينشرح به

ص ١٤١

صدري و يفرح به روحي و ينعش به قلبي ويخضر به عودي ويتعطر به مشامي و يتنور

به وجهی و تقربه عينی وتلتذبه اذنی وليس لی اسم و لا رسم و لا نعت و لا صفته

ولا لقب ولاثناءالاهذاالذکر الحکيم از جميع احباء رجای اينعبد اينست که شب و

روز دعا نمايند که اينعبد بشروط عبوديت جمال قدم موفق گردد و البهاء عليک

ع ع سواد اين مکتوب را بجهة حضرت اسم الله عليه بهاءالله الابهی و حضرت

فروغی عليه بهاءالله الابهی لازم است

هوالله

ای ياران حقيقی دست شکرانه بساحت اقدس دلبر يگانه بلند کنيد و آغاز

اين راز و نياز نمائيد که ای پروردگار ستايش و نيايش و شکر و پرستش

ترا سزاوار که موفق و مويد بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پيمان نمودی و قوت

تمسک بر عروة‌الوثقی بخشيدی هر پرده رااز پيش ديده دريدی و هر حائلی را

از صراط مستقيم برانداختی و هر مانعی رااز مشاهده نور مبين بپرداختی چشمهارا

روشن فرمودی و ثابتين بر ميثاق را شمع انجمن کردی علم عهد را در آفاق

امم چنان بلند نمودی که هر پير وبرنا وکودک و بزرگ ودانا و يار واغيارو بيگانه

و آشنا و نانوان و توانا مجبور بر اعتراف گشتند و مجال انکار بجهة نفسی

باقی و برقرار نماند پس بايد آن ياران با وفا در هر آن صد هزار شکر بدرگاه

ص ١٤٢

بدرگاه احديت نمايند که باين تائيد و توفيق و استقامت موفق گشتند ع ع

هوالابهی

ای جناب کبريانيک احبای حقيقی لری نورهدايت مطلع احديتدن طلوع

و آفاق ممکناته سطوع ايلدی جهانی رشک جنان وافق امکانی غبطه مشرق

لامکان ايلدی ابر رحمت باقدی نسيم عنايت اسدی باران موهبت دوشدی

اراضی کائنات و حقائق مجردات استفاضه واستفاده ايتدی اولی الابصار

مشاهده انوارايلدی اولی الاذان استماع نغمات ايلدی خفاشان محزون و مايوس

اولديلر و زاغان مهموم و دلخون اولديلر کيميديدی کون سرنگوندر کيمی

ديدی بلبل بر مفتون مجنوندور کيمی ديدی شمعک عاقبتی سونمکدور کيمی ديدی

چمنستان حقيقتک ذوق و الفتی هدايتی سومک نهايتی ؟ ؟ دکنکدور

بناءً عليه ظلمت ياخشيدور انوار يماندور گلزار و چمن بی اعتبار در

گلخن باقی و برقرار در حاصلی گفتگو چو قالدی و جستجو هر طرفه يايلدی

نهايت کيمی محرم کيمی محروم کيمی اميد وار کيمی مايوس اولديلر جناب

کبرياء ملکوت ابهانيک فيوضاتندن بری با نصيب ايدرک انوار احديتدن

يوزلرمزی نورانی و کوزلر مزی حقيقت بينائی سوزلرمزی نصائح رحمانی

بيورسون تا حصن حصين ميثاقده جنود شديد اوله ليم و قصر مشيد عهد

ص ١٤٣

آلهيه ئی محافظه ايدلم سوکلی دوستلر ع ع

هوالابهی

ای يار مهربانم هر لساندن مراد بيان معايندر و هر معايندن مقصد تبيان

ميانيدر نغمه آلهی اولملی خواه فارسی اولسون خواه عربی اولسون خواه ترکی اولسون

آهنگ وهوا جانسوز اولمه لی خواه مقام حجازی اولسون خواه عراقی اولسون

انجق ايمدی آقا سيد اسدالله عليه بهاءالله حاضر ومحفلده موانسدور

کندسی ترکی لره چاتغين وترکی يه اليشکين بولنديغندن آهنگ ترکيدن

شوق و طربه و جذب و ولهه مستغرق اولوربن دخی شوسبيه بينی

قلمی آلدوم وبو مکتوب لری ترکيجه يازدوم حاصلی حمد اولسون که اول

عزيز محترم مشمول عنايت اسم اعظم در و مظهر الطاف جمال قدمدر کيجه يی

کوندوزه قاتملی و خدمت امرالله ايتملی و توجه ملکوت ابهی ايتملی الولد

سر ابيه سرنی آشکار ايتملی عهد وميثاقده ثابت اولملی وپيمان وايمانده

راسخ اولملی عبدالبها عباس

احبای آذربايجان عليهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمايند

ای درگاه آلهی نک سوکلی قوللری مظاهر حضرت احديتک ظهوری و مشارق

نور حقيقتک طلوعی بردور عظيمدر و عصر مجيد در وقرن جديد درهربرامنطر؟ مقدسنک

ص ١٤٤

مقدسنک کتاب مبين تدوينی اولديغی کبی حقيقت رحمانيه سی و کينونت

نورانيه سی ام الکتاب تکوينيدر لوح محفوظ در رق منشور در کتاب مسطور در

کتاب تدوين و تشريع سوز و آيات و کلمات و حروفاته محتوی اولديغی

کبی حقيقت وحدانيه يعنی کتاب تکوين دخی من حيث الاسماء والصفات

والافعال و الاحکام وآلاثار آيات و کلمات و حروفاته فائز و شامل در

بو آيات و حروف و کلمات تکوينيه حقائق احبا و رقائق کينونت

ارقا در آيات منزله حجت و معجزه اولديغی کبی آيات و کلمات تکوينيه

دخی خارق عاده و حقائق ممتازه اولمق کرکدر يعنی تکوين طبق تدوين

و تدوين اوصاف تکوين اولمق کرکدر يعنی احبای آلهی مظهر آيات

توحيد اولملی و مطلع اسرار تفريد اولملی مشارق اسماء وصفات اولملی

و مهابط الهام رب الارضين والسموات اولملی نور حقيقتک اشعه ساطعه سی

اولملی و نار موقده ربانيه نک لمعات لامعه سی اولملی مظاهر اخلاق رحمانيه

اولملی و مطالع آثار ربانيه اولملی سائراممدن هر جهتجه ممتاز اولملی ای

جمالقدمنک احبای صادقانی و دوستان حقيقيسی سعی و غيرتی بذل

و جهد و همتی صرف ايدرک حقيقت انسانيه ئی سنوحات رحمانيه ايله

تزيين ايتمک کرکدر حمد اولسون جنود تائيد ملکوت ابهادن هجوم ايتمکده در

ص ١٤٥

و فريق ملائکهء توفيق اعلی دن و رود ايتمکده در انجق توجه لازم در

تبتل لازمدور تضرع لازمدور تصفيه لازمدر تزکيه لازمدر عهد و ميثاق

آلهيده ثبوت و رسوخ لازمدر عهد و پيمان رحمانيده استقامت ورکوز

لازم در اخلاق کزی اخلاق رحمانيه و اطوار کزی اطوار مقدسه روحانيه

و کفتار کزی ستايش و ثنای جمال قدم ايتمک لازمدر والبهاء عليکم

يا احباءالله ع ع

هوالله

ای متمسکين بعهد و پيمان آلهی اليوم اهل ملاء اعلی از ملکوت ابهی ناظر

واز جبروت قدس بشری و طوبی ملتفت چون نظر بمجامع و محافل

ثابتين بر عهد و ميثاق نمايند فرياد بشری بشری بر آرند

و بتهليل و تسبيح لب بگشايند و ندا فرمايند ای انجمن رحمانی و ای مجمع يزدانی

طوبی لکم بشری لکم ای روی شما روشن ای خوی شما گلشن

که بميثاق محبوب آفاق متمسکيد و از پيمانه پيمان آلهی مدهوش و مستيد

بجمال قدم وفا نموديد و جام ؟ صفا نوشيديد و محافظت و صيانت

امرالله نموديد و سبب تفريق کلمة الله نشديد و علت ذلت دين الله

نشديد ودر عزت اسم حق کوشيديد و استهزاءامم را بر امر مبارک

ص ١٤٦

مبارک روا نداشتيد مقام منصوص را اهانت ننموديد و مرجع مخصوص را

ذلت و اذيت و اهانت نخواستيد در وحدت کلمه کوشيديد

و بابواب الرحمه پی برديد جمال مبارک را زود فراموش ننموديد والبهاء

عليکم ع ع

هوالابهی

اللهم يا مويد المخلصين بجنود الملکوت الابهی و موفق الثابتين علی عهدک

بقبيل من ملايکة الملاء اعلی يدعوک عبدک الخاضع الخاشع بعتبک

الساميته العليا متضرعاً مبتهلاًالی حضرت رحمانيتک الکبری ملتجاء الی

کهف حمايتک و صون کلائتک الادقی ان تصونه من شر الاعداء وتجعل کلمة

هی العليا و کلمة عداته و شماته هی السفلی و تشفيه من استقامة التی اورثت له

وهن القوی والعلل التی اعترته بقوة کبری ايرب اجب مسئوله وهيئی له

من امره رشداً وافتح عليه ابواب التائيد من السماء واسقه من کاس

الشفاء يا طبيب قلوب اهل الولاء وشافی صدور اهل التقوی و معين الضعفاء

وموفق عبادک الذين ثبتوا علی عهدک و ميثاقک الذی هوالعروة الوثقی

المدودة من ملکوتک الابهی ايرب انه ضعيف قوه بقدرتک العظمی يا مالک

الاخرة والاولی و انک انت الکريم الرحيم ياربی الاعلی ع ع

ص ١٤٧

هوالابهی

ای سر گشته کوه وصحرا در سبيل جمال ابهی مکاتيب متعدده ارسال شد

اميد ازفضل جمال مبارکست که چشم را بمشاهده اش روشن نموده ايد نظر

بحکمت امرمرقوم شده بود که بعداز خلاصی توقف نفرمائيد ويکسربارض مقصود

توجه فرمائيد حال از اخبار که تازه رسيده مملکت قفقاز بسيار

استعداد دارد و مبين سيار کم و مبلغ بايد که لسان ترکی را بداند

چون اين شرايط در آنجناب جمعست لازم است که در آنصفحات چندی

در کمال گرمی و روح وريحان بتبليغ امرالله مشغول گرديد اين امر بسيار مهم است

البته صد البته کمال مقدرت را بذل فرمائيد در جائی استقرار دائمی از

آنصفحات مجوئيد بلکه نسائم چون اسحار در مرور باشيد والبهاء عليک

و علی کل من نشر دين الله زحمت شماازاين سفر بسيار بود و مشقت بيشمار

هم چنين لازم است ومن مطلع بر جميع بلايا بوده وهستم راحت و صحت

و نعمت بعد از صعود جمال مبارک بجهة ما حرامست جميع اوقاترا بايد در

کمال مشقت و زحمت ومصيبت و تعب و آلام بسر بريم والبهاء عليک ع ع

الله ابهی

ای ثبت و نبت فی ميثاق الله بانگ بانگ پيمانست و عهد حضرت يزدان

ص ١٤٨

يزدان طيورقدس ازاين ندا در وجد و طربند و جغدان جفاءازاين نوا در کرب

و محن بلبلان گلشن توحيد را هدير ورقاء و صوت صرير قلم اعلی خوش آيد

وزاغان گلخن تحديد را نعيب و نعيق و يازفير وشهيق پس چون جام می ازباده

سرور لبريز باش که دراين صبح انوار چون مرغ سحر بگلبانگ آلهی آهنگ

ميثاق بسرودی و دلها بربودی و سبحان ربی الابهی باواز بلند فرمودی

والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

يامن توجه الی ملکوت الله احسنت ثم احسنت بما انجذبت بنفحات عبقت

من رياض ميثاق الله و بخ بخ لک بما احييت بروح عناية ربک العزيز

الوهاب قم يا عبد بکل قوة علی خدمة امرالله واشرکنی فی عبودية عتبة جماله

الابهی واسق الطالبين من کاس الذکر فی محفل العرفان لعمرالله ان قواءالوجود

من الغيب والشهود تويدک علی هذا الامر فی کل آن و حين والبهاء عليک

و علی کل مستقيم ع ع در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بوديد حال

تامل داشته باشيد انشاءالله در وقتش داده ميشود حال حکمت چنين اقتضا

مينمايد اليوم يوم عبوديت استان مبارک است بيانا جميعاًمتفقاً

و متحداً بعبوديت ساحت اقدسش قيام نمائيم تا نورانيت امرش آفاقرا

ص ١٤٩

روشن نمايد ع ع

هوالابهی

ای ناظر بملکوت ابهی چشم بصيرت باز کن تا مشاهده انوار ساطعه و تجليات

؟لامعه از ملکوت ابهی جبروت غيب مشاهده نمائی و بملاحظه آيات کبری چشم

؟روشن نمائی و بر سرير اطمينان جالس گردی و بر کرسی يقين مستقر

؟موهبت آلهيه که از برای تو مقرر پی بری و ديده روشن نمائی عبدالبهاء ع

؟جميع احبای آلهی را ابلاغ فرمايد که ارياح افتتان شديد است و قوت

؟ امتحان عظيم وقت ثبوت و رسوخ بر عهد وميثاق است و هنگام قيام

؟عهد وپيمان نفوسی پيدا شده اند که بتحرير و تقرير و تدبير بنهايت تذوير

؟؟ سريه ناس را بر عهد وپيمان سست کنند آنجناب بايد

؟ انشاءالله چون سد سکندری از زبر حديد مقاومت ياجوج نقض

؟؟ وماجوج کسر عهد و پيمان آلهی نمايند تا نفسی نتواند ادنی رخنه نمايد

ع ع

الله ابهی

؟؟ محبت الله صبح است و پرتو ميثاق از آفتاب عهد بر شرق و غرب زده

؟ روشن فرموده و نسيم جانبخش از ملکوت ابهی مشامرا معطر و دماغرا

؟؟ سحاب جود در فيضانست و فيض شهود جان دو جهان بحر الطاف

ص ١٥٠

الطاف پر موجست و موج احسان رو باوج ترتيل آيات توحيد است

که آهنگش بملکوت تقديس واصل تهليلش بجبروت تجريد

متواصل پس بگلبانگ آی چون بلبل معنوی بر شاخسار روحانی فرياد کن

سبوح قدوس رب الملائکة والروح رب ملکوت الغيب سلطان سرير

الکبرياء الجمال الابهی ع ع

هوالابهی

ای مستشرق شمس هدی هر رحمتی ممکن است که باستعداد و استحقاق و لياقت

و قابليت افاضه گردد مگر فيض ايمان و ايقان و صرف موهبت و مجرد عنايتيست واز

متعلقات يختص برحمة من يشاست پس بحصول اين فضل لسان

بشکرانه حضرت رحمن بگشا که بچنين موهبتی فائز شدی و بچنين عنايتی واصل

در چنين گلشن داخل شدی وبه چنين نعمتی نائل ازجام محبت الله

مست و مخمور شدی واز کوثر معرفت الله پر نشئه و شور از بحر عطالالی

غنا يافتی و بر گنج روان پی بردی و بوجه فاطر الارض و السموات توجه نمودی

و گوی سبقت و پيشی را از اعاظم ارض ربودی عبدالهاء ع

الله ابهی

مولای مولای انی تذلل الی سدرة الوهيتک ؟ وسرير سلطنته ربوبيتک و عرش

ص ١٥١

رحمانيتک ان تثبت اقدام عبدک المتذلل بباب احديتک المنکسر

الی ملکوت وحدانيتک المتشبث بذيل فردانيتک علی عهدک و ميثاقک

ايرب اجل بصره بمشاهدة انوار الميثاق و فرح قلبه بنفحات المغبرة

المنتشرة من رياض عهد نورالافاق و طيب روضه فواده بصيب سحائب

الوفاق و احفظه من شر الشقاق و صاعقة النفاق انک انت الکريم

انک انت ارحم الراحمين ع ع

هوالابهی الابهی

ای بندگان آلهی و ياران من صبح هدی از فيوضات بهاء پرتو بر آفاق

انداخت نور محبت مبذول داشت و اشراق الفت فرمود حقائق

متنوعه مختلفه متضاده را بفيض واحد کامران نمود تا جميع امم و ملل در ظل

خيمه يکرنگ داخل گردند و بيک اهنگ بتهليل و تقديس جمال قدم مشغول

شوند خطوط شعاعيه ممتده از مرکز بمحيط دائره هر چند متعددند ولی چون

از مرکز واحد ساطع است لهذا آن خطوط در نقطه واحده جمع و بمرکز واحد

وابسته اند و اگر چنانچه نفوس چون خطوط شعاعی توجه بمرکز اصلی داشته

باشند وحدت اندر وحدت است و اگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محيط

تچاوز کند لابد تفرقه حاصل شود و آن مرکز مبدء فيض است و محيط دائره

ص ١٥٢

دائره و آن تعاليم آلهيه است تا از تعاليم آلهيه تجاوز نشود انشقاق حاصل نگردد

پس ايدوستان مهربان بان مرکز قديم و جمال مبين آفتاب انوار ملکوت غيب

توجه نمائيد و چون خطوط شعاعی از آن مرکز قدسی ساطع شويد و از محيط دائره

ذرهء تجاوز ننمائيد تا جوهر توحيد شويد و حقيقت تفريد شمع روشن ملکوت

گرديد و آيات باهره سلطان جبروت نجوم افق احديت گرديد و طيور

حدائق رحمانيه الحمدلله بفضل جمال قدم تاجی از جواهر موهبت بر سر داريد

و سراجی از پرتو عنايت درسر ردائی از سندس فردوس در بر داريد و سيفی

از براهين آلهيه و دلائل سبحانيه در کمر در بحر الطاف مستغرقيد واز نور احسان

مستشرق کلمات کتاب مبينيد و حروف صحف عليين آيات صريحه

رب الاياتيد و صحائف بديعه صاحب بينات قدر اين موهبت را بدانيد

و شب و روز در اتحاد و اتفاق و الفت کوشيد نهايت احترام را

از يکديگر بداريد و غايت رعايت را بهم منظور نمائيد خادم يکديگر باشيد

وهادم بنيان انشقاق و شر ايادی امرالله که ثابت بر عهد و ميثاقند سرج

آفاقند چون امريرا قرار دهند اطاعت و انقياد فرض است و اطاعت

آنان موجب اتحاد والفت و يگانگی دوستان زنهار مخالفت و مباينت

ننمائيد و هم چنين بايد که شب و روز در فکر تبليغ امرالله و نشر نفحات الله

ص ١٥٣

و اعلاء کلمة‌الله باشيد و بکمال مهربانی و تواضع و خشوع تشنه گان سبيل هدايت را

به معين صافی رحمانيت دلالت کنيد بی نوايانرا عين عطا باشيد و بيچارگانرا ملجاء

و پناه در ترقيات عصريه بکوشيد ودر مدنيت مقدسه جهد بليغ و سعی

شديد نمائيد دبستانهائی در نهايت انتظام ترتيب دهيد و اصول

تحصيل معارف را ترويج معلمانی در نهايت تقديس و تنزيه جامع آداب

و کمال تعيين نمائيد و اديبان و مربيانی حائز علوم و فنون ترتيب دهيد

و هيئت مقدسه ايادی امرالله بايد مواظبت در حفظ شئون و لوازم

اين دبستانها نمايند تا روز بروز اسباب ترقی از هر جهة فراهم آيد و انوار

دانش جهانرا روشن نمايد و هم چنين در ترويج صنايع و اکتشاف بدايع

و توسيع دائره تجارت و صناعت و ترتيت آداب مدنيت و تزئيين مملکت

و اطاعت و انقياد تام بحکومت و اجتناب از هر رائحه مفسدت بکوشيد

و جهد نمائيد تا باين سبب مظاهر تائيد آسمانی گرديد و مطالع توفيق رحمانی

فی الحقيقه حکومت عادله حاضره حضرت پادشاهی شايان ستايش است

و مستحق اطاعت قلبی صميمی جميع رعيت در اين خصوص نهايت تقيد را

مجری داريد چه که بنص قاطع آلهی واجب و فرض است والبهاء عليکم

ع ع يا صاحبی السجن هو

ص ١٥٤

هوالابهی

ای منجذبان روح القدس جناب آقا سيد مهدی و جناب آقا سيد اسماعيل

و جناب آقا غلامحسين وارد گشتند و ستايش عظيم ازآن احبای آلهی نمودند

که الحمد لله از ظلمات وهم و هوی نجات يافته و بنورهدی روشن گشته از فيوضات

ملکوت تقديس در نهايت نشو ونما و غايت اهتزاز بنفحات الله هستند ای

احبای آلهی يوم يوم عظيم است ومدتش نهايت فيض رب کريم و اشراق

اشراق نور مبين صبح يقين طالع است و افق عليين ساطع ذرات

کائنات در اهتزاز و حرکت است و حقيقت وجود رو ببلوغ و مستفيض از

مقام محمود انوار فضائل کور اعظم است که بر جهان تابيده و فيض دور مکرم است

که بکيهان رسيده ايوان بلند است که از کيوان گذشته و فيضان نيسان

يزدان است که اقاليم امکان را سبز و خرم نموده نفوسيکه اليوم از اين

فيوضات مستفيض و از اين مواهب مستفيد آيات توحيد رب مجيدند و انوار

تقديس نير فريد وحيد پس بکوشيد و جهد بليغ مبذول داريد و هر يک

آيتی از آيات کبری گرديد و شعله نار موقده در سدره سيناء درامرالله فتور نياريد

و قصور نه پسنديد عبدالبهاء از دست اعداء در خطر عظيم است مبادا عند

نزول البلاء سستی حاصل نمائيد و مضطرب گرديد جمال قدم در ملکوت اعظم سلطنتش

ص ١٥٥

ابدی و سرمدی است جنود تائيدش متتابعاً نازل و نوار تقديسش متمادياً ساطع

احبابايد نظرشان بافق اعلی باشد نه بهيکل ناتوان عبدالبهاءاين هيکل البته بايد

در سبيل رب جليل محو و ناپديد گردد شما که آيات الطاف نير آفاق هستيد بايد

جهانرا روشن نمائيد و اطاعت مجمع ايادی امرالله و در هر نفسی بانفاس طيب

طيب ملکوت ابهی زنده و تر و تازه باشيد والبها ء عليکم ع ع

هوالابهی الابهی

آلهی آلهی ترانی بکل ذل و انکسار اناجيک فی خفيات قلبی و سرائر روحی

واقول رب رب احرس احبائک فی حصنک الحصين و معقلک المتين و انظر اليهم

بعين عنايتک و رعايتک و احفظهم بلحظات حمايتک و کلائتک و اجعلهم آيات

التوحيد النازلة من سماء تقديسک و صنهم عن شئون الهوی و متابعة النفس

الاثارة بالسوءايرب احفظهم من الغرور واتباع مصدرالشرور واجذبهم بنفحات

قدسک و اجعلهم ثابتين علی امرک و ناصرين لذکرک ومنشرين لنفحاتک لئلا يهنوا

ولايفتروا عند ما يذوق عبدک هذامرالبلاء ويخوض فی غمارالبلاياءفی سبيلک

اوسبق الی مشهد الفداء فی محبتک اوالقی فی بئر ظلماء او طوحته طوائح

البغضاءالی اقصی برية من الغبراء ايرب اشدد ازورهم و قو ظهورهم و اشرح

صدورهم برحمتك الكبري انك انت العزيز المقتدر الكريم اي احباي آلهي دريا

ص ١٥٦

دريای بلايا در تلاطم است و امواج رزايا در تهاجم دقيقهء بر عبد بها نميگذرد

مگر آنکه سهام شديده از جهات متعدده وارد و ذآب کاسره و سباع مفترسه

از جهات عديده در هجوم کاس احزان سرشاراست و سحاب آلام مدرار

با وجود اين الحمد لله شب و روز بذکر ياران آلهی مستبشر و بياد دوستان معنوی

متذکر مقصود اينست که آنچه وارد گردد و هر مصيبتی که رخ نمايد بعبدالبهاء

مبادا دوستان را فتوری و ياران را قصوری حاصل گردد بلکه بايد بيشتر از پيشتر

در وله و انجذاب آيند و در نشر امرالله کوشند يوم ثبوت آن يوم است

که انوار استقامت کبری از وجوه احبا لمعان نمايد و هم چنين بايد که جميع ياران

آلهی در نهايت خضوع و خشوع و تذلل و انکسار بعبوديت يکديگر قيام نمايند

ودر منتهای اتحاد و اتفاق و الفت و يگانگی بکوشند اليوم هر خاضع و

خاشعی که بهيچوجه رائحه وجود در او نيست و به بندگی جميع دوستان قائم در ملکوت

ابهی رويش چون مه تابان تابنده و در خشنده و هدايت بخشنده ايادی امرالله

چون سرج نورانيه اند در هر امری قرار دهند و اتفاقی نمايند و يا اکثريت آراء

حاصل گردد کل بايد اطاعت و انقياد کنند و هم چنين بر جميع دوستان آلهی

بنص قاطع رحمانی فرض است که بجان و دل حضرت شهريار عادل را دعا کنند

و در اطاعت و انقياد سعی بليغ مجری دارند والبهاء عليکم ع ع ياصاحبی السجن

ص ١٥٧

هوالابهی الابهی

آلهی آلهی انت الذی سبقت رحمتک و سبغت نعمتک و ثبتت حجتک

و علت کلمتک و اشتهرت آياتک و وضحت تبيانک و سطعت انوارک و ذاع

و شاع آثارک و فاض غمام موهبتک و سالت اودية معرفتک وانی

اتضرع اليک و ابتهل اليک ان ترسل نفحات قدسک علی تلک العدوة القصوی

الشاسعة الارجاء و تعطر بها مشام احباءالله الذين اخلصوا وجوههم لک و توجهوا

بکليتهم اليک و انجذبوا بنار محبتک و طاب سرائرهم بنور معرفتک و استنارت

ضمائرهم باشراق سراج موهبتک و اهتزت و ربت ارض قلوبهم بفيض سحاب

هدايتک و انبتت برياحين عنايتک ايرب ثبت اقدامهم علی صراطک

المستقيم و اسلک بهم فی المنهج القويم انک انت الکريم انک انت الرحيم انک

انت البرالروف القديم ای احبای آلهی بادهای مخالف سراج ميثاق را

احاطه نموده و امواج بغضاءپيرامن سفينه نجات گشته ظلام ديجور سطوع نوررا

مقاومت خواهد جعل عندليب گلشن را هلاک جويد وبوم شوم عقاب اوج

حی قيوم را رقابت خواهد حشرات پرتو آفتاب ميثاق را تاريکی خواهند

و خفاشان مهين نور مبين را ظلمات گويند لهذا از هر جهة بفساد قيام نموده اند

و غبار فتنه بلند کردند و تحريک شديد نمودند که بلکه باين ارياح مخالف شمع رو

ص ١٥٨

شمع روشن را خواموش کنند وزر خالص را مغشوش نمايند هيهات هيهات

دست نفاق علم ميثاق را سر نگون ننمايد و غبار شقاق باوج نور آفاق نرسد

وذباب ذليل عقاب جليل را مقاومت نتواند و غبار شبهات نور پيمان را

ستر نکند نهايت تسلط اين رهط بر جسم ترابيست نه بروح آسمانی و غايت زور

بازوی اينقوم پر لوم افنای قالب ترابيست نه موهبت آلهی الحمدلله سراج

ميثاق پراشراق است ومه تابان ساطع بر آفاق اگر سحاب هيکل ترابی متلاشی

گردد نورافق حقيقت ساطع گردد و سراج رحمانيت لامع شود زجاج را

حکمی نه و سحاب را بقائی نيست مشکاة ترابيست و غمام جسم متلاشی نور عبوديت

سطوع شديدش وقتی است که مشکاة ناپديد شود و سراج ميثاق شدت اشراقش

بعد ازانکسار زجاج است قوت تائيدات آلهيه و کثرت توفيقات رحمانيه در

جميع اعصار بعد از شهادت ابرار ظاهر شد هر چند کوکب هستی شان در مغرب نيستی

متواری شد ولی صبح موهبتشان دميد و انوار عبوديتشان چون اشراق

سحری در آفاق بسيط فلک محيط منتشر گشت مقصود آنست که احبای آلهی بايد

چون کوه آهنين رزين و رصين باشند و در غايت وقار و تمکين از هيچ حادثه مضطرب

اگردند و از هيچ واقعه مشوش نشوند ارياح انقلاب کاه را بحرکت آورد نه کوه

و بادهای مخالف وصرصر حوادث چراغ ضعيف را خواموش کند نه شعله نور ولمعه طور

ص ١٥٩

معلوم است امر عظيم است و خطب جسيم قيامت عظمی است و طامهء کبری

چه که قرن اول است و عصر جمال قدم البته وقايع عظيمه رخ بنمايد و انقلابات

شديده بمساعی اهل فتنه جلوه نمايد اگر احبای آلهی باستقامت کبری

و موهبت عظمی و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی و تائيدی لاهوتی و انجذابی

رحمانی و انقطاعی روحانی و ولهی ربانی و روحی قدسی و شعله نورانی و لمعه آسمانی

بر خدمت امر قيام نمايند خضعت لهم الاعناق و عنت لهم الوجوه و ذلت لهم

الرقاب واز مطلع امکان چون مه تابات چنان اشراق نمايند که بسيط غبرا

چون محيط خضراء جلوه گاه اختران بی پايان گردد و پرتو خلوص عبوديتشان از حضيض

ادنی ممتد بملکوت ابهی شود و لمثل هذا فليتنا فس المتنافسون ای احبای آلهی

در طوفان اعظم سفينه استقامت را مقام و مسکن نمائيد اينست فلک نجات

و کشتی حيات عليکم بالدخول فيها و نشر شراعها و قولوا بسم الله مجريها

و مرسيها والبهاء عليکم حضرت سمندر عليه بهاءالله الابهی ذکر هريک

شما را فرمودند و در آستان مقدس و تربت مطهر از برای هر يک تائيد و توفيق

طلبيدند و عنقريب اميدواريم تاثيرش چون مهر منير آشکار گردد و از برای

هريک منفرداًمکتوبی مرقوم خواستيم ولی شدائد بلايا و کثرت محن و فتن و هجوم

اهل نقض و شکايات مفتريهء متتابعه بحکومت و عدم فرصت و تشتتت احوال مانع

ص ١٦٠

مانع شد ولی در صفحه قلب بهريک تحرير مفصلی مرقوم گشت و اين اعظم از مکاتيب

قرطاسيه است و اشکروا الله علی ذلک انه يويدکم و يوفقکم فی جميع الاحوال

والبهاء عليکم ع ع ياصاحبی السجن

هوالابهی

ای امة الله قلم چون سمند در جولانست ولی چه فايده که از کثرت جولان خسته وبی

تاب و توان گشته چه که از صبح تا بحال که شام است در منتهای تاخت و تاز بود گهی

در ميدان فروغ جولان نمود گهی در عرصه ادب بتاخت دمی در مضمار اکبر دويد و گهی

بطور سينا شتافت و وقتی در وادی ايمن تکاپو کرد و تفرعات اين ميادين و عرصه ها

وتپه ها و دره ها را قطع کرد و وقت غروب بصحرای پر فسحت طلعت رسيد حال

ديگر قدمرا نيز بعسرت بر ميدارد و اين وادی نيز بايد بحکم محتوم طی گردد ايقلم

بتاز و جان بباز جولانی آسمانی کن وقوت الطاف جمال ابهی بنما و بنگار نقش

از صور عاليه ملاء اعلی در عالم ادنی بريز و رسمی از نقوش تقديس ملکوت ابهی در

صفحه آفاق تصوير نما شايد هياكل تحديد بفضاي توحيد شتابند و اسيران زندان

ناسوت بروش و شيم آزاده گان ملکوت پی برند احجاب نفس و هوی بدرند

و بانوار هدی بدرخشند و از شهد کمالات آلهيه بچشند و از کاس عطا بنوشند

آيات تقديس شوند و هياکل توحيد مشارق اشراق کردند و مطالع فيض نير آفاق

ص ١٦١

ای امة‌الله ورقات موقنه را ابلاغ نما که وقت تقديس و تنزيه است و هنگام ظهور

آيات توحيد شب و روز بذکر حق چنان گرم گرديد که حرارت آتش محبت الله

بکل آفاق تاثير نمايد و تابش تبش بارض اقدس رسد و ليس ذلک علی الله بعزير

والبهاء عليک و علی کل امة آمنت بالله ع ع

هوالابهی

ای بشير چون شير بشير مصری حامل قميص يوسف کنعان بود اما تو حامل پيرهن

عزيز مصر رحمن ببين تفاوت ره از کجاست تا بکجا ولی قوت استشمام پير کنعان

لازم تا رائحه آن قميص يوسفی را استنشاق نمايد و قدرت استنشاق يعقوب آلهی

واجب تا رائحه جان بخش پيرهن اين يوسف آلهی استشمام کند مقصود اينست

که بوی دل جوی اين پيرهن دمن و چمن و گلشن را معطر نموده ولی حيف

که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مايوس و مشئوم تو اين رائحه آلهيه را عرضه

کن و قميص يوسف الهيه را حامل شو فمن شاء فليثم ومن شاء فليزکم

ع ع

هوالابهی

ای بنده درگاه جمال ابهی در فردوس آلهی و جنت ابهائی مقامی مقدر شده که منتهی

آرزوی مقربين است و آن فنای در جميع شئون و فدای کلی در سبيل حضرت بيچون يعنی

ص ١٦٢

يعنی بجميع حواس و قوی و جوارح و اعضاء و ارکان و عقل ونهی و قلب وفواد و روح

و نفس و نهاد قيام بر خدمت امرالله پس از خدا بخواه که از اين جام صهبای

روحانی نوشی و ازاين معين صافی حيوان سيراب گردی والبهاء عليک و علی

کل ثابت علی ميثاق الله ع ع

هوالله

ای حامی ميثاق ازاطراف آذربايجان خبر ميدهند که در نشر ميثاق نور اشراقی

و در اعلان همان غضنفر ميدان در افق عهد بازغی و در ظلمات ثلاث بعضها فوق

بعض فجر ساطع در دفع مارقين و ماردين شهاب ثاقبی و در محفل ثابتين

شمعی لامع در هر موردی توجه بملکوت غيب ابهی کن و مدد جو قسم باسم اعظم

روحی لاحبائه الفداء که روح القدس تائيد نمايد و روح الامين تقويت فرمايد

و روح الله تلقين کند وانک انت فاطمئن بهذاالفضل العظيم والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

يا من اهتز من نفحات الله اسمع ترتيل آيات الشکر الی ملکوت ربک الابهی بما

ايدالمخلصين علی الثبوت علی الميثاق بتائيد من الملاءالاعلی وانطقهم بالثناء

فی المجامع الکبری ونور وجوههم بنور ساطع من الطلعة النوراء المشرقة من افق

الغيب خلف سحاب الجلال بالعظمة والکبرياء وانک انت لواسمعت بالاذن الواعيه

ص ١٦٣

لسمعت النداء من کل الارجاء فسبحان ربی الاعلی و البهاء عليک وعلی کل عبد

استقام علی الامر بقوة‌الميثاق ع ع جناب ميرزا علی آقا در خدمات امر

نهايت همت را مبذول داشته اند و حضرات ايادی امر غايت ستايش را

از ايشان نموده‌اند از فضل جمال قدم روحی لاحبائه الفدااميدوارم که جميع مارا

بر عبوديت استان مقدسش موفق فرمايد انه مويد من يشاء علی ما يشاء انه لعلی

کل شئی قدير والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای امة الله در ظل وحدانيت ورقاتی محشور شدند که فخر رجال گشتند انشاءالله

تويکی از آن ورقاتی توکل بجمال ابهی کن و توسل بعروهء وثقی جو تا در اين کور

عظيم بفضل قديم فائز گردی و آيت نور مبين شوی ع ع

الله ابهی

؟يامن مستبشر بظهور الميثاق قدانتصب خباءالمجد علی اعلی قلل الافاق و استقر

سلطان الميثاق علی سرير قلوب اهل الاشراق و ارتفعت اصوات التهليل

من ملکوت الرب الجليل ونادی ملائکة البشری يااهل التنزيل والبرءاء من التاويل

؟طوبی لکم بما ثبتم بشری لکم بما استقمتم تالله ان ميثاق رب الاشراق سلطان

الافاق ؟يحکم باذن رب العهد علی الشرق والغرب نخضع له الاعناق وتخشع له الاصوات

ص ١٦٤

له‌الاصوات وتشخص منه الابصار طوبی لاهل القرار والويل لمن استکبر و تولی القرار

ع ع

هوالله

ای سالار سپاه‌ايقان لشگر اجسام اگر چه چون هزبر و ضرغام باشند ولی همتشان

متوجه هدم بنيان و مرگ انسان ولی لشگر ايقان و عرفان جان بارواح و وجدان

بخشند و ساغر حيات کشند و شهد نجات چشند مردگانرا زندگی جاودان

مبذول نمايند و محرومانرا محرم خلوتگاه لا مکان کنند تشنگانرا ماء حيوان

سبيل نمايند و سلسبيل عرفانرا رايگان بنوشانند پس لشگر صفدر اين سپاه

جان پرورند و شيران بيشه يزدان اين عسکر فولاد پيکر ع ع

هوالابهی

ای سر مست جام الست آلهی يوم الست يوم ظهور است ساعت حشر ونشوراست

هنگام تجلی نوراست وقت اشراق بر سينا و طوراست قيامت کبری است و تامهء

عظمی که آنشمس حقيقت ازافق امکان اشراق ميفرمايد وبر ممالک ابداع انوارابذال

مينمايد از حرارت و تابش درخشش اسرار اراضی حقائق موجودات مشهود گردد

و از فيض و عنايت ابر پرکريه وريزش اش حقايق اثمار هراشجار مشهود شود حقائق

جميع آن کوراعظم در آن يوم مبارک بين يدی الرحمن مبعوث و جميع بخطاب الست

ص ١٦٥

مشمول و عهد و ميثاق آلهی گرفته و ايمان و پيمان رحمانی اخذ ميگردد تا که

باين حبل متين تشبث تام جويد وباين عروة‌الوثقی ربانی تمسک کامل کند

والبهاء عليک وعلی الثابتين ع ع

اله ابهی

ای بنده جمال ابهی از ثبوت بر ميثاق تاجی بر سر نه و خراج ازاقليم عليين گير

در ملاءادنی باعلی النداء کوری چشم اعداء فرياد يا بهاالابهی برآرتاازملاء اعلی

لبيک طوبی لک يا طوبی استماع نمائی ديده بافق عنايت باز کن و به نفحات قدس دمساز

شو و بالهامات ملکوت ابهی همراز گرد تا قدرت آلهيه مشاهده نمائی و آثار هيمنت

رحمانيه ملاحظه کنی والبهاء عليک وعلی کل ثابت مستقيم ع ع

الله ابهی

ايها المتذکرالمتفکر دع الافکار و اترک الاذکار و توجه الی الانوار الساطع

من ملکوت الاسرار و استمع النداءالمتواصل من الملکوت الابهی جبروت الغيب

سبحان ربی الاعلی و قل لک الحمد بما مننت علی عبدک هذا وهديت الی

سوی الصراط و وطدت المهاد ووفقت علی الثبات فی يوم تزلزل ارکان

الکائنات و اشتعل قلوب الموجودات و وضعت کل ذات حمل حملها و ذهلت

کل مرضعة عما ارضعت انک انت الکريم الوهاب ع ع هوالله

ص ١٦٦

هوالله

آلهی آلهی ترانی متشبثاًبذيل رداء رحمانيتک و متمسکاً بحبل رحمتک و فردانيتک

ای رب افرغ علی صبراًفی هذا البلاء و ثبت قدمی علی صراطک و نور وجهی بضياء

اشرق من مطلع رحمانيتک و اسقنی من الکاس الطافحة بماء رحمتک و اضرم

فی قلبی نار محبتک و اشغلنی بذکرک حتی انس غيرک و اتوجه الی وجهک الکريم

انک انت الکريم الرحيم العطوف الغفور ع ع

الله ابهی

ايها المثلت بالنعمه شکر حضرت احديت را که در کشور نظم شهرياری و در حکمت

آلهيه مطلع و دانا و در گلشن ميثاق گل صد برگ خندان سلطنت نظم و حکمت عرش را

با نعمت ميثاق جمع نمودی اين نيست مگراز مواهب کليه جمال ابهائی در اين کور

آلهی پس خوشا بحال تو خوشا بحال تو صد هزار آفرين بر بدايع خصال تو چه که

از محبت جمال ابهی گريبانی چاک داری و از فيوضات ملاءاعلی دلی تابناک

و در خدمت امر جمال قدم نيتی پاک پس ای طيرافلاک دراوج غير متناهی پرواز کن

وبا مرغان چمن رحمانی هم آواز گرد و به شهناز بخوان ما ثابت ميثاقيم ما کوکب

اشراقيم ما ناطق آفاقيم گوشی بيار هوشی بيار از جام حق سرمست بين کاس

الست در دست بين ايوان کيوان پست بين گوشی بيار هوشی بيار ع ع

ص ١٦٧

قصيده غراء که انشا نموده بوديد قرائت شد فی الحقيقه در فصاحت و بلاغت

و بديع و بيان جوهر تبيان نمود از حق تائيد ميطلبيم و توفيق که داد سخن

دائماًبدهی و در گلشن توحيد طوطی شکر شکن والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای منصور مظفر سپاه ملاء اعلی مصفوف است و جنود ملکوت ابهی چون صفوف

الوف و منتظر مرد ميدانی و رستم دستانی و شير خدائی وپاک جانی ؟

که صف حرب بيارايد يعنی به نشر نفحات الله و ترويج ميثاق الله بپردازد

تا آن جنود با اعلام و نبود بنصرت آيند و آن جيوش چون دريای پر جوش

بخروش آيند ای يار موافق وقت را مغتنم دان و فرصت را غنيمت شمار

نسائم جانبخش بهشت جز در اردی بهشت نوزد وانوار ساطعه آفتاب را

موسم صيف حرارتی ديگر و سورتی ديگر است در فصل ربيع شجر را نموی

بديع و در موسم بهار ازهار را جلوهء لطيف وقت اشراق است و هنگام

جلوه درآفاق تمتع من شميم عرار نجد وما بعدالعشية من عرار ملاحظه بفرمائيد

که در اعصاراوليه و قرون اولی چه قدر مشاهير وزراء و نحارير علما واکابرامراء

و اعاظم اغنيا بودند و هريک را ممکن که در آن قرون چون مهر منير در فلک اثير

بدرخشند و چون سراج در زجاج آفاق نور بخشند و انوار عزت قديمه شان

ص ١٦٨

قديمه شان در افق ملکوت روح الله فيض ابدی و جلوه سرمدی گردد در آنزمان

پطرس حواری و بولس حواری و چند حواری ديگر که بظاهر پيله ور و صياد ماهی

و اهل صنعت بودند قيام بر اعلاء کلمة الله نمودند و اين نفوس چنان اشراقی

برآفاق کردند که پرتو جهانگيرش ثری واثير رااحاطه نموده وبحر محيطش برسواحل

بسيط موج ميزند حال ملاحظه نما که اشراق از افق ملکوت ابهی که پرتو سرمدی

و جلوه ابدی دارد والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای مستعلی برشئون ملاءادنی علو اين عالم جسمانی تصوريست وهمی و نمايش است

و امراعتباری در حقيقت علو و دنوی و هبوط و سموی تحقق ندارد چنانچه مدققين

پی برده اند که کره ارض بالنسبه بسياراتی سماست و سيارات سائره نيز

بنظری آسمانند و بنظری تودهء غبراء پس تو علو وسموی حقيقی طلب و ارتفاع

وامتناعی واقعی بخواه والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

اللهم يا آلهی ان هذا عبدک المبتهل اليک المتضرع بباب احديتک الثابت

الراسخ علی عهدک و ميثاقک الناطق يثنائک المتذکر بذکرک المنجذب اليک

المشتعل بنار محبتک اللهم ايده و شيده بقوتک و قدرتک و اجعله آية ملکوتک

ص ١٦٩

آلابهی حتی يثبت الضعفاء علی عهدک و ميثاقک يارب السلطنة العظمی و يشوق الکسلی

علی القيام علی امرک ياذالقوة‌القاهرة علی الاشياء و يبرء کل اکمه بنور العرفان

و يشفی کل مريض بروح الايقان و ينطق کل صامت بابدع البيان و احسن

تبيان ايرب اجعله آيتک الکبری و مطلع هويتک العظمی و مظهر آثار رحمتک التی

سبقت الاشياء يا مالک الاخرة والاولی و بارک له فی جميع الامور انک انت

المقتدر الغفور ای ثابت بر ميثاق بر خدمت حق چنان قيام نما که کل من علی الارض

را عاجز يابی و در ساحت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء چنان فانی باش که خود را

محو ولاشئی بينی و چون باينمقام بلند اعلی رسی بقوتی از ملکوت ابهی جنود نقض را

هباء منبثا کنی و سپاه شبهات را بصولتی در هم شکنی و لشگر اوهام را

بحملهء پريشان نمائی و ذلک بقوة ربک الرحمن الرحيم ع ع دع الضعفاء

فی حفرة الارتياب و اترک الاصم مختوم السمع بغضب من الله و ذر الاکمه

مغشی البصر بغشاوة الاحتجاب و توجه الی رب الاباب بقلب خاضع و هيکل

خاشع و وجه ساطع و بشر لامع و روح مستبشر تالله الحق حينئذ تستغرق

فی بحار الرحمة وتسترزق من مائدة النعمة وتذوق حلاوة الموهبته و تنتشاء

من صهباء فضل ربک العلی الکريم اليوم ساقی ميثاق نير آفاق تجلی رحمانيست

؟از ملکوت غيب جبروت ابهی ميفرمايد و کاس عطامی بخشد هنيئاًللشاربين

ص ١٧٠

هنيئاً للشاربين والبهاء عليک ع ع

الله ابهی

يا من استبشر ببشارات الله و استمطرمن سحاب رحمة الله و استضاء من نور

انتشر من صبح الهدی قد ارتفع اصوات التهليل والتکبير من الملاءالاعلی سبحان

ربی الابهی و المقربون لفی فرح عظيم قد تعطر الافاق من انفاس طيب عابقة

من حدائق التوحيد والمخلصون لفی فوز بديع قد انتشرت اجنحة الطاوس فی

بحبوحة الفردوس والموحدون لفی بشر عظيم قد فاض غيوث الاطاف علی الاطراف

والرياض لفی ابتهاج شديد قد تغردت حمامة القدس فی حدائق الابداع لعمرالله

هذا اللحن مليح وايقاع جديد والبهاء عليک ع ع آن طير رياض ايقان و حمامهء

ايک عرفان بايد بتعليم شديد القوی و الهام ملکوت ابهی در انجمن احبا مزامير آل

داود را ساز نمايند و باوازی نغمه سرايند که سکان ملاء اعلی لسان تحسين گشايند

وطلب تائيد نمايند از فضل قديم و جود حديث و مواهب فوز عظيم اميد است که نفوس را

در ظل کلمه الهيه تربيت نموده بر شريعه بقا وارد نمايند ع ع

الله ابهی

ای ياران جانی شمس حقيقت در حلل غيب و نقاب بطون مجلل ولی اشراق از کل جهات

محيط برآفاق حال ابرتيره بر خواسته که پرده‌اشراق ميثاق گردد وآفاقرا در ظلمات

ص ١٧١

محاق اندازد و اين سحاب لم يزل حجاب و نقاب گشته و در جميع کورها سبب پريشانی

جمع احباب گرديده و عزت امر ازميان رفته مسئله جديده نيست که علت

شبهات شود ويا مورث ارتياب گردد الم يسيروا فی الارض

فلينظر و اکيف کان عاقبة المکذبين وان کذبوک الاية حال

بعضی با وجود آنکه واقف برسراين استکبارند اغماض مينمايند واعتراض ميکنند

و اظهارارتياب مينمايند و کل ميدانند که جمال مبين روحی لاحبائه الفداء بنص

قاطع کل را حتی مقتدای اهل فتوررا امر اطاعت فرمودند ع ع

الله ابهی

ای يادگار آنجوهر هدی در جميع اوقات و احيان در خاطر بوده و هستيد و از درگاه

جمال قدم استدعای تائيد و توفيق ميشود که موفق بترويج عبوديت اينعبد باشيد

ای ثابت شرط استقامت متابعت در کل شئونست يعنی آنچه ميگويم

بايد بگوئی وآنچه ترويج ميکنم بايد ترويج کنی وآنچه معتقد من است اعتقاد نمائی

و آن اينست که اين عبد بنده آستان مبارکم و چون راستان بعبوديت قائم هوائی

جز هواء عبوديت محضه در سر ندارم و آرزوئی جز رقيت صرفه در دل ندارم نهايت

اوج عزتم تذلل در آستان مقدس است و منتهی علويتم تبتل در درگاه احديت از

جامی از بحر الطافش سر مستم و در بزم عبوديتش پيمانه بدست هذا هو اعظم عزی و

ص ١٧٢

و شرفی و منتهی املی و غاية رجائی و جوهر منائی و حقيقة مقصدی ومأربی والبهاء

علی کل من تمسک بهذا الحبل المتين و اعتقد بهده العقيدة التی هی عروة الوثقی

بين العالمين احرام زيارت کعبه مقصود بر بند و توجه بمطاف ملاء اعلی نمائيد

فاستبشر بهذه البشارة‌العظمی ع ع

الله ابهی

آلهی هذا عبک المنجذب بنفحات الايات المشتعل بالنار الموقدة فی سدرة الکلمات

المتوجه اليک بقلب خاضع خاشع متصدع الی ملکوتک مشعوف بحبک محترق

بنار الاشتياق قد احتمل فی سبيل محبتک کل بلاء و آلام و خضع لسلطان

احديتک بوجه ناضر و بصر ناظر و جبين باهر وقلب طاهر الی ان تجلل جمال وحدانيتک

بغمام الغياب فثبت و نبت و استقام علی العهد والميثاق ايرب اجعله مروجاً

بعبوديتی لعتبتک الساميته و منادياًبرقيتی لحضرتک العاليه و تيبع رضائی فی کل

الشئون حتی يتمکن من رضائک يا حی و يا قيوم ويقول ما اقول و ينطق بما انطق به

ويرضی بماارضی و يفرح بماافرح ويعتقد بما اعتقد من فنائی و عبوديتی و محويتی و

اضمحلالی فی عتبتک القدسية انک انت المويد الکريم ع ع

هوالله

ای احبای آلهی وقت جانفشانی است و هنگام دست افشانی دم حيات

ص ١٧٣

جاودانی است و روز جلوه رحمانی يوم ميثاق است و زمان انتشار

انوار آفاق عين حيات در جريان است و نسيم عنايت در سريان شمع هدی

روشن است و فجر بقا پرتو بخش گلزار و چمن روح القدس قوه تائيد است

و روح الامين مبين معنی کتاب مجيد فصل خطاب عنوان کتابست و رق

منشور صفحهء لوح محفوظ است کتاب تکوين است که مبين کتاب مبين است

پس گوشی باز نمائيد تا اسرار ملکوت ابهی شنويد و انوار رفيق اعلی مشاهده

نمائيد جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته مرقده الفداء هر چند از افق امکان

غروب فرمود و از مطلع اينجهان افول نمود و بجهان غيب شتافت ولی فيضش

مستمراست و ماء فضلش منهمر باب رحمتش مفتوح است و کاس

عنايتش مملو شجره مبارکه اش بار وراست و بقعهء مقدسه اش پر از حدائق

پرثمر روح القدسش تلقين مينمايد و جبرئيل امينش تائيد ميکند پس ای

ياران دل بالطافش بنديد و چشم بعنايتش بگشائيد مخمود نگرديد محزون مشويد

اميد است که در جميع محافل که موانس حضرت ابن ابهريد صبح اميد بتابد

و انوار الطاف ازملکوت ابهی بدرخشد ع ع

هوالابهی

ای دوستان آلهی در اين ايام که افتتان و امتحان لوح فتنه جميع آفاقرا احاطه

ص ١٧٤

احاطه نموده است وشدائد سنه شداد جميع بلاد را متزلزل نموده اوراق

شبهات است که منتشر در سائر جهات است وعين يمحوم است که نابع در

ارض مقصود است رائحه گلخن است که منتشردر هر انجمن است و رايات جهل است

که بر فراز هر کوه و تلال است معارضه با حق است که در هر خطه و بوم است

ايدوستان پناه بجمال مبارک بريد و ندای منادی الحق شنويد بانگ

ديوانست که بلند از هر گوشه ايوان است و همسات غافلانست که مضل بيچارگانست

زلزله ميثاق است که در ارکان اهل آفاقست و روائح نفاق است که مهلک

اهل وفاق است پس بکوشيد تا خمر ثبوت بنوشيد و بعروهء وثقی

تمسک نمائيد و بحبل تقوی تشبث نمائيد تا از کوثر کافور حق بنوشيد والبهاء عليک

ع ع

هوالله

يا احباءالرحمن ومشارق شموس الايقان والثابتون الراسخون علی الميثاق

والمستضيئون بنور الاشراق اعلموا نعق الغراب فی قطب الافاق و انتشرت

اجنحة اليوم فی الفضاء المعلوم دعوی کل معادی غشوم و امتد ظل من يحموم

وفاحت الرائحة الدفراء ونفخت نفحة العذاب و عفنت الغبراءوالخضراء کونوا

يااحباءالله لکل مارد شهاباًثاقباًولکل غافل عرقاًنباضاًولکل ظلوم عدلاً

خالصاًولکل جهول علماًکاملاًولکل معاند برهاناًقاطعاًولکل طالب دليلاً لائحاً

ص ١٧٥

و لکل ظمأسلسبيلاًعذباًفراتاً ولکل بنت روحاً حياً و لکل مخمود

ناراً ولکل مايوس رجاءاً وانی ابتهل الی ربی الابهی ان يويدکم بجنود من الملاء

الاعلی و يوفقکم علی کشف الغطاء عن اعين المتزلزلين فی هذا الميثاق الذی

لم ترعين الوجود مثله من اول الابداع ويل لکل متزلزل و خسران لکل متردد

و حسرة لکل متوقف و عذاب لکل غافل لئيم سوف ياخذهم الله اخذ عزيز

مقتدر والبهاء عليکم ع ع

هوالابهی

ايها النجمان البازغان فی افق محبته الله قد حمی الوطيس و فاز التنور و تشهق

الطاوس و نعب الغراب و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت

الرقاب سبوح قدوس رب الله المصون و الرمز المکنون ان فی ذلک

؟الاية لقوم يعقلون فانظرالی ما يقولون الغافلون الناکثون الناکصون علی

اعقابهم و هم من فضل ربک المحجوبون ذرهم فی خوضهم يلعبون حتی ياتيهم

نباء ما کانوا به يستنهئرون سيستدر جهم ربهم من حيث لا يشعرون

اتظنان انهم يفهمون او يدرکون کلاً ان هم الا بهم صم بکم عمی لا يعقلون

والبهاء عليکما من ربکم القيوم ع ع

هوالابهی ای ياران

ص ١٧٦

ای ياران حقيقی و مشتاقان جمال آلهی چون حی قيوم بجميع اسماء وصفات

وکمالات و شئون بر ماکان و مايکون تجلی فرمود و مطلع امکانرا بانوار نير

لامکان منجلی فرمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد نيسان رحمت

فيضان نمود و پرتو آفتاب درخشيد و نسيم صبا بوزيد ندای آلهی بگوشها رسيد

دلها بطپيد و جانها برهيد رخها را برافروخت وپرده هارابسوخت و روی يارمهربان

جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گريان شد گلشن

توحيد تزئين يافت ؟٢وگلزار تجريد آراسته گشت و جشن فيوضات ترتيب يافت و بزم الست

آماده شد سرير سلطنته الهيه استقرار جست والرحمن علی العرش استوی متحقق گشت

پس اعظم تجلی جمال قدم در اين بزم اتم در هيکل ميثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق

نمود مطرب آلهی اوتار مثالث ومثانی بدست گرفت و باهنگ پارسی آغاز نغمه و ساز

نمود و بشهناز اين ترانه آغاز کرد اين عهد الست اين پيمانه بدست است اين

بازار شکست است اين از يوسف رحمانی ميثاق وفاق است اين

پيمان و طلاق است اين آفات نعاق است اين از رحمت يزدانی

اين عهد قديم است اين اين سر قويم است اين اين رمز عظيم است اين

ازطلعت ابهائی روحی لاحبائه الفداء ع ع

هوالابهی الابهی

ص ١٧٧

يامن اضاء وجهه من افق الثبوت والرسوخ علی ميثاق الله

هنيئاًلک هذه الکاس الطافحة بصهباء محبة‌الله هنيئاً لک هذاالملاء

الذی فاض من غمام موهبة‌الله لعمرک ان الملاءالاعلی ينطقون باالثناء

علی کل ثابت راسخ علی ميثاق الله و يشکرون کل ناشر لنفحات الله ويسبحون

بحمد ربهم فی العشی و الاشراق و يحمدونه بما بعث من عباده رجالاًلايلهيهم

شئون الممکنات و لا تمنعهم الشبهات و لا تصدهم المتشابهات

عن النورالمبين والصراط المستقيم و الافق القديم و انک انت ياايهاالمنجذب

من الاشعة الساطعة من شمس الجلال المتعطش الی عذب فرات من ماء رحمة

ربک استبشر بما ايدک شديد القوی علی اعلاء کلمة الله ونشر نفحات الله

و اثبات القلوب علی ميثاق الله لعمرک يصلين عليک ملائکة مقربون من الملاءالاعلی

و يمدنک جنود النصر من ملکوت الابهی فاشدد ازرا وانشرح صدراً واستبشر

قلباًوانتعش روحاًو افرح فواداً بما فاضت عليک تلک السماء المدرار اعانا

غدقاً مجللاً وقل الحمدلله الذی وفقنی لهذا و انا اول الشاکرين ع ع

هوالله

يا من اشتعل بالنارالموقدة فی سدرة السيناء قد تنفس صبح الهدی و توقد نار

شجرة‌السيناء وتموج بحرالکبرياء واشراق نيرالافق الاعلی بنوراضائت به الارض

والسماء

ص ١٧٨

والسماء ولکن الناس عميوا عن مشاهدة تلک الانوار و ملاحظة تلک الاثار

و غابت الامال و انتهت الاجال وافل ذلک النور المبين و غرب ذلک النير

الذی اضاء و نورالسموات والارضين وانی ابتهل الی الرحمن الرحيم ان يهثاء

السبب القوی ويمتهد الصراط المستقيم ونقيح علی الوجوه الباب الرحيب

و يويد المخلصين بالروح العظيم و ينور بصائرهم بفيوضات ذلک اليوم الکريم

والبهاء علی کل ثابت علی الميثاق الوثيق ع ع

هوالابهی

ای ولی آلهی واضع اسماء ومعطی حقيقی اسمت را ولی الله وضع نمود و صفتت را

حبيب الله فرمود پس بشکونی ان اسم مبارک و رهنمونی آن نعت و صفت

دال بر حب جمال لايشارک قدم در ميدان و يجاهدون فی سبيل الله بنه

تا از مسجد الحرام صبر وسکون بمسجد الاقصای ان الله يحب الذين يجاهدون سير

و حرکت نمائی و مشاهده‌اية الله الکبری نمائی و ملاحظه مقام دنی فتدنی و کان قاب

قوسين اوادنی کنی ودر اين کور اعظم مجاهده نشر نفحات الله و ترويج امر

کلمتة الله است اگر عون آسمانی خواهی در فوج روحانی داخل شو و بقوت

بيان و سطوت تبيان و رويت عيان و سلاح تقوی و تائيد جنود ملکوت

ابهی صفدر وصف شکن شو تا قدرت جنود لم تروها بينی و صولت سپاه ملاء اعلی

ص ١٧٩

مشاهده کنی و فتوحات مدن و قراء قلوب ملاحظه نمائی و تسخير قلاع و حصون

نفوس نظر کنی والبها عليک و علی کل من سعی فی نشر نفحات الله ع ع

هوالله

يامن ادخره‌الله لنشرالميثاق قد تلوت کلمات التوحيد و آثارالتجريد و رتلت

آيات الشکر للرب المجيد بما بعث نفوساً صفت افئدتهم وطابت سريرتهم

ولطفت کينوناتهم و رقت هويتهم وتشعشعت انوارهم و تلئلئت آثارهم

وانی اتضرع الی الله ان يزيدهم فی کل يوم استقامة وفيضاً وحبوراً و سروراً

واذا مررت باولی التوقف من العباد قل تالله الحق ان المرکز المنصوص کالبنيان

المرصوص وان مرجع الميثاق کالجبل الراسخ بين الافاق لا يتزلزل من عواصف

الانکار و زدابع الاستکبار ما لکم لا تفقهون قولاً قل من اخذ هذا العهد الوثيق

ومن ادار کاس هذا الرحيق ليقولن الله قل انی توفکون قل من انزل الکتاب

الاقدس و نص بالمرجع الموسس ليقولن الله قل انی تضلون قل من انزل

فی الالواح ذکر ميثاق الله و دعا لمن وفا و ثبت قدماه ليقولن الله قل‌انی تهيمون

لعمرالله ان الامر اوضح من الشمس ولکن اهل الفتور لفی سکرتهم يعمهون

وانک انت دع اهل الغرور اتباع کل ناعق يميلون بکل ريح و توجه الی ربک

الغفور ع ع اللا ابهی

١٨٠

الله ابهی

يا من ادخره الله لترويج ميثاقه از عالم اشتياق بيان نتوان لهذا حواله بضمير

و وجدان خوشتر تا بحال کار در بيروت البته بانجام رسيده عزيمت بديار الله

جزم گشته بايد در اين سفر بعون و عنايت حق مردگانرا زنده نمائی و پژمردگانرا

تر وتازه متزلزلان را ثابت و راسخ کنی واهل فتور راازقبور مبعوث نمائی تشنگان

را عذب فرات گردی و کم گشتگانرا سبيل نجات کورانرا بينائی فرمائی کرانرا

شنوائی جاهلانرا دانا کنی و کاهلانرا توانا و البهاء عليک ع ع

هوالله تعالی

يا من انقطع عما سوی الله از قرار نامهء‌که مرقوم نموده بوديد معلوم ميگردد

که مجبور بر توقف ايامی در بيروت هستيد و حال آنکه سرعت حرکت بسوی

آذربايجان لازم چه که ارياح تزلزل در هيجان ولی بايد که مسئله اسنانرا مکمل

فرمائيد که من بعد دو مرتبه احتياج بتعمير نگردد در هر صورت همت در اتمام کار

دربيروت بفرمائيد اگر طبيب حاذق ديگر يافت شود والا تانی فرمائيد امة‌الله والده

و سايرين الحمدلله صحيح وسالمند ع ع

هوالله

يامن ادخره‌الله لاعلاء کلمته از صحت و سلامت آنجناب نهايت روح و ريحان

ص ١٨١

حاصل گشت و در طلب تائيد از ملکوت تقديس مداوم هستيم از عون و صون

؟حی قيوم اميدواريم که در هرنفسی بتائيدی جديد موفق گرديد و بجنود ملکوت

ابهی که نفحات قدس مطاف ملاء اعلی است مويد شويد در هرارض که وارد گرديد

در هرآن کل را بر ثبوت و رسوخ بر ميثاق الله و هم چنين بر تشبث مندرجات

رسالهء که در جواب آقا ميرزاابوالفضل عليه بهاءالله مرقوم شد واعظم امور

اجراء احکام عبادتيه آلهيه از قبيل صلوة و صيام باتم قوی دلالت فرمائيد

مندرجات رساله چون تعلق بعقائد ثابته حقه دارد لهذا اول بايد رسوخ درقلب

نمايد پس بعبادت مشغول شود والبهاء عليک قلب انسان جز بعبادت رحمن مطمئن نگردد

و روح انسان جز بذکر يزدان مستبشر نشود قوت عبادت بمنزله جناح است

روح انسانی را از حضيض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کينونات بشريه را

صفا و لطافت حقيقي بخشد و مقصود جز باين وسيله حاصل نشود آلهي ايد

عبادک علی عبادتک والتنسک فی خدمتک و نور قلوبهم بانوار عبادتک

و اشرح صدور هم بايات معرفتک و اذقهم حلاوة ذکرک و ثبتت اقدامهم

علی عهدک و ميثاقک انک انت المقتدر القدير ع ع در ورود باذربايجان

با جناب ابن ابهراولاًملاقات فرمائيد وازتفاصيل نهايت اطلاع يابيد و کمال

محبت را بايشان مجری فرمائيد و بايد منتهای روح و ريحان در ميان باشد و

ص ١٨٢

و بعداز مذاکرهء‌تمام و اتفاق کلام به نشر نفحات الله و تاسيس بنيان قيام

فرمائد که مبادا بهانهء دردست متزلزلين آيد زيراازبرای متزلزلين آن رساله که

باقا ميرزا ابوالفضل مرقوم شده قرائت نمودند ثمرهء حاصل نگشت ابداً بلکه سبب

مزيد تزلزل گرديد زيرا مقصودشان نقض ميثاق است اين اقوال را بهانه مينمايند

باری انشاءالله چون نار مشتعله در وادی ايمن آن صفحات را روشن فرمائی و چنان

نغمه ميثاق در آفاق اندازی که شرق و غرب را بحرکت و اشتياق آری والده

و اهل بيت کل صحيح و سالمند ولی والده از حال زمزمه ناله مينمايد والسلام ع ع

الله ابهی

يا من نادی بميثاق نيرالاشراق لعمرالله ان القلوب تصاحبک فی الاسفار و ان

الارواح ترافقک فی اناءالليل والنهار ولا تغفل عنک فی لمحة من الابصار وانی

ابتهل الی ربی الابهی ان ينصرک بقوة من الملاءالاعلی و جنود من الملکوت الاسمی

و يويدک فيکل الامور و يجعلک آيته الباهره و راية الشاهره و نجماًبازغاًفی افق

الميثاق ونوراًلامعاً باشد اشراق ايرب هذا عبدک تحمل کل بلاء

فی سبيلک و احتمل کل عناء فی محبتک و ترک الاهل والال فی شزح الشباب

و ريعان الحيات و توجه اليک فی عنفوان العمر بقلب ملتهب و روح منجذب

و احشاء مضطرم و دموع منسجم و صبر منصرم و دخل مدينتک النورا علی

ص ١٨٣

حين غفلة من اهلها و فاز و شرب کاس الوفاء وثمل من صهباء الغطاء

و خدم امرک بقلب طافح بالسرور فی محافل الحبور و ذکر ينشرح به الصدور

و نفس يتعطر منه الارجاءو نفس زکية مطمئنة راضية مرضية فی ملکوت الابهی

ثم ابقيته يا آلهی فی مدينتک السلام و تحمل کل مشقة من العباد الذين غفلوا

عن طلعتک النوراء واضطهد يا آلهی من کل الامم والاعداء و احترق بنار

بغضائهم المتسعرة الی السماء واشتدت عليه البلاء وتفاقمت عليه المصائب

التی لا تعدولاتحصی و بکت عليه الارض والسماء و ناحت له الطيور فی الاجمة

الغناءالی ان سافر و ورد فی السجن الاعظم فی البقعة المبارکة‌النوراء واستجارک فی

هذه القلعة‌التی باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ثم ارسلته الی البلاد

الشاسعة والاقاليم الواسعة حتی يهدی الناس الی سبيل الهدی و ينهاهم عن

اتباع النفس والهوی فذهب بقلب مبتهل اليک و روح مستبشر من نفحاتک

و فواد مشتعل بنار محبتک و کينونة متوقدة بنيران معرفتک و نادی باسمک

و دعا الکل الی نورک الاعلی و سقی الطالبين کاوس الهدی واری المشتاقين

آيات الملکوت الابهی حتی وقع فی يد الالداء و ابتلی بظلم اهل الجفاء ووقع فی

سجن شديد الابتلاء تحت السلاسل والاغلال ثم مکث فی سجنهم عدة سنين ثم

؟ و اردکه بشائر الطافک التی احاطت النقباء فرجع اليک و وفد عليک و مکث

ص ١٨٤

و مکث بين يديک الی ان تسعرت نار الفراق و غاب الاشواق و اظلمت الافاق

فاخذته قوة‌الميثاق وهاج قلبه من نسيم الوفاق و انتصر للعهد و احترق

لمظلوم الوقت و ترک الراحة والرخاء و دع الامل والنعماء و توجه الی الانحاء

ناطقاً بذکرک قائماً بامرک ناشراً لعهدک شارباً من کاسک ناهضاًبخدمتک

صابراًعلي البلاء شاكراً في البليته الدهماء ايرب احرسه من ايدي الناقضين و

احفظه من شرالمبغضين وايده بجنود ملکوتک يا رب العالمين وانشر به اعلام التوحيد

وارفع به معالم التفريد و ابسط به بساط التجريد ومهدبه وعورانصلال و قوم

به اعوجاج کل علج مختال انک انت المقتدر العزيز المتعال و البهاء عليک ع ع

جناب حسين آقا پسر مرحوم حاجی علی اصغر مکتوبی مفصل بخليل مرقوم نموده در

جوف است بعداز آن که قرائت فرمائيد نسخه اشرا برداشته از برای خليل و متزلزلين

بخوانيد اگر ممکن باشد نسخه اصل را باو ندهيد يا هر قسم مصلحت است والبهاء عليک

جناب آقا ميرزا حسين را تکبير ابدع ابهی ابلاغ نمائيد ع ع

هوالله

يا من تمسک بذيل الکبريا طوبی لنفس استنشق رائحة الوفاء من حديقة الکبرياء

و استضاء من النور الذی اشرق به الارض و السماء و استهدف السهام

و جادرالرغام فی سبيل ربه الاعلی و نطق بالثناء علی الجمال الابهی و ذاق حلاوة

ص ١٨٥

ذکرالله فی کل صباح و مساء و انقطع الی الله و غض الطرف عن کل نعمة و راحة

فی الدنيا و اختار الاخرة علی الحيات الاولی طوبی ثم طوبی والبهاء علی کل من

تشبث بالعروة الوثقی ع ع

هوالابهی

ای بنده حق نظر بملکوت ابهی کن و توجه بجبروت اعلی و مناجات نما ای پروردگار

ای آمرزگار بنده ضعيفم و وجود نحيف ملجاء رفيع بيچارگان توئی و ملاذ منيع

آوارگان توئی ارياح افتتان شديد و عواصف امتحان ريشه کن هر دور

و نزديک و بنياد برانداز قريب و بعيد عون و صون ارزان فرما و عفو

و غفران دريغ مدار عهد قديم را حصن حصين ما کن و ميثاق غليظ را ملاذ رفيع ما

نما تا از هر فتن هراهريمن محفوظ و ببدايع الطاف محظوظ توئی قادر و توانا

توئی مقتدر و بينا توئی مقدر و شنوا ع ع

هوالابهی

ايمظلوم علماء سوء و اسير طلاب جهل و نادانی تفصيل اردبيل و صدمات

ضرب شديد و جور جفا کاران و ستمکاران ازاهل عمائم مسموع شد اين قوم

خويشرا علمای دين مبين و حامی شرع متين و جانشين سيد المرسلين

ميشمرند چون ثعبان بد کيش بيگانه و خويش را نيش زنند و چون مار و عقارب

ص ١٨٦

و عقارب اباعد و اقاربرا ميگزند بنيان رحمن بر اندازند و بنياد عدل

وداد ويران کنند و بزبان از خشية‌الله دم زنند چون گرگان خونخواراغنام

آلهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون دزدان راه قطع طريق و سد

مسيل نمايند و غافله سالاری خواهند در مجالس علم ابکم واصم نشينند

و در برهان و بيان لال گردند و بضرب سياط و چوب و چماق اثبات مدعا

خواهند چون بعمائم نگری هر يک چون جبل ابی قبيس بلند و عظيم و چون

بفضائل نگری هريک ازجهل ازانعام و بهيم بگواگر مرد ميدانيد زبان ببيان

و برهان گشائيد و گوی و چوکان طلبيد و حقيقت تبيان ظاهر نمائيد

واگر حامی دين مبينيد آئين رحمة للعالمين بگذاريد واگراز مجاهدين سبيل

رب العالمينيد با ملل سائره زور بازو بنمائيد و بحدود و ثغور بدويد

و با عساکر جرار محاربه نمائيد حال در مدارس چون بهائم اسير خوردن و

خوراک اند و چون صباع ضاريه بی مبالات و بی باک برسرآهوی از غزالان

صحراي محبة‌الله هجوم نمايند و شجاعت و مردانگي و عصبيت دينيه بنمايند

فباطل ماهم يعملون فسوف يرون انفسهم فی خسران مبين وليس لهم من

ملجاء و معين جغدان سيه دل بر بازاوج معانی جفا روادارند و ظلم وبيداد

نمايند که چرا هوای ساعد شهرياری داری و هوس صيد حقائق و معانی در دشت

ص ١٨٧

گلزار کنی و زاغان گلخن جهل بر بلبلان گلشن علم هجوم نمايند که چرا شوق گلستان

؟ و آرزوی بوستان کنی باری اين عادت ديرين و خصلت قديم اين قوم لئيم است

؟چون بکتب سير رجوع نمائی واضح و مشهود گردد که حضرت خليل به فتوای

؟ قوم جهول در آتش نمرودی افتاد و حضرت کليم بحکم اين قوم ظلوم در عذاب

؟وعتاب فرعونی مبتلا شد و حضرت مسيح بشور اين حزب عنود در پنجه يهود

؟ بانواع بلايا آزرده گشت و حضرت سيد حصور بجور اين جمع منفور سربريده شد

؟حضرت رسول روح الوجود له ولهم فداء و عليه وعليهم الصلوة والسلام بمزاحمه

؟ منازعه و مجادله و فساد اين علماءسوء بچه بلايا که گرفتار گشت حتی نور ديدهء

؟وسرخيل قافله طريق هدی شهريار اقليم جمال کبرياء شهيد دشت کربلا

؟ مقربين له فداءبفتوای هفتصد نفر از اين علماء سوء که هر يک خودرا

؟امين دين ميشمرند شربت شهادت نوشيدند پس شما از جور و جفای

؟ محزون و مغموم مباشيد ذلک شانهم فی الحيوة الدنيا اين شان علماءسوءاست

؟؟ که از بحور علم حقيقی نوشيدند و باسرار آلهی پی بردند و از کاس

؟ چشيدند و بملکوت توحيد عروج نمودند و با قلبی نورانی و روحی

؟ صمدانی و انقطاعی حقيقی علمی ربانی و فتوحی آلهی مبعوث شدند

؟؟ محشور گشتند ازانوار وجوهشان شرق و غرب روشن و منور است و از

ص ١٨٨

و از نفحات قدس شان مشام ملاءاعلی معطر و معنبراين نفوس قدسيه بمثابهء

روح جسم امکانرا جانند و جسد عالم راتاثير آيات اسم‌اعظم بخشند مظهررحمة

پروردگارند و آيت موهبت آمرزگار دست مظلومان گيرند و لطف به

ستمديدگان کنند خون بيچاره هدر ننمايند و زبان بطعن و سب وشتم نيالايند

ملجاء ضعفاء هستند و ملاذ فقرا باشند باری شما الحمدلله درآخردرظل معدلت حضرت

اشرف والا وليعهد عدالت مهد در آمديد همت آن بلند همت دستگير شد و از

زنجير و اسيری خلاص شديد حقيقة آن سرور تا بحال فرياد رس مظلومان است و مجير

ستمديدگان محط رحال رجالست و مرجع رجاء آمال اهل کمال تا بحال

باحدی اذيتی نفرموده و خاطری نيازرده و دلی نشکسته بکمال رافت و بمنتهای

انصاف و مرحمت با کل معامله فرموده لهذا بايد کل بکمال صداقت بخدمتش

پردازند و بصدق نيت در ظل حکومتش اطاعت و انقياد نمايند ودر ليالی و اسحار

و اوقات اذکار بدعای خير و طلب عون ونصرت قيام کنند که الحمدلله در ايران

چنين سرور عالی و امير مهربانی موجود شده که پناه بيچارگانست و ملاذ افتادگان

کهف منيع فقراست و ملجاء رفيع ضعفا و از خدا ميطلبيم که نامش را چون

نوشيروان عادل در جهان جاودان فرمايد و در جهان آلهی ذکرش را بلند نمايد

البهاء عليک ع ع

ص ١٨٩

هوالله

ای دو مرغ حدائق ميثاق شکر کنيد حضرت حی توانارا که ثابت بر عهد و پيمان

حضرت يزدانيد و راسخ بر عهد و ميثاق جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء درافق

ايمان دو ستاره روشنيد و در ميدان ايقان دو تهمتن روئين تن قسم

بجمال قدم که در هرنفسی صد جانم فدای نانش باد که اگراليوم ذبابی مستقيم بر عهد

و پيمان گردد عقاب اوج عرفان شود و عصفوری ملک طيور وسلطان نسور گردد

موری سليمانی کند و گمنامی سلطنت جاودانی راند چاه افتادهء عزيز مصری شود

و يوسف کنعانی صياد ماهی شمعون صفا شود و چوپان بيابانی ابوزر غفاری

آتش گلشن شود و اشتری ناقة الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبين

ظاهر گردد و نجاری ناخدای فلک عظيم باری اليوم امر مويد در ملکوت ابهی

ثبوت و رسوخ بر عهد و ميثاق الله است چه که فلک عهد را طوفان از جميع جهات

احاطه خواهد نمود و اوراق شبهات و استدلال بمتشابهات سراً منتشر شده

و جهراً منتشر خواهد شد واما الذين فی قلوبهم مرض فيتبعون ما تشابه

منها ؟ سبحان الله ؟ مبين منصوص محصور واضح و مشهود مهجور گشته و

اطفال شارح و مبين الواح و جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء

واقف واعلم بود که کار را باين قسم محکم وامررا مستحکم فرموداز بدايت فجر ظهور

بلکه

ص ١٩٠

بلکه در تورية وانجيل و زبور بلکه در صحف ابراهيم اين ميثاق عظيم را ذکر فرمود

ودر جميع الواح و زبر تمجيد از متمسکين ومنشبثين وتوقيرثابتين و راسخين فرمود

حال با وجود مبين واضح و منصوص نوهوسان کلمه توجهوا را تاويل و توجه را باقسام

مختلفه متضاده تفسير مينمايند واخر فی الحقيقه توجه را بدرجه اعراض و تفسيق و

تخطئه ميرسانند ذلک مبلغهم من العلم ذرهم فی خوضهم يلعبون ان ربک لغنی

عن العالمين والبهاء عليکما واز همه عجبتر آنکه اينعبد تابحال امری باحدی ننمود

و تکليفی به کسی نکرد که درجات بجهة توجهوا قرار داده شود و شبهات بميان آيد

و آيات متشابهات تاويل شود نهايت کل را بنشر نفحات الله دلالت واز

اختلاف که هادم بنيان الله است منع نمودم اگر اين قول مقبول نه خود ميدانيد

اعتراض بکسی ندارم والبهاء عليکما ع ع

هوالابهی

ای عاشقان جمال رحمانی وای مخموران صهبای روحانی مشامتان از نفحات گلشن

آلهی معطرباد وقلوبتان بتجليات انوار جمال الله منورباداز گردباد امتحان وافتتان

مخمود نشويد وازشدائد و زلازل و زوابع متحرک نگرديد چون درختان جنت توحيد

ريشه درارض تقديس و اطمينان محکم نمائيد و چون اشجار فردوس آلهی شاخه و فروعرا

بعنان آسمان رسانيد ازارياح عنايت آلهيه در اهتزاز و خفيف باشيد و از فيوضات

ص ١٩١

غمام احديت پر برگ و شکوفه و ثمر لطيف هريک در امرلله چون نجم لامع باشيد

و سراج ساطع و غمام هامع و در ثبوت بر امرالله چون جبل راسخ و در عرفان

جمال رحمان چون بحر مواج بی پايان و در ثنای جمال جانان لسانی ناطق و در

تمسک بوصايای آلهی شهير آفاق و در تبليغ امرالله منادی بين ارض و سماء

و در اخلاق آلهيه رحمت بر جهانيان ای احبای آلهی تمسک بعروة وثقی جوئيد

و تشبث بذيل عنايت جمال ابهی بعهد و پيمان آلهی و وصيت جمال رحمانی

چنان ثابت و راسخ باشيد که جنود شبهات تصور خلاف نتوانند و در امرالله

تفريق نتوانند در جميع صحائف آلهيه که در اين مدت باطراف ارسال شد

بصريح عبارت و لطيف اشارت مذکور و مسطور که چون شمس حقيقت غروب

نمايد طيورليل بطيران آيند اين خفاشها جنود شبهاتند که عنقريب بحرکت

خواهند آمد البته قدم را ثابت کنيد و پايرا راسخ قلب را مطمئن نمائيد

و روح را مستبشر جنود شبهات نفوسی هستند که مخالف صريح کتاب اقدس

و عهد وپيمان آلهی از لسان حرفی رانند امر بتمامه راجع بمقر معلوم مشهود است

واين مقام موجود بجميع شئون از جميع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهور

و منصوص لکن با وجود اين جنود شبهاتی بجولان خواهد آمد ع ع فی ١٣١٠

هوالابهی ای احبای آلهی

ص ١٩٢

ای احبای آلهی حق بايات ملکوتی و آثار جبروتی و رايات آيات تدوينی و اعلام

آثار تکوينی و شئون آفاقی و انفسی بر آفاق کائنات تجلی فرمود و جهان جان

و دل را بانوار حقائق و معانی و بيان و تبيان منور نمود تجلی علی خلقه بکلماته

و آياته و آثاره فتلوح علی القلوب کالشمس الساطعة فی دايرة معدل النهار

آثار آفاقی آفل و آيات انفسی غائب گردد اما آيات تدوينی بعکس تکوينی باقی

و بر قرار وثابت چه که معانی است نه صور حقيقت ثابته است نه مجاز رزاق ارواح

است و حيات قلوب روح نجات است و شرح صدور در هر خانه کلمهء

از آيات آلهيه اگر موجود سراج آن بيت است و نفحه روح القدس در مشام اهل

حيات پس ای احبای آلهی اين کتب مطبوعه را بجان هديه نمائيد تا از قرائتش

نفحات بمشامتان رسد و قلوب مهتز گردد و نفوس زنده شود والبهاء

عليکم يا احباءالله الثابتين الراسخين علی ميثاق الله العظيم القديم الشديد

الکريم ع ع کتاب اقدس کتاب مبين کتاب اشراقات کتاب ايقان کتاب مقاله

کتاب مدينه رساله سياسيه رساله مناجات کتاب آثار خط مشکين قلم ع ع

هوالله

ای بنده بها چه نويسم و چه انديشم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء

از بدوامراساس عهد و ميثاق رااز زبر حديد متين و رزين و رصين نهاد واين بنيان

ص ١٩٣

بلند پيمان را ايوان رحمن قرارداد هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه می نمايد که از

بدايت نشئه انسانی تا اين کور رحمانی چنين عهد و پيمانی در قطب ملاء اعلی و

مرکز ملکوت ابهی تاسيس نگشت از بدايت ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انوار

حمال مشکور هيچ لوحی نازل نشد مگر آنکه صراحةً‌يا کنايةً‌يا اشارةًذ‌کر اين عهد

الست و ميثاق قديم فرمودند و متمسکين را حمد و ستايش و مدح و نيايش فرمودند و

متزلزلين و ناقضين و ناکثين را زجر و نکوهش پس باثر قلم و نقوش خط ابهی در

صفحات بيضا از من في الوجود از غيب و شهود عهد و پيمان گرفتند و كتاب عهدي

فرمودند و وصيت الله آنکه ثبت نمودند انصاف بايد داشت که جمال مبارک چه قدر

احتياط مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب است به بيان واضح صريح

نه اشاره و کنايه و تلويح در مواضع متعدده بچه قوت و قدرت مشدده بيان

فرمودند با وجود اين خاک بر سر خلق احمق که ما محل ظنون و اوهام گوناگون واقع

شديم بلکه بسهام و سنان شبهات مطعون ولی اينقدر بدان که سراج آلهی

روشن گردد و نجم بازغ ساطع بر انجمن بحر آلهی بجوش آيد و نهنک دريای رحمانی

در خروش عندليب گلستان بهائی در نغمه و شورآيد و بلبل گلشن ربانی در ترانه

بی فتور آنوقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمه بلبل است آواز سروش شنود

که سبوح قدوس اينست عندليب گلزار من اينست بلبل باغ من اينست شمع

ص ١٩٤

شمع آفاق من والبهاء عليک ع ع هوالله ای يار موافق

در اين بامداد که انوار کوکب صبح اشراق شرق و غرب آفاق را احاطه نموده است

قلب عالم در اضطراب است و هيکل امکان در ارتعاش چه که بنيان پيمان يزدانرا

تيشه جفا احاطه نموده است و شجره عهد و ميثاق را گردباد نقض در اشد استنصال

از خدا ثبوت واستقامت طلبيد ع ع

الله ابهی

آلهی آلهی قد غشت القلوب غاشية الاضطراب و حجبت الابصار سبحاب

الاعتساف و حرمت الاعين مشاهدة الانوار و منعت الاذان من استماع

الاسرار ايرب اخرق الاستار و احرق الحجب الساترة الابصار و کشف الغطاء

عن البصائر يا ذالعطاء انک انت الکاشف الخارق للحجات والسحاب و مظهر

الشمس فی رابعة النهار ای بنده حق حق عيان چون مهر تابان آمده

حيف کاندر شهر کوران آمده جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء سی سال قبل از

صعود كل را بمرجع مخصوص دلالت و بكرات و مرات احباء حاضرين را دلالت

بعد در کتاب اقدس بنصی صريح چون بنيان مرصوص بمقام منصوص هدايت فرمودند

و شب و روز احبارا گاهی بتصريح گهی تلويح بکنايه کهی باشاره احضار و ايقاظ

ميفرمودند تا آنکه کتاب مبين و لوح محفوظ ميثاق آلهی باثر قلم اعلی مرقوم شد و

مرکز ميثاق

ص ١٩٥

مشروح گشت آفتاب عهد بتابيد نور هدايت کبری بدرخشيد تا باز بعد از صعود

اختلاف حاصل نگردد واجتهاد بميان نيايد وهر کس بهوای خويش نپرد خليفه ثانی

حسبنا کتاب الله نگويد خليفه ثالث انا ذوالنورين نفرمايند مرکز ميثاق معلوم

باشد و مبين آيات نيرآفاق منصوص صغير و کبير کل اطاعت نمايند عظيم و حقير

کل هدايت جويند حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخزول و منکوب

احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطيه مستولی بر قلب هر جبان وهزارافترا

ورد زبان يکی گويد نسخ شريعت نمودند ديگری گويد نماز و روزه را برداشتند

حزبی گويند چنين وحزبی گويند چنان جميع اين روايات و حکايات محض القاء

شبهاتست والا دين دين الله است و شريعت شريعت الله لا تتغير

و لا تتبدل الی يوم الله تا کل در ظل شريعت آلهيه مستظل و باحکام آلهی مکلف

تخلف نتوانيم و تمرد نخواهيم اين چه تصورات واين چه تفکرازاين تدبير ثمری جز

تفضيح خويش نبينند و مفری از برای خود نيابند مقصودشان از اين افترا

تخديش اذهان است و تشويش افکار اينعبد اول من تمسک بشريعة‌الله

واول من اتبع اوامرالله ؟ فانضر لتری ولی نفوسيکه دراين افترارا ميزنند آيا

از شريعة‌الله خبر دارند ياازاحکام آلهی چيزی عمل نموده اند شمااستفسار نمائيد

شريعتشان القاء شبهات و دينشان اتباع متشابهات مثل سائر ملل غابراست

ص ١٩٦

غابراست قوم موسی خويش رااول مطيع حضرت موسی ميدانند و بجميع احکام

عامل ولی حضرت روح را بصليب زنند و هم چنين ديگران لب ودندان پيغمبر

بشکنند قوم فرقان خويش رااهل شريعت دانند و احکام مجری دارند و شبی

هزار رکعت نماز کنند ولی صد هزار گلوله بسينه مبارک حضرت اعلی زنند

و اهل بيان نماز کنند و روزه بگيرند اما درهرساعتی هزاران تيربصدرمنورزنند

ولی اين عباد مومن بالله و موقن بايات الله و تابع شريعة‌الله و عامل باحکام الله

وثابت و راسخ بر ميثاق الله ولی نزد حضرات هر کس ثابت بر ميثاق فاجر است

کافراست خاسر است تارک الصلوة است فاطرلصيام است هاتک شرعست

ولو عبادت اولين و آخرين را بنمايد شما شخص راويرا سئوال نمائيد که شروط

وارکان صلوة چند است فبهت برب الکعبة والبهاء عليک ع ع

هوالله

يا خادم البهاء آنچه بجناب ميرزا اسدالله مرقوم نموده بوديد معلوم گرديد حمد

حضرت احديت را که در نشر روائح حيات و بث آيات بينات ايامرا ميگذرانيد

همه اهل مسجد و صومعه پی ورود صبح و دعای شب من ذکرطره طلعتت

و من الغذاة‌الی العشا شکر کن جمال قديم را که موفق باين خدمت گشتی و مويد

باين موهبت عظمی که جميع اوقات را در سبيل حضرت دوست وقف نمودی نه

ص ١٩٧

آسايشی جوئی نه آرايشی نه راحتی ونه عزتی نه سکونی ونه سروری نه نعمتی ونه وسعتی

سر گشتهء دشت صحرا گشتی و آواره کوه و گم گشتهء دريا گاه در عشق آباد نرد عشق

باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی گهی در طهران اسير زندان شدی

و گهی در آذربايجان آذر بجان هر مشتاقی انداختی حال توکل بحضرت احديت نما

و چون شعله آتش بخرمن تزلزل و اضطراب زن خفته گانرا بيدار کن و غافلانرا

هشيار کورانرا بقوت اسم اعظم بينا کن و کرانرا شنوا جمال مبارک

روحی و ذاتی و کينونتی لاحبائه الفداء مارا بجهة عبوديت آستان مقدسش تربيت

فرمود تا در روی زمين در خدمت امرش هر يک علم مبين گرديم و در افق

انقطاع نجمی منير سر در بيابان عشق نهيم وازهر تعلقی برهيم مشامرا از شميم

حدائق ملکوت ابهی معطر نمائيم و لسان را بذکر و ثنايش بياريم جزاو نجوئيم وغير

ازاو نطلبيم هستی خويش فراموش کنيم بتمامه گرفتار او گرديم آنی نياسائيم

و دمی آرام نگيريم کهی سر بصحرا نهيم گهی در هر انجمن چون شمع بر افروزيم

گهی اسير زنجير شويم و گهی نديم هر خطر عظيم يومی در زندان حشمت ايوان جوئيم

و روزی ذلت کبری را عزت عظمی دانيم ع ع

هوالله

ايدوستان آلهی و ياران معنوی خداوند عالميان در قرآن حکيم ميفرمايد ولکم فی

ص ١٩٨

ولکم فی رسول الله اسوة حسنة يعنی متابعت حضرت اسوه

حسنه است و اقتدا بان مقتدای حقيقی حصول نجات در دوعالم امت

رسول مامور باتباع در جميع امور و شئون بودند چون افرادی اين منهج قويم را

صراط مستقيم دانسته سلوك نمودند در اقليم راستان و كشور خاصان ملوك

گرديدند و نفوسيکه در راحت و حصول آسايش کوشيدند خودرا از جميع مواهب

محروم نمودند و در اسفل حفره ياس معدوم يافتند ايامشان بسر آمد و خوشی

شان بپايان رسيد صبح روشن شان تاريک شد و جام صافيشان درد آلود

و غبار آکين نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب اما نفوس

مقدسی که تاسی نمودند در افق چون نجوم هدی بدرخشيدند و در مطلع آمال

بانوار بيمثال ساطع گشتند بر سرير سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت

کامرانی رحمانی استقرار يافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکبشان

دريست و موکبشان ملائکهء افلاک سرمدی قصرشان مشيد است و بنيادشان

وطيد نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز حال قياس

نمائيد نفوسيکه تاسی بان نور مبين نمودند بچنين مواهب و مراتب فائز

شدند حال اگر تاسی بجمال ابهی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبيلهما

الفداء نمائيم چه خواهد شد حضرت اعلی از بدايت طلوع جمالش تا يوم شهادت

ص ١٩٩

کبری شب و روز در اشد بلا در سبيل خدا گذراندند و آخرالکاس سينه را

هدف هزار تير بلا فرموده باسينه شرحه شرحه بملکوت ابهی شتافتند جمالقدم

و اسم اعظم زهر هر بلائی چشيدند و جام لبريز زهر هر ابتلائی نوشيدند سينه را

هدف هر تير نمودند و کردنرا رهين هر شمشير فرمودند اسير زندان گشتند و بسته

زنجير بی امان عرضه هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهورسلاسل

و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد بعيد ازاوطان گرديدند و سرگون بلغار

و صقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسير ظلم و ستم

در اين زندان جفا و بئر ظلماء ايام مبارکش بسر آمد و صعود بملکوتش فرمود حال

ايدوستان با وفا و ياران آن طلعت نوراء آيا سزاوار است که ديگر دقيقهء ما

آسوده نشينيم و صبر پيشه گيريم و آسايش و راحت جوئيم تا در آزمايش و کسالت

افتيم و بخيالات خويش پردازيم و به بيگانه و خويش دل بنديم لا ولله بايد

شب و روز آنی نياسائيم ودل پاک را بالايش اين عالم نيالائيم بزم فدا را

بيالائيم و جشن عشق برپا نمائيم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه

سرائيم و رقص کنان شادمان بقربانگاه فدا بشتابيم و جان وتن

وسر وبدن انفاق نمائيم ای ياران وفائی وايدوستان ثبوت و استقامتی ای

مبتهلان تشبث و توسلی ای متضرعان تعلق و تمسکی هريک بايد مشوق ديگری گرديم

ص ٢٠٠

گرديم و محرک سائرين شويم و در نشر نفحات الله کوشيم و باعلاء کلمة‌الله

پردازيم از نسيم گلشن عنايت دائماً مهتز گرديم واز شميم گلزار احديت ملتذ

شويم در قلب ابرار شوق و شور افکنيم و در دل احرار وله و سرور اندازيم حمد خدارا

که جنود ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و سجور علم هدی در جنبش

است و سحاب عنايت در ريزش و نير افق معانی در تابش جشن و عيش ملکوت

در نهايت مسرت است و صبح عنايت ناشر پرتو هدايت آهنگ ملکوت

ابهی است که از ملاء اعلی ميرسد ای مرده بيجان ودل جاندار شو جاندار شو

ای خفته در آب و گل بيدار شو بيدار شو اشراق آتشبار شد ازجان وتن

بيزار شو بيزار شو هنگام قربانی بود انفاس روحانی بود اسرار ربانی بود

بر عاشقان سردار شو سردار شو کلبانگ مرغ خوش سخن برشاخ سرو اندر

چمن درس معانی ميدهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو ع ع

هوالابهی

ايدوستان رحمانی اين خاکدان فانی منزل جغدان بيوفاست و آشيان خفاشان

نابينا ظلمتکده تاريک است و آتشکده نار نفی و نفاق هر دور و نزديک

شرابش سرابست و عذبش عذاب شهدش زهر است و مهرش قهر

گشايشش ضيق است و بخشايشش بخل ؟ بر اهل توفيق سرير شهريارش لحد

ص ٢٠١

ضريح است و تخت کامرانيش سنگ سخت کريه نجومش رجوم است

و قصورش قبور نورش ظلماتست وسرورش سکرات پس جمال قدم روحی

لاحبائه الفداء در اينجهان تاسيس بنيان جاودانی بجهة احبای خويش فرمود

و در اينعالم ترابی مدارج و معارج صعود بملکوت آلهی نصب فرمود وازاين روزنه

صغير ابواب فلك اثير گشود تااين طيور بال و پر آلوده باب و گل را باوج عزت

قديمه پرواز دهد واين نفوس پژمرده را بروح حيات ابديه زنده فرمايد

صفيري از ملاء اعلي زد شور و نشور در جوق طيور افتاد برخي بقوت آن صفير

تا ملکوت رب قدير پرواز نمودند و بعضی بالی گشودند و پری زدند ولی بوبال

ملال و کلال مبتلا گشتند وبرخی بکلی جناح را در طين ضلال غرق نمودند پس ای

طيور حديقه وفا شهپر تقديس بگشائيد و بقوت اين صفير تا ملکوت ابهی

پرواز نمائيد والبهاء عليکم يااحباءالرحمن ع ع

هوالله

ايخليل جليل رقيمه ملحوظ افتاد حمد خدا را که از سلسبيل محبت الله نوشيده ايد

و از مطلع امرالله مشاهده آيات کبری نموده ايد پس تمسک بحبل متين نمائيد

و حرکت بر صراط مستقيم توجه بملکوت ابهی کنيد و توسل بذيل حضرت کبرياء

شمع جمع باشيد و علت اشتعال نارالله الموقدة در افئده و قلوب اهل شرق و

ص ٢٠٢

و غرب اليوم هر نفسی نصرت عهد و پيمان نمايد از ملکوت ابهی منصور گردد

و هر کسی بخدمت ميثاق بر خيزد منظور نظر ملاء اعلی شود پس دامنی برميان زن

و کمر همت را بر نصرت اين فريد وحيد بربند چه که ارياح شبهات در مروراست

و شک وريب اهل متشابهات در ظهور ع ع

هوالابهی

يا من ادخره الله لخدمة امره مسطورات از آذربايجان و قزوين و طهران واصل

وبر معانی واقف و حوادث مطلع گشتم واز بشارت و اشتعال احباءالله و سعی

و جهدشان در اعلاء کلمة الله نهايت روح و ريحان حاصل گرديد البته حضرات

ترکان پاکان در انجذاب جمال رحمن چون شعله فاران بودند که آنجناب خوشنود شده

ستايش نمودند و فی الحقيقه بعد از صعود جميع آنصفحات روز بروز در ترقی و نموند

و از ساير جهات گوی سبقت و پيشی ربودند و روی ترکان حتی تاتار دشت قبچان

و مغولان صحرای ختا و ختن را سفيد نمودند اميدواريم که حديث مشهور ولابد

لنا من آذربايجان تحقق يابد و از انوار شمس حقيقت از جميع ارجاء و اطراف

آن کشور در مدت قليله ؟ ساطع و رائح گردد اهل آن بلاد فطرت استعداد غريبی

دارند و حرارت و انجذاب ؟ شديد ماده اشتعال در حقيقتشان در نهايت استعداد

است و اهتزاز و حرکت در هويتشان در غايت اشتهار و مقتضای طبيعت

ص ٢٠٣

در خصائص طينت چيزيکه لازم است سلوک دوستان و روش و رفتار

و حسن گفتار و تنزيه و تقديس ياران آلهی اميدواريم که از ملکوت ابهی تائيد

رسد ع ع

هوالابهی

؟ميثاق درگه حضرت مقصود در کور سابق حديثی روايت کرده اند الاعمال

بالنيات ولکل المرء مانوی حال آنجناب بکمال اشتياق احرام

؟طواف کعبه مقصود بر بستی و بجان ودل دويدی و از وطن مالوف بيزار شدی

هوای کوی جانان در سر گرفتی اين نيت شما اميدواريم حکم عمل يابد و اين

؟عرض حکم جوهر يابد واين بدايت کرامت نهايت جويد چون خروج لله بود

رجوع نيز لله بدرگاه احديت استدعا مينمائيم که خير زيارت مقدر گردد

اجر فوز بعتبه طاهره احسان شود فاطمئن بفضل مولاک و افرح بعناية ربک

؟ انشربنفحات هبت من رياض الرحمة التی تدل علی موهبة عظيمه فی عالم الوجود

ع ع

هوالله

؟ المتمسک بالعروة الوثقی در اين صبح نورانی که انوار معانی آفاق وجدانی را

احاطه نموده است شام ظلمانی هوس استيلاء بر عالم انسانی نموده هيهات هيهات

ص ٢٠٤

هيهات منشور شبهات منتشر گشته و اوراق اوهام متفرق شده

ديگر ندانند که نفوسيکه بر عهد وميثاق آلهی ثابت چون جبل حديدند و باين مفتريات

نلغزند چه که همه مغزند نه پوست شائق کلام معلومند نه حرف موهوم باری

آنجناب بعون آلهی چنان پای استقامت راسخ فرمائيد که نفسی استماع کلمهء

جز ازاين قلم که خادم قلم اعلی و مستفيض از خامه ابهی است استماع ننمايد

فان الکل فی فئی هذاالمقام المحمود و تحت هذا اللواءالمعقود والظل الممدود ضعفاء

بسيار ملاحظه لازم دارند همت را بگماريد که حفظ نمائيد چه که اهل شبهات

بانواع وسائل قيام نموده اند گاه مظلوميت نمايند و گهی کلمه توحيد بر زبان

رانند گهی بتمجيد حضرت مقصود پردازند و گهی اظهار ثبوت و رسوخ بقلم و لسان

نمايند تا بانواع خداع در قلوب ثابتين تزلزل اندازند هر ورقه که بدون خاتم

اينعبد از اين ارض ارسال شود مقصود القاء شبهات و نقض ميثاق و توهين

مرکز امرالله و تفريق کلمة الله و تشتيت شمل احباءالله است و اين است آنچه جمال

مبارک در جميع الواح و زبر آلهی خبر دادند فاعتبروا يا احباءالله باری آنجناب

احباء رحمن را بيدار نمائيد که چنين اوراق بخاتم مزين نه مندرجاتش صرف اغوااست

ابداًملاحظه ننمايند بلکه ارجاع باين ارض کنند تا بصاحبش داده شود والبهاء عليک

وعلی کل ثابت علی ميثاق الله در خصوص مسافرت و رفاقت با جناب امين عليه بهاءالله

الابهی

ص ٢٠٥

مرقوم نموده بوديد بسيار موافق زيرا چنين خوش است و جناب امين نهايت

ستايش راازاحباءآذربايجان علی الخصوص شما نموده اند والبهاء عليک ع ع

هوالله

ای مبتهل الی الله ناله و انابه بدرگاه خداوند بيمانند نمودی وبسمع ساکنان ملاء

اعلی رسيد و جميع بحضرت احديت تضرع و زاری نمودند که احبای آن ارض

در ظل شجره انيسا که در کلمات مکنون فارسی مذکور مستظل وبان عهد آلهی

متمسک و متشبث باشند و از ملکوت ابهی مستمند تو بشتايش حضرت بيچون

مشغول شو که در سايه سدره ميثاق آرميدی و بمنتهی آمال اهل الله رسيدی

و درساحت اقدس مقبول گشتی والبهاء عليک و علی کل ثابت علی ميثاق الله

ع ع

هوالله

اللهم يا غافرالذنب وقابل التوب يارحمن الدنيا والاخرة‌ان العبد ليس له رب سواک

والمذنب ليس له غافر دونک والکسير ليس له جابر غيرک والعليل ليس له شاف

دونک والفقير ليس له کنز الاانت والخائف ليس له مامن الاانت والهائم

ليس له ملجاءالاانت انت ملاذ المضطرين وماوی المضطربين وحصن الموحدين

ومقعل الهاربين عاملنا بفضلک و عفوک و غفرانک ولا تاخذنا بما فرطنا فی جنبک

ص ٢٠٦

فی جنبک انک انت العفو الغفور وانک انت لتعلم ياآلهی شدة تعلقی

و عظيم تعشقی بافنان سدرة وحدانيتک و فروع دوحة فردانيتک وانی احببت

لهم الاان يخضروا بفيض سحاب رحمانيتک و يزهروا بازهار قدس توحيدک

و يثمرواباثمار جنته تفريدک حتی ينتشعوافی حديقة تقديسک وينموافی روضة تنزيهک

تعبق منهم نفحات القدس فی الاشطار و تنشر منهم روائح الانس فی الاقطار ايرب

ثبت قدم عبدک الذی ناجاک بالاستغفار علی عهدک و ميثاقک الذی ارتعد منه

فرائص کل عتل مختال ايرب سکن جاشه و اضطرابه وارح روحه من نفحات العفو

والغفران و نغمات طيور حديقة الاحسان و اصفح عن الخطيئات انک انت الغفور

التواب ع ع

هوالاقدس الابهی بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

اللهم ياآلهی وملجئی و ملاذی انی کيف اذکرک بابدع الاذکار وافصح المحامد والنعوت

يا عزيز يا غفار واری ان کل فصيح وبليغ و ناطق و واصف کل لسانه فی نعت

آيه من آيات قدرتک و وصف کلمة من کلمات انشائک و ان طيور العقول

انکسرت اجنحتها عن الصعود الی هواء قدس احديتک و عناکب الاوهام غخرت ان

تنسح بلعابها فی اعلی ذروة قباب عرفانک اذاًمفر لی الا الاقرار بالعجز والقصور

ولامقرلی الاوهدة‌الفقر والفتورفان العجزعن الادراک عين‌الادراک والقصور عين

الحصول

ص ٢٠٧

والاعتراف بالفقر عين الاقتراف رب ايدنی و عبادک المخلصين علی عبودية

عتبتک السامية والتبتل الی حضرتک الرحمانية والتخشع لدی باب احديتک

ايرب ثبت قدمی علی صراطک و نور قلبی بشعاع ساطع من ملکوت اسرارک

و انعش روحی بهبوب نسمة هابة من حدائق عفوک و غفرانک وفرح فوادی بنفحة

منتشرة من رياض قدسک و بيض وجهی فی افق سماء توحيدک و اجعلنی من عبادک

المخلصين ومن ارقائک الثابتين الراسخين ع ع

هوالله

ربی و رجائی وغاية املی و حرزی وموئلی انی بکل ذل وانکساراترامی فی عتبة قدسک

علی تراب التذلل والابتهال واناجيک و اقول رب رب هذا فرع رفيع من دوحة

رحمانيتک خضل نضر ريان بفيضان وابل رحمانيتک مورق مزهر مثمر

مفرع بفروع نامية ثابتة ممتدة الی سماء فردانيتک ايرب اجعل هذا الفرع

الجليل ارومة الهدی و جرثوم الموهبته والتقوی و زده طراوة و نضارة و لطافة

فی کلحين بالماء المعين وانشر فروعه فی الخافقين ممتدة الی عنان افق المبين

مستطيله الی مشارق الارض ؟ مغاربها و جنوبها و شمالها ايرب قدر له کل خير

فی کل من عوالم القدس و ادخله فی حظيرة الانس وايده وفروعه الثابتة

علی الميثاق علی خدمة‌امرک وانتشار آثارک و تشهير آياتک و توضيح بيناتک وتقرير

ص ٢٠٨

و تقرير احکامک و اعلاء امرک و هداية خلقک و رفع قواعد بيتک وتاسيس صوامع

ذکرک ايرب انک لتعلم مبلغ حتی مع هذا الفرع الجليل المحبوب و کثرة تولعی

بهذاالافنون الحنون و عظيم ودادی بهذا العبد الذی انجذب بنفحاتک يا حی ويا قيوم

اذاًياآلهی عامله بما يرضی به قلبی المحزون انک انت الکريم الرحيم و انک انت

الروف العطوف ع ع هوالله ای فرع جليل سدره مبارکه ارياح مخالف سراج

ميثاق را احاطه نموده است و امواج نقض و فساد سفينه نجات را در گرداب عدوان

بيوفايان انداخته و گردباد طغيان پيرامون شجره پيمان شده و اين عبد فريداً

وحيداً در مقابل هجوم عموم باستقامت تام مقاوم شرق محاربست غرب مجادل

جنوب منازع است شمال مخاصم صدهزار عمربن سعد و سنان است که با تيغ و سنان

ورمح وسهام است و هزاران بوجهل عنود و بولهب جحود است که درايقاد نار وقوداست

بيگانگان چنان آشنايان چنين با وجود اين الحمدلله شمع امرالله روشن و منير است

و آوازه کلمة‌الله جهانگير صبح هدی پرتوش از ملاء اعلی منتشر و هر ثابت و راسخ از

ملکوت ابهی منتصر صيت عظمت حق شرق را بحرکت آورده و نفحات قدس غرب را معطر

نموده افق حقيقت بنور پيمان چون مه تابان گشته و مطلع امکان بطلوع انوار

بخشش يزدان مشرق احسان شده اما عبدالبهاء در خطری عظيم و مقری محاط

بصد هزار تهديد شديد لهذا بايد آنحضرت در کمال قوت و استقامت قيام نمائيد

ص ٢٠٩

و افنان سدره منتهی را جمع کنند يعنی يکدل و يکجهة نمايند و با ايادی امرالله

متفق و متحد شوند تا انجمن بيت عدل کلی امکان تشکيلش ممکن گردد

ودر وقت لزوم مضمون وصايا مجری گردد زيرا حضرات افنان شجره مقدسه بايد

در حفظ و حراست حصن حصين امرالله در صف اول قيام نمايند و بانچه سزاواراينمقام

موهوب است موفق گردند امرعظيم است عظيم و مقاومت و مهاجمه جميع

ملل و امم شديد است شديد عنقريب نعره قبائل افريک و امريک وفرياد فرنگ

وتاجيک وناله هند و امة چين از دور و نزديک بلند شود و کل به جميع قوی

بمقاومت بر خيزند و فارسان ميدان آلهی بتائيدی از ملکوت ابهی بقوت

ايقان و جند عرفان و سپاه پيمان جند هنالک مهزوم من الاحزاب را

ثابت و آشکار کنند بشارات بسيار از جميع اطراف رسيده ولی اظهار نتوان نمود

زيرا ياران جفا کار فوراًتشبث باخماد نمايند و در صدد تفريق انجمع افتند

لهذا مختصراًبشارت داده ميشود که امر بسيار بزرگوار شده و عظمتش پديدار گشته

عنقريب غليان عجيب خواهند نمود والبهاءعليک ع ع

هوالابهی

يا حبيبی و مونسی و انيسی مسطورات مختلفه متنوعه وارد و مضامين در نهايت

تشويش و اضطراب در چنين وقتی و چنين موردی و چنين حالتی که اعدا ء جما

ص ٢١٠

جمال مبارک از جميع نقاط ارض در هجوم بر اينعبد و صدمات و بليات و مشکلات

و مشقات و صعوبات و احزان از جميع جهات وفتن در ارض مقدس بمثابه بحر

مواج و اينعبد در نهايت سوز و گذاز وحسرت و حرقت و کدورت فريد وحيد

در گوشه کوه کرمل در کلبه احزان مشغول بناله و تضرع وابتهال که مراسلات پرآه و

ناله و شکايات و حکايات واقعه در آن ارض وارد قسم بجمال قدم که حيرت بدرجهء

منجر که علت بهت حاصل باری ايجان من احزان اينعبد کفايت شرق و غرب

می نمايد اينعبد بگوشهء خزيده وبکلی از هر فکری وهر مداخلهء بريده و سر ببالين

خموشی نهاده و شب و روز باستغاثه مشغول و بنفحات ملکوت ابهی مالوف و منتظر

فتوح ابواب رجوع وشتان بين هذا الجوار و جوار رحمة الکبری در مکاتبات

سابق چه قدر التماس از آنجناب نمودم که بساط اين کدورترا منطوی نمائيد

که منجر بمشکلات ميشود و حال وقت آنست که بايد بهر وسيله باشد الفت مهيا

کرد قسم باسم اعظم و جمال قدم روحی لعباده الفداء که اين عبد در اين ارض

خودرا خادم ذليل کل نمودم و بعد از صعود با وجود متابعت و مشاکل لاتحصی

مثل کمينه چاکری بخدمت کل قيام نمودم و زحمات جزئی و کلی کل را بکمال

ممنونی و خوشنودی حمل کردم و منت کل را داشتم و نهايت تذلل و خشوع

و خضوع را با کل نمودم باوجود اين آنچه طعن وذم وکنايه حتی بگوش خود می شنيدم

ص ٢١١

تجاهل ميکردم و ميگفتم شايد اين طوفان ساکن شود و اين امواج راکد گردد

ممکن نشد عاقبت بدون اطلاع اينعبد در سر سر اوراق معلن بر بينونت

باطراف نشر شد و بکلی زمام از دست اينعبد رفت با وجود اين بمدافعه بر نخواستم

و تعرض ننمودم و شب و روز در حق کل دعا مينمايم رب اهد عبادک علی الصراط

المستقيم وقدر لهم التبصر فی الامور حتی ينتبهوا لخيرهم الذی به يستضئی

وجوههم فی ملکوتک و يکفهر به نجومهم فی افقک و يستنير به قلوبهم من مواهبک

وحال نيز تعرض بمدافعه ندارم و آنچه اجوبه از اطراف مرقوم ارسال نموديد جميع را

ضبط نمودم و منع از نشر کردم و اما قضيه هتک اينعبد نسبت بحضرت اسم الله

بر روش و سلوک اين عبد مطلعيد لهذا مختصراًمرقوم ميشود که اينعبد براستی ميگويم

که تا بحال نه تحريراًو نه تقريراًکلمه هتکی از او نسبت بنفسی صادر نه کنايات

و استعارات و استهزاء متتابع و مترادف و من سالت وصامت باوجود اين ممکن است

که نسبت بشما کلمه هتکی از من صادر گردد بر من مسکين جفادارند ظن که وفارا

شرم ميايد زمن باری ای يار مهربان بهتر آنست که جميع اين اذکار را

فراموش نمائيم و از جميع اين تصورات بگذريم و متفق و متحد شده و عمود

خيمه آلهی را در قطب آفاق بلند نمائيم و بخدمت جمال قدم پردازيم و در درگاه

احديت عبوديت خويش ثابت و محقق سازيم اگر باين صفت مقدسه که بهتر

ص ٢١٢

که بهتر از ربوبيت دو جهانست متصف گرديم هر مشکلی آسان گردد و هر صعب

مستصعبی شير خير از روح و روان ع ع حضرت اسم الله را

بتلگراف خواستيم و انشاءالله شما را نيز ميخواهيم مطمئن باشيد که نهايت عنايت

در حق شما مجری خواهد گشت ولی شما بايد با حضرات ايادی چنان خشوع نمائيد

که کل فی الحقيقه شمارا بجان ودل محبت حاصل نمايند و ثبوت و رسوخ شما نيز

مثل کل نزد جميع ثابت و مبين گردد چون حضرت اسم الله بيايند مخابره

مفصل خواهد گرديد حال مختصر ميگذريم والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای مشتعل بنار محبت الله در اين عصر عظيم که تائيدات ملکوت ابهی جميع جهات را

احاطه نموده است و نفحات قدس مشام روحانيانرا معطر نموده است جهدی نما

که مظهر آيت توحيد گردی و مطلع اسرار تفريد شوی قسم بجمال قدم و اسم اعظم که

افواج ملکوت ابهی چون امواج محيط اکبر پياپی ميرسد ع ع

هوالابهی

ای ناظر بملکوت آلهی از خدا بخواه که ترا بامری موفق و مويد فرمايد که چون

ستاره صبحگاهی از افق عالم روشن گردی و چون نسائم سحری پر مشک و عنبر و روح پرور

شوی اگر سعادت دراين طلبی در ميدان جولانی کن واگر عزت قديمه جوئی اين گوی را

چوگانی بزن ع ع

ص ٢١٣

هوالابهی

ای اسد ميدان وفدا شيرانرا فضيلت درندگی وتيز چنگی وبی باکيست ولی هزبران

بيشهء‌عرفانرا آزادگی و بخشندگی و بندگی و يگانگی پس تو که شيراين نيستان وبنده

اين آستانی همتی نما که سبب حيات گردی نه ممات علت نجات شوی نه هلاک

شمع پر نور باشی نه آتش جهانسوز کوکب ساطع گردی نه عفريتی غالب والبهاء عليک

ع ع

هوالابهی

ای امة الله فضل و جود سلطان وجود بدرجهء رسيده که نسائی در اين کور اعظم

مبعوث شدند در عرفان و ايقان و بيان و تبيان گوی سبقت را از رجال

بربودند ودرظل کلمه جامعه چنان محشورشدند که مظهراغراب آثار گشتند والبهاء عليک

ع ع

هوالابهی

ای سرور وفا پرور روحانی وی مهر جوی کاموررحمانی ای جای تو خالی ای جای توخالی

در محفل انسيم در محضر قدسيم هم ساکن فردوسيم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

در گلشن اسراريم در گلبن ازهاريم درمکمن انواريم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

در خلوتگه رازيم بادلبر دمسازيم با ناز ونيازيم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

در جنت ماوائيم در مسجد اقصائيم در يثرب وبطحائم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

در خلوت لاهوتيم در فسحت ملکوتيم بيزار زناسوتيم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

ص ٢١٤

درساحل دريائيم در سينه سينائيم در بقعه حمرائيم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

دروادی‌ايمن پوئيم گلهای چمن بوئيم ديدارقديم جوئيم‌ايجای تو خالی ای جای تو خالی

در دشت صفائيم سرمست وفائيم فارغ ز جفائيم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

اگرچه مدتی بود که بواسطه خامه ومداد بياد روی وخوی آن راحت جان وفواد نيفتاديم

لکن دردل و روح و روان شب وروز بذکر ديدارت و خلق و صفاتت مشغول

واز حضرت رحمن در حق آنحضرت تمنای فضل و احسان مينموديم علی الخصوص

در ساحتی و حالتيکه بتحرير اينعريضه پرداختم که حرفی به از کتابی بود وقطرهء‌به

از دريائی مقصود اينست چنان گمان مفرمائيد که آنی فارغ از يادم ويا از دام محبتت

آزادم اسير زنجير محبت قديم و الفت ديرينيم از فضل و عنايت يزدان پاک چنان

اميدوارم که مشام مبارکت همواره بنفحات قدسش معطر و دماغ جان بعبير

عنايتش معنبر باشد تا در اين يوم اعظم بموهبت کليهء آلهيه که منتهای

آمال مقربين و کروبين است فائز باشيد باقی هميشه در کهف حفظ و حمايت آلهيه

محفوظ و مصون مانيد ع ع

ايحضرت امين عليک بهاءالله و ثنائه خدمات آنجناب در آستان آلهی چه در ايام

ظهور ؟ چه بعد ؟از صعود مشهود؟ واين اعظم توفيقات ؟ رب جنود است ؟ فاشکرالله

ص ٢١٥

علی ذلک و اثن عليه اين از فضل جمال مبارکست چون من و چون امثال من

باين موهبت موفق و مويد ميگردد پس اکف ابتهال را بدرگاه ذوالجلال باز کن

و آغاز اين نياز فرما که پروردگارا محض فضل عظيم ولطف عميم نابود وتباهی را

پناهی عنايت فرمودی و در بارگاه آلهی راه دادی و آگاهی بخشيدی و بنور

صبحگاهي و فيض نامتناهي هدايت فرمودي و بر خدمت موفق كردي احسان

وجودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نيرات يافته است

و قطرات موج بحيرات پيدا نموده از فضل و فيض دمادمت و پرتو آفتاب موهبتت

هر گياهی درخت بارور شده است و هر اعشابی گل و ريحان و سنبل ضيمران

گرديده است اينعبد را تا نفس پايان بر خدمت مستدام بدار ع ع چند مراسله

پياپی ارسال گرديد انشاءالله خواهد رسيد عنقريب در اين ايام ارياح امتحان

از شطر افتتان بهبوب آيد وگردباد آزمايش از هر جهة بحرکت آيد و آنچه

در الواح آلهيه اخبار داده شده است کل ظاهر گردد و چون امر عظيم است البته

امتحان عظيم خواهد بود هرسال که بهارش رشگ فردوس جنانست و ربيعش

لطيف بديع و گل و ريحانش ؟ و سنبل و ضيمرانش در غايت طراوت ولطافت

و ميوه وبارش و فواکه مشک بارش در نهايت حلاوت البته طوفان

؟بارانش و بوران زمستانش و برف ويخ و طغيان سيل روانش نيز شديد است تا

ص ٢١٦

تا اين شدت برودت احاطه ننمايد آن بهار جان پرور جهانرا نيارايد و جمال

گل چهره نگشايد و مرغان چمن نسرايد و کوه و دشت رشک بهشت برين نگردد

باری امرالله آنچه امتحانش عظيم وافتتانش شديد شود قوت و قدرتش در عالم

ظهور پديد گردد و انوارش در شرق و غرب جهان ساطع و مضيئی شود حمد

جمال قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدينه کبيره از بنياد برانداخت و

ريشهء شقاقرا بکلی قطع نمود شيخ احمد عنود و آقاخان مردود را با جميع عونه اسير

ذل و خذلان فرمود و در جميع نقاط عالم امرش را تائيد کرد دوستانش را در کل

مواقع بجنود ملاء اعلی نصرت کرد و معاندانرا در جميع مقامات ذليل نمود صدق طويت

و خيريت نيت و صداقت و امانت و ديانتشانرا نزد کل واضح و مشهور فرمود

و فساد و عناد و فتنه و کينه بد خواهانرا مشهود و معلوم کرد در نزد جميع حکومت

عالم ثابت و مقرر داشت که اين حزب مامور باطاعت و وفاقند و ممنوع از مخاصمه

و شقاق خير خواهان دولتند و محبان و دوستان سلطنت سرير شهرياريرا مطيع

و منقادند و درگاه خسرويرا بجان و دل بندهء آزاد طوعاً خادمند و بطيب خاطر

ملازم اين کيفيت تا بحال مجهول بود بلکه بر عکس مشتبه و نامعلوم حال الحمدلله

بعون و عنايت اسم اعظم حقيقت حال معلوم و مشهود گرديد جميع راهها

استوار شد و هر سنگلاخ همواراز خارج مشکلی نماند وازاعدا و صنديد معاندی نماند

ص ٢١٧

معاندان باقی را شان و وجودی نه و دشمنان صميميرا قدر وشهودی نيست

اين از توجه طوائف سائره و اعداء خاسره اما در امرمبين و نباء عظيمش نيز بيست و

پنجسال پيش در کتاب اقدس عظيمش که لوح محفوظ آلهی وام الکتاب ربانی بود بنص

صريح و فصل خطاب صحيح منهج قويم قديم و صراط مستقيم را واضح و دليل جليلش را

لائح فرمود و شريک وسهيم درامر عظيم و سلطان مبينش نگذاشت و جميع دوستانش را

چون طفل رضيع از ثدی عزيز دراين مدت مديده شير داد و رکن شديد راآشکار و پديد

کرد پس باثر قلم اعلی از ملاء انشاء واهل ملاء اعلی واهل سرادق قدس خلف حجبات

بقا عهد و پيمان گرفت و قسم وايمان ياد فرمود که ثابتين را بجنود ملکوت ابهی

نصرت فرمايد و راسخين را بقليل ملائکهء‌ازافق اعلی حمايت مارقين را اسير خذلان

کند و متزلزلين را اخير شيطان امريرا مستور نداشت و شبهه نگذاشت ولی

پيمان باين عظيم را البته متزلزل شديد حاصل گردد و ميثاق باين وثيق را البته

ناقض ناقص غير مستقيم مشهودآيد اين از سنن آلهيه است و از امتحانات لاريبيه

ولن تجد لسنة الله تبديلا اميدواريم که اينگونه امور واقع نگردد

واز اين قبيل وساوس بميدان نيايد اولاً اينکه ميثاق شديد و بنيان پيمان از زبر

حديد ثانياً آنکه اين عبد را بانفسی کلفتی و تعرضی نيست تکليفی ندارم و تميزی

نجويم در درگاه جمال مبارک را عبد فانيم واستان مقدس را پاسبانی دانی باکسی معارضه

نکنم

ص ٢١٨

نکنم و منازعه ننمايم سر تسليم دارم وقلبی سليم من شاء فليتمسک بعروة الله

الوثقی و حبله المتين و من شاء فليتزلزل فی ميثاقه الغليظ و امره المبين

باری اين را بدان اگر کل احبای آلهی نعوذ بالله متزلزل شوند اين عبد در حق

نفسی توبيخ روا ندارم و حرفی بر زبان نرانم بخدا وا گذارم و بعروه تسليم و رضا

تشبث نمايم ولی اين را بدان که اين نور مبين را هيچ حجابی حائل نگردد

و هيچ نقابی ساتر نشود فسوف تری المتزلزلين فی خسران مبين ع ع

هوالله آلهی آلهی هذا عبد صادق فی خدمتک وامين بين بريتک

ساع بروحه و ذاته و جسده فی امرک لا يطلب الارضائک ولا يتمنی الا

اعلاء کلمتک و نشر آثارک و سطوع انوارک و ظهور آياتک قد انفق ماله و عليه

فی سبيلک و بذل ما احيناه فی محبتک انک انت القوی المعين الکريم

ع ع

هوالله

هوالموسس والمولف بين القلوب لک الحمد يا آلهی بما الفت بانفاس عبدک

الظاهرة بين احبائک و جمعت شمل اودائک و احييت بذلک قلوب اصفيائک

ولممت شعث فقرائک ايرب ثبت قلوبهم علی الولاء ورکز اقامهم علی الوفاء

والبسهم رداءالتقوی واحرسهم عن شهوات النفس والهوی وليس للانسان الا باسعی

ص ٢١٩

پاک يزدانا دلهای پريشانرا التيام بخش و افکار بيچارگانرا ايتلاف ده

اغنام متفرقه را شبان مهربانی وطيور پراکنده را فرخنده جامع در مرغزار

دلها را بنور وحدت روشن کن و جانها را بنفحات الفت زنده ومهتز نما

بنده ديرينت را ناصح امين فرما و خادم استان قديمت را موفق برتاليف

و تجليب کن تا کل چون امواج بحر احديتت متفق گردند و افواج ملکوت

رحمانيت متحد شوند ع ع از خبر الفت دوستان مسرت بی پايان

رخ نمود و علت روح و ريحان گشت اميدوارم که همواره رشته عقد

اللئال احبای ذوالجلال کردی و رابطهء الفت قلوب اهل کمال والله يوفقک

و يويدک علی هذاالامرالعظيم در خصوص تاسيس محافل تعليم وتذکير مرقوم نموده

بوديد بسيار موافق البته بايد که هر چند نفر از احبای آلهی در بعضی اوقات

چون ستاره های پروين در سپهر عليين جمع شوند و بتلقين تعليم گيرند هذا

هوالفضل البديع البته استمرار و دوام لازم طوبی للمجتمعين شب ساعت

هفت است خدا حافظ شما ع ع مکاتيب که خواسته بوديد در جوف است

هوالله

ايدوستان حقيقی عبدالبهاء بنيان نقض نسج عنکبوتست وايوان پيمان بنيان

حی لايموت آن پايه اش بر شفاجرف هار واين مايه اش رحمت و موهبت

ص ٢٢٠

و موهبت پروردگار آن اساسش ظلمت حقد و حسد برادران پر جفا واين

بنيانش بر صيانت و محبت يوسف وفا آن منبعث از صرف بغضاء واين صادر

از يختص برحمة من يشاء پس ملاحظه نمائيد که بنيان اين بيوفايان چقدر سست

وپر فتور است و بنيان پيمان حق شاهق قصور شب و روز بشکر رب غفور

يپردازيد که در اين بيت معمور مسکن وماوی گرفته ايد و از بنيان مطمور بکلی

بيزار و منفور شديد والبهاء عليکم ع ع

هوالابهی

ای منجذب بشميم نسيم عنايت سر يزدان و راز رحمن را درآئينه حقيقت ودريای

عبوديت اکتشاف نما و پرتو جهان افروزی بزرگی و آزادگی و رستگاريرا در مطلع

بندگی و خاکساری استان پروردگار مشاهده کن در حيز امکان تا عنان لامکان

بلندی و صعود و ترقی جز ببال و پر عبوديت نتوان وقربيت حضرت مقدسه

جز بتحريک جناح رقيت ممکن نه پس بدان که منتهی آرزوی اين مرغ بی پر وبال

پرواز در اوج بندگيست نه آزادگی وطيران در حضيض چاکری است نه فلک سروری

پس تا توان مرا باين صفت بخوان واين نعت ستايش کن تا دلم خرم گردد

و جانم بشادی همدم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء تاج بندگی را برتارک

اينعبد از اکليل سروری ترجيح داده چه که باين مفتخر ومتباهی بوده و هستم ع ع

ص ٢٢١

هوالابهی

يامن اراده‌الله ملکوت آلايات واقامه علی متثبيت الاقدام لعمرالله

ان اهل ملکوت الابهی يخاطبونک باعلی النداء و يبشرونک برحمة اختصک الله

بها فی عالم البقاء و يشيرون اليک بالبنان و يقولون هذا الذی خدم

عهدالله و نصر ميثاق الله و وفی بما عاهد عليه الله و روج دين الله واعلی

کلمة‌الله و نشر نفحات الله و قام علی نصرة‌امرالله و نفس الحق ان ذرات الکائنات

من حيث حقائقها المرتبه علی النظم الوجودی يصلين عليک ويتبهلن الی الله

و يناجين ربهن و يقلن رب ايد عبدک هذا بجنود ملکوتک الابهی و انصره

بقبيل من الملائکة المقربين ايرب هذا عبدک الذی اخلص وجهه لوجهک

الکريم وسجد لنورک المبين وهدی الی صراطک المستقيم ومنهجک القويم

و تحمل کل مشقة فی سبيلک و احتمل کل تعب فی محبتک و قطع الفيافی

والسباسب والمفاوز و الجبال و طوی البيداء والصحراء والقفارونادی

باسمک فيکل الجهات فاجعل له المواهب جوائز ما انشاء وانشد من المحامد

والنعوت بالثناء علی جمالک الابهی ع ع ايرب ان فی عنقه

رسم السلاسل من حديد و فی ارجله اثر الکبول والوثيق وفی جسده علائم

العذاب والعقاب الشديد فی حبک فاعطف عليه بعين رحمانيتک و اغرقه فی

ص ٢٢٢

فی بحار الطافک و احسانک و ادخله مدخل صدق و اخرجه مخرج صدق

و اجعل له من لدنک سلطاناًنصيراً ايرب اعين احبتک شاخصة الی انوارک

و ناظرة‌الی ملکوتک و تترصد ظهورتائيدک لعبدک هذا فنورابصارهم بمشاهدة

آيات رحمتک التی تنزل علی عبدک و انوار موهبتک التی تغشاه بفضلک

و جودک انک انت الکريم المعطی الروف الوهاب ع ع

هوالله

ای منادی باسم الله در سبيل آلهی کردنرا وقف زنجير نمودی و پای را

مرهون کند ثقيل جسم را درزندان انداختی و جان را رهين صد هزار آفات

نمودی و چون از سلاسل رها يافتی سر گشته کوه و هامون شدی و آواره

صحرا ودريا وكشور روس و مرز وبوم روم تا آنكه دربقعه مباركه وارد شدي

و بشرف تقبيل آستان مقدس موفق گشتی هنوز نفس نکشيده که هاتف

ملکوت جليل حی علی الرحيل فرمود سريعاً توجه بان سمت نمودی وعاجلاً

دشت و بحروجبل قطع نمودی تا در محفل ياران درآمدی و درانجمن دوستان

داخل شدی اميد است که تلافی بشود جميع مکاتيب که تسليم فائزه مسامزه

نموده بوديد جواب مرقوم شد و باو تسليم گشت ع ع

ص ٢٢٣

هوالابهی

ای اسير سبيل آلهی تفاصيل واقعه مولمه و حوادث مزعجه يعنی فاجئه اردبيل

و مشقت سبيل وزحمت سلاسل وزنجير کل متلو ومسموع ومعلوم گرديد مسطورمفصل

مشروح که ترجمان وقايع معهود وباقاميرزا شعاع الله مرقوم شده بود قرائت

و تلاوت گرديد خوبست مهمانيها مکمل ومائده های مفصل بود فيها ماتشتبهی

الانفس وتلذبه الاعين هنيئاًمريئاًگوارا و سازگار باد ملا رومی ميگويد

نفس مومن اسغری آمد يقين يعنی از ضرب چوب و چماق و دکنک مالا

يطاق فربه و سمين و سفيد رخ و سيمين بدن گردد وباين عيش مهيا و سفره

مهنا وقت تشريف بردن شما اشاره و ايما شد البته فراموش نفرموديد

حال الحمدلله در وعده وفا واز داد صفا پيدا شد ای يار ديرين چرا اينقدر

بی انصاف و بيدين بودی جميع اين اطعمه لذيذه و مائده های لطيفه را تنها

خوردی و هيچ بياد اين رفقا و فقراء نيفتادی ايا اين شرط وفا جوئی و خوش

خوئی و دلجوئی بود يا بياد اين فتاده خاک سر چونکه خوردی جرعه بر خاک ريز

باری علی العجاله تو کوی سبقت ربودی و جام موهبت نوشيدی تا ببينيم ما

چه خواهيم کرد لکن من و جميع دعوی داريم زيرا شخصی روزی بسيد محمد

معهود گفته بود که چراميرزايحيی در جميع موارد بلافوراًفراراختيار مينمود چنانچه

ص ٢٢٤

چنانچه دراين امرهيچ وهنی و مشقتی و زحمتی براو وارد نشد هميشه تحريک فساد ميکرد

و فوراًخود فرار مينمود و حضرت اعلی روح العالمين فداه سينه مبارکش را

هدف صد هزار گلوله و رصاص فرمود و ابداًدر جميع موارد محافظه نفس خويش

نفرمودند و جمال مبارک روح الوجود لبلائه فداء در جميع مواقع بلايا وکل

مخاطرات رزايا حاضر و بنفس مبارک تحمل انواع مصائب و بليات ميفرمودند

و در صد هزار خطرها و مشقتها و زحمت ها و تحت سلاسل واغلالها افتادند

در جواب گفته بود الفرار مما لايطاق من سنن الانبياء اين بجهة

اتباع سنن انبيا بود و تاسی بحضرت اوليا و حال ماباشما دعوا داريم که چرا

آنشب که غلامها خواستند شمارا فرار دهند تمکين و قرار يافتيد البته بايد شما نيز

اتباع سنن سلف بفرمائيد اين نظر بقول سيد محمداست والانفوسيکه

از صهبای آلهی مست و مخمورند و در دفتر دانائی مذکور و مسطور مستوری

نخواهند ومهجوری نتوانند شهره آفاق شوند و واله شيدا گردند جام بلا

جويند و راه وفا پويند چون دردانه موهبت در آغوش صدف محبت پرورده

گردند و چون ذهب ابريز در تاب تب آتش رنگ دل پذير يابند واب از

شکرانه لب ريز کنند گاهی در طوفان اعظم بلا چون حضرت نوح کشتی رانند

و گهی وقت هبوب صرصر قضا چون حضرت هود قرار و سکون يابند وقتی

ص ٢٢٥

چون جمال خليل جليل در نائره جفا رخ برافروزند و زمانی در شدت سورت

علل و اسقام چون حضرت ايوب از حرات تب زار زار بسوزند و وقتی

چون يوسف زنجير و سلايل زندانرا در عشق جمال رحمن طوق زرين و حمائل

سلطنت عليين سازند ساعتی چون يحيی حصور سر ببازند و آنی چون عيسی

مريم بفقر و درد وغم همدم گردند و سربر سر دار برافرازند گهی چون حبيب

محبوب صد هزار جفا تحمل نموده عاقبت مسموم عروج برفيق اعلی نمايند ووقتی

چون هزبر صائب اسدالله الغالب باسری شکافته رخی شکفته کنند و روزی

چون شهيد مظلوم نير ساطع مشهود معلوم لب تشنه درراه خدا در صحرای کربلا

جان بازند باری وقايع بسيار نهايت ندارد اينست صفت عاشقان

جمال ذوالجلال و سمت مدهوشان جام محبت رحمن در ترکی ميگويند

حسينی مشرب اول برجان ايچون خوف و رجادن کچ فضای کربلای

عشقه وار مردانه مردانه در وقت قرائت مکتوب شما قسم بجمال قدم و اسم

اعظم روحی لاحبائه الاسراء فداء که آرزوی انصدمات و بليات مينمودم

باری وقت جان بازی و جان نثاری و سرمستی و هشياری و بيداری

و گريه و زاريست که انشاءالله بعون جنود ملاءاعلی و تائيدات متتابعه از

ملکوت ابهی جهان و جهانيانرا زنده نمود و عالمرا قميص جديد بخشيد و بنفحا

ص ٢٢٦

وبنفحات قدس شرق و غربرا معطر و بانوار ساطعه از شمس حقيقت آفاقرا منور

نمود والبهاء عليک و علی کل عبدابتلی فی سبيل الله محبوب العارفين عبدالبهاء

عباس

هوالله

ای احبای آلهی جناب آقا ميرزا جليل در نشر نفحات الله سعی بليغ و جهد عظيم

دارند وفی الحقيقه شب و روز را صرف اين مقصد جليل مينمايند اگر چنانچه مشغول

بتحصيل معاش اهل و اطفال شده بکوشند از اين مقصد عظيم باز مانند و اگر

چنانچه عيال و اطفال را مهمل گذارند و باطراف سفر نمايند اين نيز مخالف

حکم الله است ومباين رضاء رحمن لهذا اگر چنانچه نفسی از احبای آلهی از جهة

حقوق مبلغی بايشان تقديم نمايد و قبض بگيرد و قبض را تقديم نمايد عندالحق

مقبول و محبوب و محسوبست ع ع

هوالله

ای متمسک بحبل مبين آنچه مرقوم نموده بوديد معلوم و مفهوم شد

صحائف بود نه صفحه رسائل بود نه نامه چه كه درالفاظ مختصره مطالب مفصله

و معانی مکثره مندمج و مندرج بود کلام بر دوقسم است يکی جوامع الکلم

و فصل الخطاب که بغايت موجز ومفيد است ديگری اساطير و حکايات

ص ٢٢٧

که مسهب وطويل ومطنب است ولی معانی قليل و کمياب پس نفوسيکه

در ظل کلمه توحيد داخل اهل معانيند نه الفاظ و طالب حقايقند نه مجاز جميع

لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه لری و چه

کردی و چه تازی و چه دری و چه پهلوی واگر در الفاظ معانی مفقود مردود

چه فارسی و چه عربی و چه حجازی در خاطر دارم که در عراق روزی

بحضور نير آفاق شخصی از لرهای بروجرد حاضر و آنشخص عامی صرف بود

چون جمال قدم و اسم اعظم کمال اظهار عنايت فرمودند رويش باز شد و

بکمال اشتعال و توجه مخاطباً لوجه اضاء به ملکوت السموات والارض اين

ابياترا در نهايت شور و وله و شوق و شعف عرض نمود و چند شعری خواند

از آنجمله اين بيت بود هر کجا مزری وپا سر خاک مهلی مه دراز ميشوم

در خاک گل و پل مکنم مه دلم خو مشود تازلف تو قنقل مکند باری جمال

مبارک آنقدر تبسم فرمودند و اظهار عنايت کردند که حد و وصف ندارد

باری مقصود اينکه شما در نهايت فصاحت و بلاغت مکتوبرا مرقوم فرمائيد

و آن لسان محبت است ای لر شکر کن خدا که آب کری وپاک و طاهر

و مطهر بی محابا رو زبانرا برگشا والبهاء علی اهل البهاء ع ع

هوالابهی

ای ياران من

ص ٢٢٨

ای ياران من و ياوران من بانگ بانگ عبوديت است و جلوه جلوه

رقيت استان مقدس کل فناء محضيم و معدوم بحت هريک در فرائض

بندگی بکوشيم ودرلوازم چاکری جهد بليغ نمائيم و خلعت عبوديت را

زيبايش دوش رقيت نمائيم مظهر تائيد حضرت احديت گرديم عنوان

ربوبيت و القاب الوهيت مخصوص ذات مقدس است نهايت ستايش

و نيايش ما محويت وفنا وعجز ونياز در درگاه کبرياست اينست موهبت

کبری اينست رحمت عظمی اينست جنت ماوی اينست فردوس اعلی اينست

سلطنت ارض و سمااينست شرف باذخ اينست مقام شامخ اينست

فضل عظيم اينست فوز مبين هنيئاًللفائزين سقياً للقائمين رعياً

للطالبين حضرت شهيدابن الشهيد عليه بهاءالله‌الابهی ذکر آن يارانرا

در محررات خويش فرموده و نهايت ستايش نموده که احبای آن اقليم

چون بنيان رصين و حصن حصين ثابت بر ميثاق و منجذب اشراقند و چنين

سزاوار است زيرا جمال قديم و صبح مبين و آفتاب ملکوت عظيم روحی

لاحبائه الفداء عنايت خاصی باهالی کشور خراسان داشتند و دائماًدر کمال

بشاشت متبسمانه ذکر احبای خراسان ميفرمودند و اين عنايت آثارش

اينست که در ميثاق آلهی کل ثابت و راسخند قوم ظلوم جهول نقض را نفوذی در آن

ص ٢٢٩

صفحات نشد واهل شبهات را اميدي نماند حال بشكرانه اين تائيد و

توفيق و صيانت و عنايت رب مجيد بايد احبای آلهی بکمال حکمت در

تحکيم دعائم امرالله وتاسيس وترويج شريعت الله و نشر نفحات الله واعلاء

کلکة‌الله و ترقی نفوس در جميع مراتب وجود و تربيت اطفال و تعليم فنون

نافعه بنورسيدگان و تدرج در مدارج مدنيت و تکثير صنايع وطنيه

و ترويج تجارت وتحسين زراعت وتعميم معارف وتعليم نساء وتکريم ورقات

و رعايت اماءالرحمن و الفت و اتحاد احبا و خدمت حکومت و صداقت

بسرير سلطنت و خير خواهی عموم و اطاعت پادشاه غيور بجان و دل بکوشند

اعليحضرت شهرياری ايده‌الله علی احياءالبلاد فی الحقيقه‌ازبدو جوانی وبدايت

کامرانی در حق اين طايفه نهايت صيانت را مجری و غايت حمايت را منظور

داشته اند لهذا احبا بايد بکمال همت و صداقت در جميع مراتب خدمت

وجانفشانی نمايند ای ياران حق اين نصايح را بجان ودل گوش نمائيد

اگر چنانچه‌ازبعضی مامورين جور وجفائی بينيداين‌ازاجبار علما واصرارسفهاست

خود سرانه تعدی مينمايند اما دولت ابد مدت ابداًراضی نبوده ونيست

وبقدر امکان صيانت ميفرمايد لهذا از وقوعات حادثه محزون مباشيد

در کمال راستی و درستی اطاعت و خدمت بدولت واولياءامور نمائيد ودر

ص ٢٣٠

و در فکر ترقی و مدنيت عموم و علويت مملکت باشيد تا آنکه چون شمع در

عالم مدنی روشن گرديد ملاحظه کنيد که ممالک سائره درترقيات عصريه چقدر

پيش آمده‌اند جمال قدم بجميع وصايا و عهود شمارابرآنچه سبب حيات و ترقی

درجاتست دلالت فرموده اند شما بايد حزب ترقی باشيد تا لشگر حيات گرديد

و جنود نجات شويد و هم چنين از برای شما تائيدات آلهيه از هر جهت

اسباب ترقی مهيا فرموده عنقريب برادرانتان از اروپ و امريک

بايران خواهند آمد وتاسيس صنايع بديعه ونباء آثار مدنيت و انواع

کارخانه ها و ترويج تجارت وتکثير فلاحت و تعميم معارف خواهند نمود

همين قدرامن وامان بهمت حکومت بحد کمال برسد خواهند آمد و خطه

ايران را رشک جهان و غبطهء اقاليم سائره خواهند نمود آنوقت حکومت

بی نهايت خوشنود خواهد شد و نوايای اينعبد در خير خواهی دولت

و خلوص بسرير شهرياری ظاهر خواهد گشت ای ياران آلهی اين دنيای فانی

لياقت دل بستگی ندارد و شايستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت

امری دراين عالم مهم شمرده نشود مگرظهورفضائل و خصائل و مناقب انسانی

که اعظم وديعه آلهی است وآن جلوه رحمانی عبارت از ظهور اين نصايح

و وصاياست والبها عليکم ع ع

ص ٢٣١

هوالابهی

ای يادگارسه بزرگوار عموی بزرگوارت حضرت حاجی حسن بارخی چون

ماه روشن درانجمن شيدائيان ومحفل سودائيان شب و روزپرشعله و سوز

بود گهی از سورت نار محبت الله چون آتش برافروختی و حجبات منجمدان

بسوختی و گهی چون ابر نيسان با چشمی گريان ناله و فغان آغاز نمودی

باوجود آنکه در دبستانی درس وسبقی نخواند طوطی شکرشکن علم و عرفان بود

باآنکه در حجره تجارت نشو و نما نموده در محفل معرفت بنهايت فصاحت

و بلاغت ناطق بود مومن بنقطه اولی روحی له الفداء بود و موقن بجمال قدم

روحی لمرقده الفدا گشت جان ومال فدا نمود و عزت واعتبار قربان کرد

آيت تقديس شد رايت توحيد بر پا کرد ناطق بود و کامل منادی حق بود

واضح تا آنکه در آذربايجان اهل کين در کمين نشستند و آن مشتاق جمال

حی فريد را خفياً شهيد نمودند و اليوم در قطب ملکوت ابهی باهنگ ملاء

اعلی در وجد و طرب است و جذب و وله لا تحسبن الذين قتلوا فی

سبيل الله امواتاًبل احياء عند ربهم يرزقون والسلام عليه يوم ولد و يوم

استشهد و يوم بعث فی الملکوت الابهی والبهاء عليه عموی بزرگوار ثانی

جناب حاجی جعفر پرجوش وخروش بود و چون جذوه پر شعله حرارتش موثر در

ص ٢٣٢

در خويش و بيگانه و چون از جام عشق محبوب يگانه سرمست بود ترک لانه وآشيانه

کرد و در ارض سر بشرف مثول بساحت قدس موفق شد و مدتی در کمال

جذب و طرب بسربرد و چون نير آفاق را باين سجن اعظم حرکت دادند و اورا

منع نمودند فوراًحنجر خويش را بخنجر بدست خويش قطع نمود و خون خود را

قربان پای دلنشين کرد ولی اجل محتوم نشده بود و مسجونيت در معيت

اسم اعظم مقدر بود لهذا خارق العاده آن قطع وصل شد و آن زخم

التيام يافت ودر اين زندان بلا وسجن اعظم مدتی در نهايت مشقت

بسر برد و عاقبت کاس موت را در نهايت مسرت بنوشيد فطوبی له

و حسن ماب والان در مقعد صدق عند مليک مقتدر در غايت سرور

و اما پدر بزرگوارت جوهر تقی و آيت هدی جناب مشهدی تقی عليه بهاءالله الابهی

بدلالت عمو حضرت حاجی حسن بافق مبين توجه نمود و استفاضه از فيض عظيم نمود

رخرا بانوار هدی روشن کرد و دل را بايات تقی و رياحين صفا گلشن فرمود

شب و روز بذکر حق مشغول بود و ازمادون دور ومهجور قلبی پر نورداشت و روحی

پر سرور او نيز در ارض سر وارد و بسر حقيقت واقف گشت شب و روز

ساکت وصامت و در محافل سامع و عارف بود چشمی از جهان و جهانيان

پوشيده داشت و قلبی از خوف و خشيت آلهی پرانديشه تا آنکه اسير شد

ص ٢٣٣

و او نيز با حاجی جعفر در اين سجن اعظم مسجون گشت سالهای چند در مشقت

و زحمت بود و در کمال رضا و تسليم شاکرازبلايا ومحن بود تا آنکه در زندان

در کمال مظلومی و اشتعال باچشمی گريان وقلبی بريان صعود بملکوت يزدان نمود

و دراين وقت بر سرير عزت قديمه مستقر و در ملکوت ابهی بنفحات قدس

جان پرور بهره ور و خطاب بتو ميکند و ميگويد ای پسر من بنده آستان بودم

و از خدام دوستان سالهای چند در ملک زيست نمودم و در عبوديت حضرت

احديت بجان و دل کوشيدم و بفضل و موهبت جمال قدم بارخی چون

آفتاب بملکوت ابهی شتافتم و ترا يادگار گذاشتم ای پسر سراج مرا در ملک

ادنی روشن کن تا در ملکوت اعلی درانجمن بالا بتقديس وتنزيه يادت نمايم و تائيد

طلبم ای پسر شمع مرا روشن کن و شجر مرا با ثمر نما بنيان مرا آباد کن وبنياد مرا

محکم و استوار ای پسر جوی مرا روان کن و کوی مرا معمور و آبادان ای پسر

خادم ميثاق باش و آيت موهبت نير آفاق تمسک به پيمان جو و مظهر الطاف

يزدان شو ای پسر حديقه مرا گل صد برگ خندان شو و گلبن مرا بلبل خوش الحان

تا آهنگ جانبخشت چون خروش نهنگ بحر عشق بافق اعلی رسد و بمسامع

سکان ملکوت ابهی در آيد تا من درانجمن لاهوتيان بوجود تو افتخار نمايم و در

صوامع ملكوت بذكر تو مشغول گردم جناب عبدالله و جناب مهديقلي و جناب تقي

ص ٢٣٤

تقی يادگاران آن متصاعد بملکوت رب جليل را از قبل اينعبد تکبير ابدع

ابهی ابلاغ نمائيد والبهاء عليک و علی کل من اقبل الی الرب الکريم الحميد ع ع

هوالابهی

ای منير پرتو نور ظهور چون برقله طور زد سنگ خارا متلاشی شده و صخره صماء

متفانی جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء در هر دم بصد هزار انوار

اشراق فرمود وتجلی آشکار نمود چه سنگ سختی بوديم که ابداً متاثر نشديم بلکه

صخره جلمود وجود باقي و برفرار و بزبان و بنان اظهار تبتل و تضرع و ابتهال

مينمائيم هيهات ثم هيهات اگر بگفتار تمام ميشد کار آسان بود کلمات

مکنون فارسی را تلاوت فرمائيد بوضوح بيان ميفرمايد پس تو ای منير چون

اين اسير مباش بحقيقت وجود مجاز را محو کن و جز جمال مبارک هرچه هستی محو

کن تا از فيوضات و تجليات نصيب مفروض را ببری و بکلی فانی در او گردی

هميشه در دل مذکور بوده و هستی والبهاء عليک و علی کل ثابت علی الميثاق

ومنصام علی المعاق فی يوم الطلاق ع ع

هوالله

يا من شم رائحة‌الوفاء هر حقيقتی از حقائق آلهيه و حقائق کونيه چه اعيان

چه معانی رائحهء دارد و نفحهء می بخشد حقيقت وفا چون گل صدبرگ حمراء رائحه

ص ٢٣٥

مشک جان بخشد و جانها را روح و ريحان ارزانی نمايد پس ثبوت و

رسوخ بر عهد و پيمان را نيز رائحهء طيبه موجود ع ع

هوالله

ای شجره ثابتته الاصول والاعراق جناب آقا محمد اسمعيل و جناب آقا عبدالعلی

عليهما بهاءالله الابهی محفوظ و مصون وارد اين ارض مقدسه گرديدند و بنفحات

قدس حديقه نوراء مشام و دماغ را معطر و معنبر فرمودند وبياد جميع دوستان هستند

و انشاءالله در هر ساعتی بموهبتی مويد گردند و قوای تقديس کوی دوست

چنان نفوذ نمايد که عبدالعلی عبدالبهاء رجوع نمايد و اسماعيل بذبح عظيم فدا

وارد شود چه که اين ذبح عظيم آيت فداست که عبارت از فنای محض و فقر

باتست پای نه بر فرق ملک آنکه در آ درظل فقر تابه بينی ملک باقی را

کنون از هر کنار والبهاء عليک ع ع

الله ابهی

التحيته التی فاحت نفحات قدسها علی الارجاء والثناء الذی عبقت

انفاس طيبه فی مشارق الارض و مغاربها عليک يا ايها المستشهد فی سبيل الله

وامستقتل فی محبة‌الله الفادی الرحمانی والقربان الربانی الباذل النفس النفيس فی

ص ٢٣٦

فی الطريق الوجدانی المجاهد فی الله حق جهاده الثالث علی عهد الله و ميثاقه

المستضئی من نوره واشراقه اشهد بانک اقمت حدود الله و توجهت الی

مکتوب الله و اخلصت وجهک لله و اشتعلت بنار محبته الله و ادرکت يوم الله

و آمنت بطلعته المشرقة من النقطة المقدسة الاولی و انجذبت بنفحات قدس

محبوبک الابهی و اثنيت علی الله وناديت باسم الله و تمسکت بميثاق الله

و فديت روحک و ذاتک و دمک و جسمک وظاهرک و باطنک فی سبيل الله

حتی شربت کاس الشهادة الطافحة بصهباء موهبته الله و هرق ثارک

علی التراب و تقطعت فی مضجع الراحة واضعاً راسک علی وسادة الطمانيته

لعمرالله ان فاطمة الزهراء بکت عليک فی الجنته الماوی و سيدة النساء صاحت

و ناحت علی مظلوميتک فی الفردوس الاعلی والاسية الکبری ولولت بالعويل

عليک فی الرياض الغناء والسارة والحوا بکتا عليک بدلدموع السائله کغيث

السماء اسئل الله بان ينزل من سحاب رحمته غيث الالطاف وان يطيب

تربتک بصيب الاحسان و ينزل علی مرقدک طبقات النور بالبر والاکرام و

يجعلک وفداًعليه و ضيفاً کريماً لديه و يدخلک فی القصر المشيد فی ظل رب

مجيد و يرزقک مشاهدة جماله الابهی فی جنته اللقاء ويجللک بانوار الاحسان

ويظللک بسحاب الفضل والاکرام ويجعل لک المقام فی اعلی غرف الرضوان

ص ٢٣٧

و ينزلک منزل صدق نزلاًمن غفور رحمن و طوبی لمن يزورک ويتقرب الی

قبرک ويتبرک بذکرک ويتاثر من شهادتک والتحيته والثناء عليک

مادام النسيم يسری من مهب موهبته الله ع ع

هوالله

ای سليمان حضرت مهدی چون سراج هدی در زجاج ملاء اعلی بر افروخت

و چون پروانه حول شمع امرالله بال وپر بسوخت در محبت جمال قدم سربداد

و سرور دو جهان شد و در قربانگاه عشق جان بباخت ولی تا دامنه ملکوت

ابهی دواسبه بتاخت و در قطب ملاءاعلی علم برافراخت پس تو که يادگارآن

بزرگواری راه او پيش گير و روش او طلب و ثبوت و استقامت در موارد

؟ نما تا مومن ممتحن گردی و موقن موتمن نظر عنايت با تست و توجهات

حضرت احديت شامل حال تو والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای ثابت بر ميثاق اهل فتور هر چند شرورند و بيشرم و پر غرور ولی ايشانرا

بخداوند غيور واگذار ان ربک لبالمرصاد آنچه فرض بر اهل بهاست

؟ وسکون است و شکيب و تحمل در کل شئون تاتوانی مظهر الطاف

؟ باش و ملائکه رحمت يزدان اين نفوس متزلزله چون خفاشان ظل

ص ٢٣٨

ظلمتکده خود راازانوار ساطعه شمس ميثاق محروم نموده اند وازشعاع نير

اشراق محجوب ديگر چه ذلتی اعظم ازاين و چه نقمتی اکبرازاين فسوف تری

المنکرين فی خسران عظيم و تجدالمتحجبين فی خذلان مبين وتقول الحمدلله

رب العالمين ع ع

هوالابهی

يا من ثبت فی امرالله از مفتريات اهل فتور مکدر مشو وازاراجيف زاغان

خريف گريبان مدر شان غراب نعيب است و صفت ذأب افتراس

و درندگی بعيد و قريب البته خفاش پر خاش بر مداح آفتاب کند ولابد دباغ

بد دماغ مذمت گلشن و باغ نمايد يهود جحود از نفحات مسيحائی محروم

وابوجهل عنوداز جمال محمود محجوب پس صبروتحمل کن وازقصوراهل فتور؟ غماض نما

و بحق حواله کن اين نفوس ضعيفند و در ادراک خفيف بايد مدارا کرد

و بااين اطفال تحمل بسياربلکه ندامت آيد و پشيمانی حاصل نمايند واگر چنانچه

مصر گردند سطوت ملکوت ابهی کفايت است و آيات قهر ملاء اعلی مسلط

بر اهل هوی والبهاء علی کل ثابت علی ميثاق الله ع ع

هوالله

ای محزون مکاتيب شما رسيد و از اخبار شدت مشقات واکدار شما نهايت

ص ٢٣٩

تاثر حاصل گرديد ولی سبب البته مجهول نه وقتيکه دراسلامبول بوديد چون

؟بمقتضای ميثاق قائم فرداً وحيداً چگونه مقابل کل نهايت استقلال

ثابت و بجنود غيب موفق چنانکه خود متحير بوديد که اين چه قوتی است

واين چه قدرتی چون موخراًدرارض اقدس گوش را باستماع بعضی اقوال

وآلوده فرموديد ملاحظه کرديد که بغتةً‌جميع ابواب مسدود شد بايد فوراً

متنبه شويد تاآنکه در حمام باآن شخص معهود ملاقات نموديد وآن صحبتها

ميان آمد حتی شما را دلالت کرد که بسرايه برويد وازبعضی اهل غرض که عريق

؟ات حضرات بودند سئوال نمائيد که آيا شکايت شده اين کلمه را

؟بجهة اين مرقوم مينمايم تابدانی از جميع تفصيلات جزئی وکلی واقف ومطلع

؟بودم ولی نخواستم چيزی ابراز دارم شما قصوری نداريد و غرضی نداشتيد

؟ اينها پاپی بودند اين سبب شد که ابواب مفتوحه مسدود شد حال اگر

؟ آن ابواب را خواهيد تلافی مافات کنيد وازمن مپرس چه کنی خود خوب

؟ ميدانی که در چه دريا بايد شست شونمائی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم يلعبون

؟ مبلغی که بجهت ادای دين خواسته ايد اولاًآنکه جمال قدم روحی لتربة

؟ هر چند ابواب خزائن و جود را بر وجه اين عبادش مفتوح نموده و اين

؟ و سامانرا در بحر غنا مستغرق کرده ولی موقتاًبحسب ظاهرنظر بحکمتی کما

ص ٢٤٠

کمال عسرت را مقدر داشته کنج در آستين و کيسه تهی تا جميع ياران

ما بين عالميان بتقديس و تنزيه صرف محشور و معروف گردند و بالعکس

موقتاًباهل فتور گشايش عنايت فرمود که سست عنصران چند نفر مفتون

گردند ولی عنقريب تری المتزلزلين فی خسران مبين وثانياًآنکه‌اينعبد

با وجود آنکه تا بحال اعانت ظاهريه ازنفسی ننموده اهل فتور ولوله درآفاق

انداختند که نفوس ثابته بر ميثاق بجهت منفعت دنيا بوفا قيام کردند

واويلا اگراين عبد بنفسی اعانتی مينمود و چون حضرات بعضی حرکات ميکرد

فی الحقيقه اگر عزت قديمه خواهی بر ميثاق ثابت شو و اگر غنی ابدی جوئی

بر ميثاق ثابت شو اگر راحت سرمدی جوئی بر ميثاق ثابت شو و تلافی

مافات کن هر چند تو قصوری نداری ولی اهل فتور بر تو سراً هجوم نمودند

در محضر تو مفترياتی چند گفتند که تاثيرش اين صدمات شد والبهاء عليک

ع ع فوالله الذی لااله الاهو بمجرد تلافی مافات جميع ابواب مفتوح ميگردد

هوالابهی

ايخادم احباء الله ايغاصب حق عبدالبهاء زيرا خدمت ياران

و خادمی دوستان منصب ابدی و ماموريت سرمدی اينعبد است وتومنصب مرا

غصب نمودی و در کمال دليری مشی و حرکت مينمائی از خدا بترس اين رداء

ص ٢٤١

؟من است چرا در بر نمودی و اين تاج من است چرا بر سر نهادی يا عهد

وکالت ميکنی که بالنيابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت احبای آلهی

قيام نمائی و از ادعای اصالت بگذری ويا آنکه شکايت بقاضی شهر

ومفتی قصر مينمايم الحمدلله مجتهدين بسيار بيک نقض عهد رشوت هرحکم

می توان گرفت والسلام ع ع

هوالابهی

؟ يامن ينادی بالميثاق جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز

؟آذربايجان حاضر و اين عبد چون مديون پاک باز مقروض و مفلس و متحير

؟متفکرم که چگونه‌اين دين تومان يکهزارمنفعت رادرهر ماهی ادا نمايم زيرا

؟ حاجی مکاتيب مطلوبه را در هرماهی منفعتی منضم فرمايد چندی بودنظر بمشاغل

؟عظيمه اين عبد مهلت داده بودند و بسيار معقولی ميفرمودند حال اليوم

؟ واين وطلبکار که خوف افلاس مديون اورا بيقرار و مضطرب نمايد بغتةً

؟؟ ودفعةً‌پنج سند را تحصيل خواهند و تا نگيرند بر نخيزند فرق ميان

؟جناب حاجی و سرباز آذربايجانی اينست که سرباز طلبکار در خانه خانه را بگيرد ودر

؟ ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمايند باری

؟ سند ها که مرقوم فرموده اند سنديست که باسم شماست باری ناچار

ص ٢٤٢

ناچار از ادای اين دين مستوعب شديم علی الخصوص که براين دين مستوعب ربی

و منفعت مرکب نيز محقق است جناب حاجی سئوال ميفرمايند که تکليف

شما چيست تکليف اينست که در جميع شئون خود را فداءامرالله نموده در

اطراف بنشر نفحات الله و تثبيت قلوب علی ميثاق الله مشغول گردند اين

است ثمره وجود و مقام آقا ميرزا محمود بلاميرزا مشکل است نوشتن تکفير

مينمايند ذرهم فی اوهام الانجاد والغفلة يتيهون و قل بسم الله مجريها

ومرسيها وانشرالشراع واجرالسفينته علی بحر العبودية للبهاءفانهاالمقام المحمود

والظل الممدود والرفد المرفود والورد المورود ع ع

هوالله

الحمد لله الذی تنزه ذاته وتقدست کينونة عن ادراک حقائق مشرقة

عن افق العرفان و کيف اهل النسيان و علت و ارتفعت ان ترف

اجنحة طيور الافکار فی اوج عرفانه فکيف الذباب والبغاث فان الحقيقة

الربانية والکينونة الصمدانية غيب فی ذاته و کنز مخزون فی کنه صفاته والحقائق

التی تذوتت بکلمته و شيئت بقدرته کيف تحيط بعظمة جلاله و تدرک حقيقة؟

ذاته لان المحيط اعظم من المحاط والمدرک له لسلطة علی المدرک تنزهت

ذاته ان تحاط و تقدست کينونته ان تدرک لا تدرکه الابصار و هويدرک

ص ٢٤٣

البصار و هواللطيف الخبير والتحية والثناء علی الجواهرالرحمانی والمظهرالصمدانی

والهيکل النورانی الذی قدر وهدی و اظهر و اعطا و جمع و نادی وقال ما عرفناک

حق معرفتک فانه النور الوحيد الذی اضاء الفضاء الوسيع بشعاع اليقين

فی بيان کنه الرب العالمين واقر بالعجز و التقصير و اعترف بالمنع والتحذير

؟فان الامکان حده العجز عن العرفان والا من اشتداد عری الطغيان يدعی

اولوالنسيان معرفة کنه الرحمن والحال کل ما متيزوه بالاوهام فی ادق

؟معانی البيان تصور ذهنی او تخطر قلبی لا يکاد يروی الظمئان او يشقی العيان

والصلوة والسلام والبهاء علی کل من اتبع هذا الطريق واهتدی الی الصراط

المستقيم والحمد لله رب العالمين ايهاالنحيرالبصير والبحرالخضم الخبير اعلم

؟ ؟ته الاحمديه والحقيقة المحمديه لما نظرت الی حقيقه الوجوب و عزتها

؟؟ الامکان و ذلتها والقدرة الالهيه وصولتها و العجز الخلقی فی ساحة

؟ و عظمتها بين بلسان فصيح و بيان بليغ بان حقيقة الذات القديمه

؟؟ هی هی مقدسه عن کل نعت وثناء و منزهة عن کل مدح و بيان

؟؟ وتبيان و ان الحقيقة المتذوته باية من آياتها کيف تستطيع ان

؟؟ وان آية من آيات قدرتها کيف تقدر ان تحيط بحقيقتها فان

؟؟؟ و عين الجمع غيب منيع لا يدرک و کينونته خفية لا تنعت انما

ص ٢٤٤

انما العرفان من حيث آثار الاسماء والصفات التی کانت آيات باهرات

للذات ومشاهدة شئون الحق فی حقائق الکائنات فان الحقيقة

الانسانية من حيث هی هی آية معروفه ناطقة بثناء بارئها و مبينته

لاسرار موجدها و شارحة المتون الحکمة البالغة المودعة فيها فتعالی الذی

خلقها و ابدعها و انشئها وفی انفسکم افلا تبصرون فنباءً علی ذلک

قال من هو غنی علی فروع سدرة المنتهی بابدع نغم وايقاع لو کشف الغطاء

ما ارددت يقيناً فهذا العرفان هو معرفة ايات الملکوت المودعة فی حقيقة

الانفس والافاق سنريهم آياتنا فی الافاق وفی الانفس حتی تبيين لهم

انه الحق فانظر بالنظر الحقيقی والبصر الروحی ان حقائق الکائنات الموجودة

فی مراتب مختلفه و مقامات متفاوته فلا يقدر الموجود فی الرتبة الدانية

ان يدرک بل يستخبر عن الموجود الذی فی رتبة اعلی من رتبة فانظر فی

مراتب الجماد و النبات والحيوان والانسان فان الجماد مهما يترقی

الی ذروة الکمال لا يکاد يدرک حقيقة النبات ولا صفاته و لا کمالاته بل صعوده

فی الصقع الذی وجد فيه بحسب ذلک الرتبة والمقام وان النبات مهما

تدرج فی رتب الکمال لا يکاد يصل الی حقيقة الحيوان ويدرک القوة الحسائية

والکمالات الموجودة فی العالم الحيوانی فان کمالاته بالنسبته اليه امروجدانی

ص ٢٤٥

فالفا قد کيف يدرک الحقائق و ان الحيوان مهما ترقی و تصاعد الی اوج

الکمال و تدرج الی اعلی درجة الاحساس والادراک بالسمع والعيان لايکاد

يدرک الحقيقة الانسانية و کمالاتها و ذاتية البشرية و صفاتها واحاطتها

و قدرتها واتساع فکرها واتقاد نارذکرها فانه محروم عن ذلک و ممتنع محال

له عرفان ذلک فاذا کان کل حقيقة امکانية لا تقدر ادراک حقيقة امکانية

فوقها فکيف الامکان والوجوب سبحان الله عما يصفون فلاجل ذلک

قال مخاطب لولاک ما عرفناک حق معرفتک ثم ان مطلع الهدی

علياًعليه‌السلام لما انظرالی الاثار والايات واسرارالمودعة فی حقيقة

الکائنات و ارجع البصر و ما رای من فتور قال کشف الغطاء

ما ازددت يقيناً و کلا البيانين واقعان فی محلهما و مطابقان لاس

اساس المسائل المعضلة الالهية التی عجزت النفوس عن ادراکها و قصرت

العقول عن عرفانها وانک انت فاشکرالله ربک بما اغناک و بين لک فی

الکتاب اسرار کلشئی بابدع تبيان و اظهر افصاح خارج عن الخفاء

وکن فی امر ربک ثابتاًناطقاًو منادياًوهادياًحتی يجعل لک انه هوناصرک

و مويدک و موفقک علی مايحب ويرضی والسلام علی من اتبع الهدی ع ع

هوالابهی

آلهی آلهی

ص ٢٤٦

آلهی آلهی انی ابسط اليک اکف التضرع والتبتل والابتهال واعفر وجهی بتراب

عتبة تقدست عن ادراک اهل الحقايق والنعوت من اولی الالباب ان

تنظر الی عبدک الخاضع الخاشع بباب احديتک بلحظات اعين رحمانيتک

و تغمره فی بحار رحمة صمدانيتک ايرب انه عبدک البائس الفقير و رقيقک

السائل المتضرع الاسير مبتهل اليک و متوکل عليک متضرع بين يدک

يناديک و يناجيک و يقول رب ايدنی علی خدمة احبائک و قونی علی

عبودية حضرة احديتک و نور جبينی بانوار التعبد فی ساحة قدسک

والتبتل الی ملکوت عظمتک و حققنی بالفناء فی فناء باب الوهيتک و اعنی

علی المواظبته علی الانعدام فی رحبة ربوبيتک ايرب اسقنی کاس الفناء

والبسنی ثوب الفناء واغرقنی فی بحرالفناء واجعلنی غباراًفی ممرالاحباء

و اجعلنی فداءالارض التی وطئتها اقدام الاصفياءفی سبيلک يارب العزة

والعلی انک انت الکريم الرحيم المتعال هذا ما يناديک به ذلک العبد فی

البکور والاصال ايرب حقق آماله و نور اسراره و اشرح صدره و اوقد

مصباحه فی خدمة امرک و عبادک انک انت الکريم الرحيم الوهاب

وانک انت العزيز الروف الرحمن ع ع

هوالابهی

ص ٢٤٧

يا ابراهيم ان الخليل الجليل قد اخرجوه من الوطن القرب الی العدوة

القصوی اتبعاءالاذلال فيکل الاحوال فابی الله بل جعل هذاالخروج سبباً

للعروج الی اوج منطقة البروج فسوف تری نشر اوراق الشبهات اورث

الثبوت و الرسوخ فی قلوب الاحباء فی کل الجهات ع ع

هوالابهی

يا يوسف ايهاالصديق لاتتبئس من الاحتباس فی عنايت الحب والاحزان

فسوف ياتی رائدالملکوت الابهی و يدلی دلوالوفاء وينجيک من البئر الظلماء

ويدخلک فی مصرالبهاء و تستقرعلی سريرالعلی وتمشی عزيزاًمکيناًجليلاًبعد ما

کنت غريباًذليلاًحقيراً ع ع

هوالابهی

؟رضا ان الرضاء بالقضاء سمة اهل الانقطاع و سنة اهل الانجذاب بنفحات

ملکوت الابهی و عليک البهاء ع ع

هوالابهی

؟ ؟انجذاب بنفحات الله حمد خدارا که بنسيم حدائق حقائق ملکوت ابهی زنده

؟ و تازه گشتی و از انفاس طيب حدائق ملاءاعلی بروحی فائض بی اندازه فائز

؟؟ واز صهبای محبت الله سرمست و مخمور گشتی و از مشاهده آيات توحيد

ص ٢٤٨

توحيد بصر منور کردی وقطع صحرا و عبورازدريا نموده بوادی ايمن طورسيناء

بقعهء مبارکه وادی طوی ارض مقدسه رسيدی و در عتبه ساميه حاضر

شدی و طواف ملاء اعلی نمودی و حيات تازه يافتی و بروحی بی

اندازه فائز گشتی و خلق جديد شدی حال با تائيدی ملکوتی و قوتی جبروتی

و روحی مسيحائی و فتوحی بطحائی و بشارتی رحمانی واشارتی ربانی ورخی افروخته

و دلی بنار محبت الله سوخته و علمی افراخته و شمشير لسانی آخته و نطقی فصيح

و کلامی بليغ عزم ديار آلهی نما و منادی عبوديت اين عبد بهائی گرد و تبشير

بميثاق رحمانی و مروج عهد يزدانی ربانی لعمرالله روح القدس ينفث فی

فمک و روح الامين يلهمک فی قلبک و شديدالقوی عن يمينک و ذومرة

يسعی عن شمالک ع ع

الله ابهی

ايغلام علی اعلی اين غلام مضاف بنام جمال کبرياء وعلی اعلی و شطر ثانی از اسم

جمال مبارک ابهی ايکاش اينعبد بحقيقت اين اسم موسوم ومتحقق ميشد تا معنی

مبين و حقيقت عبوديت جمال قديم روحی لاحبائه الفداءدر اين کينونت فنا

واضح و آشکار گردد هنالک اتغنی و اترنی و انغرد و اترنم و اقول طوبی لی من هذا

الفضل العظيم بشری لی من هذا النعيم المقيم لعمری ان هذا الهوالصراط المستقيم

ص ٢٤٩

والبهاء عليک وعلی کل عبد منيب ع ع

هوالابهی

ای بنده آلهی هر چند حقائق جسمانيه در ناحيهء بعيده واقع ولی جواهر صافيه

ازحدود قرب و بعد فارغ هميشه حاضری و بملکوت ناظر ع ع

هوالابهی

يا من اقتبس جذوة من النارالموقدة فی سدرة‌السيناء قد تلوت آيات شوقک

الی الله واطلعت بما يتاجج بين ضلوعک والاحشاءمن نيران محبة‌الله وابتهلت

الی الله و بسطت اکف الضراعة الی الملکوت الابهی مستدعياًان يوفقک علی رفع

لواءالهدی فی تلک الانحاءوالارجاء ونشر شراع التقی فی تلک البحار والاطراف

و ان يهدی الله بک عصبة تخوض فی معامع العرفان و تجول فی مضمار الايقان

و تتسابق فی ميدان اليقين وتهجم علی صفوف الجهل والوف المتحجبين

بسيوف مسولة من الدلائل والبراهين واعنة مطلقة من الحجج والبرهان المبين

و اسنة مشروعة من القول اليقين و انک انت اذا سمعت هذا النصح العظيم

و ثتمرت؟ عن ساعد الجهد فی هذا الامر الکريم و شددت الحنضر علی هذاالعمل البديع

لتری ابواب التائيد مفتوحة علی وجهک و جنود التوفيق مترادفة فی ظهرک و نفحات

القدس معطرة لمشامک و بحور المکاشفة متسعة قدام وجهک و سحائب الفيض

ص ٢٥٠

الفيض ممطرة علی ارضک و انوار الشمس الحقيقة ساطعة علی بصرک و نسمة‌الله

تتيفطة لقلبک و نفحة‌الله محيية لروحک والبهاء عليک ع ع

توجه بصفحات قفقاز فرمائيد و در اطراف و اکناف آن ولايت مرور و عبور

فرموده بقدرامکان نفوس را بشريعت الله و ميثاق الله و ملکوت الله دلالت

و هدايت فرمائيد پس يا بطهران و يا باصفهان مراجعت والبهاء عليکم ع ع

هوالابهی

ايرب ترانی مقصوص الاباهر بکسور الجناح متسعر الاحشاءمرتعد الاعضاء بما ورد علی

سهام الجفا من ذوی البغضاء و وقعت تحت مخالب العدوان و ابتليت

بانياب ذأب کاسرة من اهل الطغيان فو عزتک اندق عظمی و احترق دمی

و تناثر لحمی و اشتبک علی الالام والاحزان و اضمحلت منی کل القوی فنسيت

ذاتی و نفسی و وجودی فيهذه النشائة الاولی و کل لسانی و انقطع نطقی و جف

قلمی و انحل جسمی و انحنی ظهری و ضاق صدری و تکدر صفاءقلبی ادرکنی

بفضلک يا ربی الابهی و انقذنی من بين يدی هولاء و ارفعنی الی جوار رحمتک

فی الملاء الاعلی لامستريح فی ظل سدرة رحمانيتک و ارياح فی قباب رحمتک

التی احاطت الاشياء انک انت الکريم الرحيم الغفار ع ع

هوالابهی

ص ٢٥١

ای بنده آستان حق محزون مباش مغموم مباش ببشارت حضرت احديت

جام عنايت بر کير و صهباء مسرت بنوش سر مست شو مدهوش گرد مخمور

شو مسرور شو فضل عظيم است لطف عميم انوار مواهب ساطع و اشراق

رغائب لامع چشمهء حيات جاری است و ينبوع عنايت پر جوش و ساری

شمع هدی روشن است و ساحت دلها رشک گلزار و چمن اسم اعظم

مجلی بر ملک و ملکوتست و جمال قدم فائزاز حيز لاهوت ازنفحهء مشکبار

گلزار ميثاق آفاق معطر است واز انواراشراق شرق و غرب منور لکن مزکوم

محروم و کفيف در حجاب کثيف و صميم در عذاب اليم عنقريب پرتو ميثاق

؟شعشعه بر آفاق زند وآفتاب عهد بذل انوار بر خاور و باختر نمايد هر خفاشی

؟از مهر نورپاش در گريز و هر جعلی از نفحات قدسی در پرهيز کرم مهين را

؟ مبين صد عظيم است و شعله نورانی سارق ليله ظلمانی را بلاء کبير نغمه

؟بلبل چمن مکروه زاغ و زغن وآهنگ طيور قدسی مبغوض غراب مزابل و گلخن

؟ پس تو شکر نما که انوار ترا جلاء بصيرت شد واين نفحات رايحه مصراحديت

؟اين شهد حلاوت مذاق گرديد و اين آهنگ بانگ صلای ملکوت شد والبهاء

عليک ع ع

هوالابهی

ای ياران

ص ٢٥٢

ای ياران آلهی و ای دوستان حقيقی صبح ميثاق چون اشراق بر آفاق نمود

روحانيان بکمال روح و ريحان دست بشکرانه گشودند و به پرتوعنايتت روشن

گشتند وبه وجد و اهتزاز آمدند و دل و ديده منور نمودند و در نشر بوی

گلستان حقيقت کوشيدند ودراعلاء کلمه آلهيه سعی بليغ نمودند و به جنود

ملکوت ابهی مويد گرديدند و بجيوش ملاء اعلی منصور شدند وحزبی کور صفت

و ظلمت پرست و خفاش بصيرت از پرتو اين صبح نورانی افسرده و پژمرده

گشتند و هريک بحفرهء خزيدند وبگوشه ظلمتی دويدند و بايکديگر رمز گفتند

وسردر سر گشودند که اين صبح اشراقی ندارد واين نور ميثاق آفاق نيارايد

ظلمت خوشتر است و فرقت بهتر آفتاب حقيقت غروب نموده و نير

اعظم افول کرد ليل اليل آمد و شب پر تعب گشت ظلمت احاطه نمود ديگر

تا هزارسال شب تاريک است و ظلمت محيطه بدور و نزديک پس شب و روز

بايد بنقض ميثاق بر خواست و بقوت شبهات آفاق را ظلمانی نمود چون

از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترويج کردند کوکب عهد پرتوی

پر اشراق نمود مخذول و منکوب و محروم گشتند و علم ميثاق بر قطب

آفاق بلند شد ع ع

هوالابهی

ص ٢٥٣

يا من اقتبس نارالمحبتة من السدرة‌الرحمانية قد غرست شجرة الميثاق فی

بحبوحة الفردوس و آوت اليها طيور القدس و ظللت علی اهل الانس و

ازهرت و اورقت و اثمرت و خضلت و نضرت و اهتزت من نفحة ازهارها

؟المخلصون و ذهلت من مشاهدتها عقول الناظرين ولکن المتزلزلين لفی

خسران مبين وان المترفين لفی ذل عظيم از صفات امناء بيت العدل

استفسار فرموده بوديد امناء بيت العدل رجالی هستند که بايد ملت بقاعده

؟ ب منتظم مکمل ايشانرا انتخاب نمايند و ايشان از برای رياست عدل

ميان خود نفسی را انتخاب نمايند و شبههء نيست که اين نفوس بايد مومن

و موقن و ثابت و راسخ و بکمالات آراسته باشند تا صيتشان در ميان

؟ عموم چون رائحه مسک معطر باشد و اورا ملت انتخاب نمايند و حال عقل

؟؟ مقتضی اجراء احکام انتخاب نيست زيرا اسباب ولوله و فتنه ميشود

؟عند حصول الوقت و مساعدة‌الزمان البته بايد قواعد و احکام انتخابرا

؟ ل آزادگی اجرا کرد تا بيت عدل در ظل سلطنت شهرياری و تحت صون و

؟ پادشاهی بخدمات فائقه قيام نمايند و در خدمات سرير سلطنت بکمال

؟؟ و خير خواهی جان فدا نمايند و شبههء نيست که اکثريت ملت نفوس

و پاک منزه را که بکمال آراسته است انتخاب نمايند ع ع

ص ٢٥٤

هوالابهی

يا من استنشق رائحة الوفاء قد اعترضت عصبة النقض علی عبدالبهاء انه اطفاء

سراج الامر بين الوری قل ويل لکم يا حزب الشقاق اماترون ان قوة کلمة الله

احاطت الافاق وان صيت امرالله بلغ مشارق الارض و مغاربها قل مالکم

لا تنتبهون و ويل لکم لم لا تتيقضون و حسبتم انفسکم ايقاضاً کلاً انکم

لفی مضاجع الجهل ترقدون ءزعمتم انکم تبصرون او تسمعون هيهات هيهات

بل انکم صم بکم عمی فی صقع الميثاق تحشرون و انکم الاخسرون فسوف فی

غمرات الذل تغرقون ع ع

هوالابهی

ايعاشقان روی حق دوستانرا محفلی بايد و مجمعی شايد که در آن مجامع و محافل

بذکر و فکر حق و تلاوت و ترتيل آيات و آثار جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء

مشغول و مالوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پرتو افق اعلی بر آن مجامع نوراء

بتابد و اين محافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعيين و مقرر گرديده است

که بايد در جميع مدن و قری تاسيس شود و چون تقرر يابد مجامع خصوص منسوخ

شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد موسس نه چه که سبب هيجان اشرار

و تعرض فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد

ص ٢٥٥

اسم اعظم است اگر تاسيس گردد ولاباس فيه و مقصد از اين آنست که در اين

محافل جمع کثير حاضر نگردد که بادی جزع و فزع و شيون جهلا گردد واين مجامع

روحانی در نهايت تنزيه و تقديس ترتيب يابد تا از محل و ارض و هوايش نفحات

قدس استشمام گردد و جمال قدم نظر بحکمت امريه فرمودند که در بلاد حال بيش از

عدد اسم اعظم احبا در جائی اجتماع ننمايند موافق حکمت است مقصود اين است

که در شريعت آلهيه محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است

و بس و او ناسخ جميع مجامع و محافل عباديته ولی معارف و مجامع خيريه

و مجالس شوريه و محاضر نافعه نيز جائز بلکه لازم و واجب ولی حال نظر بحکمت

کل از محذور خالی نه لهذا بايد حال بمجامع روحانيه کفايت گردد و نمره اول

اين مجامع جميع خدماترا علی العجاله بايد تکفل نمايد واحبای آلهی بايد بجهة مواد

؟ ؟ اين مجمع بقدر امکان معاونت نمايند تا انشاءالله مشرق الاذکار

؟ در نهايت عظمت و جلال تاسيس شود اين وقت اين موقت منسوخ گردد

والبهاء عليکم يا احباءالله ع ع

هوالابهی

ايدوستان آلهی و ياران حقيقی لله الحمد در آستان مقدس جمال ابهی کل مقبول

؟شمول لحاظ عنايت سلطان وجود هستيد ابواب بخشايش جمال قدم بر وجوه

ص ٢٥٦

بر وجوه مفتوح و صدورثابتين بفيض قديم و ميثاق رب قيوم مشروح

عواطف ملکوت ابهی محيط بر کبيروصغير والطاف شمس حقيقت ملاءاعلی

رايکان بهر جوان وپير بحر فضل پر موج است و جنود تائيد فوج فوج

ولی بايد حفظ مراتب نمود وقانون وجودی وما منا الا ولد مقام

معلوم رامراعات کرداصاغر بايد رعايت واحترام اکابر کنند واکابر

بايد عنايت و مهربانی در حق اصاغر نمايند جوانان بايد خدمت و حرمت پيران

نمايند و پيران بايد محافظت و رعايت جوانان نمايند اين حقوق متبادله است

نه چنان باشد که هر کس خود رای و مستقل الفکر باشد حضرات ايادی عليهم

بهاءالله هرگاه در مجلسی قراری بفرمايند کل بايد اطاعت وانقياد نمايند و در

کمال سرور و رضا مجری دارند زيرا اين اطاعت فرض و واجب است هرنفسی

وحده پی بعواقب امور نبرد و آنچه اليوم لازم است نداند و رای مصيب ندارد

اگر چنين باشد که مختار باشد و هر چه پسنديده بيند مجری دارد بکلی

شيرازه امور از هم در رود و امور مختل گردد و پريشانی صوری و معنوی

دست دهد لهذا بايد که هر يک از احباب تصوری نمايد و امر مهمی بخاطر آرد مراجعت

به مجلس حضور حضرات ايادی عليهم بهاءالله و ثنائه و عزه و علائه نمايد هرگاه

حضرات ايادی تجويز نمودند معمول دارد والا فلا فقره از کتاب الله که مدل

ص ٢٥٧

براين است در لوحی مرقوم وارسال شد تااحبای آلهی بدانند که چگونه بايد

تمکين ازايادی امر داشته والبهاء عليکم اجمعين ع ع

الله ابهی

يامن انشاءه‌الله فی ظل رحمته ابشربفضل مولاک فان غمام‌الجود يجود و سحائب

المواهب مزعاد و مبراق وانوارالفيض فی اشد اشراق والعشاق فی وله

واحتراق و لا يطفی نيرانهم سيول الاماق لعمرک هذه النارنور وهذاالعذاب

عذب وسرور وهذه الکاس مزاحها کافور طوبی للمحترقين بنارالاشتياق طوبی

لدموع تحلبت فی الفراق طوبی لزفرات قلوب تلهب من الاشواق ع ع

هوالله

ای پارسيان کشور پارس مشرق زمين است و اهل پارس عزيز و نازنين ملک

ايران اقليم خاورانست و مملکت يزدانيان از آغاز چنين بوده است مدتی

فتوری حاصل شد و قصوری پديدار گشت ماه اوج عزتش غروب نمود و ستاره

هوش و دانشش افول فرمود خردمندان بيخبر گشتند و دانشمندان نادان

شدند پرتوی از کشور خارج درخشيد و لشگری از سپاه اقليم مجاور رسيد

بساط پارسيان پيچيده شد و نشاط ايرانيان باخررسيده روز روشن درنظرشان

تار شد و گلزار و گلشن خارزار گشت مدتی گذشت حال باز نوبت نيک اختر

ص ٢٥٨

نيک اختری رسيد و آفتاب طالع فرخی دميد نسيم عنايت بر اين اقليم

وزيد و پرتو بخشش ساطع گشت مهرانورازملک خاور درخشيد و شميم

جان پروراز کشورايران وزيد پس اين بخشش را غنيمت شمريد واين عطا را

ازاعظم آمال دانيد دست يکديگر گرفته يکجان و يکدل و يک مقصد گرديد و

بکوشيد تا آن عزت قديمه شاهد انجمن گردد و آن مرغ چمن در اين گلشن

بسرايد ع ع جناب يوسف خان را تکبير ابدع ابهی ابلاغ فرمائيد چون در

پوست پيش بايشان مرقوم شد لهذا در اين سفر باو چيزی مرقوم نگرديد انشاءالله

مويد و موفق باشند ع ع

هوالله

يا من تمسک بذيل الکبرياء اعلم ان لسان الغيب من الملکوت الابهی يخاطبک

بهذا الاثناء و يقول يا مهدی ثبت القدم علی العهد القديم و قوالقلب

بالميثاق الوثيق و شنف الاذن بلئالی ذکر ربک الرحمن الرحيم يا مهدی قد

هاج اعاصير التزلزل والاضطراب و ماج طماطم التذبذب والانقلاب فالق علی

القلوب ما تطمئن به النفوس و تجلی به الابصار و هو عهد الذی اخذه الله فی

ذرالبقاء لمرکزالميثاق و اليوم هجمواالمتزلزلين هجوم الجراد و ثبواو ثوب

السباع و اطلقوا الاعنته و اشرعوا الاسنة ونادوا بالويل و انحدروا

ص ٢٥٩

کانسيل يشتتوا شمل الاحباء ويتزلزل اقدام الضعفاء ويضطرب الجهلاء

ولکن الذين راقت سريرتهم زادت بصيرتهم و ازدادت استقامتهم و ثبتت

اصولهم و تعدلت فروعهم واماالضعفاء سترونهم هائمين فی هيماء والعما

ذرهم يلعبون مکتوب آنجناب واصل واز مضمون قلب محزون شد و کمال تاثر

حاصل گشت ولی ای بنده قديم جمال قدم الحمدلله صراط واضح ودليل لائح

و سراج ساطع و حجت بالغ و نورآلهی لامع عهد آلهی مشهود ومرکز ميثاق

موجود مرجع منصوص و مبين مخصوص مشهور جمال مبارک جای توقف

نگذاشتند ومحل ترديد باقی ننهادند مگرآنکه نفسی امررا برخود عمداًمشتبه نمايد

و آفتاب را حجاب و آب زلال را سراب گمان کند ويعرفون نعمة‌الله ثم ينکرونها

گردد باوجود مبين منصوص بنص قاطع مخالفت نمايد و خود سرانه بتاويل

متشابهات و القاء شبهات پردازد البته از اوج عرفان بحضيض خسران

افتد و دراسفل غفلت و ذهول مقر يابد آنجناب بايد ضعفارا حفظ فرمايند

که مبادا بالقاء زخرف قول از دور و نزديک پريشان گردند و گوش باقوال

بيخردان دهند ع ع

هوالابهی

ايمدهوش صهبای آلهی وپر جوش درآتش محبت ربانی درشب و روزآنی نميگذرد مگر

ص ٢٦٠

مگر آنکه در خواطر مشتاقان گذری وبياد ياران آيی با وجود اين چگونه گمان کنی

که محرومی و مهجور و منستی و متروک و حال آنکه مخصوص آنجناب ورقهء ارسال شد

همچو مدان که آنی فراموش شوی و يا دقيقهء از فکر بروی هميشه مذکور بوده وهستی

و در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود اين روابط معنويه حبل

متين آلهی است وهن و فتور وسستی و قصوری در آن ممکن نه بيقين مبين

بدان که احبای باوفای حق در اين محضر ذکرشان چون شمع ساطع است

و يادشان چون شمس لامع از فضل اعظم جمال قدم اميدواريم که روابط قلبيه

ايشان يوماً فيوماً شديد تر گردد و انجذابات روحيه شان عظيمتر شود از

مواهب اين قرن مبارک مطلع عنايات حضرت احديت گردند و از

الطاف عظيمه ايام مشرق کواکب افق رحمانيت شوند کور عظيم است

و صاحب کور جمال مبين سمايش شريعت تقديس است و فائض بر مزرعه

هر عزيز و خسيس و شمسش حقيقت ذات الوهيت است که جميع مظاهرش

در سائر اکوار بمقام عبوديت بودند ارضش ارض حقايق کليه مستفيضه از

اشعه ساطعه ازنيراعظم است و بحرش محيط اکبراست حدائقش جنان فردوسی است

و شقائقش معطر بنفحات قدسی چشمه اش عين تسنيم است و کوثرش ماء معين

فيه شفاء للشاربين اثمارش مالارات عين و لا سمعت اذن

ص ٢٦١

ولا خطر علی قلب بشر و نغماتش الحان طيور بقاست ؟ واصواتش ترنمات

حمامه وفا نغمه اش حقائق و معانی است و رنه اش بدايع آيات رحمانی

بحرش عذب فرات است نهرش زلال آب حيات قطره‌اش چون دريا در

جوش و خروش است و ذره اش چون آفتاب مشهور و معروف مقصد از

اين اذکار آنکه ما منتظريم که انشاءالله مويد بخدمت امرالله گردی و موفق

بر اعلاء کلمة‌الله در اينصورت چگونه فراموش شوی استغفرالله عن ذلک

مطمئن بعنايت باش والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ايمشتعل بنار محبت آلهی آنچه از قلم آن نفس زکيه تحرير يافته بود بکمال حب

قرائت شد و بستايش حضرت پروردگار زبان گشوديم که بفضل و موهبت

خويش عبادی تربيت فرمود که بعد صعود جمال قدم روح الوجود لتراب

مقدم احبائه الفدا چون اشجار حديقه رحمن اصلها ثابت فی الارض و فرعها

فی السماء ثابت ونابت گشتند نفحات محبت الله از رياض قلوبشان

منتشر بافاق است و انوار عرفان از وجوهشان ساطع در سبع طباق مظاهر

استقامتند و مطالع عنايت نجوم سماء هدايتند و زهور گلزار موهبت

در لوح منشور کائنات آيات توحيدند و بين جنود وجود رايات رب مجيد يأ

ص ٢٦٢

ياجوج شبهاترا سدی از زبر حديدند و ماجوج تزلزل و اضطراب را شهابی

مبين بر عهد و پيمان آلهی ثابت و راسخند و بر حکم و ميثاق رحمانی مستقيم

و قائم والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای مستشرق بانوار هدايت شکر کن حضرت رب قيوم را که در وادی طوی

سينای خدا طور بقا انوار هدی مشاهده نمودی و بتجليات شمس افق

تقديس مشرف گشتی در بريه قدس دويدی و آثار قدرت حضرت سلطان

احديت را در عالم جان و دل مشاهده کردی تا باين فضل فائز شدی و باين

موهبت واصل والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای پيک محبت الله جبرئيل در بارگاه رب جليل ملک مقرب است و بنده

معظم زيرا واسطه وصول وحی رب مجيد اعظم است و قلوب ابرار بانوار

فيض آلهی روشن کند پس تو کار همنام خود گير وسررشته از رفتار او بياموز

او وحی آلهی رساند تو نفحات وحی را به مشام ابرار برسان و دماغ روحانيانرا

معطر کن ع ع

هوالابهی

ص ٢٦٣

ای ناطق بحمد وستايش پروردگار در اين محضراحمد باش يعنی بستايش جليل اکبر

مشغول شو و بثنای پروردگار دهان باز کن تا آنکه ولئن شکرتم لازيدنکم

مشهود گردد و من جاء بالحسنته فله عشر امثالها معلوم شود ای احمد اگر بانچه

بايد و شايد اليوم قيام نمائی قسم بمربی وجود که در ملکوت آلهی ممدوح و محمود

گردی والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای ناظر بملکوت ابهی در اين عالم ظلمانی شهاب نورانی ذکر خداست و دراين تنگنای

ترابی فسحت روحانی و وسعت وجدانی عرفان محبوب يکتا اگر مونس جان طلبی

با ذکرش همدم شو واگر فسحت جنان و وجدان خواهی قلب را منبع عرفان و مشرق

کوکب ايقان فرما والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ايمطلع عبوديت صرفه اگر سلطنت دو جهان خواهی حلقه بندگی در گوش کن

و اگر حشمت آسمان جوئی غاشيهء بردگی بر دوش افکن و اگر اشراق انوار

احديت خواهی در مقام عبوديت ثابت و مستقيم شو واگر شمول عنايت حضرت

ربوبيت جوئی در مقام محويت استقرار ياب درمان بجهة دردمند است

و وصل محبوب بجهة مستمند والبهء عليک ع ع

ص ٢٦٤

هوالابهی

ای مشرق بانوارايمان و مطلع آثارايقان قلب بمنزله مشکاة است وايمان بمنزله

مصباح وارکان بمنزله زجاجات اين انوار چون در اين مشکاة روشن گردد

گلشن شود و انوار فيوضات از اين زجاجات ظاهر و ساطع شود پس بجان

و دل بکوش و بجوش و بخروش که شئون رحمانی از حقيقت نورانی انسانی

ظاهر و باهر شود عليک بهاءالله ع ع

هوالابهی

ای موقن بظهورآلهی حضرت سيد الشهداء روح العالمين فداء در مشهد فداء

صحراي كربلا جانبازي فرمود و جان ودل واهل واولاد و مال ومنال كل را

آنروح مجردارزان و رايگان در سبيل رحمن فدا فرمود تا دوستان آلهی را رسم

عشق آلهی آموزد و ياران معنوی را اسرار محبت آلهی غنی خذوا ولی اسمعوا

وبی اقتدوا والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای سرمست باده ايمان اگر سلطنت جهان باقی خواهی چون سمی بزرگوارت

جانفشانی کن واگر اکليل شهرياری جوئی سر در سبيل پروردگار نثار کن

اگر عزت پايدار ميطلبی ذلت در راه حضرت رب الارباب اختيار نما واگر حيات

ص ٢٦٥

حيات آلهی و زندگانی سرمدی خواهی جان و دل را فدا کن ع ع

هوالابهی

يابن‌الجبار اگر چه طفلی انشاءالله در ملکوت الله بالغی اگر چه صغيری دراين بساط

بفضل حق کبيری چه بسا بالغين که محروم شدند و مردود گشتند وچه بسا

طفل رضيع که از ثدی عرفان آلهی لبن معرفت الله نوشيد تو انشاءالله

گوی بلوغ را از ميدان رشد و هدی بربائی ع ع

هوالابهی

ايمهتدی بانوار هدايت الله نار هدی در شجره مبارکه نابته در طور سينا مشتعل

و نور بقا در افق انسان طالع و متلئلا وشمس حقيقت در ملکوت ابهی فائض و نير

اعظم از جبروت اعلی ساطع و لامع افاضات چون غيث هاطل نازل و تجليات

جمال ابهی از مطلع غيب مترادف و متتابع پس افسرده مباش پژمرده مباش

والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای ذبيح آلهی درقربانگاه عشق مشهد فدا درسبيل جمال ابهی بجان جولانی بايد وبدل

سعی و اقدامی شايد تا موهبت وفديناه بذبح عظيم رخ بگشايد

و عنايت رب جليل در حق اسمعيل در انجمن عالم جلوه نمايد پس ايطالب ديدار جما

ص ٢٦٦

جمال مختار آيت خلت حضرت خليل شو و جان باز و جان نثار چون حضرت

اسمعيل تاابواب موهبت رااز هر جهت گشوده يابی والطاف سلطان احديت را

چون نور رخشنده بينی والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای علی نورانی در اين بساط رحمانی تمکنی جو و دراين جنت ابهائی تفثحی و اين

بحر صمدانی تعمقی و در اين گيسوی مشکبوی دلبريکتا تعلقی ودر اين مسجد اقصی

تهجدی و در اين عشق و شور و شيدائی تخلع و تهتکی درنامه مجنونان از نام من

آغازند زين پيش اگر بودم سر دفتر دانائی والبهاء عليک وعلی احباءالله فی وطنک

ع ع

هوالابهی

ای متمسک بحبل متين آلهی جوهر هدی تقوای ربانی است و خشيت آلهی

واين وقتی در حقيقت انسانيه تحقق يابد که هيکل و جود در جميع شئون بطراز تنزيه

و تقديس مزين گردد به قسميکه قلب مطلع آيات توحيد شود و روح مشرق

انوار تجريد وجه مرات نضرة‌الرحمن گردد و ارکان مصدر ظهور و بروز صفات

حضرت يزدان والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ايمظهر تسليم ورضا اگر مظهريت اين دو صفت ممدوحه و حقيقت محموده را بتمامها

ص ٢٦٧

طلبی دراين حيات روحانی هميشه مست و مخمور صهبای آلهی باش واز عالم وجود

و حيز شهود خبری مجو و ثمری مطلب اينقدر بدان که آنچه واقع خيريست

ساطع حکمتش پنهانست و سببش غير عيان چون ظاهر گردد هرنفسی مذعن وقايع شود

والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ايطبيب روحانی جسم ضعيف عالم بصد هزارامراض مزمنه مهلکه گرفتار

و وجود عليل آدم در معرض خطرهای عظيمه بيراحت و مبتلا اگر معجون درياق

فاروغی تدبير مينمودی همتی فرموده بودی و جانها را ازاين مضاجع بيماری

نجات ميدادی و چون خوب نگری مشهود گردد که اين علت شديد را

علاجی جز محبت طبيب حقيقی نه و اين عوارض واوجاع عظيمه را ضمادی

جز عرفان جمال رحمن نه واين جروح خطره را مرهمی جز اخلاق محبوب

آفاق نيست پس ايحکيم وقت معالجه و مداواست و هنگام ضماد و مرهم

است تا توفيق آلهی چه کند والروح والبها عليک وعلی احباءالله ع ع

هوالابهی

ای زنده بنفحات محبت الله زبان بذکر آلهی باز کن و در فضای جان فزای

عرفان پرواز کن بياد حق دمساز باش و با نفحات اسرارش همراز عنق

ص ٢٦٨

عنقريب جهانيان را در زير خيمه يکرنگ يابی و جميع اين شئون زخرفيه

از حشمت و دولت و ثروت و مکنت را هباء منشبا مشاهده کنی پس تو

ای طير آشيان ايقان توجه بعالم ديکر کن و در دريای بيکران معرفت

آلهی سير و سفر نمااگر جمالی جوئی جمال باقی بجو واگر کمالی خواهی اخلاق حضرت

رحمانی طلب تااز مطلع امکان بانوار حشمت بی پايان ظاهر گردی و از مطلع

عالم بشعاع اعظم لائح شوی طوبی للثابتين طوبی للراسخين والبهاء ولروح

علی احباءالرحمن فی جميع شئون والاحوال ع ع

هوالابهی

ايدوستان آلهی و ايمطالع انوار عرفان جمال رحمانی در جميع اوقات بدرگاه

حضرت پروردگار تضرع و ابتهال ميرود که اين طيور حدائق توحيد را در فضای

قدس تجريد پرواز دهد و در آشيان ثبوت و استقامت منزل و ماوی عنايت

فرمايد و در فردوس عبوديت بمقتضای حقيقت ايمان و عرفان موفق نمايد

ايمدهوشان خمر الطاف و ای سرمستان صهبای عنايت حضرت رحمن

وقت اشتعال و انجذاب است و هنگام موج و فيضان ذرات وجود

در حرکتند و قطرات بحر شهود در موج و برکت وشما که جوهر عالم انسانيد

بايد چون روح در جسد امکان مهتز و متحرک باشيد تا اين جسم بيجان زنده شود

ص ٢٦٩

و اين عالم امکان مطلع انوار عوالم لامکان گردد اگر بعنايت حضرت

دوست پی برديد قسم بجمال قدم که از شدت لطافت و بشارت اجسام حکم

جان يابد و قلوب مطلع انوار رحمن گردد وهنيئاًلکم من هذا الفضل

الذی احاط اشراقه ملکوت السموات والارضين ع ع

ای سر گشته صحرای عشق چون نسائم صبحگاهی در رياض قلوب احبای آلهی

مرور نما دلها بمثابه جان بياد جانان زنده کن و جسمهارا بنفحهء‌حيات

ذکر مليک اسماء و صفات روان بخش نعره بزن وفريادی از دل بر آر

چوگانی بگيراسبی بتاز گوئی بزن نغمهء‌آغاز کن وترانهء سازنما بانفحهء حق دمساز

شو و آوازی در آفاق در افکن جوشی بزن شوری بيفکن پيرهن چاک کن

و چون گل صد برگ خندان در اين گلستان جلوه نما تا نفس باقی است

وقت را غنيمت شمر و جان در راه جانان بسپر عمرها بسر آيد و جانها

بلب آيد جز زيان و خسران چيزی نماند و حکمت را از دست مده زيرا ميزانست

ع ع

هوالابهی

؟ايگلهای بوستان عرفان در اين اوقات که امم عالم مقاومت با امر اسم اعظم

ص ٢٧٠

اعظم خواهند و احزاب ممالک و ملل مقابلی با جمال قدم جويند صعود و

عروج آفتاب فلک توحيد را وسيله نمودند و بگمان و ظنون خويش بهانه کردند

غباری از اوهام بر انگيختند و بند و عهد و پيمان کسيختند و آبروی انصاف

و عدل را بريختند وبا حق در آويختند ولی غافل از آنکه شمع آلهی را بادهای

مخالف خواموش ننمايد و آفتاب فلک هستی بغبارهای اوهام مخفی و پنهان

نگردد بحر بخشش رحمانی از امواج باز نماند و ابر نيسان ربانی از فيضان ممنوع

نشود نسائم جود از مهب عنايت مقطوع نگردد و روايح مواهب

از گلزار رحمت انقطاع نيابد يريدون ان يطفئوا نورالله بافواههم و يابی الله

الا ان يتم نوره و لو کره الکافرون ايدوستان شهاب ثاقب باشيد

و سيوف قاطع گرديد انوار لامع باشيد و نجوم ساطع گرديد اشجار

توحيد شويد و اثمار تفريد بار آوريد تمسک بعروة الوثقی جوئيد و توسل

بذيل مطهر جمال ابهی نمائيد والبهاء عليکم يا احباءالله و اودائه فيکل بکور و

اصيل عبده عباس

هوالابهی

جناب آقا عزيزالله عليه بهاءالله الابهی مکتوبيکه بجناب آقا سيد اسدالله مرقوم

نموده بوديد ملاحظه شد حمد حضرت مويد حقيقی را که آن سر گشته سودائی جمال

ص ٢٧١

آلهی در سبيل الله واعلاء کلمة الله اواره دشت و هامون و سر گردان

در کوه و بيابان گشته و مظهر آيه مبارکه من يدع الناس باسمی فانه

منی گرديده اميد ازالطاف بی نهايت حضرت احديت چنان است

که موفق ومويد گردی يويد من يشاء علی مايشاء انه قوی قدير اخوی آنجناب

جناب شاهويرديرا به تکبيرابدع ابهی از قبل اين طيرآشيان محبت الله مبلغ

گرديد و بگوئيد از لطف بی پايان حضرت منان مطمئن باش که بلحظات اعين

رحمانيتش ملحوظی ودر کهف خفظ و حمايتش محفوظ بشکر حق مشغول شود و بثنايش

مالوف که باين فضل عظيم فائز شدی و در اين حشر اعظم در ظل شمس حقيقت

محشور طوبی لامة الله التی ولدتک و رضعتک و طيب الله ترا بها بصيب

رحمة و غفرانه فيابشری لها لصعودها فيهذا الايام التی احاطت الامکان

المصيبته‌الکبری والرزية‌العظمی وتقبل الله منها خدماتها لاحباءالله واودائهء

فی سبيل حبه ونفحات الله تمرعلی مشام وقلوب ضلعک وظلع‌اخيک الاول؟وظلع اخيک

الثانی و بهاءالله علی ابنيک خليل و حبيب وابناءاخيک ذبيح وفيض ونصره ونسئل

الله‌ان يويدهم وپثبتهم علی امره ويدفع عنهم شراعدائه وبفيض عليهم سحائب جوده

و احسانه و يجعلهم آثار فضله و عناية بين خلقه انه هوالمقتدر القدير و بلغ

اشواقی وتحيتی و تکبيری لاحباءالله جميعاً هناک والروح عليک ع ع

ص ٢٧٢

هوالله

ای نهالهای بارور بوستان محبت الله در جميع احيان مستغرق دريای خلق

و خوی حضرت يزدان گرديد و مشعوف در محبت جمال رحمن حالت سرمدی

جوئيد واشتعال واشتغال ابدی خواهيد چون قطره در امواج بحر فانی گرديد

وچون ذره در عوالم‌انوار شمس پرواز کنيد و چون پروانه حول شمع بال وپر سوزيد

و چون حربا حيران آفتاب گرديد اگر زبان بگشائيد ازخلق و خوی حق بستائيد؟

و اگر بناليد از درد عشق و احتراق فراق جمالش بناليد و بزاريد و اگر بکوشيد

بسر کويش بشتابيد و اگر بنوازيد بشاخسار عرفانش بسرائيد واگر بسوزيد بنار

محبتش بر افروزيد واگر بباليد بعنايت حضرت احديتش بياسائيد اگر قوت

بيان خواهيد لسان ببرهانش بگشائيد و اگر حقيقت تبيان جوئيد به بسط ؟

حقائق عرفانش دهيد واگر الهام رحمن طلبيد از جوهر ايقان دم زنيد و اگر

حکمت اشراق آرزو داريد توجه بملکوت ابهی نمائيد اگر صبح هدی جوئيد نظر بافق

اعلايش کنيد و اگر دريای بی پايان مشاهده خواهيد در زبر و الواحش بنگريد

و اگرانوار اسرار جوئيد در کلماتش تفکر نمائيد ذلک من فضل الله يوتيه

من يشاء والله ذوفضل عظيم والبهاء علی احباءالله ع ع

ص ٢٧٣

هوالابهی

آلهی انت الذی سبقت رحمتک و سبغت نعمتک و تمت حجتک

و کمل برهانک و ظهر سلطانک و برزاقتدارک واکملت لعبادک دينک المبين

و مددت صراطک المستقيم و اظهرت منهجک القديم فاحفظه يا آلهی

عن تحريف الغافلين وبدع المتبدعين و احفظ حصن امرک عن المارقين

بقدرتک ياارحم الراحمين وبسلطانک النافذ فی ملکوت السموات والارضين

والبهاء والروح علی عبدک الذی جعلته ثابتاًعلی امرک العظيم و راسخاً علی حبک

بين العالمين ع ع

هوالابهی

ايجليل خليل اخلاء رحمانی نفحهء معطری که از حدائق قلوب احبای آذربايجان

منتشر شد چنان آذری بجان عاشقان جمال جانان زد که کل ولاله از رخسارشان

شکفته گشت هنيئاًلقلوب اصبحت رياض محبت الله ولارواح غدت

مستبشرة بنفحات الله ولصدور انشرحت بذکر الله و نفوس انتعشت

بنسمات الله و اقدام ثبتت علی ميثاق الله و ظهور اشتدت فی اعلاء کلکة‌الله

و ابصار توجهت الی ملکوت الله و السن نطقت بذکرالله واذان سمعت نداءالله

حرارت نار عشق آلهی که در دل و جان آن آشفته روی محبوب حقيقی ظاهر اميد

ص ٢٧٤

اميد است که چنان در نفوس اهل آن خطه و ديار تاثير نمايد که شعله نار موقدهء

آلهيه در هر شجری و مدری و حجری تاثير نمايد و جبال وتلال و ديار بانوار کتاب

وحی رحمن روشن و منور گردد ای ياران آلهی و دوستان روحانی و عاشقان

جمال يزدانی وقت جوش و خروش است و هنگام استماع نغمه سروش

خودرا بکلی فراموش نمائيد و محو وفانی شويد از برای خويش وجودی نگذاريد

و در سبيل آلهی ظاهر وباطن چون ظل فانی گرديد احبای آن بلاد را از قبل اين

فنای ذرهء فانيه عند اشراق شمس جمال ربک الابهی تکبير ابلاغ فرمائيد و بگوئيد

که مشام اين مشتاقان مترصد و منتظر که بوی خوش يزدان از آن مهب

آذربايجان به جميع آفاق بوزد و ارياح لواقح بهار رحمانی از آن شطر بسائر

اقطار مرور کند تا اشجار هياکل انسانی بخلعت بخشش آلهی مزين گردد و سبز

وخرم شود ذلک من فضل الله يويد به من يشاء والله ذو فضل

عظيم والبهاء والروح عليک و علی عباد الله المخلصين ع ع

هوالابهی

ای منجذب عوالم معانی دراين ايام که ارياح افتتان از جميع جهات آفاقرا

احاطه نموده است و شدائد سنه شداد من فی بلاد را در تزلزل و اضطراب

انداخته و بحر احزان در امواج است وسيل اشجان در جريان آتش حسرت افروخته است

ص ٢٧٥

و پروانه های شمع جمال دوست بال وپر سوخته ارکان وجود در تزلزل

و ارتجاجست و قوائم دعائم امکان در اضطراب بايد احبای آلهی بر

استقامت و ثبوت چنان قيام نمايند که جميع من علی الارض را حيران نمايند

ای مشتعل بنار محبت الله در اين وقت که جمودت و خمودت ارکان وجود

اهل عالم را اخذ نموده است بيا تو آتش عشقی در قلب امکان روشن کن و شعلهء

بجان عالم زن که شايد در اين خاکدان فانی آثار روحانی جمال باقی مشهود و نمايان

گردد وبلکه نورانيت الهيه ظلمات حالکه مدلهمه آفاقرا بروشنائی جمال محبوب آفاقی

زايل نمايد و صبح احديت طالع و لائح شود والروح والبهاء عليک و علی احباءالله

ع ع

هوالابهی

ای گوش پر هوش شنوا اگر خواهی که خروش سروش شنوی يک سر سيم را

در مرکز صدور نصب نما و سر ديگر را بملکوت ابهی و رفرف اعلی متصل نما تا پياپی

فيض دمادم رسد و راز واسرار حضرت بی نياز جلوه گر گردد محرم لاهوت شوی

و مويد بالهامات حی قيوم لايموت کاشف اسرار شوی و هاتف ابرار

گهی ربطی بين لاهوت وناسوت دهی و واسطه بين مکان و لا مکان گردی

کثيف صرف را مستفيض از لطيف بحت نمائی و ثقيل کرانرا مستفيد از خفيف آسما

ص ٢٧٦

آسمان کنی جسم مرده را در روح عالم جان دهی و جهان تاريک را

رشک انوار آسمان نمائی سبحان الله اين چه موهبت است که از حضرت احديت

در اين کور اعظم شده و چه عنايتست که ازجمال قدم بمظاهر محبت شده که

چنين قوهء قدسيه در حيز حصول است حرارت معانی قلم ومداد و اصابع

و فواد کل را مضمحل نموده ديگر چگونه توان دست نگاهداشت و خطر امريت و منظم

نگاشت والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای مستبشر ببشارت الله و مطمئن بفضل و موهبت سلطان احديت ذکرت

در سجن اعظم درانجمن روحانيان مذکور و در حلقه آزادگان مشهور اگر چه بظاهر

غائبی بباطن در حضور حاضر بجسم بعيدی بجان قريب بتن محرومی بدل محرم

سر مصون در محفل يارانی و در محضر مشتاقان توسل بذيل اطهر جو و توجه بجمال

انوار کن مهجور مشو مخجول مباش محجوب منشين پرده بر انداز و مقنعه بر افکن

روی نورانی بنما و چهره رحمانی بگشا شهره آفاق شو و شيدای حسن مالک

يوم ميثاق بازار عارفان بشکن و دکان شکران بگشا رو بگلزار کن وسير

مرغزار نما عندليب راز شو و آغاز ساز کن و بنغمه آواز دمساز شو چنگ

و چغانه بزن و نغمه و ترانه بر آر مجلس انس در گلشن محبت الله ترتيب ده

ص ٢٧٧

صهباي عرفان بنوشان و الحان ايقان بنواز آتش موسي بين آنكل رعنا

بين سينه سينا بين آن يد بيضا بين تااز فضل ايام محروم نگردی ع ع

هوالابهی

ايمشتاق ملکوت الله عالم امکان مطلع انوار جمال رحمن شد و حيز جهان

مرکز ظهور حضرت يزدان گشت فيوضات غير متناهيه احاطه نمود و تجليات

متتابعه رخ گشود انوار شرق و غرب را روشن کرد و گلهای معانی

و ريحان آلهی کوه و دشت را گلزار و گلشن نمود جهان رشک فردوس جنانشد

و کيهان غبطهء آسمان گشت عندليب حقايق در حدائق تقديس بالحان بديع

تغنی کرد و ورقاء بيان بر افنان تبيان بفنون الحان ترنی نمود بلبل وفا

بر اغصان سدره منتهی بگلبانگ پارسی نغمه سازی نمود و حمامه فردوس ابهی

؟بر شجره طوبی بلحن حجازی بسرود افسر سلطان گل نمودار شد و بارخی افروخته

؟و عشاقی جان سوخته عرض ديدار کرد وهر شکوفه و گياهی را چمن آرائی آموخت

؟ وجود اين مواهب عظيمه که چشم امکان نديده مردم مرده و پژمرده بودند

؟و چشم دوخته و افسرده محشور شدند زهی افسوس و حسرت که چنين محروم

؟؟ند و هزار ندامت که چنين مهجور گشتند والبهاء علی اهل البهاء بما فازوا

بهذا الفضل العظيم ع ع

ص ٢٧٨

هوالابهی الابهی

ای اماء رحمن بادهای مخالف شمع پيمانرا احاطه کرده و طيور غرور

عندليب گلشن ميثاقرا احاطه نموده ستمکاران دست تطاول گشوده

و جفا کاران چون غراب کين در کمين نشسته کشتی پيمانرا امواج طغيان

هجوم نموده و هيکل عهد را صبيان مهد از هر جهت لسان طعن گشوده تيرهای

افتراست که از هر سو پران و لشگر اعتساف است که از هر جهت در ظلم و عدوان

کار بجائی رسيده که پير کفتار لسان افترا گشوده و اوراق شبهات

نشر نموده و نسبت باينعبد اقوالی افترا زده که اگر نفسی ذره شعور داشته

باشد فرياد بر آرد سبحانک هذا بهتان عظيم از نفس گفتار معلومست

که اينعبد بيزار از اين اقوال است بيان عبدالبهاء واضح است ونطق طير

ملاء اعلی شارح هرگز هدير ورقاء بنعيق غراب بغضا مشتبه نگردد و الحان

طيور قدس باصوات زاغ و زغن متماثل نگردد و صفير باز اوج عزت

بشهيق و زفير جغدان جفا مشابه نشود تهليل و تکبير ملاء اعلی بهذيان

عربده جويان حيز ادنی مطابق نيايد بانچه از قلم عبدالبهاء جاری مراجعت نمائيد

و بدقت ملاحظه کنيد به بينيد بهيچوجه اين اقوال ادنی مشابهتی بالحان اين طير فنا

داشته ودارد لاوالله اين مغرور را گمان چنانست که اگر ظلمت را نور

ص ٢٧٩

گويد بيخردان اذعان نمايند و اگر صرف نور را ليل ديجور نامد بيهوشان

باور کنند شخص واحد را اگر دمی بالوهيت ستايد کل قبول کنند

و در نفسی ديگر نسبت زندقه دهد جميع اعتراف کنند نفسی را اگر روزی بشيطانی

و محرومی از فيض آسمانی مذمت کند عموم هذا هوالحق المبين گويند و اگر در

روز ديگر همان شخص را بجوهر رحمانی زبان ستايش گشايد کل پذيرفته ندای

هذا هوالقول الصحيح بر آرند چنانچه بمرکز نقض بخط خويش نوشته والان موجود

که يک سجده کن و خود را و عالمی راحت نما وهم چنين در حق مرکز نقض

در مکتوب ديگر نوشته و الان موجود که ده سال قبل از صعود من بجناب

حاجی محمد حسين کاشی گفتم اين شخص سراب است نه آب ابداًچيزی نيست

و اين قبل از نقض عهدش بود ديگر حال معلومست که چه سان است اين

گفتار آن پير کفتار است از پيش حال لسان ستايش گشوده و به پرستش بر

خواسته و اورا کوکب لامع دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته

شعله ميثاق را ليلهء ظلما گفته و مه تابان پيمان را تاريکی دو جهان دانسته

حال آنکه بخطش موجود که اقرار بالوهيت کرده و بصفت ربوبيت ستايش

؟نموده ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی گفته و لکن هيکل پيمان

؟ و گفتار اورا قبول ننموده و امر نموده که بعنوان عبوديت مخاطب گردد

ص ٢٨٠

گردد سبحان الله اين چه تلون است و اين چه تردد اين چه ضعف است

و اين چه وهن اين چه حرکت سرطانيست و اين چه تلون حربائی اين شخص

هر چند تا بحال رداً؟ علی مرکز الميثاق رسائلی چند نشر نموده ولی اينعبد

تابحال کلمهء در حق او نه نگاشته اما چون اين ايام اوراق افترائيه از او

مطبوع باين ارض رسيده ملاحظه شد اگر سکوت شود شايد بعضی نادانان

گمان صدق کنند و در افتتان شديد افتند شمائل آن بيحيا را که در

فتوغرافست بدقت ملاحظه کنيد که در اين چشم دريده ابداً اثر حيا هست

لا ولله تا واضح شود تعرف المجرمون بسيماهم وترهق وجوههم الغبرة عليها

فتره آلهی آلهی ترانی اسيراًبين يدی هولاءالظالمين و ذليلاً تحت

سياط المعاندين و مظلوماً تتابعت عليه السهام و ترادف عليه وقع

السنان من اولی الغل والطغيان الذين نقضوا ميثاقک و انکروا عهدک

و استهزوا بوصيتک و سخروا من صفوتک و جاحدوا باياتک وحاججوا

برهانک والحدوا کلمتک و انکروا رحمتک وبدلوا نعمتک ايرب نکتس

بقدرتک الکاملة اعلامهم و اشف اسقامهم و امح ارقامهم وسکنت انفامهم

و کشف غشاء ابصارهم و افتح ختام قلوبهم واسماعهم واهدهم الی صراط

ميثاقک و اجعل لهم نصيباًمن اشراقک انک انت المقتدر العزيز القيوم

ص ٢٨١

هوالله

ايسليل دخيل جليل نامه ات ملاحظه گرديد و معانيش فرح و مسرت بخشيد

زيرا ذکر ياران آلهی بود و وصف خلوص و صفاءو وفاءاحبای جمال ابهائی

البته نفوسيکه در ظل اسم اعظمند بايد چنين باشند ولی اميد چنين که ياران

هريک چون نسائم صبحگاهی در نهايت لطافت سبب بيداری و آگاهی

ديگران گردد زير اليوم مدد ملکوت ابهی متتابع بر مخلصين از مبلغين است

زيرا اين سپاه روحانی در ميدان حربند و منظور نظر پادشاهی لهذا بدرگاه

جمال ابهی عجز ونياز مينمائيم که احبای آن اقليم کريم را در جميع شئون موفق

و مويد فرمايد الحمد لله رايت تقديس در جميع آفاق بلند است و صيت حق

مشتهر در شرق و غرب ای احبا وقت همت است و هنگام جانفشانی

و قيام بر وفای محبوب رحمانی و اما قصور عبدالبهاء در تحرير و رسائل از کثرت

غوائل و مشاغل و شدت فتنه و فساد و غرور اهل فتور خدا هدايت فرمايد

که فرصت دقيقه ئی آسايش ندهند جمعی هستند بی کار و مستريح و آسوده

نه تبليغی نه ترتيلی نه تسبيحی ونه تقديسی نه تعبی نه مشقتی نه زحمتی نه تجارتی

نه صناعتی نه فلاحتی شب وروز در فکر فتنه و فساد هر روزازاين انبان ماری

از فساد بيرون آيد و عبدالبهاء فراًوحيداً با امم شرق و غرب در هر نقطه در

ص ٢٨٢

در گيرودار گهی در معمورهء امريک صف جنگ بيارايد و گهی در مطموره

افريک در ميدان حرب در آيد گهی در هر نقطه ايران بهجوم و رجوم اهل فرقان

پردازد و گهی بمدافعه اهل بيان بر خيزد گهی در هندوستان سپاه را پناه

گردد و گهی در رنگون و سواحل جيحون لشگر و قشون کشد وشب و روز

بمخابرات و مجاوبات و حل مسائل و فسخ عزائم و جواب معضلات پردازد

و دائماًمستمراًليلاًنهاراًآتش فساد اهل غرور را در هر نقطه ئی بنشاند و

دفع شبهات کند و جواب متشابهات دهد روزی در حکومت محليه فساد

کنند و روزی ديگر در مرکز ولايت بواسطه عوانان آتش مفتريات افروزند

و فسادهای سريه که سبب تبعيد و نفی و سرگونی مرکز ميثاقست مجری

دارند يومی کفتار بروجردی را بسفارت دولت ابد مدت ايران فرستادند

و انواع مفتريات وترهات بر زبان راند و حال آن عنود در سفارت دولت

عليه در طهران بانواع فتن و فساد در اسباب قتل وبلاياءاينمظلوم کوشد

و با مرکز نقض بخط رمزی در اينخصوص مخابره مينمايند و شب و روز در اين قضيه

ميکوشند تا خدا چه مقدر فرمايد و قضا چه امضا کند اگرآنان در فساد و فتنه اند

الحمدلله عبدالبهاء دراصلاح وافلاح شب و روز مشغول اگر آنان دم اين مظلوم را

هدرنمودند اين بی سر وسامان در فکر خلاص و نجات کل و راحت و آسايش عموم

ص ٢٨٣

آنها نشر شبهات را اسباب حيات شمرند اينعبد ترويج آيات بينات را

وسيله نجات داند آنان فضيحت و رسوائی امرالله و مسرت اعدا را علت

مفخرت گمارند اينعبد نشر نفحات واعلاء کلمة الله را مدار عبوديت داند ان الله

لا يصلح عمل المفسدين ملاحظه فرمائيد که اهل فتور و اصحاب غرور تا بحال

مقدار خردلی ثمری داشتند ويا شخص غافلی را هوشيار نمودند ويا خفتهء را

بيدار کردند اقلاًيک نفس را تبليغ نمودند لا ولله جز آنکه در منتهای تکبر

و غرور بوسائطی غير مشروع در اغوای نفوس کوشيدند و اوراق شبهاتی

تنظيم نمودند و باطراف انتشار دادند تا بنيان ميثاق آلهی را ويران نمايند

و تشتيت و تفريق در ميان احبای رحمن اندازند اينست همت و غيرت

و شجاعت و شهامت اصحاب غرور و چون در جميع نقاط عالم خائب و خاسر

گشتند و علم ميثاق موج بر آفاق زد بر فساد و فتنه و افترا در نزد اوليای

امور سياسيه قيام نمودند تا عبدالبهاء را ازميان بر دارند و ميدانی از برای

؟خويش مهيا سازند وباطل ماهم يعلمون اگر بحر عذب فرات مفقود گردد اهل ذائقه

؟آلهيه گرد ملح اجاج نگردند و شعله نورانيه اگر خاموش گردد پروانه حول ظلمات

طواف نکند ؟ اين تدبير اخير حضراتست باری با وجود اين مشاغل و بلاياء ومتاعب

عبدالبهاء چگونه ؟مخابره مستمره با هريک ازاحباب در نقطه پردازد الحمدلله چون

بحر بی پايان گشته اند والبهاء عليک ع ع

ص ٢٨٤

هوالابهی

ايدوستان حضرت يزدان در اين کور اعظم که شمس قدم از آفاق امم طالع

و لائح گرديد و بفيوضات غير متناهی شرق و غرب امکانرا روشن و نورانی

فرمود و بنسائم حدائق ملکوت جميع جهات را روح حيات

مبذول فرمود وببوی خوش ازهار رياض معانی مشام اهل عرفانرا معطر

نمود قيامتی بر پا فرمود و رايت حمايتی بر افراخت قسطاس مستقيم

نصب کرد و صراط قويم ممدود نمود ارض محشر مبسوط گشت و حشر ونشر

مشهود گرديد افواج ملائکه مقربين چون امواج پياپی رسيد و جنود

ملاء عالين چون صفوف طيور اوج مبين متتابع پديد اساس کور جديد

در اين دور مجيد نهاد و بنيان عظيم دراينجهان بديع وعالم مقيم بنياد کرد

ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حيات بنمود گلشن موهبت

نامتناهی بياراست و محفل تجلی مزين کرد دست بخشايش بگشود و يد بيضاء

بنمود جميع را بر موائد ممدوده دعوت فرمود و کل را بر خوان نعمت مضوعه

خواند هر ذره را استعداد افاضه عنايت کرد و هر قطره را جوش و خروش

بحور عظيمه احسان فرمود تا کل متفق شده و در ظل کلمهء واحده بعهد و

ميثاق آلهی توسل جسته در کمال قوت و قدرت باعلاء کلمة‌الله قيام نمائيم

ص ٢٨٥

و بنشر نفحات الله بپردازيم ودر سبيلش جان بيفشانيم وبجان ودل بکوشيم

و بجوشيم تا نفحات قدس عالم را معطر نمايد و جذبات انس قلوب و افئده

امم را مسخر نار آلهی در قطب امکان شعله بر افروزد و شعله طور

قلب اکوانرا بسوزد نسائم روح بخش اشجار وجود را سبز و خرم کند

و نغمات مزامير جانفزا مسامع ملاء اعلی را ملتذ نمايد حال قلوب ساکن و نفوس

صامت و وجوه محجوب و صدور غير مشروح اين شئون جفاست نه فنون

وفا آثار خمودت است نه بشارات رب ودود پس ای احبای آلهی بيائيد

سر از بالين ديرين بر داريم و ديده را بنور مبين روشن کنيم و چنانچه بايد

و شايد بوفای بعهد قيام نمائيم و در اين سبيل جان ببازيم و بسوزيم وبسازيم

تا افق عالم روشن گردد و گلخن جهان گلشن شود و آيات اسم اعظم در قطب

عالم استقرار يابد ع ع

هو در محفل شور هوالله مفتوح گردد

؟رب و مويد کل جمع انعقد لاعلاء کلمة رحمانيتک و موفق کل عصبة

؟اتفقت علی خدمة عتبة فردانيتک اسئلک بجمالک المتستر فی عوالم

غيبک الابهی ان تشمل هولاء لحظات عين رحمانيتک و تويدهم

؟شديد القوی و تشدد ازرهم بقوتک النافذة الجارية فی کل الاشياءانک

ص ٢٨٦

انک انت سميع الدعاء و انک لعلی کلشئی قدير اليوم محفل شور را

اهميت عظيمه و لزوميت قويه بوده و بر جميع اطاعت فرض و واجب

علی الخصوص که ارکان ايادی امر هستند ولی بايد بنوعی مذاکره و مشاوره

کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نيايد و آن اينست حين عقد

مجلس هريک بکمال حريت رای خويش را بيان و کشف برهان نمايد

اگر ديگری مقاومت ميکند ابداًاو مکدر نشود زيرا تا بحث در مسائل

نگردد و رای موافق معلوم نشود و بارقه حقيقت شعاع ساطع از تصادم

افکار است درنهايت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد فنعم المراد

واگر معاذالله اختلاف حاصل شود باکثريت آراء قرار دهند و چون قراری

از قرارهای شور را احبايا بعضی استنکاف نمايند اجزاء با کسی معاتبه و

مجادله ننمايد سکوت کنند و باينعبد مرقوم دارند و ديگر آنکه مذاکره در

محفل شور را کسی نبايد نقل کند و در بدايت اجتماع بايد طلب توفيق خاص

بجهت اعليحضرت شهرياری نمايند و التماس تائيد تام بجهت حضرت

صدارت پناهي كنند و ابداً در مجلس شور از امور سياسيه دم نزنند

بلکه جميع مذاکرات در مصالح کليه و جزئيه اصلاح احوال و تحسين اخلاق

و تربيت اطفال و محافظه عموم از جميع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی بخواهد

ص ٢٨٧

کلمهء از تصرفات حکومت و اعتراض براولياءامورنمايد ديگران موافقت

نه نمايند زيرا امرالله را قطعياً تعلق بامور سياسيه نبوده ونيست

امور سياسيه راجع باوليای امور است چه تعلقی بنفوسی دارد که بايد

در تنظيم حال و اخلاق و تشويق بر کمالات کوشند باری هيچ نفسی نبايد

که از تکليف خود خارج شود ع ع

هوالله اول فريضه اصحاب شور خلوص نيت و نورانيت حقيقت

و انقطاع از ما سوی الله وانجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع بين احبا

و صبر و تحمل بر بلاء و بندگی عتبه ساميه آلهيه است و چون باينصفات موفق

و مويد گردند نصرت ملکوت غيب ابهی احاطه نمايد ثانی فريضه

اثبات وحدانيت جمال غيب ابهی و مظهريت کامله ربانيه حضرت نقطه

اولی و عبوديت محضه صرفه ذاتيه کينونتهء باطنهء حقيقةء صريحهء

عبدالبهاء بدون شائبهء ذکری دون آن وهده غايتی القصوی و منتهی

معارجی العليا وجنتی الماوی و هی نور وجهی ونيته قلبی و شفاء صدری

وقرة عينی و رواءغلتی بردلوعتی و برءعلتی و من اعتقد بغير هذا فقد خالف

عبدالبهاء ثالث فريضه ترويج احکام آلهيه در بين احبا از صلوة

و صيام و حج و حقوق وسائراحکام آلهيه بالتمام وهم چنين دائما تشو

ص ٢٨٨

تشويق و تحريض کل احباء بموجب نصوص قاطعه آلهيه بر اطاعت و خدمت

سرير سلطنت عادله شهرياری و صداقت وامانت در خدمات اعليحضرت

داد پرور تاجداری و تمکين از اولياء امور حکمرانی رابع فريضه

حفظ و صيانت عموم احبا در جميع موارد و مواقع و تمشيت امور عموميه

از قبيل تربيت اطفال و تهذيب اخلاق و تعليم علوم نافعه از جميع جهات

وتاسيس مدارس و مکاتب بجهت ذکور واناث و تکفل فقرا و ضعفا

وصغار و ايتام و ارامل وايامی و تدبير وسائط صنعت و کسب و توسيع

احوال عموم خامساً منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد

و عدم مداخله درامورسياسيه بالکليه وعدم مکالمه دراين خصوص ولوبشق

شفه ودلالت بر تمکين در جميع احوال و سکون و محبت و دوستی با عموم

سادساً مدارا با اهل فتور و تشبث بجميع وسائل در ارجاع آن نفوس

بر ميثاق حضرت رحمن ع ع

هوالابهی ای جمع درامور جزئی و کلی انسان بايد مشورت نمايد تا

بانچه موافق است اطلاع يابد شورسبب تبصردراموراست و تعمق در مسائل

مجهول انوار حقيقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و معين حيات

در چمنستان حقيقت انسان جاری گردد انوار عزت قديمه بتابد و سدره وجود

ص ٢٨٩

باثمار بديعه مزين شود ولی بايد اعضای مشورت در نهايت محبت والفت

و صداقت با يکديگر باشند اصول شور ازاعظم اساس آلهی و بايد افراد

ملت در امور عاديه نيز شور نمايند ع ع

هوالله

ايخادم ميثاق از بدو دخول در ظل سدره مقصود در خدمت آستان

اسم اعظم در کمال خلوص بجان ودل کوشيدی حال بايد انشاءالله اين موفقيت

کبری تا ختم مستمر گردد تا فاتحة الالطاف با خاتمة الاعطاف

دست در آغوش يکديگر نموده کل ايام بجانفشانی در سبيل

جمال قديم بگذرد درفکر گوشه نشينی ولو در عتبه ساميه باشد مباش زيرا

وقت ميدانست و ربودن گوی و زدن چوکان در وقتش جميع آرزوها

حاصل ميشود و باستان مقدس ميرسد درامر تبليغ همت نمائيد که استعداد

شديد است اين فرصت را نبايد از دست داد وهم چنين در منع خيل و خداع

متزلزلين در مجلس در کمال تعمق وتدبر مذاکره فرمائيد و اصول مشورت را

مجری داريد يعنی هريک درهر خصوص دلائل و براهين بيان نمايد و اگر طرف

ديگر مقاومت کند و اعتراض نمايد صاحب رای اول نبايد مکدر گردد و محزون

؟شود بلکه ممنون گردد و بيان نمايد تا قناعت حاصل گردد واگر چنانچه ملاحظه

ص ٢٩٠

نمودند که رای ديگری موافقتر است تسليم کند زيرا انوار حقيقت

يعنی رای صحيح و موافق از تصادم افکار و مقاومت آراء ساطع گردد

والامحسنات و مضرات هيچ امری معلوم و مشهود نشود باری مقصود

اينست که درامور تعميق و بحث دقيق مجری وردد تاافکار وآراء ترقی نمايد

والبهاء عليک ع ع مسئله تبليغ را بسيار اهم شماريد زيرا

اين ايام وقتش است درمدت قليله انتشار کلی درايران خواهد شد و جميع را

فرداًفرداًبعداز تبليغ عهد اطاعت وانقياد و صداقت و امانت و خدمت

بدولت ابد مدت بگريد ع ع

هوالابهی

يا من تمسک بحبل الميثاق تالله ان سکان الرفيق الابهی والمتصدرين

فی دسوت الملاءالاعلی لفی شعف وانجذاب و شغف واشتياق الی اولی الثبوت

والرسوخ علی ميثاق الله و تبهلل وجوههم عند ذکرهم و ينشرح صدورهم

بنفحات تعبق من حديقة قلوب هولاء فيابشری لهم من هذاالفضل الذی يتلئلأ

کالسراج فی زجاج العوالم کلها وانک انت ايهاالسراج الوهاج بنور محبت الله

استبشر بهذه‌البشارة‌التی تطيربها قلوب اصفيا ءالله و ثبت الاقدام علی صراط الله

هذا الميثاق الذی اخذه الله تحت شجرة انيسا يوم ظهوره واشراقه فی درالبقاء؟

ص ٢٩١

ثم تجسم و تمثل فی ملکوت الاعيان صورة لوح منقوش بالقلم الاعلی

سبحان ربی الابهی تالله الحی القيوم يويدک فی ذلک جنود ربک

و ينصرک فی ذلک ملائکة مقربون ع ع جميع دوستان جمال ابهی روحی

لاحبائه الفدارا بکمال اشتياق جانفشانيم چه که نفحات جانبخش ملکوتش

از حدائق قلوب اين هياکل تقديس درمرور شب و روز بياد رخ دلجويشان

در شعف وسروريم واز عون و عنايت آلهی اميد شديد که هر يک چون سد

حديد در مقابل ياجوج نقض و ماجوج تزلزل واضطراب درامرقيام نمايند

تا قوت تائيد مشاهده نمايند و سطوت نصرت پروردگار تماشا کنند

لعمرالله‌اليوم طفلی ثابت مقاومت من علی الارض نمايد تا چه رسد باين اطفال

مهد و جنود صبيان نقض عهد والبهاء عليکم فی کل آن و حين ع ع

هوالله جناب خان اذن طواف مطاف ملاءاعلی دارند و آنجناب با حصول

اسباب با روح و ريحان که بسهولت قطع مسافت شود من استطاع

؟اليه سبيلاشرطست والبهاء عليکم يا اهل البهاء ع ع

هوالابهی

؟ايدوستان ايدوستان اين دور کور خداوند جليل است و اين قرن عصر

؟ قدير عالم وجود در حرکت و جنبش است و جهان آفرينش آينه الطاف خدا

ص ٢٩٢

خداوند پر بخشايش مشرق امکان بمصابيح هدی روشن و منور است

و مطلع اکوان بنور موهبت کبری مزين بحر فضل و جود پر موج و خروش

است و گوش هوش عاشقان جمال ابهی همراز هاتف و سروش جنود

تائيد ملکوت ابهی پی درپی ميرسد و صبح هدی از ملاء اعلی دمادم ميدمد

نيسان رحمت پر فيضانست و سراج عنايت چون مه تابان آسمان

ابواب ملکوت مفتوحست و صلای عام گوش زد هر نزديک و دور

ظل ممدود است و مقام محمود و کل در صون حمايت رب ودود شکرانهء

اين فضل وجود اينست که چون آتش افروخته باشيد و چون شمع پرشعله

و سوخته چون برق سريع و روشن باشيد و چون شهد حلاوت هر انجمن

والبهاء عليکم يااحباءالله ع ع

الله ابهی

ياابن دخيل سرخيل اهل ميثاق باش و سرور جهان اشراق حمد خدارا که

در استان مقدس اليوم که صبح صعود است مذکوری و در انجمن روحانيان معروف

يا مجيد پر تمجيد رب فريد شاهد است که حب شديد دلالت بر اين تحرير جديد نمود

مقصود اينست که بدانی که خاطرت دراين بساط چه قدر عزيز است

ای محيی الدين از فضل بها روحی لاقدام احبائه الفدا اميد است که حيات

ص ٢٩٣

بجهان و جهانيان بخشی و روح نجات مبذول داری

ايکاظم کظم و هضم از صفات مخلصين است الحمدلله تو کاظم غيظ

قلوبی و هاضم ناملايمات اهل فتور مويدی وموفق

ای عطار نافه اسرار هر دم نثار کن و صد هزار مشام معطر نما و آفاقرا

معنبر کن عطر محبتت مشام مشتاقانرا تر وتازه نمود

رب تتبهل اليک امة من امائک ان لا تذرها فرداً و ازرقها قرة عين

ذرية‌طيبة انک انت الحکيم العليم

ای آهنگر عشق نفوسی چون آهن سردند در آتش ميثاق انداز

چون برافروزد هر يک را تيغ بران نما چون خادم مشرق الاذکار

پادشاه و شهرياری رب احفظ عبادک المخلصين فی سيسان من شر

اعدائک و ازرقهم الامن والامان بفضلک و جودک و صونک و حفظک

انک انت القوی العزيز ايرب صن عبادک الثابتين علی ميثاقک فی ظل

سدرة رحمانيتک انک انت الحفيظ ع ع

ياابن الدخيل جد بزرگوارت چون سر خيل ذاکرين بود و در جميع اشعار

و اذکار مقصودش جمال قدم و حضرت اعلی بود لهذا خوش دارم که ترا ابن

؟اين دخيل خطاب کنم تاذکر جدت را برزبان و قلم برانم از الطاف اين عصر

ص ٢٩٤

اين عصر عظيم ومواهب اين قرن جليل اميدوارم که چون نجم منير ازافق

اثير طالع و لائح گردی

ای عبدالحميد حمد کن خداوند مجيد را که در آستان حق ممدوح و محمود

وحميدی اين موهبت چون اکليل سلطنت برفرق تو تابانست طوبی لک

بشری لک

ای محمود محمد بمعنی ستوده است و خداوند چنين فرموده اين قلم

عبد بها ستايش تومينمايد و تعريف وتوصيف توميکند والبهاء عليک

ای محمد جعفر جعفر در لغت نهر جاری بود انشاءالله معين صافی

وعين جاری هستی سر چشمه محبت الله گردی و عين نابع معرفت الله

ايصمد صمد بی نياز را گويند ازحق ميطلبم که از مادونش بی نياز گردی

واز جميع من فی الوجود مستغنی و آزاد والبهاء عليک

ياحسين در راه جمال حسين موعود بعد از قائم جانفشانی نما و در سبيل

آن مظلوم فدا وقربانی طلب حسينی مشرب اول بر جان ايچون خوف و

رجادن کچ فضای کربلای عشقه وارمردانه مردانه درپناه حق قديم باش

و در ظل رب عظيم

ای علی اکبر علويت کبری در خلوص و استقامت بر امر جمال ابهی است

ص ٢٩٥

از اين عين تسنيم بنوش ودر اين بحر پرخروش شنا نما

يا اسم الله جناب سليل جليل آنحضرت اقا سيد حسين را تکبير ابدع ابهی

مکبر ودرکمال اشتياقم خوب ازبرای اواسبابی فراهم آمده است که در

معيت است از تائيد آلهی سائليم که چنانچه آرزوی آنجنابست آنچنان

موفق شود والبهاء عليک و علی جميع احباءالله هناک ع ع

هوالله

ايسلاله ودودمان حضرت خليل جليل آن نور مبين حضرت ابراهيم

دعا در حق ذريه خويش فرمود که ايخداوند مهربان سلاله مرا عزيز بگردان

و پيشوايان عالميان کن در درکه يزدان اين دعا مقرون بقبول گرديد

آين بود که ارض کنعان به حشمت وديانت يعقوب مسرت قلوب شد

و معمور بمواهب رب ودود گشت و حضرت ماه کنعان هر چند در بدايت

در چاه حسودان افتاد ولی در نهايت باوج ماه رسيد و ملجلاء و پناه برادران

ستمکار گرديد و حضرت کليم در وادی رحمانی شعله نورانی بر افروخت

و در قله طور لمعه نور روشن کرد و حضرت داود سلطنت و جود تاسيس

نمود و حضرت سليمان حشمت بی پايان بنا نهاد و حضرت روح بنفخه مسيحائی

ص ٢٩٦

مسيحائی جهانرا معطر کرد و حضرت رسول آفاق يثرب و بطحا را روشن کرد

و حضرت اعلی روحی له الفدا جهانرا جهان تازه و نفخه حيات در هيکل کائنات

دميد تا باين دور اعظم رسيد صبح رحمانيت دميد و فجر احديت

روشن گرديد و شمس حقيقت درخشيد خلق جديد پديد شد و فضل

ربيع کور بديع رسيد نسائم بهاری وزيد سحاب رحمت فيض عظيم بخشيد

وباران شديد کرد شمس حقيقت آفتاب ملکوت چنان پرتو وحرارتی افاضه

کرد که جميع اشياء خلعت جديد و بحلل بديع جلوه نمود يوم سرور آمد

و حشر ونشور شد خيمه آلهی بلند شد و سرير رحمانی مستقر گرديد جنت ابهی

در کمال عظمت در جهان خرگاه مرتفع نمود لهذا وقت آن آمد که خداوند

مهربان آنچه بحضرت ابراهيم وعده نموده وفا فرمايد و سلاله و دودمان

جليل را عزيز فرمايد و درانظار بزرگوار کند اينست که ايشانرا دراين شريعهء

تقديس داخل فرمود و در ظل شجره ميثاق منزل داد و در قصر مشيد منزل

عنايت فرمود و در مدينه عهد ماوی داد والحمدلله روح آن بزرگوار در ملکوت

ابهی از ايمان و ايقان و ثبوت بر پيمان ابناء و دودمان مسرور وشادمانست

و نفوسيکه در سبيل آلهی در صدمه و مصيبت افتادند و جام بلا نوشيدند

آن اشخاص در ساحت مقدس از جواهر وجود معدودند و مظاهر الطاف

ص ٢٩٧

نامحدود خواهند گشت ع ع

هوالله

ايمظهر عرفان حقيقت محبت الله چون قميص يوسف رحمانست

رايحه طيبه اش آفاقرا معطر نمايد و چون نسيم صبحگاهی اجساد مرده را

زنده فرمايد چون نفخ صور ميت پر فتور را حيات بخشد و چون جلوه

طور و لمعه نور ساحت سيناء صدور را روشن کند لهذا بوی خوش

گلشن آن دل پاک تا بساحت افلاک واصل است وشعشعه تجلی نور

بر آن صدور تااين بقعهء مبارکه متواصل ای خوشابحال تو ای فرخنده

طالع ای مبارک دل ای پاک طينت وکل ايمظهر لا يسعنی ؟

ارضی و لاسمائی و لکن يسعنی قلب عبدی المومن

ايمطلع لازال يتقرب الی العبد بالنوافل طوبی لک ثم

طوبی لک والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای منجذب بنفحات ملکوت ابهی شرح الله صدرک بفيض طافح

من سحائب عناية البهاء آنجناب کتابی مرقوم نموده و بنام يکی از احبای

آلهی فرستاده بوديد در نهايت شوق و اشتعال تلاوت شد حال اين

ص ٢٩٨

اين گم گشته باديه محبت الله بجوش و خروش آمده و بالنيابه جواب مرقوم

مينمايد نوشته مخصوص بجهة احبای مراغه و بنات و شيشوان و عجب شير

مرقوم شد بجهت ايشان بخوانيد وتکليفشان اليوم اينکه به کتاب عهد آلهی

که عروهء وثقای عالم ايجاد و سفينه نجات و حبل ممدود بين الوری والملکوت

الابهی است متمسک شوند اين عهد وثيق آلهی و ميثاق شديد رحمانی سراج

هدايت ملکوت وجود است و بايد بنصائح آلهی که در آن کتاب مبين که

محض جود سلطان وجود است عمل نمود و چون باران بهاری و فيض نيسانی

بر کشت زار نفوس انسانی بباريد تا از اين بذل و بارش آثار بخشش يزدانی

از افق حقائق انسانی طالع و لائح گردد ان هذا الفضل عظيم و آنجناب

اذن زيارت روضه مطهره دارند و حکمران آن ارض چون نصرت مظلومان

نموده اند بر کل لازم که بپاداش اين عدالت بصدق و راستی احترام ايشانرا

نگهدارند و از ملکوت عزت از برای او تائيد طلبند و زحمات شما و

مشقت و زمان مرض مستولی معلوم و مشهود اجر جزيلش توفيق

و تائيد است که انشاءالله عنقريب ميرسد قربان و فدائيکه بدرگاه آلهی

تقديم نموديد مقبول و محبوب واقع شد فيض و بخشش و انعام و انفاق

بايد عام باشد البته اين خوشتر و دلکشتر است آلهی يامن امطر سحاب

ص ٢٩٩

القضا بسهام البلاء علی نفوس الاحباء بعد الزرية الکبری و المصيبة العظمی

ايرب هولاء تسع نفوس من اخص احبائک رفعتهم اليک وادورتهم عليک

و اسکنتهم فی جوار رحمتک الکبری و ادخلتم فی فردوسک الاعلی ايرب

ارزقهم مائدة اللقاء فی جبروتک الاعلی و ادخلهم فی ظل سدرتک المنتهی

انک انت الغافرالمعطی الرحيم ع ع

هوالله

ای گم گشته باديه پيما اگر چه چون باد باديه پيمائی ولی از جام عنايت سرمست

وباده پيمائی پيمانه آلهی بدست گير و عهد الست بخاطر آر و می پرست شو

چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار کن خوشتر دمی آندم

که يم عنايت بجوش و خروش آيد و شبنمی از فيض دريای کبريا بجان اين

مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح آهنگ صعود

بملاء اعلی و ملکوت ابهی نمايد و بميدان فدا شتابد وبقربانگاه حق درنهايت

شوق و اشتياق بدود ای ذبيح الله زقربانگاه عشق بر مگر و جان بده

در راه عشق چه مبارک دم است آندم و چه همايون ساعتی است آنساعت

گر خيال جان همی هستت بدل اينجا ميا ورنثار جان ودل داری بيارو هم بيار

رسم ره اينست گر وصل بهاداری طلب ورنباشی مرد اين ره دور شو زحمت ميار

ص ٣٠٠

زحمت ميار باری حضرت بيچون اين بندگان درگاه ارحديتش را بجهة

عيش و عشرت و ناز و نعمت و آسايش و راحت نيافريد جام می و

خون دل هريک بکسی دادند در دايره قسمت اوضاع چنين افتاد يکی را

همدم گل ولاله و ساغر و پيمانه نمودند و يکی را مونس آه وناله يکيرا پيمانه

سرشار بخشيدند وديگری را چشم اشکبار ليلی را غمزه دلسوز دادند

و مجنونرا آه جگر سوز پس معلوم شد که نصيب عاشقان روی دوست تير

و جفااست نه در عطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن

آتش است نه آسايش جان باختن است نه علم افراختن است مظلوميت

است نه مسروريت نيرآفاق را مدت حيات در زندان و نفی بود بلدان

وآوارگی وآزادگی منقضی شد و اسير زنجير سجن يوسفی بود و دراين غربت

در نهايت کبربت بافق عزت صعود نمود دمی نياسود و ساعتی نيارميد

در آتش سوزان چون گل خندان تبسم ميفرمود و در سبيل غم حباب آسا

در حرکت دورية شوقية عيش و طرب ميفرمود حال اين آوارگان نيز بايد بکلی

طمع آسايش و راحت را قطع نمائيم و از دنيا و آنچه در اوست در گذريم

چشم از غير دوست بپوشيم و از آنچه غير از اوست ببريم و باو پيونديم صدهزار

حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و جمال رحمانی جرعهء‌از جام صفا

ص ٣٠١

نوشيم يااز کسی آرزوی وفا کنيم و يا دمی بخواهيم که بياسائيم و يا راحت جوئيم

ويا ناز ونعمت طلبيم چونکه گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی

ديگر زبلبل سر گذشت باری شبها را بمناجات بگذرانيد و روزها در تضرع

وابتهال در حالتی باشيد که ازاين عالم بکلی بيخبر گرديد جزاوندانيد و غير ازاو

نشناسيد و غير از او نجوئيد و نپرسيد والا افرئيت من املخذ

الهه هويه اين جهان تراب دريای سرابست نه آب و شراب عالم

خيال است نه جهان آمال مجازاست نه حقيقت زحمتست نه رحمت نقمت است

نه نعمت عنقريب اهل اين بساط منطوی شود و اين اختران متواری از حضيض

حيات فانی باوج رحمت جاودانی پرواز نمائيم و از جهان و جهانيان بی نياز

گرديم اينجهان در نزد جاهلان که طيور ترابيند دشت و صحراست و گلگشت ودريا

اما در نظر مرغان چمنستان آلهی قفس تنگ و آشيانی از خاک وسنگ

تا چند اين جانهای پاک اسير آشيان خاک وتا کی اين طيور قدس در اين

گلخن زندانی مبتلای حرمان و محروم از فيض روحانی و فوز وجدانی ای پروردگار

؟ای پناه آوارگان تو آگاه فغان و آه صبحگاهی عنايتی فرما و رحمتی کن

؟تا جانهای مشتاقان بملکوت احديتت بشتابند و ارواح اوارگان

در سايه رحمتت بياسايند فرقت پر حرقتت جانرا بگدازد و حرمان و هجران

ص ٣٠٢

و هجران روانرا مرده و پژمرده نمايد پس ايخدای مهربان تائيدی بخش

و توفيقی ده تا از اين دام و دانه برهيم و باشيانه رحمت برپريم و در شاخسار

وحدت در حديقه عنايت بانواع الحان بمحامد و نعوت تو مشغول گرديم

باری احبای آلهی بايد بعون و عنايت غير متناهی بحالت و انجذاب و انقطاعی

مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند مظاهر اخلاق رحمانی

باشند و مطلع انوار وجدانی در صدق و صفا آيات کبری گردند و در مهر

و وفا آيات عظمی سبب راحت و آسايش جهان آفرينش باشند و علت

عمران و آبادی کشور و اقليم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار

بابنان باشند و در صداقت و حسن نيت مشهور و معروف نزد سروران

وبابندگان خدا از هر ملت و امتی دوست مهربان و در صنايع و بدايع

استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر هم کنان مختصر آنکه

بايد حضرت احديت و سروران حکومت و اهالی مملکت کل از احبای آلهی

راضی باشند نه شاکی ممنون باشند نه دلخون چه اس اساس امر آلهی

اخلاق رحمانی است و بنياد بنيان يزدانی شيم و روش روحانی دوستان

چون باين موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی بارور گردد و ايوان کيهان

جهان انوار شود و الا ظلمت اندر ظلمت و نکبت اندر نکبت و غفلت

ص ٣٠٣

اندر غفلت اگراز عوالم هزله خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائيد برآنها

مگيريد و خجلت آنهارا مپسنديد چه که نميدانند و مطلع نيستند که در هر

عصری از ستمکاران چه جوری بر ياران آلهی واقع و از نادانان چسان

جفا بر اوليای ربانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور وجفا مجری دارند

جغدها بر بازها ستم ميکنند پر وبالش بر گناهی ميکنند که چرا تو يادآری

زآن ديار باز قصر و ساعد آنشهريار جرم او اينست که باز است و بس

غير خوبی جرم يوسف چيست وپس دشمن طاووس آيد پر او ای بسا شه را

بکشته فراو حضرت روح الله ابن مريم را اسرائيليان آنچه طنز

و تمسخر می نمودند و اذيت و جفا ميکردند و سب و شتم و لعن و ضرب روا

ميداشتند آن جان پاک دعا و مناجات ميفرمود که ايخداوند اين

نفوس نادانند و از حقيقت مقصود جاهلان چون ندانند چنين کنند اگر

بدانند نکنند پس ايخداوند آمرزنده کناهشان بيامرز وای يزدان مهربان

از قصورشان در گذر اينست صفت مخلصين و روش منقطعين از خدا

بخواه که اين آوارگان نيز تاسی بانروح مقدس روحی له الفدانمائيم مظلوميت

موهبت آلهيه است و صفت مظاهر احديت حضرت نور حدقهء مصطفی

و زيور حديقه مرتضی جناب سيدالشهدا و يحيی ابن ذکريا واکثر انبيا واوليا

ص ٣٠٤

و اولياء روحی لهم الفداء در کمال مظلوميت جام شهادت نوشيدند

و زهر هلاکت چشيدند و بمقصود خويش رسيدند حال ملاحظه فرما

چه زيانی ديدند جميع ازاين عالم بجهان ديگر رحلت نمودند نه صدمات خاصان

حق باقی و نه راحت ستمگر ناحق نه سرشک چشم مظلومان بر قرار و نه خوشی

قلب جاهلان نه آنشهد و شراب و شکر و کباب و شاهد و شمع جهانتاب باقی

ونه آن شام مظلومان و آه ستمديدگان و حسرت آوارگان و عسرت

يتيمان باقی جميع منتهی شد ولی ملاحظه نما که چون نام سيد الشهداروحی

له الفداءبر زبان آيد دل زنده گردد و جان ببشارت آيد روح را وجد

و وله حاصل گردد و روزی صدهزار گرسنه از ميمنت نام مبارکش

سير گردد و صد هزار تشنه سيراب شود اين آثار بزرگواری او درجهان

ترابی است ديگر ملاحظه فرما که در عوالم آلهی و ملاءاعلی چه خبراست باری

اين مسئله مطول شد حقيقت حال مشهود و واضحست حال ما بعوام کالانعام

کاری جز دعا نداريم ولی اميد واريم که سروران حکومت و ارکان سلطنت

قاهره منع تعدی و تعرض علمای سوء ومرده بی شعور را بفرمايند زيرا اينها

کم کم جسارت را مزداد نمايند و بر تهور بيفزايند و رعايای صادقه شهرياررا

دست تطاول بگشايند عاقبت بر نفس حکومت بشورند و رخنه در بنيان

ص ٣٠٥

سلطنت افتد تعرض علما باين طايفه محض تحصيل نفوذ است و قوت

وشهرت در هر شئون تا ديگران بهراسند و اطاعت و انقياد نمايند

و بدين سبب زمام امور را در کف اقتدار گيرند و هر چه بخواهند بکنند

ملاحظه نما که روش و طريق علماءسوء مسلک دينی نه و طريق ترويج شريعة‌الله

نيست وسيله حکومت و عظمت و حصول و ثروت و عزت است

وازاين روش و حرکت جز مضرت حاصل نگردد آيا اين سلوک موافق

مسلک اوليااست يا مطابق مشرب انبيا حضرت سيد الشهداء

وائمه هدی و سايراصفياءاز عزت دنيا بيزار واز هر چه غيررضائيت پروردگار

در کنار بودند حال اين علما هر آمالی دارند جز رضای حضرت ذوالجلال

گرگان درنده اند شبان اغنام شده اند و پلنگان خونخوارند اديب

دبستان اديان گشته اند زاغان حسودند بلبلان حديقه وجود را ظلم

و ستم نمايند و کلاب عنودند آهوان بر وحدت را صد گونه تعدی مشهود

کنند پس ارکان حکومت اعليحضرت شهرياری گذشته از عدالت بين رعيت

محض ملکداری بايد رعايت علمای عاملين فرمايند و ممانعت روسای

جاهلين دست اينگونه نفوس چون ذأب ضاريه را از تطاول باز دارند

و هجوم چنين فئه ياغيه را منع فرمايند والا روز بروز جسارت افزايند و در

ص ٣٠٦

و در امور مملکت مداخله نمايند وملک و کشور بر هم زنند مثلاً ملاحظه فرمائيد

چون امنيت و سلامت از مملکت مسلوب گردد و قوه محافظه مغلوب رعيت

هجرت به ممالک خارجه نمايند و اهل اطاعت راه غربت گيرند چنانچه از وقايع

خراسان جمع کثيری هجرت به ترکستان نمودند و حکومت آنسامان در نهايت

رعايت و حمايت بندگان يزدان اين يک ضرازضررهای علمای نادان

زيرا عالم متدين بکار دين و دولت خورد و سبب عزت وراحت اهالی

مملکت گردد نه جاهلان در حديث است امامن کان من الفقهاء

صائناًلنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهوية مطيعاً لامر

مولاه فالمعوام ان يقلدوه باری مقصود اينست که ملازمان درگاه

اعليحضرت شهرياری بايد حکمران بر کشور و بشر باشند نه هر گرگ خونخواری

و مردم آزاری اما ستايش که در حق آنشخص شاخص فرموده بوديد صحيح

و مقبول بجا بلکه انذات؟ ممحترم و يگانه در دانه صدف حکومت مستحق اعظم

ستايش است ايده الله و شيده وايد عزه و اقباله فی الدنيا والاخرة

اگر حسن تدبير آن دبير ديوان عدل و انصاف نبود آن فاجئه؟ عظمی لعن الله

من ارتکبها غبارش بدامن بی گناهان ميرسيد و ظلمش روی معصومان را

تيره ناک ميکرد شورشيان مجهول و محفوظ و مبرا و مستور ميماندند و مظلومان

ص ٣٠٧

باين عمل فجيع و ظلم صريح و بدبختی عظيم متهم و بد نام مشهور ميگشتند وتا

روز رستخيز از اين تهمت شديد و فضاحت عظيم نجات نميديدند لهذا

خدمت نمايانی بديوان آلهی فرمودند و پاداش انشه؟ استقرار در ايوان

بلند يزدانست ای پروردگار شهريار جديد را تاج عزت سرمدی برسر نه

و بر تخت کامرانی مستقر فرما و آنشخص خطير پرتدبير را بر مسند عدالت

و عزت و موهبت استقرار بخش توفيقی ملکوتی روا دار و تائيدی لاهوتی

ارزان فرما حکمش را بمثابه روح در جسم کشور نافذ کن و حکمت حکومتش را

در هيکل اقليم چون عرق شريان نابض فرما محفوظ و مصون بدار و موفق

و ممنون کن خلاصه اين آوارگان قدر اين همت را ميدانيم و اين عنايت را

فراموش نمينمائيم جمال مبارک هفت سال پيش از اين بعد از ظهور همتشان

در حق بی گناهان عنايت فرمودند و دعای خير نمودند اين دعا تاثيرات

عظيمه خواهد بخشيد و بتائيدات عجيبه مويد خواهند گشت و هذا

وعد غير مکذوب حتی پيش از صعود با دو شخص از احباء در حق آنذات

محترم مکالمه فرمودند وبايکی پيغام دادند که يا بالذات برساند و يا خود

بنگارد يکی از آن دوشخص آقا سيد علی اکبر بود و اگر فيض حضورشانرا ادراک

فرموديد عرض کنيد که در مدت هزار وسيصد سال هجری ملاحظه فرمائيد که

ص ٣٠٨

که چه قدر وزراء وامراء و عظماء و روساء در دنياآمده‌اند به هيچوجه اثری

و خبری از هيچيک نيست مگر سرورانی که حفظ و حمايت اغنام آلهی نمودند

وبداد مظلومان رسيدند و داد رسی ستمديدگان نمودند خاصه وزرائيکه

باستان احديت خدمتی نمودند آن سروران رويشان چون بدر منور

و خويشان چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشتهر در زمانی

که حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشريف داشتند و حضرات علماء

علم طغيان بر افراشتند مرحوم مغفور معتمدالدوله منوچهر خان چند روز

محافظه آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر

خيری از او فرمودند و ستايش کردند حال بدقت ملاحظه نمائيد که آن

وزارت و دولت و مکنت و ثروت و شکوه کل بباد رفت و زحمات و مشقات

بهدر داده شد واثری باقی نه مگر اين همت و خدمت جزئيه چون باستان

احديت بود در ديوان آلهی ثبت شد و آثار نورانيش در افق عزت سرمدی

واضح و روشن و عيان در جهان ملکوت مستقر بر سرير بزرگواری است

و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان و کيهان برقرار و باقی باری

ما شب و روز دعامينمائيم که تائيدات الهيه گوهر رخشنده تاج شهرياری گردد

و توفيقات صمدانيه اختر درخشندهء مرکز خير خواهی و بعنايت آن تاجدار

ص ٣٠٩

و اين همت اين بزرگوار کشور واقليم رشک ممالک روی زمين گردد

و کوکب منير امن وامان طالع و لائح ازافق آن ملک عظيم شود تا بوم وبر

معمور گردد و بنيان ظلم و تعدی مطمور آنحضرت بايد در هر موقع و محل

ناس را نصيحت نمائيد و نادانانرا بصيرت بخشيد که جميع ملل عالم اليوم

در خدمت دولت خويشند جانفشانی نمايند و شب و روز در نهايت همت

و خير خواهی عزت دولت را سعادت عموم دانند و بر شوکت سرير

سلطنت را اعظم وسيله معموريت مرز وبوم شمرند لهذا نير عظمت

واقتدار درافق آنمملکت روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی يوماً

فيوماًبيشتر شود از عصيان و طغيان بعضی بيخردان در مملکت ال عثمان

و بد خواهی دولت و خيانت بسرير سلطنت ملاحظه کنيد که اهالی مملکت

چه قدر ذليل شدند و در نظر جميع اهل عالم چگونه حقير گشتند عزت

اهالی محو شد و ثروتشان بر باد رفت ذلتشان شديد شد نکبتشان

پديد گشت پس ای دانايان قدر اين شهريار را بدانيد چه که مهربانست

و محب امن وامان عادل و داد پرور است عاقل و معدلت کستر در مدت

مديده حکومت آذربايجان چون پدر مهربان رفتار فرمود وبر مسلک

نوشيروان حرکت نمود اين همان سرور رعيت پرور است سالار ولا

ص ٣١٠

ولايت بود حال بعون آلهی شهريار کشور گشت خلق همان خلق است

و خوی همان خوی می همان می سبو همان سبوالحمدلله ازروز جلوس

شهرياری آثاربزرگواری و رعيت پروری ظاهرو عيان ديگر چه ميخواهيد

پس ای اهالی يکدل و يک جهت گرديد و خير خواه و دراطاعت کوشيد

ونوايای خيريه اعليحضرت شهرياريرا خدمت نمائيد تادر جميع مراتب ترقی

نمائيد و از جميع مضرات توقی قسم باستان مقدس حضرت دوست

که‌اين عبد زيارت عتبهء‌مبارکه بکمال عجز ونيازدعامی کنيم و سريرتاجداريرا

تائيد و توفيق می طلبيم والبهاء عليک وعلی کل من ثبت علی الميثاق

ع ع

هوالابهی

نوبهاراولدی آچلدی نوگل رعنای حق نغمه جانسوزه باشلر بلبل گويای حق

مطرب بزم‌آلهی چنگ معنی ساز ايدوب گل کولر اغلاردمادم ديدهء‌مينای حق

وادی ايمن سراسر گلشن توحيد الوب چونکه روشن ايلدی نور خدا سينای حق

اولدی گلزارو گلستان محفل روحانيان کل کبی صد جلوه ايلر دلبر زيبای حق

آتش نمروديان اولدی گلستان خليل چونکه کوکلنده طوتشدی شعله موسای حق

نفحهءرو‌ح القدس اولدی جهانه منتشر اسم اعظم فيضی در هرنفحهء عيسای حق

ص ٣١١

پردهء ستر و حجابی پاره‌پاره‌ايتمادن قمنغی دلداده‌اولور رسوای حق شيدای حق

ايدل بيچاره بين ياره سکا اکسک دکل تاکه دوره باشلادی جام می و صهبای حق

جناب ميرزا علينک اشعاری او قنوب حلاوت معناسی قلبه بر انجذاب ايراث

ايتمسيله بوغزل تنظيم اوله رق الحان مرغان چمنستان حقيقتله تغنی و ترتيل

اولنه ع ع

هوالابهی

طوغدی کون آفاق عالم مشرق انواردر صبحه دوندی شام فرقت نوبت ديدار در

لوحه دلدن سيلون هرنقش موهومی بودم شعله نور حقيقت لمعه اسرار در

دلبر رعنا قلوب رخسارنی پيدا بزه خواب غفلتدن اوياندی کوکلمزبيدار در

لشگر غم صالدر رسه هرزمان يوقدرضرر چونکه سالار کوگل اول حيدر کرار در

حسرت داغ درون وقتی کچوب آه ايلمه چونکه ياردلنشين باغ مهربان غمخواردر

بزم وحدت گلشن آسا رونق باغ ارم ساقی کل چهره نک الده اياغ سرشار در

آتش موسی بتون سينايی پارلاتدی بوشب صبح نورانی آچلدی طور آتش بار در

هوالمحمود فيکل فعاله

زنجير يوسفی چون کردنه احسان اولور مصر حقيقتده عزيزهر کشوره سلطان اولور

ملک سليمان منحصر بو توده غبراده در ملک آلهيدر کنش بيحد و بی پايان اولور

ص ٣١٢

فيض قدم باق صبحدم که موج يم که جام جم بر قطره جک اندن ايچن سرحلقه مستان‌الور

فيض خدا در قاندرر عشقی يورکلر ياندرر طاتی آغز صولندر رهر در دنه درمان الور

عالم بتون اغيار در انحق سکا حق ياردر دل عاشق ديدار دريارم بکا مهمان اولور

معشوق چون غمخوار در جام عطا سرشار در عشقک دلوخونخواردرقانلربتون ارزان اولور

بيچارهد‌ل نالان‌اولورپرآه وپرفغان‌اولور پردرد وبی درمان‌اولورهردم سکاقربان الور

ايدلبر مهپاره يم افتادهء بيچاره يم بو غربته‌آواره‌يم کو کلم همان بريان الور

هوالمقصود

نورهدی تابان شده طورتقی رخشان شده موسی بجان پويان شده کهسار سينا آمده

صبح جبين‌نورمبين وانعارض گللون بين بالعل رنگيني چنين آنعزه غراء آمده

هر دم نسيمی ميوزد بوی عبيری ميرسد صبح اميدی ميدمد غبراء نوراء آمده

دريای حق‌پرموج شدهرموج‌ازآن‌يکفوج شد وان فوجها براوج شد هر پست بالا آمده

صوت اناالحق هرزمان آيد زاوج آسمان مي نشنود جز گوش جان اذان صما آمده

ابرگهرباراست‌اين فيض دررباراست اين نور شرر باراست اين انوار بهراءآمده

آفاق عنبربارشد امکان پرازانوار شد بس خفته ها بيدار شد تعبير رويا آمده

عشق خدا خونريز شد عالم شررانگيز شد

جام عطا لبريز شد چون دور صهبا آمده

ص ٣١٣

هوالابهی

ايمشتاق ملکوت ابهی انوار حق رخشان شده دريای حق جوشان شده وجه هدی تابان شده

خفاشها پنهان شده ابر کرم گريان شده برق قدم خندان شده کلشن فضای

جان شده پراز گل و ريحان شده بلبل بصد الحان شده در روی گل حيران شده

مدهوش سر گردان شده مست رخ جانان شده مخمور وهم سکران شده پرآه و

پرافغان شده سوی خدا نالان شده کی مالک و رحمن من غفار من يزدان

من ايروح ريحان من ای آرزوی جان من ايواقف پنهان من ای

درد وايدرمان من اين جمع ياران تواند محو پريشان تواند سرگرم و حيران

تواند خسته زهجران تواند مرده زحرمان تواند يک پرتوی از روی خود

يک نفخهء‌از کوی خود برما تو احسانی بکن از جود رحمانی بکن وزفضل ربانی بکن

رحمی زيزدانی بکن تا زندگی يابيم زنو

باز آمد آن مغنی باچنگ ساز کرده دروازهء بلارا بر عشق بازکرده

بازار يوسفانرا از حسن در شکسته دکان شکرانرا يکيک فراز کرده

شمشير برنهاده سرهای سرورانرا وآنگاه‌شان زمعنی بس سرفرازکرده

خود کشته عاشقانرابرخونشان نشسته وانگاه بر جنازه يکيک نمازکرده

تا حلقه های زلفش حلق کراست روزی ای مابرون حلقه کردن فراز کرده

ص ٣١٤

بوجام آلهی عهد پيمان آلهيده ثابت و راسخ اولانلره مخصوصدر

هوالابهی

ای ابن ابن دخيل جليل دخيل نبيل سالها در ذکر خداوند جليل چون طيور حدائق

توحيد در گلشن تجريد نغمه سرائی نمود و بانواع الحان بر شاخسار تسبيح

بسرود اغيار از سرش بيخير بودند و اشرار از فغانش بی اثر جگر سوختهء

داشت و شمع افروختهء اهل راز بالبش دمساز بودند و اهل نياز در باطن

اسرار همراز و انباز توکه نهال آن باغی و شعله آن چراغ پرتوی بيفروز و جهانی

بسوز از اين رويا که ديدهءد‌ليل بر اين است و عنقريب اسرار تاويل اين رويا

در جهان کبرياء و افق اعلی تا افق ادنی ظاهر و عيان گردد و پرتو موهبت

آن دوستان جمال احديت را احاطه کند والبهاء عليک ع ع

هوالله

يا حفيد الدخيل وسليل ذلک الرجل الجليل وقت آنست که چون آفتاب

بتابی وچون بشير با قميص يوسفی بشتابی و يعقوبان مشتاق را ديده

روشن نمائی و در مصر آلهی چون طوطيان هند شکرشکن گردی و از نار

عشق آذر جانی در دل آذربايجان زنی تا ثابت و محقق گردد که منشعب از عنصر جان

ودل آن دخيل جليلی نه منفصل از عنصر آب و گل و چنان در قطب وجود نعرهء

ص ٣١٥

حی علی الميثاق زنی تا بملکوت ابهی رسد والبهاء عليک وعلی کل ثابت

علی العهد ع ع

هوالله

ای امة‌الله جناب آقاميرزا حيدر علی عليه بهاءالله الابهی وساطت نموده و ذکر

آن ورقه را در تحرير خويش بکمال توقير فرموده و استدعای ترقيم اين رقيم کرده

با وجود آنکه اين قلم شب و روز در جولان و مداد مستمر در جريان و سيلان

باز مکاتيب اطراف چون خزينهء پادشاه مغفور بيت را معمور نموده از هرطرف

مکاتيب ريخته و پاشيده و جواب تاخير افتاده ملاحظه کن که چه توجهی در حق

تو گرديده باوجود آنکه مکتوبی از شما نرسيده جواب مرقوم ميشود که ای ورقه

نورانيه از حق بخواه که جد نبيل حضرت دخيل را نسل جليل باشی و چون حمامه

ايکهء تقديس در رياض توحيد بانواع نغمات بسرائی ع ع

هوالابهی

ای ياران حق و دوستان آلهی در کل احوال و جميع احيان در انجمن رحمن مذکور

و مشهوريد ومحمود و ممدوح تاجی از عنايت جمال قدم بر سر داريد و خلعتی

از الطاف اسم اعظم دربر نفحهء‌مشکبار رياض ملکوت ابهی در مشام داريد و رائحه

گلشن ملاء اعلی در دماغ رخی از نور هدی روشن داريد ودلی از مواهی جنت

ص ٣١٦

جنت ابهی گلزار و چمن مذاقی از شهد محبت الله شکرين داريد و کامی از

حلاوت ذکرالله پر انگبين گمان مبريد که آنی بگذرد و قلب مشتاقان از يادتان

فارغ باشد و دقيقهء منقضی شود و ازخاطر روحانيان فراموش شويد از فضل

جمال قدم سائل و آمليم که آن ياران جانی را در کل احيان بنسائم جانبخش رحمانی

مهتز فرمايد و بنفحات قدس تازه و تر وتازه دارد ای ياران حقيقی

دست بذيل کبرياء زنيد و تشبث بعروة الوثقی نمائيد و بعبوديت جمال قدم

و اسم اعظم روحی و ذاتی و کينونتی لاحبائه الفدا قيام نمائيد و به بندگی

آستانش جانرا بشارت دهيد قسم بجمال مقصود که اليوم مقامی اعظم

از عبوديت نه اکليل مرصع اهل ملاء اعلی است و تاج وهاج سکان ملکوت

ابهی ع ع

هوالابهی

ای احبای آلهی اگر چه از سنان و سهام قضا در اين مصيبته کبری دريای

خون در قلب و روح موجش باوج اعلی رسيده ولکن فيوضات نا متناهيه

و شئونات رحمانيه از ملکوت ابهی و جبروت اعلی متتابع و مترادف است

آن شمس حقيقت و نير اعظم جهان آلهی را افول و غروبی و صعود و نزولی و هبوط و

عروجی و غيب و شهودی در ذات اقدسش نبوده اين ظهور و کمون و طلوع

ص ٣١٧

و غروب نظر بعوالمست آفتاب انور در جميع اوقات در مرکز خويش در نقطهء

احتراقست اين شب و روز و مهر جان و نوروز و بهار و خزان و کانون

و حزيران بالنسبة بکره ارض است نه مهرتابان فی الحقيقه يزدان پاک را

طلوعی جز درافق ابهی و ملکوت اعلی نه چون غمام غيبت زائل گردد خورشيد

تابان در مرکز تقديسش آشکار شود پس ای عاشقان جمال جانان زبان بشکرانه

گشائيد که بفيوضات چنين آفتابی فائزيد و بساحل چنين دريائی وارد طوبی لکم

ثم طوبی لکم ع ع

هوالابهی

ان النير الاعظم المتلئلاًعلی آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم و يلوح و يضئی

من افقه الابهی و ملکوته الاعلی علی الاکوان و يفيض الانوار علی الاخيار

و ينشر نفحات الحيات علی القلوب والارواح کما اخبر به من قبل فی لوح الروياء

المنتشرة فی البسيطة الغبراء قال و قوله الحق عند ذلک صاحت

وقالت کل الوجود لبلائک الفداء يا سلطان الارض والسماء الی م اودعت

نفسک بين هولاءفی مدينة عکا اقصد ممالک الاخری المقامات التی ما

وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلک تبسمنا اعرفوا هذا الذکر الاحلی

و مااردناه من السر المستسر الاخفی انتهی يا احباءالله اياکم والتزلزل والاضطرا

ص ٣١٨

والاضطراب والفزع والاضطرار والخمول والخمود من هذا اليوم المشهود

اليوم يوم الاستقامة الکبری اليوم يوم الثبوت والرسوخ بين ملاالانشاء

هنيئاًللنفوس الثابته الراسخه کالبنيان المرصوص من هذا العاصف القاصب

القاصم للاصلاب والظهور فانهم المويدون و انهم الموفقون و انهم المنصورون

بجنودالملاءالاعلی و تتلئلاًوجوههم فی افق العالم بانواريتبارک بهااهل سرادق

الکبرياء و انهم المخاطبون من ملکوت الابهی فی کتاب الاقدس المنزل من جبروت

الاسماء قال وقوله الحق قل يا قوم لا ياخذکم الاضطراب اذغاب ملکوت

ظهوری و سکنت امواج بحر بيانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غيبتی حکمة اخری

مااطلع بهاالاالله الفرد الخبير ونريکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصرة

امری بجنود من الملاء الاعلی و قبيل من الملائکة المقربين انتهی شمس

حقيقت نير اعظم از افق امکان غروب و از مشرق لامکان طلوع فرمود

وباين ندای آلهی مخاطباًلاحبائه الثابتين الراسخين نطق ميفرمايد من الکتاب

الاقدس يااهل الارض اذ اغربت شمس جمالی و سترت سماء هيکلی لا تضطربوا قوموا علی

نصرة امری و اعلاء کلمتی بين العالمين ع ع

هوالابهی

ان شمس الهدی نورالسموات العلی مصباح الملاء الاعلی قد صعد من مشکوة الناسوت

ص ٣١٩

يوقد ويضئی فی زجاحة ملکوته الابهی واوج افقه الاعلی و بفيض انواره علی الابرار

و مظاهر التقديس من الاخيار يااحباء الله لا تضطربوا ولاتزعزعوا فاثبتوا

و راسخوا فی امره و حبه و هذا ما اخبر به فی الواح قدسه و صحائف مکنونه من قبل

و منه ما نزل فی لوح الروياء الشائعة الذائعة فی افاق الدنيا ان العروج يکون

من سجن عکا و لا تبديل لکلمات الله قال وقوله الحق عند ذلک صاحت

و قالت کل الوجود لبلائک الفدايا سلطان الارض والسماء الی م اودعت

نفسک بين هولاء فی مدينة عکا اقصد ممالکک الاخری المقامات التی

ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلک تبسمنا اعرفوا هذا الذکر الاحلی

ومااردناه من السر المستسر الاخفی انتهی ولذی ثبت علی امره بشره

ببشارات کبری و تائيد شديد القوی و الموهبته العظمی قال و قوله الحق

قل يا قوم لا ياخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر

بيانی ان فی ظهوری لحکمة و فی غيبتی حکمة اخری ما اطلع بها الا الله الفرد

الخبيرونريکم من افقی الابهی وننصرمن قام علی نصرة‌امری بجنود من الملاءالاعلی

وقبيل من الملائکة المقربين انتهی و لما شرب هذه الکاس مظاهر قدسه

و مطالع انواره و مشارق آياته و مهابط وحيه من قبل لم يفروا المخلصون من بعد

عروجهم و لم يهنوا فی الاستقامة علی امرالله بل ثبتوا فنبتوا و رسخوا فانتصروا

ص ٣٢٠

فانتصروا واضائت وجوههم من الافق المبين وهولاءاحباءامنائه واصفيائه

فکيف يليق لنفوس انجذبت بنفحات قدسه و اقتبست الانوار من شمس جماله

و استفاضت من غمام جوده فی يوم ظهوره و تجلی شهوده فيهذه النشاته

الکبری فطوبی للراسخين وطوبی للثابتين و طوبی للمخلصين فی يوم هذاالفزع

العظيم ع ع

هوالابهی

ايمهدی بنور هدی نامه ات رسيد و براقبال و توجهت اطلاع حاصل شد

ملاحظه کن که سائق عنايت تورا در باديه ها ودرياها سير وحرکت داد تا بباطوم

رسيدی و منتبه بامر حی قيوم گشتی از ظلمات غيوم نجات يافتی

و مشاهده انوار کوکب معلوم نمودی از سراب اوهام گذشتی و بشاطی

بحر ايقان و عرفان وارد شدی ديده بمشاهده آيات کبری روشن

کردی و دل را بنفحات رحمن رشگ گلزار و چمن نمودی اين موهبتی است

که جميع مافی الارض بان معادله ننمايد ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء

والله ذوفضل عظيم باری چون شعله طور و لمعه نور اشراقی بان قلب

مشتاق کرد بايد چون حضرت کليم انی اجد علی النار هدی بگوئی و روز

بروز بان نار موقده ربانيه بيشتر تقرب يابی تا از شجره وجود ثمر محمود ظاهر

ص ٣٢١

گردد و از قلب نورانی سنوحات رحمانی ظاهر و آشکار شود و بظاهر

همان سلسله که مشغول بوديد باشيد ولی تبليغ امر را منظور نظر داريد

و به حکمت بالغه در ترويج دين الله بکوشيد مکتوب شما مدتی گذشت

تا که رسيد بوصول جواب مرقوم شد و عليک البهاء ع ع

هوالابهی

ای احبای آذربايجان لابد لنا من آذربايجان آذری بجان

ناقضان زنيد و تبريز را جام لبريز ميثاق کنيد ميلانرا کاس پيمان نمائيد

و ممقانرا مرکز قاآن عهد کنيد سيسانرا سيستان رستم دستان نمائيد

و اسکورا مينوی الطاف طلعت يزدان اردبيل را معين سلسبيل نمائيد

و سلماس را معدن الماس رحمن نمائيد مراغه را باغ و راغ معرفت الله کنيد

و خوی را آئينه خوی دلجوی آن دلبر يکتا آن اقليم ازقديم ملحوظ لحاظ عنايت

بوده و منظور نظر حضرت احديت جمال قدم نظر الطاف داشتند و احبای

آن ديار مشمول عواطف حضرت مختار وهم چنين حضرت اعلی روحی له الفدا

مدتی در قلاع و حصون آن ديار مسجون بودند و در ميدان فدا معلق گشتند وآن سينه

چون آئينه هدف هزار رصاص گشت و آن جسد مطهرپاره پاره بر روی افتاد

و همچنين شهدای ديگر درآن کشور جانفشانی نمودند و کاس شهادت رااز يد سا

ص ٣٢٢

ساقی عنايت نوشيدند آن ثار؟آلهی چنان درآنزمين بجوش آيد که شرق و غرب را

رنگين و رشگ نگين سليمانی کند با وجود اين وقايع جان سوز و اشراق شمع

شب افروز واين رستخيز در تبريز بايد شورانگيز شد و باطراف و اکناف مشکبيز

گست تا حرارت محبته الله بتابد و رايحه محبت الله مشامها را معطر کند ای

ياران دمی نياسائيد و نفسی مياوريد و شب و روز بشتابيد و بکوشيد و بخروشيد

تا در ايام حيات آنزمين راانبات کند وآن دشت و صحرااشجار بارور ببار رساند

و سر حقيقت طلوع کند و آفتاب مشرق احديت از ملکوت غيب بتابد اين دلبر

جان پرور يعنی هدايت آلهيه لابد روزی در آن حجله جلوه نمايد و اين سور وشادی

و بزم طرب درآن خطه زيب و آرايش يابد ولی تفاوت اينجاست در ايام عبوديت

اين بندگان شاهد مطلوب هدايت در انجمن شهود جلوه نمايد يا آنکه بعد از غروب

و صعود اين نفحه بمرور آيد و اين شمع در زجاجه جمع بر افروزد پس ای ياران

دلنشين من ای مونسان و قرين من ايخواجه تا شان عبدالبهاء و ای قرنای اسير

اسير محبت بها بيائيد تادست بيکديگر داده همعهد شويم وهم نفس گرديم ومتفق شويم

و متحد گرديم و جان فشانی کنيم وبرجهان و جهانيان استين بيافشانيم تا تخم وفا

در اينعالم پر جفا بکاريم وباروئی روشن وبشارات پرآيات از اين جهان فانی

آهنگ آنجهان باقی کنيم و چون لشگر مظفر شکست بصفوف اعدا داده باطبل

ص ٣٢٣

و دهل و چتر و علم تا دامنه ملکوت ابهی بکوئيم و برويم آلهی آلهی هولاء عباد

توجهواالی ملکوت رحمانيتک وتشبثوا بديل فردانيتک و انقطعوا عن دونک

وتبرءوا عن غيرک و اخلصوا وجوههم لوجهک الکريم وسلکوا فی المنهج القويم

والصراط المستقيم و ثبتوا علی الميثاق واقتبسواالانوار من نيرالافاق وانجذبوا

الی کوکب الاشراق و اتقدت فی قلوبهم نار الاشواق الی ملکوت قدسک و لاهوت

انسک و انزجروا من الملاءالادنی وانجذبواالی الملاءالاعلی شوقاًاليک و توکلاً

عليک ايرب انر مصباحهم و نور صباحهم و قدر نجاههم و فلاحهم انک انت

الکريم انک انت الرحيم انک انت الفضال القديم ع ع

هوالله

ای ثابت بر پيمان قصيده غراء ملاحظه گرديد فی الجمله تصليح و تعديل شد

و ارسال شد فی الحقيقه پر ملاحت و سبب بشاشت احبا گرديد و فی الحقيقه

دراين سفر بسيار بزحمت افتاديد ضرر ندارد ميگذرد بقول خواجه بگذرد اين

روزگار تلخ تر از زهر قدر عافيت را من بعد خواهی دانست زيرا صحبت

و معاشرت عندليب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت

ديگر دهد عنقريب خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرمايد چاره جز فرار نداری

باری اينها مزاح بود جوهر مقصود آنکه انشاءالله دراين سفر بيش از پيش موفق به

ص ٣٢٤

به تبليغ امرالله ميگردی و تشنکان باديه حرمان را به چشمه حيات دلالت ميفرمائی

و آذان طالبانرا بنغمه جان بخش يا بهاالابهی بابهره و نصيب مينمائی

آنجمال بيمثال با آن عنايت و مهربانی با وجود صد هزار بلايای بی پايان ايام

مبارکش را در تربيت اين بينوايان بگذراند حال بايد هر دم صد هزار جانفشانی

نمائيم وايام را در خدمت آستان مقدسش بگذرانيم تا تائيدات ملکوت

غيبش را مشاهده نمائيم وعليک البهاء ع ع هوالله بعضی از احبا

در سرسر مذمت ياران ديگر نمايند و اساس غيبت را در نهايت متانت

وضع نمايند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته

باشيد و جميع را منع صريح نمائيد زيرا هيچ خصلتی مضرتر از اين صفت عيب جوئی

نه علی الخصوص بامرالله ابداً نبايد نفسی کلمه اشارهء غير لايق نسبت باحدی از

احباءالله اظهار دارد عجبت ممن اشتغل بعيوب الناس و هو غافل عن عيوب

نفسه مسلک روحانيان ؟ ست نهايت دقت را در منع از اين خصلت بنمائيد

وابداً مگذاريد احدی جز ستايش از زبانش جاری گردد

هوالابهی الابهی

صبح است و نور احديت از مطلع غيب رحمانيت ساطع و لامع و فيض جليل

مليک فردانيت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارات ملکوت از

ص ٣٢٥

از جميع جهات ميرسد و صبح اشارات علو امر و بشارات سمو کلمة‌الله از جميع

اطراف ميدمد کلمه توحيد در ترويج است و آيت تفريد در ترتيل دريای فضل

وجود متلاطمست و سيل فيض شهود متدافق انوار تائيدات رب غفور جميع

اقاليم وجود را احاطه کرده و جنود ملاءاعلی باعانت احبا و نصرت اصفيا هجوم

نموده صيت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء جهانگير گشته و آوازه امرالله

در شرق و غرب عالم منتشر شده اين امور کل اسباب سرور ولی عبدالبهاء

دربحراحزان مستغرق وآلام و محن چنان تاثير در اعضا و جوارح نموده که فتور

کلی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائيد که فرداًوحيداً من دون ناصر و معين

در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جميع ملل و امم معارض و منازع و

مجادل از جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چقدر در جميع اطراف متعرض

و معارضند واز جهتی اخبارات امت هزله کاذبه ميرسد که چگونه در صدد

قلع و قمع شجره مبارکه آلهيه هستند وچه نسبت وافتراها بجمال قدم روحی

لاحبائه‌الفداء ميزنند ومشغول بنشر رسائل رديه براسم اعظمند ودرسرسر درنهايت

سعی وکوشش که اذيت شديدی وارد آرند واز جهتی اهل غرور بکل دسائس

متمسک که وهن کلی برامرالله واردآرند واسم عبدالبهاء راازلوح وجود محو نمايند

بااين همه بلايا واينهمه رزايا وهجوم اعدا درميان‌احبا نيزاغبرارموجود باوجودآنکه

ص ٣٢٦

آنکه امر جمال قدم روحی لاحبائه الفداء عبارت از حقيقت محبت است و سبب

اتحاد والفت تا کل امواج يک بحر گردند و نجوم باهره‌اوج نامتناهی يک فلک

لئالی اصداف توحيد گردند و جواهر متلئله معدن تفريد بنده يکديگر کردند و نيايش

و ستايش و پرستش همديگر کنند زبان بمدح و ستايش هر يک ازاحبا گشايند

و نهايت شکرانه را از يکديگر نمايند نظر بافق عزت کنند و بانتساب آستان

مقدس جز خير يکديگر نه بينند و جزنعمت يکديگر نشنوند و بجز مدح و

ستايش يکديگر برلسان نرانند بعضی براين منهج قويم سالک الحمد الله

بعون و عنايت آلهيه موفق و مويد در جميع ممالک ولی بعضی براين مقام اعز

اعلی چنانچه بايد و شايد قائم نه و اين بسيار سبب حزن عبدالبهاست

چنان حزنی که بتصور نيايد زيرا طوفانی اعظم ازاين از برای امرالله نه و وهنی اشد

ازاين کلمة‌الله نيست بايد احبای آلهی کل متحد و متفق شوند درظل علم واحد

محشور شوند وبرأی واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمايند و بفکر واحد

تشبث کنند آراء مختلفه را فراموش نمايند و افکار متفاوته را نسيان

فرمايند زيرا الحمدلله مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کل بنده

يک آستانيم و شير خوار يک پستان در ظل يکشجره مبارکه ايم و درسايه يک

خيمه مرتفعه ای ياران آلهی اگر نفسی غيبت نفسی نمايد اين واضح و مشهود است

ص ٣٢٧

که ثمری جز خمودت نيارد اسباب تفريقست و اعظم وسيله

تشتيت اگر چنانچه نفسی غيبت ديگری کند مستمعين بايد در کمال روحانيت

وبشاشت اورا منع کنند که از غيبت چه ثمری و چه فايدهء آيا سبب

ر ضايت جمال مبارکست يا علت عزت ابديه احبای آلهی آيا سبب

ترويج دين الله است و يا علت تثبيت ميثاق الله نفسی مستفيد گردد

ويا شخصی مستفيض لا ولله بلکه چنان غبار بر قلوب نشيند که ديگر نه گوش شنود

ونه چشم حقيقت را بيند ولی اگر نفسی بستايش ديگری پردازد و بمدح وثنا

لسان بگشايد مستمعين بروح وريحان آيند و بنفحات الله مهتز گردند و قلوب را

فرح و سرورآيد وارواح را بشارت احاطه کند که الحمد لله درظل کلمه آلهی نفسی

پيدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف

حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن روحی پر فتوح

دارد و جانی مويد بنفحات حضرت رحمن حال کدام يک خوشتر و دلکشتر

قسم بجمال ابهی که چون خير ياران شنوم قلب بنهايت روح وريحان آيد

و چون اشاراتی از کدورت دوستان بينم در نهايت احزان مستغرق گردم

اينست حالت عبدالبهاء ديگر ملاحظه فرمائيد که چه بايد و چه شايد جمال قدم

روحی لاحبائه الفداالحمدلله ابواب عنايت را از جميع جهات کشوده و بشائر

ص ٣٢٨

و بشائر تائيد و توفيق را واضح و مشهود نموده دلهای احبا را بمحبت ربوده

و جنود ملاء اعلی را بنصرت اصفيا موکل فرموده حال بايد ياران با دلی چون

آفتاب و نفسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حق و بيانی واضح و جبينی لائح و همتی

بلند و قوتی ملکوتی و تائيدی لاهوتی و صفتی روحانی و انبعاثی وجدانی در بين ملاء

ارض مبعوث شوند تا هريک افق مبين را نور منير شوند و فلک اثير را کوکبی بديع

بوستان آلهی را درخت بار ور شوند و گلشن رحمانی را گل معطر گردند کتاب

ايجاد را ايات باهره شوند و صفحه کائنات را کلمات جامعه عصر اول است و نشئه

اولای دور نير اعظم پس تحصيل فضائل بايد در اين قرن بشود و تعديل خصائل بايد

دراين عصر بگردد جنت ابهی در دشت و صحرا دراين ايام بايد خيمه برافرازد و انوار

حقيقت چهره گشايد و اسرار موهبت رخ بنمايد وفيض قدم جلوه نمايد و آفاق

رياض احديت گردد و اقاليم جنت فردوس شود و جميع شئون و کمالات و

اوصاف و نعوت آلهيه از حقايق صافيه و سنوحات رحمانيه آشکار و واضح شود

عبدالبهاء در جميع احيان در آستان حضرت يزدان متضرع و مبتهل است که ايخداوند

مهربان بنده درگاه توايم وملتجی باستان مقدس تو جز رکن شديد پناهی نجوئيم

و بغير کهف حمايتت التجا نکنيم حفظ و صيانت فرما و عنايت و حمايت کن مارا

موفق نما تا رضای تو جوئيم و ثنای تو گوئيم و در راه حقيقت پوئيم مستغنی

ص ٣٢٩

از غير تو گرديم و مستفيض از بحر کرم توشويم در اعلاء امرت کوشيم و درنشر

نفحات سعی بليغ نمائيم از خود غافل گشته بتو مشغول شويم و از مادون بيزار

شده گرفتار تو گرديم ای پروردگار ای آمرزگار فضل و عنايتی و فيض و موهبتی

تابراين موفق شويم و باين مويد گرديم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بينا

انک انت الکريم انک انت الرحيم انک انت الغفور العفو القابل التوبه و غافر

الذنوب شديد المحال والبهاء عليکم يا احباءالله

هوالله

ای ياران روحانی الحمدلله اعليحضرت شهريارايران با قلبی چون آفتاب

ومرحمتی چون فيض سحاب و عدالتی چون روح در هيکل ايران ظاهر و آشکارند و حضرت

صدارت پناه در نهايت مروت و عنايت بجميع طوائف رعيت پس بايد شكر

بدرگاه احديت نمود و در کمال اطاعت و صداقت و امانت بخدمت سرير

سلطنت پرداخت زيرا خدمت بچنين حکومت از جمله فرائض منصوصه آلهيه است ع ع

منتسبين ودوستان آلهی دراين ارض الحمد لله درکمال تقديس و منزه‌ازشوائب غير مرضيه

در ظل کلمة الله محفوظ و مصونند ع ع

هوالابهی

ای منجذب بنفحات قدس تا بحال دو سه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گرديد و رسيد

ص ٣٣٠

و خواهد رسيد در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بوديد اين عباد واقفند

که با طايفهء و نفسی کلفتی نداشته خواه حکيم خواه سقيم خواه عارف خواه غارف

خواه متحرف خواه متصوف نه بيرحم مفتی هستيم که بخون ازادگان رقم زنيم

و نه بيشرم قاضی که حکم شرع آلهی رااز بنيان براندازيم ونه بيمروت مجتهد که

آبروی عارفان بريزيم ونه معجب و متکبر حکيم که باهر ناطقی در ستيزيم ونه مدعی

سلوکيم که علم شکوک بر افرازيم و نه عارف کامليم که از ذرات کائنات

ندای حق رااستماع کنيم و در سدره انسان انکار نمائيم ونه شيخی بايال و کوپاليم

که دو هزار حديث مسلسل روايت کنيم بلکه اسير و غربيم و ساده و حقير

و ذليل درگاه قديم بيسر و سامان او هستيم وبيچاره و بيدرمان از هر سری

سر او جوئيم و در هر افقی نور او طلبيم با جميع اديان بکمال روح و ريحانيم وبا

کل بتمام الفتيم نه کلفت وبا جميع در فکر محبت و رحمتيم نه زحمت مامور بدوستس

و انسيم نه نفرت و وحشت اگر ايشان در ايمان ما شبهه دارند ما درکمال

عرفان ايشان مقر و معترفيم چه کنيم قسمت چنين بود و نصيب چنان

عندليب حزين را آه و زاری آموختند و مرغ رنگين را ناز و طنازی فاخته

جان سوخته را باه و انين قرين نمودند و طاوس باغ برين را جلوه نازنين شمع را

افروختن آموختند و پروانه را سوختن مقصود اينست که ما درايشان نظر حقارت

ص ٣٣١

ننموديم بلکه تعجب کرديم با وجود اين مراتب عرفان و ايقان و حقيقت مشهود

و عيان چگونه معنی و متمم حديث مستور و پنهان ماند باز ملاحظه مينمائيم

احوالات مختلف است و مقامات بيشمار عارفان واقفانرا حالات مختلف

شيخ سعدی ميگويد گهی بر طارم اعلی نشينم گهی تا پشت پای خود نه بينم

باری بهيچ وجه پاپی ايشان نشويد ان الانسان علی نفسه بصيرة وان

التی علی معاذيره آن رساله را يکی ازاحباءالله مرقوم نموده بود تا توانی

سبب روح و ريحان باش و مظهر رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است

اميدواريم کل از معين انصاف بنوشند ابداً جدال جائز نه والبهاء عليک ع ع

هوالابهی

ای سر گشته کوی آلهی ترا که گفت که در زمره آوارگان در آئی و در انجمن

دلدادگان در افتی و در حلقه بينوايان داخل شوی و در مجمع عاشقان وارد

گردی دلی آسوده داشتی و جانی از هر مصيبتی آزاده آسايش وجدان داشتی

وبا راحت جان همدم بودی جمعيت خاطر را به پريشانی مبدل کردی و آسودگی

دلرا بالودگی محنت مبادله نمودی چون اين آوارگان بيسر و سامان شدی

و چون اين دل باخته گان گم گشته صحرا و بيابان شدی خانه بتالان و تاراج

دادی و بشغالهای شيراز باج وخراج باری نميدانستی که در اين مصائب شد

ص ٣٣٢

شديده خواهی افتاد و دراين بلايای عظيمه گرفتار خواهی گشت آخر ميخواستی

که ازآوارگی اين بينويان عبرت گيری و ازاسيری اين ستمديدگان پند و نصيحت

يابی باری اين سبيل آلهی است واين طريق حضرت ربانی راه جانبازی

و فداکاری و گذشتن از هر راحت و کامکاری است اين قميص مطهر هيچ

رنگ آلايش قبول ننمايد واين جمال انور هيچ زينت و زيوری را نپذيرداز هر جامهء

عريان بميدان آيد و از هر قيودی آزاد عيان گردد اگر چنان نبود هر اسير

شهوتی علم محبت آلهی بر افراختی و هر مبتلای خوشی و ثروتی خيمه جذب ربانی

بلند نمودی عشق ازاول سر کش و خونی بود تا گريزد هر که بيرونی بود

وفی الحقيقه اگر بلايای سبيل آلهی نبود کام عاشقان جمال بچه شيرين گشتی

واگر جرعه جام محن و آلام در محبت رحمن نبود ذائقه مشتاقان بچه ملتذ گشتی

حضرت اعلی روحی و روح الوجود لساحته فدا در مناجات ميفرمايد که خدايا

اگر بلايای سبيل تو نبود من هرگز قبول نمينمودم که از عوالم قدس تو باينمقامات

شهود آيم شما نيزازاين بحر اعظم نصيبی داشتيد واز اين کوثر ممزوج بکافور

حق سهم و بهره گرفتيد ولی اين قدر کفايت است اميد از فضل حق

چنانست که من بعد تائيدات غيبيه برسد و بانچه آمال و ارزوی دل و جانست

واصل گرديد در جميع اوقات که در عتبه طاهره فائزيم بياد شما هستيم

ص ٣٣٣

از خدا ميطلبيم که آنجنابرا بموهبتی موفق فرمايد که انوارش تا ابد در افق

عالم روشن و طالع و ساطع باشد ع ع

هوالابهی

ای ابراهيم سمی خليل رب رحيم همنام تو چون در ستاره آسمان نظر نمود

بجهة تنبيه قوم خويش که عقيدت حقيقت تاثير اجرام سماويه داشتند هذا

ربی فرمود و چون افول کرد لااحب الافلين گفت پس طلوع ماه تابان

شد باز بجهة‌ايقاظ غافلان هذا ربی فرمود و چون غروب کرد لااحب الغاربين

گفت پس ظهور خورشيد رخشان گشت باز تنبيهاً اللمحتجبين هذا ربی

فرمود و چون افول نمود باز لا احب الافلين فرمود پس چون کل حقائق

امکانيه را درظهورتجليات شمس تقديس محو وفانی مشاهده کرد توجه بمنظراکبر

فرمود و گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنيفاً مسلماً

ومااناالمشرکين حال تونيز بمبارکی همنامی آن بزرگوار چشم از جميع کواکب

ليل ونهار بپوش و به آفتاب حقيقی کلمهء‌آلهيه که ازافق توحيد مشرق و لامعست

توجه فرما و آن کلمهء جامعه اليوم امر جمال مبارک است که محيط بر جهان آفرينش

است و نورانيت وجود بطلوع و ظهور و بروز آنست اليوم جميع حقائی صافيه

و کينونات مجرده بمنزله بدوراست که بايد اقتباس انوار از شمس امر آلهی و کو

ص ٣٣٤

و کوکب لامع شريعة الله نمايند و آنچه تقابل بيشتر واقع انوار بيشتر لامع

اين فضل و موهبت که از افق توحيد ظاهر و باهر است قدرش را بايد دانست

و حرزش بايد نمود هرموسمی بهارنه وهر صبحدمی بوی نسيم مشکبارنه پس تا جان باقی

و جانان ما موهبتی عظيمه ممد و معين بايد همتی نمود تا نصيب اوفر برد و بهره

اعظم گرفت عبدالبهاء ع

نامه های زردشتيان جناب شهريار عليه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمايند

هوالابهی

ای شهريار يزدان پاک يار بوده که باين دربار با يافتی و بايوان جهانيان

جهان آسمان پی بردی بادهء دانائی را از ساغر و مينای خدائی نوشيدی

و آب زندگانی رااز چشمه شناسائی آشاميدی خوشی کن و شادمانی نما که دراين بزم

در آمدی و ازاين جشن بهره بردی بپاداش اين بخشايش ستايش يزدان

سپهر برين کن و سپاس يکتا خداوند آسمان و زمين که به چنين دهش

سر فراز شدی و به چنين بخشش دمساز و همراز گشتی بزودی پرتو

آفتاب جهان يزدانی پرتو افتد و رويت را در جهان بالا روشن کند ع ع

جناب ملا خداداد عليه بهاءالله الابهی ملاحظه نمايند

ص ٣٣٥

هوالابهی

ای داد خدا بزرکتر دهش و داد از شناسائی پروردگار و آمرزگار است سپاس

اورا سزاست که دلت را بان پرتو روشن نمود و نخستين بخشش ستايش

و نيايش کردگار است که در روز درخشش مهر تابان او پرستش گردد درود اورا

که جانت بان بهره مند و سرت ارجمند شد پس ايسوخته مهر آتش يزدان

دراين گلشن شوری و درود و سرودی بزن آوازت را با راز بی نياز دمساز

کن تد تا در جهان چون جان و مانند روان زندگی بخشد و آزادگی و پاکی آرد پرتو

آفتاب خاور خدائی رويت روشن کند و رخت را چراغ انجمن نمايد عبده عباس

جناب ملا خسرو عليه بهاءالله الابهی

هوالابهی

ای خسرو کشور شناسائی خسروان گيتی ستان سالهای سال بکوشند

و بجوشند و بخروشند و جان فشانيها نمايند تا کشور خاک را سالار شوند

و توده؟ سياه را فرمانروا گردند و بپايان در زير آن سامان يابند و درفششان

سرنگون گردد و ديهيم و افسرشان واژگون شود پرتوشان تاريک گردد

و بزرگواريشان خواری شود تو ببخشايش خدائی خسرو کشور دانائی شدی و شهريار

جهان شناسائی بزرگواريت جاودان است و رستگاريت بی پايان ديهيم

ص ٣٣٦

ديهيمت پايدار است و افسرت بگوهر آبدار تابدار سرت هميشه بلند است

و سرافرازيت در هردو جهان ارجمند رخت به پرتو آسمان ايمان يزدان روشن باد ع ع

نامه های زردشتيان هندوستان عليهم بهاءالله الابهی

هوالابهی

خسرو بمان جانش روشن باد

ستايش پاک يزدانرا که ببخشايش آسمانی جهان دل و جان آدمی را روشن و

کيهان جاودانرا گلشن فرمود پس نيکو فرخنده کسی است که در آفرينش

با هوش و بينش گشته بهره ارجمند برد و پايه بلند يابد واز خاور بزرگواری

چون مهر مهرپرور چرخ برين بدرخشد صد آفرين بر جان تو باد ع ع

هوالابهی

جمشيد اردشير عليه بهاءالله رويش سفيد باد

اوست بهرام از بخشش و بزرگواری پروردگار و دهش و پرورش کردگار

جانهائی تازه شده اند که آينه دار آفتاب جهان يزدانی گشتند واز دريای

بی پايان بهره بردند و اکنون از باده خمخانه آسمانی چنان سر مستند که فرياد

مستی و بيخودی ايشان بگوش سروش سپهر برين ميرسد ع ع

شاپور جانش روشن باد

اوست خسرو کشور بالا

شا؟؟؟ اميد وارم که تو ؟؟ آسمان شوی اگر او تاجدار؟ کشور

ص ٣٣٧

خاک بود تو شهريار جهان تابناک گردی اگر او ياره و ديهيم وافسر

شاهنشاهی داشت تو نشانهء بندگی وآزادگی درگاه خدائی در گوش کن

اين بندگی از هزار پادشاهی برتر ع ع

اوست دانا و توانا

اسفند يار

ای اسفنديار گويند اسفنديار روئين تن بود وهمجنگ تهمتن تيغ و تبر

بر او کارگر نبود و تير و خدنگ را گذر نه ولی چشم را که روشنائی جان و روانست

به تيری آهسته خسته و آزده نمود پس تو روئين تن شهريار ديرين شو تا سرا پا

از هر آسيبی آسوده باشی و از هر هستی جاويد ع ع

اوست دانا وبينا

جهانگير نوروز

ايجهانگير نوروز روزيست که آفتاب جهانتاب جهان جاويد در آسمان

بزرگواری درخشيد و روشنائی فزون بخشيد و رهنمون شد اين بهار

جانبخش بود که درختان پژمرده را تازه و زنده نمود گل و شکوفه شکفته شد

و نرکس و بنفشه آشفته گشت نوروز خدائی اين بود ع ع

اوست دوست آسمانی

بهرام روزبه

ای بهرام روز تو به باد که دراين روز در جهان هستی پا نهادی و به گلستان

راستی شتافتی خوشترين روز نوروزيست که جان نو بخشد و راه پروردگار

ص ٣٣٨

پروردگارنموده گردد اگر بدانی که در چه روزپرشکوه جامه هستی پوشيدی

و باده راستی نوشيدی از شادمانی جامه بدری و شيدا و آشفته شوی

ع ع

مهربان خدا بخش

اوست مهربان خدای بخشنده

ايمهربان خدابخش مهر و بخشش جهان آفرين را در سپهر برين بنگر اين

نشانهء بخشايش اودر جهان آشکار وهويدا ست انديشه نما که در جهان پنهان

چه نهانست اين نم و شبنم است و آن دريائی ژرف و شگرف

زيور وروشنائی اين پرتوی از درخشندگی آنست پس ستايش پاک يزدانرا

که آن کشور روشن را بدوستان داد ع ع

رستم فولاد

اوست دانا و توانا

ای رستم تيغ پولاد کشور خاک گشايد و شهروآبادی اندوهناک ستاند

پولادان خدائی زبانست که بستايش يزدان گشائی و گم گشتگان را راه نمائی

اين شمشير کشور جان ودل گشايد نه آب و گل واين تيغ جان بخشد و مرده

زنده نمايد و ناتوانانرا توانا کند ع ع

مهربان فرود

اوست يار مهربان

ايمهربان فرود فرودآنچه مهربانی نمود طوس برآشفت وآنچه خوشخوئی کرد

ص ٣٣٩

و دلجوئی نمود خشم وبيباکی ديد چه که باخاکيان در افتاد مهربانی پرتو

يزدانست و خوشخوئی روشنی آسمان و دلی در دلهای پاک روشنائيست

و در جانهای اندوهناک تاريکی نگاه باين و آن مکن مهربان باش ع ع

نامدار دلش روشن باد

بنام فرخنده پروردگار

ای نام دار نامداران در جهان بسی پديدار شدند ولی پرتو شکوهشان دمی بود

و دريای خروش شان شبنمی چراغشان خواموش شد و خاکشان روپوش

مگر نامدارانی که ساغر دانائی به پيمودند وبيابان بزرگواری پيمودند وچشم

بينائی گشودند ورخ بدرگاه خدائی سودند پس تو بکوش که چنين نامدار گردی

ع ع

رستم مهربان روانش روشن باد

بنام ايزد دانا

ايرستم مهربان يزدانست که آفتابش تابان و اخترانش رخشان

و ابرش پر باران و خوانش گسترده وبخشش آماده‌است بی نوايانرا پناه

دهد وبيسر وسامانرا خيمه و خرگاه درويش راتوانگری بخشد ومستمند را

ارجمندی دستوران بی بهره شوند ودهقانان پرورده وبرگزيده درگاه خدا

فريدون بهره‌اش فزون باد

بنام خداوند بيمانند

ای فريدون همنام تو بنياد ستم برانداخت وکشور رااز دشمن بپرداخت

ص ٣٤٠

بپرداخت درفش کاويان برافراخت وبنياد داد بنهاد موبدان پرور

بود ودهقان سرور بيچارگانرا پناه بود و درماندگانرا مهربان و غم خوار

تو نيز باندازه خويش شيوه نيکان پيش گير عبده عباس

مهربان مهرش پايدارباد

اوست مهر پرور مهربان

ای مهربان مهرپرتوی از مهر سپهر يزدانست وبخششی از دريای بيکران

ايزد مهربان اين پرتو روشنی چون بجان زند گلشن گردد و بدل زند

گلزار و چمن شود نيروی فرهنگ و هوش گردد و دمساز فرشته و سروش

چراغ راز خوأنه دل گردد و باده خمخانه بزم گل و بلبل ع ع

شاه سياوش همراز سروش باد

اوست دهنده فرهنگ و هوش

ايشاه سياوش همنام تو دامبی پاک داشت و رخی تابناک از جهان خاک

آزاد بود ودر راه هوشياری چالاک بپايان به تيرستم آزرده شد و به تيغ

دشمن سربريده ولی زيانی نه چه که درانجمن ستمديدگان سرافراز شد وبريختن

خون بيچارگان انباز نگشت عبدالبهاء عباس

فريدون اردشير جانش خوش باد

اوست توانا وگويا و بينا

ايفريدون فريدون پرورندهء سپهر هوش دانايانرا بفرهنگ و دانش رهنمونست

ص ٣٤١

تو آئينه جهان نمای آن گوهر تابناک شو اردشيرشيرپرخشم رزمگاه؟بود تو شير

دشت مهر يزدان شو تا دلير رزمگاه باديوان و اهريمنان گردی وتا از مردانگی

تو جهانی در پناه خداوند درآيند و در خانه آسايش بيارمند ع ع

بهرام مهربان

اوست بهرام روشن مهربان

ای بهرام بهرام يزدان چون پدر مهربان پرده برانداخته دلجوئی ياران فرمود

و خوشخوئی و خوش روئی دوستان را آموخت کيهان تازه را به پرتوی بی اندازه

زيور بخشيد و چون خورشيد تابان بدرخشيد ابر بهمن شد و بباريد و در گلزار

و چمن چون سرو آزاد بباليد و چون مرغ بامداد بناليد گوش باز کن و باواز

انباز گردان ع ع

اوست خسرو کشور خدائی

ای کيخسرو هم نام تو جهان پستی را فراموش نمود و بجهان راستی دل بست

اختر جاودانيرا نه پسنديد از خاور هستی يزدانی درخشيد و ساغر زندگانی

آسمانی کشيد و شيرينی ديدار پروردگار چشيد توکه همنامی بکوش که ازاين

دريا بهره بری ع ع

نوشيروان

اوست پادشاه جهان آسمانی

ای نوشيروان نوشيروان داد گستر بينوا پرور بنيادی برپا نمود که جاودان

ص ٣٤٢

جاودان استوار و بر پاست شهرياران باياره وافسر هم بستر خاک شدند

واو چون اختر تابناک از خاور جهانبانی در کيهان جاودانی روشن و نورپاش است

اگر بنيادی نهی چنين بنه جانت شاد باد ع ع

فريدون

فريدون اردشير شاديش فزون باد

اوست دانای مهربان

ای مست باده هوشياری هوشيار و بزرگوار نياکانند که چون دريای گشايشند

و چون سپهر پرآرايش چون مهر ومه در جهان تابان روشنند و چون اختران

آسمان يزدان کيهانرا زيور بخشند پس تو بکوش که از آن بزرگواران گردی ع ع

جمشيد رويش چون خورشيد باد

اوست روشنی جهان آسمانی يزدانی

ای اخگر سوخته پيکر جمشيد اگر چه چون خورشيد درخشيد لکن ماه وهورسپهرمهر

پروردگار را در اين روزگار پرتوی ديگر است وتابش درخشش بيشتر که آن روشنی

چراغ بود و اين آفتاب جهانتاب جهان بالا بکوش تا روشن گردی ع ع

بهرام هميشه بکام باد

اوست يگانه دوست

ای اختر خاوری بهرام اختريست که از خاور ميدمد و بباختر ميدود اگر چه

ص ٣٤٣

تابانست ولی گهی اشکار و گهی پنهانست تو از يزدان بخواه که ستاره درخشندهء

آسمان بالا گردی و هميشه آشکار و هويدا و پرتو افشان جان تو خوش باد ع ع

رستم جانش خوش باد

اوست توانای بی همتا

ايرستم تهمتن پيل تن چون ديوبند توانا بود مردان دليران را بنياد بر انداخت

تو به نيروی يزدان اهريمنان را چون نبيره نريمان برانداز تا تهمتن شهريار لشگر

شکن گردی وشهسوار رزمگاه بااهريمن؟آن جان ميگرفت تو جان ببخش اواز پا ميانداخت

تو بلند کن ع ع

جهانبخش چراغش روشن باد

اوست بخشندهء جان و جهان

ای جهان بخش بخشنده جهان پاک يزدانست ودرخشنده جهان آسمان خدای مهربان

جهان خاک تنگ وتاريکست و جهان تابناک پهن و نزديک اگر توانی

روش نياکان گير تا پرورش يزدان بينی و جهان جاويدان بخشی زيرا

چون رو بنمائی و ره به پيمائی جهانبخش و جان بخش شوی و زندگانی روان دهی

عبدالبهاءعباس

بهرام سروش کامش پر نوش باد

اوست روشنی راه نما

ای بهرام بانگ سروش است که از جهان بالا ميزند وآهنگ پر خروش است که به

ص ٣٤٤

که بگوش هوش ميرسد بيدار شو بيدار شو واز ديوان واهريمنان بيزار شو بيزار شو

وازنادانان و دستوران خود پرست در کنار شو در کنارشو تا جوش و خروش سروش يابی

بمبئی مهتر هرمزد يار جانش شاد باد بخواند

اوست خداوند مهربان اوست هوشيدر آسمان

ای هوشيار آنچه نگاشتی وداشتی سخن راستان بود وداستان بندگان آستان

بزرگوار مهر تابان هوشيدر جهان يزدان آفتاب سپهر روشن بود که آرايش ؟

بگلشن کيهان داد و بهرام پس ازاو چهره برافروزد ورخ بگشايد وجهان جان

ودلرا زير نگين آرد وديهيم شهنشاهی گيتی يزدانی نهد وافسر فرخنده بزرگواری

آسمانی برسر نهد آئين رنگين و روش دلنشين بزرگوار هوشيدر فرهنگ

آسمانی را در روی زمين پرکند واين جهان تاريک را بپرتو آن مهر سپهربرين

روشن و رخشنده نمايد بهار جانبخش از آن آئين بهين جهانرا پيرهنی از گل

وسمن و بنفشه و نسترن و برگ و شکوفه بپوشاند جانت شاد باد ع ع

مهتر نوش که رخش روشن باد

اوست روشن

ای نوش لب هرلبی که در ستايش و نيايش خداوند آفرينش به جنبش آيد

سخنش؟ ؟ ؟ ؟ ؟؟آواز سروش

ص ٣٤٥

اگر فرشته پديدار نه نشانه اش آشکار است آنچه گفتی و در سفتی وبزاری

و نياز آواز بر آوردی در درگاه يزدان پسنديده آمد ای روی توخوش خوی تو

خوش گفتگوی تو خوش پيک يزدانست که پياپی از آسمانست سپاه سپهر

برين است که پشت دوستان دلبر پرده نشين است ريزش ابر بخشش

خداوند مهربانست که چون باران بی پايانست پس اميدوار باش و چشم بيدار

دار بزودی نشانه خوش و روزگار دلکش پديدار گردد چشمها روشن گردد

و دلها گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو پرتوآفتاب عالمتاب گردد

و روشنی ماه درخشنده در کنگرهء‌بارگاه هريارديرين کامی شيرين کند و دهانی پر

انگبين ايندم که تو مشکين دمی و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد روانت

گلشن و دلت گلزار و چمن همه برادران پارسيان که از باده نوش سرمستند

و از پرتو آفتاب يزدان تابان و روشن ياد مينمائيم و بسيار آرزوی ديدار

رخ فرخشان را مينمائيم درود و پيام برسانيد ع ع

اوست روشنائی يزدانی

ای ياران مهربان هرچند شما در کشورخاوريد و مادر بوم روم و زمين باختر

ولی دربزم يگانگی ياور وياريم واز بيگانگی بيزار يکديگر را بديده ودل نگرانيم

و ؟ ؟ ؟ ؟ ؟ بوئی و جستجوی

ص ٣٤٦

و جستجوی روی نياکان کنيم و دانش و هوش خواهيم وبانک سروش شنويم

آواز آسمانی بگوش رسانيم و چون دريا بجوش آئيم و چون مرغ چمن بخروش

وفرياد برآريم که ايدوستان يزدانی خورشيد سپهر جاودانی درفشی ازپرتو يزدانی

بر خاور و باختر زد و بر دشت و کهسار ميغ بيدريغ بباريد و باد اردی بهشت

روی زمين را بهشت برين نمود و چمن آرايش از داد آفرينش يافت هنگام

بيداريست و سزاوار هوشياری آهنگ گلستان يزدانی نمائيد و باهنگ

پارسی بسرائيد چون سرو آزاد در اين جويبار بباليد و چون مرغان شاخسار

در گلشن و گلزار بناليد و چون ابر بگرئيد و چون گل بخنديد و چون نرکس

ديدهء نگران بگشائيد و چون بنفشه از باده مهريار مهربان مست و مدهوش گرديد

خوان بخشايش است که گسترده در پهن دشت آفرينش است وابر

دهش وپرستايش است که در پرورش و ريزش است پس خداوند را

نيايش کنيد که به چنين بخششی بهره مند شديد ودر چنين انجمنی ارجمند

گشتيد و در چنين بزمی سرمست و خرسند شديد ساغری بدست

گيريد و باده هوش بنوشانيد و هر مدهوش را پر هوش نمائيد روز

فيروزی است و هنگام پرده سوزی ودم دم رخ افروزی بنده درگاه

روشنی جهان

ص ٣٤٧

هوالابهی

ای سر گشته دشت وصحرا در سبيل آلهی هرنفسی در باديهء سرگردان پريشان

افتان و خيزان يکی در صحرای آمال و آرزوی جهان ترابی سرگشته و حيران

وديگری در تيه نفس وهوی پريشان و سرگردان وديگری در باديه جهل وغوی ؟

بيسر وسامان وديگری در دشت احتجاب از جمال حق ساعی و پويان

حال آن ناظرالی الله در راه خدا سرگشته کوه و دشتند پس شکر کن که دراين ؟

بيابان واله و حيرانی و در اين کوه و دشت سرمست باده محبت اللهی هنيئاً

لک مرئياًلک تفصيل شهادت حضرت شيخ صنعان بسمع اين دلسوختگان

رسيد وقتی که اين لقب باو عنايت شد معلوم شد که در اين سبيل

ببلای عظيمه تصادم خواهد نمود مدتی در اين صحرای پرشور چوپان يود

واغنام متعلقه بمادبة الله را شبان از صبح تا بشام در عالم خود بحالت

خوش دراين بيابانها بسر می برد و بنوای حقيقی خفيفی در عشق جمال قدم

غزلخوانی مينمود و ترانه سازی ميکرد البته صد هزار مرتبه جانم بفدايت

گفته اين همه کردی نمردی زندهء هان بميرار يار جان بازندهء خونده

وبلسان قلب اقتلونی اقتلونی ياثقاف ان فی قتلی حيات فی حيوة

فرياد کرده وآيه مبارکه احس القصص تلاوت نموده تالله انی الحورية ولذی

ص ٣٤٨

ولذی البهاء فی قصر من الياقوت الرطبة الحمراء وانی و من فی الفردوس

لمشتاق الی نفس قد قتل فی سبيله باری از الطاف حق و عناياتش

و تائيداتش اميدواريم که ما هم انشاء الله از اين کاس نصيب بريم و بهره

برداريم والبهاء عليک وعلی احباءالله ع ع

هوالابهی

ايخادم درگاه حق اين خادمی توازشهنشاهی عالم برتراست واين بندگی

تواز سلطنت جهان بهتر زيرا اين شهرياری جهان سراب بقيع است بلکه

سم نقيع ولکن خادمی تو سلطنت باقيه است و حکومت سموات عاليه

فنعم ما قال عبيد ولکن الملوک عبيدهم وعبدهم اضحی له الکون خادماً

باری اين جامه عبوديت رداء عزت قديمه است و اين خاک بندگی تاج و افسر

شهنشاهی جهان باقی اين است که اکليل جليل اينعبد ذليل در درگاه جمال‌ابهی

مقام عبوديتست و اعظم مباهات قيام بر بندگی اين عتبه عليااست

اللهم وفقنی علی ذلک و حققنی بذلک انک انت الموفق القدير ع ع

هوالابهی

ای ناطق بذکر آلهی در قرآن کتاب آلهی از خصائص اهل توحيد کظم غيظ

بيان فرموده چناچه ميفرمايد الکاظمين الغيظ والعافين عن الناس

ص ٣٤٩

والله يحب المحسنين هر چند اينمقام عظيم است و حصولش صعب و عسير

اما اهل بهارا روحی لهم فدا شان ديگر است و مقام ديگر منتهای آمال

وآرزويشان فدای جميع شئونست بجهت حيات عالم و احيای شعوب

وقبائل وامم چون سالک باينمقام بلند اعلی رسد اولاًغيظی ازبرای او

حاصل نشود که کظم نمايد و خودی خود موجود نماند که عفو کند لکن اينجواهر وجود

ولالی خزائن رب ودود هنوز در پس پرده غيرت حق پنهانند عنقريب

کشف نقاب و رفع حجاب نمايند والبهاء عليک عبدالبهاء عباس

هوالابهی

ای دل بسته عالم بالا وملاءاعلی آنچه بجسم ظاهر مشهود و موجود از عالم پست

و سفلی است وآنچه مدرک و مشهود چشم جان و ديده بصيرتست بالا و علويست

در عالم پست و جسمانی و انقلابات و کون و فساد متتابعاًجاری و حکم تعز

من تشاء وتذل من تشاء وتحيی من تشاء و تميت من تشاء

ساری لهذا بلنديش پستی است و هستيش نيستی نورش ظلماتست

و کشفش حجاب عزتش ذلتست و راحتش مشقت دارائيش فقدانست

وسودش زيان وربحش خسران چه که عاقبتش محروميتست ومنتهايش

مهجوری پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جوئی بافق ابهی نظرکن وبملاءاعلی

ص ٣٥٠

اعلی تعلق بنما تا علو بی پايان بينی و بالا و سمو بيکران مشاهده کنی ع ع

ورقه مطمئنه والده را بتکبير ابدع ابهی مکبر شويد و از قبل اين عبد تسلی دهيد

نسئل الله بان بفزع عينها باالصبر انه کريم رحيم ع ع

هوالله

ای ابناءآن اب راحم چون نمرود عنود و قوم عاشور آن سرور وجود

و جمال محمود را از وطن مالوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را

خواموش نمودند و آن کوکب رحمانی را بافول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه

تيشه بر ريشه خود زدند و بنيان خويش را ويران نمودند آن ملل و دول

در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور با صيت مشهور

طالع و لائح گشت اگر اين اخراج وطن نبود کجا حضرت خليل شخص جليل ميشد

واز کجا ارض مقدس موطی قدم آن نور مبين ميگشت و از کجا بقعهء مبارکه

موهوب اسرائيل ميشد و از چه جهت نسل اسمعيل پيدا ميگشت و بچه وسيله

يوسف کنعانی از قعر چاه باوج ماه ميرسيد حضرت کليم چگونه مشاهدهء

نار موقده در سدره سينا مينمود و چگونه با ثعبان مبين ويد بيضا مبعوث

ميگشت و چگونه قوم اسرائيل مستولی بر يهوديه و فلسطين و جليل ميشد

بساط سليمانی از کجا گسترده می گشت و سلطنت داودی کجا تاسيس ميشد

ص ٣٥١

نفحات قدس حضرت روح الله کی در مرور ميامد و روح مسيحائی کجا قوت اسم

اعظم مينمود صيت حضرت خليل چگونه شرق و غرب ميگرفت قوت بازوی

حضرت رسول چگونه نمودار ميشد و وحی جبرئيل از کجا نازل ميگشت جمال

نقطه اولی از کجا کشف غطا ميفرمود اين قدرت و عظمت و سلطنت و موهبت

در سلاله خليل چگونه ظاهر ميگرديد انوارنيرآفاق و شمس حقيقت عالم اشراق

چگونه بر اقاليم عالم می تافت و در مطالع کون دور ميزد و در ارض مقدسه

استقرار ميفرمود و جميع وعدهای انبيا چگونه ظاهر ميگشت و وعده های

آينده اسرائيل چگونه ظاهر ميگرديد واجتماع ابناء خليل درارض ميعاد بموجب

وعدهء‌آلهی چگونه ميسر ميشد اين مواهب جميع از فيوضات آن اخراج از بلد است

ملاحظه فرمائيد که اين غربت پر کربت چه کرامتها درزير سر داشت پس ای ابناء

خليل منتظر ظهور جميع اين وعدهای آلهی شويد و کل در ظل کلمه توحيد در آئيد

تا آن وعدهای شيرين که از لبهای شکرين انبيا صادر کل ظاهر شود ع ع

هوالابهی

ای بنده شمس بها ابراهيم عليه السلام در جواب الک حاجة اما

اليک فلا فرمود وشربت تسليم از دست ساقی بها نوشيد تونيز توکل

بجمال قدم و اسم اعظم کن ودر نهايت تضرع و تبتل در مقام تسليم قدم گذار تا

ص ٣٥٢

تا مهبط نور وفا گردی و منبع زلال صفا ع ع

هوالابهی

ايدوستان آلهی و منجذبان ملکوت رحمانی از عادات آلهی و حکمتهای بالغه صمدانی

آنکه چون فصل ربيع آيد و صولت خريف شکند و بهار جان بخش برسد

وآفتاب انور ببرج حمل بخرامد و ابر نيسانی گوهر فشاند ولواقح اردی بهشت

بوزد و نسائم جانبخش ازری ؟بگذرد ودرخت سبز شود وشاخسار شکوفه نمايد

ودشت و صحرا وکوه وتلها چون زمرد خضرا غبطهء‌سندس و استبرق گردد

گلها ولاله ها چمن بيارايد و مرغزار وگلزار رشک باغ جنان شود وسرو

در بوستان ببالد وبلبل بنالد و عندليب ناله و فغان نمايد و غنچه نکته در دهان

گيرد و جميع اين مواهب حضرت بيچون رخ بگشايد ولکن هنگام ثمر وميوهء‌تر

ونتيجه اين اثر فصل صيف است و موسم حرارت و ضبط در شدت شمس آسمان

(٢صولت تابستان است وحدت وتابش حرارت )؟

پس حال که بهار آلهی منتهی شد وبساط ربيع معنوی منطوی گشت لطافت

گل و سنبل جمال حقيقی مخفی شد و حسن و جمال محبوب ابهی در ملکوت اعلی وجبروت

بقا ممالک اخری جلوه فرمود بايد ازاشجار حقائق احباءالله در حدايق امرالله

اثمار لطيفه طيبه و فواکه بديعه رطبه روحانيه ظاهر و هويدا گردد و الا از آن

بهار آلهی نصيب نداشته و بهره نبرده و از فصل نيسان فيوضات حضرت

ص ٣٥٣

يزدان محروم مانده و از نسائم جانبخش رياض احديت مايوس گرديده و لايق

سوختن و افروختن گلخن است چه که باغبان آلهی را مقصد در غرش

اين اشجار و نشاندن نهالهای بيهمال در اين مرغزار وفيض بهار آلهی

وبخشايش غير متناهی ربانی و اشراق و تربيت شمس حقيقت و هبوب

لواقح عنايت و موهبت جمال احديت ظهوراثماروبروزفواکه طيبهء مشکباراست

و موسم بهار اگر چه طراوت ولطافت اشجار و شاخسار بيشتر وشکوه و جلوه

و زينت و زيور گلها و رياحين وازهار باهر تر و دشت و صحرا سبز و خرم

تراست وموسم استفاضه از فيض آلهی است لکن ظهور ونتايج و ثمره و فواکه

مالارءت عين و لا سمعت اذن ولا خطر بقلب بشر در موسم تابستانست

طوبی لشجرة ظهرت منها النتيجه والثمر العظيم ع ع

هوالله

ای رفيق افلاس وقتی که تو طبل افلاس بکوفتی من بجهة شروط رفاقت

وعهود ومودت شيپورش رابنواختم حال توکه جشن و سور گرفتی و بزم سرور

بياراستی هيچ از ما ياد ننمودی و رسم رفاقت ملحوظ نداشتی نه شربتی نه شيرينی

نه نباتی ونه انگبينی نه استماع نغمه و سازی ونه صوت اواز و شهنازی نه مشاهده

آئين سوری و نه حضور طرب و حبوری اين انصاف ومروت نيست مابزودی

ص ٣٥٤

يابزودی قسمت ماازشيرينی جشن وسور بفرست ويا رفاقت افلاس را بهمزنم

اينها مزاحست ازالطاف سبحانيه سائل وآمليم که آيت وصلت پرميمنت باشد

و بموهبت آلهيه مويد و ورقه طيبه والده را تکبير ابدع ابهی مکبر شويد خوشا

بحال او که به چنين عنايتی موفق گشت که از معين هدايت نوشيد اصل جشن

وسور وبزم سرور اوست اين مبارک و ممتيتمن است و مسعود و محمود وفرح مشهود

والبهاءعليک ع ع

هوالابهی

ای باغ عرفانک نهال بيهمالی رستخيز روح انگيز در قيامت پر کرامت در

ترک قريب اولور عرب غريب اولور فرس عجيب اولور ؟؟اق يقين اولور

ناقص کامل اولور عالم جاهل اولور فقير غنی اولور توانگر فقير اولور عزيز

ذليل اولور ذليل عزيز اولور جناب رب جليل قرآن مجيده بيورمشدر

ونريدان ستمن ؟ علی الذين استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة

و نجعلهم الوارثين سن وارثيندن سن ع ع

هوالابهی الابهی

ای ثابت برپيمان تحريرت واصل وتقرير درنهايت حلاوت از عنايت

جمال قدم ملتمسم که روز بروز بر محبت و مسرت وتبتل و عبوديتت

ص ٣٥٥

بدرگاه احديت بيفزايد وآناًفاًدر ترقی باوج حقيقی باشی هر چند مدتيست

فرصت کتابت وتحرير نداشتم لهذا در ارسال مکاتبات قصور حاصل گشت

ولی در جميع اوقات در طلب تائيد از ملکوت ابهی در حق احباء فتوری نشد

و هميشه ازآن شطر بوی خوش بمشام ميرسيد رايحه رايحه ثبوت بود و نفحه نفحهء

رسوخ اليوم اعظم امورانجذابست تا انسان بتواند که بکمال طوع و شادمانی

بعبوديت آستان يزدانی پردازد يعنی دل منجذب بانعالم گردد و انقطاع

از دنيا حاصل شود و تعلق بملاء اعلی يابد باری الحمد لله بنشر نفحات مشغولی

و جميع اوقات باعلای کلمة‌الله مالوف آيت هدايتی و سبب نورانيت

درآن بلاد و عباد از خدا بخواه که روز بروز بيشتر موفق شوی تا پيشتر آئی

و نزديکتر گردی و مظهر من تقرب الی شبراًاتقرب اليه ذراعاً

شوی تائيدات جمال حق با توست و توفيقات نير اعظم باتو ديگر لطفی

اعظم ازاين نه و عنايتی اکمل ازاين نيست جناب استاد شيخعلی را تکبير برسان

وبگو ای يار عبدالبهاء لسان ستايش بدرگاه کبريا بگشا و بگو خدايا شکرتورا

که نعمت ابدی بخشيدی و موهبت سرمدی مبذول داشتی لب تشنهء را

بماء معين دلالت فرمودی وماهی دل سوخته را بعين تسنيم در آوردی

و سر گشتهء را بحصن حصين دلالت کردی و گمگشتهء را براه رشاد موفق

ص ٣٥٦

موفق فرمودی شکر تورا و حمد تورا جناب آقا نعمت الله نراقی را تحيت

برسان و بگو اميدوارم که نعمت آلهی باشی و موهبت بهائی در هر سری

شوری افکنی و آتشی در دل آنسامان زنی شعلهء بر افروزی و پرده پندار

هر بيمقداررا بسوزی جناب آقا کيشی عليه بهاءالله را بيان اشتياق نما

و بگواميدوارم که بها کيش گردی واز نيش ناقضين محفوظ مانی واز نوش

ثابتين محظوظ شوی ثبوت بر پيمان اعظم موهبت رحمن است و سلوک

درشريعت الله منتهی آمال مخلصان بعبادت حق به پرداز جلوهء موهبت بينی

نماز آغاز کن تافيض بينياز مشاهده کنی روزه نوزده روزه بگير تا هر روزت

فيروز شود و هر يومت يوم نوروز جناب استاد هاشم را تکبير برسان

و بگو حضرت هاشم هشم تريد ميفرمود و مهمان و ضيوف را اطعام مينمود

تواز مائدهء‌سمائی خوانی مهيا کن و جميع نفوس را باين ضيافت دعوت فرما

هشم تريد را تاثير مفيد نه ولی مائدهء جديد سبب قوت روح گردد

و علت انشراح نفوس جناب آقا خيرالله را تحيت وفير تبليغ کن وبگو

خير رحمن هدايت خداست وضر شيطان تزلزل و فتور در پيمان اين

باب فيوضات است و آن اسفل حرکات الحمدلله از اين باب داخلی و ازاين

شراب شارب مست باده الستی و مدهوش پيمانهء ميثاق پروردگار

ص ٣٥٧

جناب آقا حسن را تکبير برسان وبگو در حديث است که ميفرمايد روی الحسن

عن ابی الحسن عن جد الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن اميدوارم

که باين منقبت کبری که تخلق باخلاق الله است موفق و مويد شوی جناب

آقامحمد علی را تکبيرابدع ابهی تبليغ کن و بگو دراين دم متضرع بملکوت قديم

و متبهل بافق اسم اعظم که تورا موفق برضا فرمايد و سالک در سبيل حضرت کبريا

آيت موهبت شوی و سبب هدايت حق جناب زين العابدين را تکبير

بليغ برسان و بگو انشاءالله زين الثابتين گردی و خير الراسخين در بزم

پيمان مست پيمانهء موهبت گردی و در محفل عرفان شمعی درخشان در جنت

ابهی درخت بارور گردی و ميوه تازه و تر ببار آری والبهاء عليهم اجمعين

ای بنده بها نهايت آرزوی عبدالبهاء اين بود که به هريک از دوستان

نامه عليحده مرقوم نمائيم ولی شدت مشغوليت مانع و حائل است بايد

ولو کلمهء تحرير گردد و احبای آلهی قناعت نمايند و عليک البهاء ع ع

هوالله

ای بنده خدا مکتوب مختصرت معانی مفصل داشت ياران آلهی را که

در آن سامان ساکنند بگو بايد شب و روز در ترويج پيمان کوشيد

و استقامت بر عهد حضرت رحمن زيرااساس عهد است وگلنگ و تيشه

ص ٣٥٨

و تيشهء‌اطفال مهد مشغول بهدم بايد مردان ميدان آلهی بقوه رحمانی شبهات

بيوفايانرا رفع نمايند و دسائس و وساوس ايشانرا دفع کنند

تا افاق بنور وفاق روشن گردد اذن حضور داريد ع ع

هوالله

ای احبای آلهی آثار قدرت آلهی دمبدم از ملکوت ابهی چنان جلوه

مينمايد که عقول نفوس حيران مانند پيک احديت از مرکز لامکان بعالم

امکان متتابع و متواصل و بشارات کليهء در هر نفسی وارد ونازل آيات

ملکوت در ترتيل است وملاء اعلی در تکبير و تهليل اين چه عظمتست که آثار

باهره اش آفاقرا احاطه نموده و اين چه قدرتست که قوه قاهره اش

ارکان امکانرا بحرکت آورده در جميع اقاليم اليوم اين آواز بلند است

و آوازه اش شرق و غرب را احاطه نموده انظار کل ملتفت و اذان کل

مترصد تا حکمت بالغهء الهيه چه اقتضا نمايد و شجره مبارکه فوراًنشو ونما

کند اگر صدمات ناقضين نبود و خيل وفساد و خداع ناکثين نه يعنی

اين لطمهء کبری بميان نميامد اليوم امرالله چون افتاب در عالم کيهان

عيان و مشرق و نمايان بود قاتلهم الله انی يوفکون ولی باوجود

اين بعون و عنايت آلهی شمس حقيقت از ملکوت غيب چنان اشراق نمايد

ص ٣٥٩

که عنقريب اين غيوم کثيفه و ابرهای تيره و تاريک بکلی متلاشی گردد و اشعهء

ساطعه شرق و غرب را روشن نمايد وعليکم التحية والثناء ع ع

هوالابهی الابهی

ای ياران عبدالبهاء هر چند مدتی است که بظاهر تحرير ارسال نگشت اين نه

از تقصير بود بلکه موانع بيحد وخارج از حصر لذا فتورو قصور حاصل گشت اما

در آنچه بايد وشايد نهايت مواظبت مجری است يعنی در عجز و نياز بدرگاه

رب بی نياز که آن ياران آلهيرا همواره سرمست جام آلهی دارد و در کمال

روح وريحان در ظل شجره پيمان رحمن محشور نمايد پرتو عنايت بر سرودلبر

موهبت در انجمن دوستان جلوه گر الحمدلله فضل بی منتها را مظهريد والطاف

بی پايانرا واصل و رهبر نسيم جان پرور عنايت در وزيدنست و قلوب

ثابتان پيمان مشتعل بنار محبت الله افق امکان بفيوضات غيب لامکان روشن است

وپرتوتجلی نورانی از دلبر پرده نشين واضح وآشکار وبندای وننصر من قام

علی نصرة امری بجنود من الملاء الاعلی و قبيل من الملائکة

المقربين منادی پس ای ياران آلهی در خدمت امر قيام کنيد و بنطق

فصيح وبيان بليغ و وجه صبيح وفم مليح نشر نفحات الله نمائيد تائيدات روح

ص ٣٦٠

روح القدس بينيد ونفثات روح الامين مشاهده کنيد از توجه در وقت صلوة

سئوال نموده بوديد در کتاب اقدس نص صريحست که ميفرمايد اذا

اردتم الصلوة ولوا وجوهکم الی شطری الاقدس تا آنکه ميفرمايد

و عند غروب شمس الحقيقة والتبيان المقام الذی قدرناه لکم

اينمقام مقام مقدس است که باثر قلم اعلی درلوح مخصوصی تصريح شده است ودر

آن لوح احکام ديگر نيز موجود که جميع باثر قلم اعلی است و آن لوح در محفظهء

مبارک بود و بعبدالبهاء پيش از صعود آن محفظه را تسليم فرمودند و آن محفظه

حائز اوراق کثيره بود ولی بيوفايان ببهانهء از ميان ببردند والان در نزد

ايشان است مقصود اينست که آنمقام باثر قلم اعلی معين است و آن

مطاف ملاءاعلی است و من دون آن در وقت صلوة بجهتی توجه جايز نه

هذا هوالحق المعلوم ع ع ای حبيب محل توجه و مطاف ملاء اعلی مرقد منور است

هوالابهی الابهی

ای ثابت بر پيمان نامه روحانی آنجناب با معانی رحمانی واصل و مفهوم و معلوم شد

فی الحقيقه ازاسرارش نسمات اسحار ونغمات ازهار درمروربود مشامرا لطافت روحانی

مبذول داشت سبحان الله اين چه موهبت است که آثار مداد حکم گل گلشن فواد

ص ٣٦١

جويد ودماغها را معطر کند واين نيست مگر موهبت جمال قدم و اسم اعظم که چنين

فضلی مبذول فرمود و چنين قوتی بکلک مشکين عطاکرده که نفوس را نشئه

صهباي معنوي بخشد وصدور را فرح و انشراح ابدي رايكان كند باري

اميدوارم که در جميع احيان بخدمت آستان حضرت يزدان موفق گردی

ودر عبوديت عتبه مقدسه شريک وسهيم عبدالبها شوی و يقين است

مويد بوده وخواهی شد زيرا فی الحقيقه قلب بسيار پاک است و از جميع قيود

آزاد جزرضای آلهی مقصدی نداری و جز محويت و فنا آرزوئی نداشته و

نداری اين اخلاق و صفاتست که سبب حصول حياتست و اين روش

وسلوکست که مقناطيس تائيد ملک الملوک است از هيچ شئونی محزون مشو

و از هيچ حوادثی ملول نگرد الحمدلله آنچه بايد وشايد ولازم است بان مويد وموفقی

روز بروز اين ينبوع موهبت در تزايد و نبعان است واين عنايت کنج

شايگان ای يار مهربان اگر بدانی که الان در چه حالتی اين نامه مرقوم ميگردد

البته چنان بشارت احاطه کند که از لطافت پرواز نمائی زيرا قلب عبدالبهاء

از نفحات حبت در اهتزاز است و بکمال تذلل و انکسار تائيدت را از حضرت

پروردگار می طلبيم و اين دعا البته در آستان آلهی مستجاب خواهد شد وبجهة

آن نفوسيکه نامه خواسته بوديد مرقوم شد و در طی اين مکتوب است مسئله

ص ٣٦٢

مسئله سيد رستم را بسيار اهميت دهيد که نتايج مستحسنه خواهد داشت

نظربحال مکنيد ملاحظه استقبال داشته باشيد در آينده ثمره کلی بخشد

وجمع کثيری بنفحات قدس حيات ابدی يابند ودرظل شجره مبارکه تربيت يافته

از اشجار رياض تقديس شوند زيرا اکثری از آن طايفه در نهايت صفای

قلب و صدق طينت هستند و اليوم اعظم وسيکه دخول در ملکوت آلهی

صداقت است و صفای قلب و عليک البهاء ع ع

هوالله

ای ثابت برپيمان ورق مسطور ملحوظ شد و معانی موفور مفهوم الحمدلله

در اين سفر بخدمات فائقه موفق گشتی و بلايا و مصائب شديده در محبت

جمال قدم تحمل نمودی روايت کنند که پولس و پطرس به بلدی وارد گشتند

واهالی آن ديار از صائبين بودند وچون در معبد وارد وبکمال حکمت به نصيحت

حاضرين پرداختند و دلالت و هدايت کردند تانفوسی چند اندک اندک

اقبالی نمودند فوراًيهود استشمام نفوذ کلمهء حضرات را نمودند وبان بلده

بشتافتند والقاء شبهات کردند ونفوس را متزلزل نمودند و از

اندک اقبالی که بحضرت روح نموده بودند منحرف ساختند و عاقبت آن جمع

غير را تحريک بر اذيت آن دو بزرگوار کردند و چنان دست تطاول گشودند

ص ٣٦٣

که يهود ممنون گشتند وآن دو آواره سبيل محبت الله را بزدند بدرجهء که

تاب و توانی باقی نماند و بزمين افتادند بعد قوم عنود باغوای يهود آن دو نور

محمود را کشان کشان بخارج بلد انداختند آن شب را در نهايت عذاب

کاس عذب فرات نوشيدند واز شدت درد استخوان حرکت نتوانستند

صبحي بولس بر خواست گفت اي پطرس بر خيز و بشتاب بلدي نزديك است

و در چنين روز هر سال درآن بلد بازار عمومی گردد و جمع غفيری از هرطرف

مجتمع گردند وبايد بان بلد بشتابيم و آغاز نصيحت کنيم و زبان بهدايت کبری

بگشائيم شايد نفوس پردهء احتجاب بر درند و بنور هدی منور گردند چشم بگشايند

و دل بعرفان آلهی بيارايند پطرس گفت يا بولس از خدا بترس استخوان من

از شدت درد نزديک است متلاشی گردد و ناتوانی تن و خستگی جسم وکوفتگی بدرجهء‌که

حرکت نتوان چگونه ما بان سامان بشتابيم پولس در جواب گفت ای پطرس

اگر چنانچه اين ضرب وطعن وقتل در سبيل آلهی نبود مذاق را چه حلاوتی و دل و جانرا

چه راحتی لذت و حلاوت در اين است که ما نعره زنيم وآنان طعنه زنند ما بگوئيم

ما بگوئيم و آنان بکوبند برخيز يا پطرس فرصت را از دست مده وقت را غنيمت

شمار تا جان وتوانی باقی جان بازی نمائيم و تحمل مصائب وبلايادر سبيل آلهی کنيم

مختصر اينست که رفتند و گفتند و در معانی سفتند آنان نيز باز تقصير نکردند خدمت

ص ٣٦٤

خدمت درستی بايشان نمودند وفی الحقيقه اين خدمت بود نه اذيت رحمت

بود نه زحمت عذب بود نه عذاب منحت بود نه محنت عطابود نه جفا زيرا

ايام کل بگذشت و آن بساط منطوی شد هر کامران ناکام گشت و هر عزيز

ذليل و خسروان اسير قبر بی فرش و حصير ولی آن دو بزرگوار هر چند بدست

ستمکار افتادند و جفای بيشمار تحمل نمودند عاقبت ان نقمت عين نعمت

شد و آن زحمت رحمت حضرت احديت گشت والی الابد چون دو نجم

بازغ از افق ملکوت ساطع و لامعند مقصود اينست که هر چند بی ادبان

خدمت شما بی ادبی نمودند و زبان بطعن گشودند و سب ولعن کردند و عاقبت

با کمال بی احترامی عذر شما را خواستند و سرگون از بلد کردند عيبی ندارد بايد

شکر و حمد نمود که به چنين فيض عظمی فائز شديد و بچنين فوزبينی موفق گشتيد

ای بندهء بها جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء را بکرات و مرات

سرگون کردند از اقليمی به اقليمی بردند واز کشوری به کشوری تاسی بجمال مبارک

نمودی و از بحر بلايای او قدحی نوشيدی نوشت باد انشاءالله باز ازاين

جام لبريز فرح انگيز نشئه خيز بياشاميد و از اين نقل لذيذ ميل فرمائيد

هنيئاً مرئياً آلهی آلهی هذا عبدک الذی ترک اللذة المعاش و راحة

العراش والعزة والعلو والکبرياء وسافر فی سبيلک الی الديار و طوی الوهاد

ص ٣٦٥

وقطع الجبال والقفار و جاس خلال الديار ونادی باسمک بين الابرار

ودعا النفوس الی ملکوت الاسرار و تحمل کل مشقة و بلية فی سبيلک

من الفجارايرب ايده بجنود الغيب و وفقه علی اعظم الامال حتی تدل آلاثار

علی الاسرار والظواهر علی الضمائر والاجهار علی الاسرارانک انت المقتدرالعزيز

المتعالی الغفار مکاتيبی که بجهت آن نفوس طلب نموديد مرقوم شد در جوف است

ارسال داريد ع ع

هوالله

ای منادی ميثاق مکتوبی از آنجناب وارد و نفحات قدس از آن استشمام شد

زيرا در نهايت انقطاع و خضوع و خشوع و محويت و فنا و تواضع تام نسبت

باحبا تحرير يافته بود معانی سبب فرح قلوب بود و مضامين بادمی انشراح

نفوس گشت که الحمدلله جمال قديم را بندگانی مظهر خلق عظيم موجود منقطعند

و منجذب مستبشرند و مبتهل بکلی فانی از مادونند و قائم بر عبوديت حی قيوم

از خويش بيگانه اند و آشنای حضرت يگانه ای ثابت بر ميثاق جام موهبت

لبريز است وباده محبت الله فرح انگيز انوار هدی لامعست و نجوم ملاء اعلی

ساطع ابواب ملکوت گشوده است و کنوز موهبت رب ودود آماده ساقی

عطا را جام وفا در دست و نورهدی برجميع آفاق مبذول و منتشر الطاف

ص ٣٦٦

الطاف حضرت بيچون چون رود جيحون جاری و فيض قديم مانند سيل ساری

وقت شکرانه است و هنگام نغمه و آهنگ مستانه حزب غرور بوسائط

و وسائس مشغول و در باديه شبهات حيران و سرگردان چنان گمان

نمايند که باين مفتريات رخنه درامرالله نمايند هيهات هيهات حصن حصين

به هجوم اهل سجين منهدم نگردد و بيت معمور به تيشه اهل غرور مطمور نشود گلشن

آلهی از نعره زاغ و نعيب کلاغ از طراوت و لطافت نيفتد و نورهدی

بغمام ظنون و اوهام مستور نماند آنچه کنند بخويش کنند و تيشه بر ريشه ء

خويش زنند عنقريب ملاحظه نمائيد که نفحات معطره محبت الله آفاق را زنده

نموده و هياکل توحيد در نهايت لطافت و صباحت و ملاحت در عرصهء

وجود محشور شده سبحان الله اين چه اوهام است و چه تصور محال

آيا پيمان رحمن فراموش شود وندای حضرت يزدان از آذان معدوم گردد

باری مقصود اينست آنجناب بايد در جميع اوقات مواظبت نفوس اطراف

نمائيد وکل را بنصائح آلهيه و وصايای رحمانيه تربيت کنند تا درهای قلوب

ياران درآغوش عهد و پيمان پرورش يافته هريک زينت اکليل جليل گردند

وعليک التحية الثناء ع ع

هوالله

ای منادی ميثاق دوماه قبل مکتوبی مفصل بواسطه مسافرين قزوين ارسال شد

ص ٣٦٧

حال جناب خان خواهش نگارش اين نامه نمودند چه نويسم و چه گويم

خود ميدانی که دراين بساط چقدر عزيزی احتياج به بيان نه مثلی است مشهور

الحال يغنی عن المقال مختصر بيانی ميشود و آن اينست که در هر وقت

بخاطر عبدالبها خطور نمائی روح و ريحان حاصل ميشود وبدون اختيار

استدعای تائيد و توفيق ميگردد و يقين است که مويد و موفق خواهی شد

مطمئن باش هذا وعد غير مکذوب چنان تائيدی مشاهده خواهی نمود که خود

حيران مانی ذلک من فضل الله يوتيه من يشاء والله ذوفضل عظيم نفس

خلوص و انقطاع و انجذابت مانند مقناطيس تائيد و توفيق را جذب می نمايد

و سبب روشنائی رخت در دو جهان ميگردد ای يار مهربان در ايندم ؟

بياد تو پرداختم بسيار مسرور شدم چرا که خلق و خويت و روشنائی رويت

در مقابل عبدالبها مجسم شد فافرح بهذه‌البشارة‌التی يترنح منها اعطاف

الملاءالاعلی وعليک التحية والثناء ع ع

هوالله

ای ياران عبدالبهاء حمد کنيد خدارا که صبح صادقيد روشن وپر انوار

ونخل باسقيد پرميوه وپربار وشهد فائقيد پر حلاوت در کام ابرار مظاهر

فيوضات آلهيه و مشمول بلحاظ عين رحمانيه در ظل شجره انيساآرميده ايد

ص ٣٦٨

آرميده ايد و در جنت ابهی مرزوق باعظم نعماء ای ياران آلهی شکر کنيد

خدا را که افسری مرصع از دردانه آلهی برسر داريد وردائی از خلعت ربانی دربر

جهان ملکوت را رهبريد وآستان مقدس حضرت احديت را بندهء کهتر

اينست سلطنت دو جهان اينست موهبت حضرت يزدان ياآلهی

و محبوبی و حرزی و موئلی هوءلاء عباد طابت سرائرهم بنفحات قدسک وتقدست

ضمائرهم عن حب دونک و ترتخت قلوبهم بصهباء محبتک و استقامت

نفوسهم علی امرک و ثبتت اقدامهم علی عهدک و ميثاقک وناجوک مناجات

الابرار فی الاسحار و تذللوا تذلل الاسير الی ملکوتک المنير وتوقدت

افئدتهم بنيران الاشتياق الی مشاهدة جمالک يانير الافاق واشتد عليهم

الاحتراق فی بادية الفراق آلهی ادرکهم بنفحات ازهار رياض رحمانيتک و نسمات

اسحار حدائق فردانيتک و اغرقهم فی بحار رحمتک واجعل تحلب دموعهم

و دقاًمطفئاًلتوقد قلوبهم و مسکناًللهيب زفيرهم وسلوة فی هجرانهم آلهی آلهی

اجعلهم اشجاراًناضرة خضلة ريانةً‌بغيث هاطل من سحاب رحمانيتک

وفيض شامل من سماء ربانيتک حتی تصبح تلک الاشجار دانية بقطوف مظلمة

الفروع مخضرة الاوراق بالغة الاثمار حلوالمذاق انک انت المويد الموفق

الکريم وانک انت الرحمن الرحيم ع ع

ص ٣٦٩

هوالله

ای بندهء بهاء بعد از عصراست و خسته گی از گرمی هوا و کثرت تحرير اوراق

بيحد و حصربا وجوداين در کمال روح و ريحان بذکر شما مشغولم وبياد شمامالوف

واز حق ميطلبم که در انجمن آلهی چنان رخ بر افروزی که ظلمات نقض را بسوزی

وباشراق انوار ميثاق رخ منور نمائی و نعره يابهاءالابهی بلند کنی و چون شير

ژيان در فضای پيمان غرشی بزنی که روبهان تزلزل و فتور و شغالان پر غرور

ره بيابان عدم گيرند و بکلی مقطوع الامال ومايوس از اضلال گردند و عليک

التحية والثناء امة‌الله ظلع محترمه را تحيت برسان و بگو خوشا بحال شما

که‌ازبدايت امرالله خادمان آلهی بوديد و خدمتکاران درگاه رحمانی درامرالله زحمت

کشيديد و مشقت ديديد اين از فضل وجود آنسلطان وجود است و موهبت

خداوند ودود و عليک التحية والثناء ع ع

هوالله

ای ياران رحمن از آن اقليم خير انجذاب و اشتعال و ثبوت بر صراط مستقيم

می آيد که الحمدلله ياران در محبت جمال يزدان جانفشانی مينمايند و بتحمل بلايا

و رزايا شادمانی و کامرانی کشور آذربايجان همواره ملحوظ نظر رحمانی بود لهذا

عبدالبهاء را اميد چنانست که در آنخطه و ديار نفوسی مبعوث شوند آيت رحمت

ص ٣٧٠

رحمت پروردگار و مروج آثار کردگار آذری از محبت الله بجان آذربايجان

زنند تا مملکت تبريز بصهبای محبت الله جام لبريز گردد وخوی منشاء نشر

نفحات خلق و خوی جمال ابهی شود و ميلان مرکز انعطاف و ميلان بملکوت

اعلی مراغه ببارقه موهبت روشن گردد و ممقان از قاصدان رحمان

ارمغان يابد واين بعون و عنايت حضرت رحمن عنقريب حاصل گردد

واين دلبر شاهد انجمن شود فاستبشروا ببشارات الله واهتزوا بنفحات الله

و توکلوا علی الله و عليکم التحية والثناء ع ع

هوالله

ای سوکلی احبای آلهی عالم امکان بر ظلمت ضلالته مبتلا اولوب قرانلق

هر جهتچه استيلاءو حق يولی کزلی و ناپيداءاولمغله خلق بتون بتون گمراه وطريق

هوس وهوايه رهنما اولمشلر ايدی دريای رحمت طالقه لنوب امواج

موهبت قراوقيالره يتيشوب چارپوپ گوهر گرانبهای هدايت کبری نثار

اولمقده در شمس حقيقت مشرق رحمانيتدن طوغدی و شعاع و شوقی آفاقی

نور سحرکبی قاپلادی دون کيتدی کون طوغدی حرمان و هجران منتهی

اولوب ديدار قاپولری آچلدی شجره حقيقتنک اودی ياندی و ندای

آلهی شجره حقيقت؟ انسانه ؟دن اهل هدايت قولاقلرينه ديمکله نغمه آلهيه دن اهتزازه

ص ٣٧١

کلوب نشئه لنوب مرغان چمن کبی آهنگ ملاء اعلی ايله حبور وسرور وجد وطرب

ايدزک واطوبی واطوبی يی و نعرهء‌يابهاءالابهائی عيوقه چيقارديلر سزکه‌آذربايجانی

شانلی جانلی احبای جانفشانی سکز جناب کبريايه دو دست شکرانه يی قالدوپ

سنوحات رحمانيه و انجذابات ربانيه ايله مناجات ايتملروبيوريليگز

که ای يگانه پروردگارمز وشفقتلی آمرزگامز ودلبر مهربانمز حضرت رحمانمز

کوزلرکرياندرو يورکلر مانند شمع سوزاندر و شعله سی داغ نماياندر جانلرقربان

اولسون کوکللر سوزان اولسون حسرتمز بی پايان اولسون اشتياقمز شعله فاران

اولسون فضل و عنايتی مبذول ايله و رحمت وعاطفتيله مشمول ايله و حضرت

الوهيتنک شان عظمتنی آشکارايله هر نه قدر بيچاره يز افتاده يز

سن کريمسک رحمان و رحيمسک فضل و موهبت ايله معامله ايله ای يار

مهربانمز جانمز وجانانمز راحت وجدانمز رحيم و رحمانمز تيش فريادمزه رب

رحوممزه سن سن معشوق غيورمز سن سن مجلی طور مزسن سن مالک يوم النشور

مزسن سن بزاسيرز حقيرز فقيرز سن اميرسن نيراعظم فلک اثيرسن

نورايله ملک الملوک جهانگيرسن انت الکريم انت الرحيم وانت العزيز القديم

ع ع

هوالله

ای دو بندهء‌صادق جمال ابهی فضل بی پايانست و موهبت پی درپی آشکار و عيان

ص ٣٧٢

وعيان ابواب فلاح مفتوح است و صدور اهل نجاح مشروح سپاه

ملکوت ابهااست ک بقوه‌الهام متهاجم است ولشگر ملاءاعلی است که در

نهايت سطوت براقاليم قلوب صائل پس ای ياران شکراين فضل نمايان کنيد

و بجان و وجدان وجد وطرب بر انگيزيد و جام لبريزی بدست گيريد

رستخيزی برپا نمائيد شادمانی کنيد و کامرانی ترويج آئين رحمانی نمائيد و عليکم

التحية والثناء ع ع

هوالله

اللهم ياذاالعظمة والکبرياء والعزة والعلی تعزمن تشاء وتويد من تشاء وتهدی

من تشاء و تحرم من تشاء و تحيی من تشاء و تميت من تشاء قد اخترت بفضلک

عباداًاخلصتهم لوجهک و وجهتهم الی جمالک و انستهم بطلعتک وبعثتهم

من مرقدهم منادين لامرک مقبلين الی کلمتک مروجين لدينک ومهيجين

للقلوب الخامدة عن نار محبتک اولئک نجوم هدايتک و سرج موهبتک و معالم

دينک وشعائر شريعتک و اعلام هدايتک و امواج بحر موهبتک بهم اشرقت الارض

و بهم سيرت الجبال و بهم سجرت البحار و نسفت الراسيات و اهتزت البقاع

و رويت السهول والحزون والديار و بهم فاضت السحاب و انبتت ساهرة

الرياض صل اللهم عليهم بدوام الوهيتک و بقاء ربوبيتک وابدية سلطنتک

ص ٣٧٣

و سرمدية حکومتک اللهم ارتفع اعلامهم و قدس اسمائهم و نزه افکارهم

و طيب اسرارهم وفجر عيونهم و کفر ذنوبهم و حسن شئونهم و تمم سرورهم

و اجعلهم مظاهر آيات توحيدک و مطالع اسرار تفريدک و مجامع اخلاق

تقديسک و منابع اعين علمک و مصادراسرار تعاليمک و منقطعين عن الدنيا

ومافيها ومتبهلين الی ملکوتک الابهی ناطقين بثنائک بين الملاءناشرين للوائک

بين الوری منادين باسمک فی المحافل العليا مبشرين بظهورک فی المجامع السامية

الاولی انک انت رب الملک والملکوت ولک العزة والجبروت تعطی من تشاء

و تمنع عن تشاءتعز من تشاء و تذل من تشاء انک انت الکريم الروف الوهاب

ثم اسئلک يا آلهی بموهبتک التی خصصت بها عباداًمن الملاء الاعلی

واسکنتهم فی خباء مجدک فيظل طلعة رحمانيتک فی الاخرة والاولی ان تکون

ظهيراًلعبدک الفقير الذی ابتلی بکل شرير ايرب انه اسير جمالک و مستجير

بابک و سمير ذکرک رب اجعله سداً حکيماًفی مقابلة اهل الهوی و حاجزاً

حصيناًفی مقاومة کل من ضل و غوی و انجده بجنودک يارب الاخرة

والاولی و اجعل کلمة هی العليا و کلمة‌اهل الشقی هی السفلی رب انسه فی وحشته

و جالسه فی کربه وتحنن عليه فيکل الشئون والاحوال و انصره بملائکة النصر يا

ذوالجلال والاکرام وقدرله کل خير فی الملاء الاعلی انک انت مالک الاخرة والاولی

ص ٣٧٤

والاولی باری ای ثابت بر پيمان بفضل و موهبت حضرت احديت مطمئن

باش و بعون وعنايت او موقن زيرا عاقبت منصوری و مظفر و منظوری و مکرم

چون مرغ سحر دراين گلستان آغاز نغمه وآواز کن و بابدع الحان دمساز شو

آهنگی بلند کن که مسامع اهل ملاءاعلی ملتذ گردد و گلبانگی بزن که مرغان چمن

ابهی به پرواز آيند به تبليغ لسان بگشا و بحکمت بهدايت نفوس قيام کن مطمئن

بتائيدات آلهی باش و متيقن بفيوضات غير متناهی عنقريب ملاحظه نمائی

که جنود حيات و جيوش نجات فتوحات روحانيه نمايند و کشور قلوب و اقاليم

روح بگشايند اين نفوس سپاه آگاهند نه تباه جان بخشند مرهم نهند

شفای دل و جانند و هر درديرا درمان گردند سيف شان کلمة‌الله است

و سپرشان تقوی الله رايتشان کلمهء توحيد است و آيتشان جوهر تقديس

وتنزيه توکل بحق کن وتوسل باو جو وبقوتی ربانی و قدرتی رحمانی و عزمی روحانی

وفيضی آسمانی و توجهی قلبی و تنزهی روحی و بيان فصيح وتبيانی بديع و لسانی

بليغ در آتش بلا بسوز و تبليغ امرالله کن اين نفوس معدودهء غير محموده

از بيخردان ابلهانند خود را محروم نمايند و خويش را مايوس کنند فسوف

تريهم فی خسران مبين قوه ميثاقرا که مقاومت تواند و فيض نير آفاق را

که تواند منع کند اين نفوس در ظلماتند و لکن افق ابداع روشن واين زاغان

ص ٣٧٥

مرغان گلخنند ولی حديقه پيمان گلشن چنان؟رائحه مسکيه از گلستان

عهد منتشر گردد که درهر دم صد هزار نافه اسرارايثار نمايند کن مطمئناً

بذکر ربک و فضل مولاک ان ربک بک لرٴوف رحيم ع ع

الله ابهی

ای ناشر ميثاق سپاه ملکوت ابهی و جنود جبروت اعلی متتابع از

عالم بالا در هجوم است صفوف والوف ملل عالم ادنی متوالی مدحور و مذموم و مکسور

افواج چون امواج متواصل و جيوش پر خروش مترادف با اين سطوت قاهره

و شوکت باهره و قوت غالبه و قدرت کامله البته عنقريب خضعت الاعناق

و ذلت الرقاب و خشعت الاصوات تحقق يابد قل سيروا فی الارض

فانظروا کيف کان عاقبة‌المکذبين صد هزار مرتبه تجربه گشته

و مشهود و واضح شده با وجود اين باز سهو و خطا مينمايند و خبط و نسيان

ميکنند قدری بايد اهل فتور قرآن تلاوت نمايند و دقت در قصص قرون

اولی کنند و در آيه مبارکه جند هنالک مهزوم من الاحزاب

فکر نمايند تا مظهر لعل بتذکر او يخشی گردند الحمدلله آن شمع روشن

محبت الله در شبستان هندوستان بانوار ثبوت و رسوخ چنان برافروخت

که آنجمع را بمثابه شمع شد عنقريب بارقه تاييد را چون انوار سحر منتشر بينی وا

ص ٣٧٦

و آيات نصرت جمال غيب را مشروح و مشتهر مشاهده کنی آهنگ ملکوت ابهی

شنوی و نغمه يا بشری بر آری و ناله و حنين محتجبين شنوی وامتازوا

اليوم ايهاالمجرمون ملاحظه کنی باری کمر همت را براعلاء کلمة‌الله بربند و عطر

تقديس امرالله را منتشر کن مجمع روحانيان را در آنسامان چنان گرم کن

که صوت تکبير و تهليلش بمجامع ملاء اعلی رسد وآهنگ توحيدش بمسامع

اهل ملکوت ابهی واصل گردد والبهاء عليک و علی کل ثابت علی الميثاق

بقوه نيرالافاق ع ع

هوالابهی

آلهی آلهی کيف يدلع لسانی و کيف يتحرک بنانی و ان احزانی تموج موج القلزم الاعظم

ويتلاطم کالمحيط الزاخر المتفاقم و اشتدت علی الامور وضاقت البسيطة علی

کانها بئر ظلماء ليس لها قرار مقدور وانی تجزع فيها کاوس البلاء فيکل آن

و زمان و احترق نيران الباساء والضراء فی کل وقت و آن منها ياآلهی

هذه الکاس الحنظل التی سقيتها فيهذه الايام من يد قضائک المحتوم

وقدرتک المقدور حيث دعيت عبدک سليمان العرفان الی ملکوتک فاجاب

و رفعته اليک يا رب الارباب واجرته فی جوارک وادرکته من الاحتراق فی

فراقک وتزکتنی خائضاًفی بحور الحرمان عن وصالک و وتائهاً فی تيه الهجران

ص ٣٧٧

عن لقائک ايرب هذا عبدک الذی آمن بک و آياتک و استشرق من انوارک

و اکتشف من اسرارک وآمن بجمالک الاعلی و استظل فيظل سدرتک المنتهی

و شرب کاساً دهاقاً من يد ساقی العطاء الی ان انجذب نفحات ملکوتک الابهی

و سرع الی مشهد اللقاء و حضر بين يدک خاضعاًخاشعاً متصدعاً مشتعلاً

منجذباًفائزاً بالاصغاء و سمع الخطاب ونطق بالصواب وتوله من نورالانجذاب

و ذاق شهد الوصال و ثمل من صهباء مشاهدة الجمال فی سرادق الجلال و توجه

الی العدوة القصوی جنوب الغبراء و نادی باسمک و نطق بثائک و دعا الی

امرک وبين برهانک و اشهر آثارک و کشف اسرارک وهدی جماًالی معين

عذب عنايتک و ادخلهم فی خباء هدايتک و نور ابصارهم بانوار موهبتک

و صفی قلوبهم بظهور الطافک فرجع الی مقر اشراقک و عادالی مطلع

انوارک ومکث فيظل قبتک النورا ء طائفاً حول مطاف ملأک الاعلی

مقبلاًتراب عتبتک العليا ساجداًالبريته البقعة المبارکة البيضاءالی ان

ارتحل الی جوار عفوک و غفرانک و دخل علی تزلک بجودک و احسانک ايرب

ادخله فی خباء مجدک و حديقة قدسک و رياض رضاک و اروقه لقائک و اسکنه

فی جوارک و ادر عليه کاوس الطافک وادم عليه موائد مواهبک و اجعله نوراً

فی الافق المبين واعل درجته فی العليين انک انت الکريم الرحيم ع ع

ص ٣٧٨

هوالابهی

يا من سمی بفضل الحق افاض الله عليک سجال الفضل والعطاء و کشف بک

عن‌اعين‌المحتجبين‌الغطاءوايدک بجنود من ملاءالاعلی سبحان من کشف القناع وتجلی

سبحان من اشرقت الارض بنوره واضائت السماء سبحان من انشاء

الخلق الجديد واحيی الموتی سبحان من حشر الخلق و نشر الوری سبحان من

مددالصراط ووضع الميزان و حاسب من فی الوجود فی يوم الطامة‌الکبری سبحان

من اجارالمخلصين فی جوار موهبته العظمی سبحان من ادخل الموحدين

فی الجنة‌الماوی سبحان من نکل؟المحتجبين فی نار تلظی سبحان من

اوردالموقنين علی مناهل النهاء سبحان من اذاق المرتابين صديد الغواية

والضلالة والعمی سبحان من اخلد المشتاقين فی الحديقة النوراء سبحان

من عذب المبغضين فی جحيم البغضاء سبحان من انطق الصادقين بالثناء

سبحان من ابلی الکاذبين بالحزس فی محافل الهدی سبحان من سطع و لمع

واشرق من المرکز الاعلی سبحان من افاض غمام رحمته علی الثری

سبحان من ربی الوجود بتربته الروحانين اهل العليين من ملکوت اوادنی سبحان

من احبی الوجود بنفحات اهل السجود فی النشاة الاولی سبحان من نور

الارجاء واضاءالانحاء و عطر الافاق و عمم الاشراق و حير الاحداق و نفخ

ص ٣٧٩

روح الحيات فی هيکل الامکان بحب و وفاق و ربی الوجود بفيض الجود وان

اليه المساق و ايد القلوب وشيد النبيان المرصوص بزبرجد يد من قوة

الميثاق و جعل الثابتين فرحين بما اتاهم و مطمئنين بفضل مولاهم

واقام علی المتزلزلين قيامة‌الاماق سبحان من غاب فی نقاب الجلال و تحجب

بحلل الغياب فی هوية ملکوته الغائبة عن الاحداق سبحان من ادام

فيض جبروته واستمر جود ملکوته و دام اشراقه و استدام سطوع انواره

من افق الغيب علی اهل الوفاق ع ع

هوالابهی

اللهم يا موئلی و مهربی و مقصدی ومنائی ترانی ياآلهی مستغرقاًفی غمارالبلاياء

ومتعمقاًفی بحارالرزاياء ويمورمنها علی العمق المتلاطم ويموج منها علی القلزم

الخضم المتفاقم وان الشهام مفوقة والاسنة مصوبة والسيوف مسلولة و

الهجوم من کل الجهات القاصية والذانية وانی فريد وحيد جريح صريع عليل

ذليل بين ملل ساطية و امم عاتيه ومع ذلک تقدر علی مصائب قاصمة للظهور

و غالبة علی ظلام الديجور شاقفه للجيوب قاطعه للقلوب منها مصيبة

عبدک الذی انشئته فی مهد عنايتک وارضعته من ثدی رحمتک ورتبية فی حجر

موهبتک وارشدته فی حصن هدايتک حتی اجتذبته بنفحاتک الی مدينتک و

ص ٣٨٠

و شرفته بلقائک واسمعته خطابک وحملته کتابک وارسلته الی الديار بنفحات

الاثار والالواح والاسرار و جعلته بريداًلکلامک المجيد ووسيطاًلايصال

کتابک الکريم فشمر ياآلهی عن اذيال الجهد البليغ ولم جهداً بالسعی

فی المهامه والسباسب و لم يقصر بالوخذ فی البوادی والصياصی والبراری

حتی اوصل زبرک و صحائفک الی احبائک والقی قميص الواحک علی اعين اصفيائک

فارتد بصيراًکل عين ابيضت من البکاء فی فراقک و تعطر کل مشام استعد

لاستشمام نفحات قدسک وتتابعت يا آلهی منه هذه الخدمات الباهرة

فی مدينتک الزاهرة و هو حامل لالواح تبشيرک و قاصد لاقاليم تعليمک

الی ان هاجر بقدرک و قضائک الی ارض السر مقر نشر نفحاتک واعلاء کلمتک و ظهور

برهانک وهواول من حمل صحفک الی سائر الجهات ونشر ياآلهی تلک النفحات

و شرح قلوب احبائک بالبشارات ولما ارسلوک يا محبوبی المترفون الی هذا السجن

المحتوم و قطعوا عنک النباء الی الذين احترقوا بنار الحرمان فی سائر الاقاليم

القاضية الثغور فقصدک ذلک القاصد الغيور ولم تاخذه لومة الجمهور

ياربی الغفور فدخل سجنک الاعظم و ورد عليک بقلب خافق و فواد مضطرم

و دمع منسجم وصبر منصرم و تشرف يا محبوبی بالمثول و حظی بالحضور واکتحل

بتربة عتبتک الطاهرة الزکية فی عين قريحة منهمرة الدموع ثم ارسلته الی

ص ٣٨١

احبائک الذين قرحت اعينهم من البکاء فی فراقک و احترقت قلوبهم بنارالجوی

فی هجرانک و تفتتت اکبادهم من نيران الاسی متسعرين الاحشاء و حملته

الالواح والمرسولة الی الاحباء فی اقاصی الارجاء ايرب طوی البيداءوقطع الصحراء

وتجاوز الجبال والبحار والهضاب و بلغ رسائلک و فرح قلوب احبتک

وشرح صدور صفوتک و جعلهم ناطقين بذکره فی عتبتک و مستشفعين فی

حضرتک و توالت يا آلهی منه هذه المساعی الجليلة و تتابعت منه هذه الخدمات

العظيمه و توفق بالقبول والمثول والاصغاء والخطاب وصدور الالواح و حصول

الفوز العظيم فيکل صباح و مساء ايرب نور وجهه فی الملاء الاعلی و عطر مشامه

بنفحات القدس فی جبروتک الاسمی وادخله فی ملکوتک الابهی و اشرفه باللقاء

واسکنه فی جوار رحمتک الکبری وانله الموهبته العظمی وظلل عليه السدرة‌المنتهی

واسقه من کاس التسنيم فی حدائق الغلبا والبسه حلل الغفران والاحسان

فی الرياض العليا انک انت الکريم و انک انت الرحمن الرحيم ع ع

هوالله

ای کوکب برج بلاغت اهل نجوم گويند يعنی رياضتيون قديم که کوکب

بلاغت و فصاحت وبديع وبيان عطارد است و برجش جوزا چنانچه

شاعر عرب گفته انا صخرة الوادی اذا ماروحمت و اذا

ص ٣٨٢

وذا نطقت فاننی الجوزاء حال معلوم شد ستاره فصاحت

و نجم بلاغت وبرج نير معرفت نه عطارداست ونه جوزاءبلکه نير تابان نظم ونثر

و کوکب ساطع شعر و انشاء ثرياست و برجش سيار گاهی قطعه آسيا

و گهی خطه اروپا و اميدواريم عاقبت مسيرش استقرار در افق ملکوت

ابهی والبهاء عليک وعلی کل ثابت علی ميثاق الله العلی العظيم ع ع

هوالله

ايتهاالعصبة‌المويدة بجنود من ملکوت الابهی طوبی لکم بمااجتمعم فی ظل کلمة‌الله

و آويتم الی کهف ميثاق الله وارتاحت انفسکم بالخلود فی جنة الابهی وترنحتم من

النسائم‌الهابة من مهب عناية‌الله وقمتم علی خدمة امرالله ونشر دين الله و اعلاء

کلمة‌الله ورفع؟آيات التقديس فی تلک الانحاء والارجاء لعمرالبهاءان القوة الکلية

اللاهويته تنفث فيکم بفيوضات من روح القدس وتويدکم بامر لم ترعين الوجود مثله

يا عصبة‌الميثاق ان الجمال الابهی وعد الاحباء الثابتين علی الميثاق

بالنصرة العظمی والتائيد بشديد القوی فسوف ترون لمجمعکم النورانی آثارباهرة

فی القلوب والارواح تمسکوا بذيل رداءالکبرياءوابذلوا جهدکم فی ترويج ميثاق الله

والاشتعال بنار محبته الله حتی يهتز قلوبکم من نفحات الخضوع التی تنتشر من قلب

ص ٣٨٣

عبدالبهاء ثبتوا الاقدام وقووا القلوب واعتمدوا علی الفيوضات الابدية

التی ستتابع عليکم من ملکوت الابهی واعلمواان انوارالبهاء ساطعة عليکم

حين اجتماعکم فی جنة‌النوراء عليکم بالاتحاد والاتفاق عليکم بالايتلاف

والارتباط حتی تکونوا کنجوم الثريااو عقودالدراری النورا متحدين الاجسام

والارواح بهذا يتاسس بنيانکم و يلوح برهانکم و تبهر نجومکم و منتعش نفوسکم

وعليکم التحية والثناء وعند ماتدخلون محفل الشورالروحانی رتلوا هذاالمناجات

بقلب خافق بمحبة الله ولسان طاهر عن غير ذکرالله حتی يويدکم شديدالقوی بالنصرة

الکبری آلهی آلهی نحن عباد اخلصنا وجوهنا لوجهک الکريم وانقطعنا عن دونک

فيهذااليوم العظيم واجتمعنا فيهذاالمحفل الجليل متفقين الاراء والنوايا متحدين

الافکار فی اعلاء کلمتک بين الوری رب رب اجعلنا آيات الهدی ورايات

دينک المبين بين الوری وخدمة ميثاقک العظيم يا ربنا الاعلی ومظاهرتوحيدک

فی ملکوتک الابهی و کواکب ساطعة الفجر علی الارجاء رب اجعلنا بحوراًتتلاطم

بامواج فضلک العظيم و نهوراً دافقة من جبال ملکوتک الکريم واثماراً طيبة

علی شجرة امرک الجليل و اشجاراً مترنحة بنسائم موهبتک فی کرمک البديع رب

اجعل ارواحنا معلقة بايات توحيدک و قلوبنا منشرحة بفيوضات تفريدک

حتی تتحد اتحاد الامواج من البحر المواج ونتفق اتفاق الاشعة الساطعة من السراج

ص ٣٨٤

هوالله

اللهم ايد الملک المظفرالمعظم

بتاييداتک الغيبيه و وفقه بتوفيقات سمائيه و احفظه من شر الاعداء

فی صون حمايتک و اشمله بلحظات اعين رعايتک

انک انت الحافظ العظيم ع ع

هوالمقتدر علی مايشاء باسمه المهيمن علی الاسماء يا آلهی الرحمن والمقتدر علی

الامکان اسئلک بنفسک تحفظ السلطان

ثم اسئلک بان لا تنظر اليه والی جريرات من سبقه فی الملک بل الی بحر جودک و سماء

فضلک وشمس الطافک ايرب کف عنه اکف السوء باليد؟التی جعلتها فوق ايادی الخلق

انک انت المقتدر المتعالی الحکيم